



کروم انسانی

فهرستان علوم

دوفصلنامه
«علمی»

**Biannual Journal of
Human Sciences Development**
ISSN: 2676-5551
E-ISSN: 2981-1503
(BJHSD)

دوره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۵، شماره سیزدهم

نظریهٔ تبدل انواع داروین و برهان جدید نظم

سیاست به مثابه حیات:

بازاندیشی فلسفه سیاسی از تکامل زیستی تا زیست کیهانی

هنرهای صناعی معاصر: از بحران هویت تا احیای مفهومی

رویکردهای اعمال تنظیم‌گر؛

بررسی تطبیقی در پرتو عناصر تحلیل خط‌مشی عمومی

معیارهای تمایز سلب مالکیت مشروع از نامشروع

و آثار حقوقی مترتب بر هریک

عدالت الگوریتمی و حکمرانی هوش مصنوعی

تبیین رابطه دیالکتیکی دین و رسانه

بسط مفهومی شاخص‌های سبک زندگی سهم‌گذارانه

مبتنی بر آرای علامه جوادی آملی

تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی و توهم رضایت

طراحی مدل تحول‌آفرین کسب‌وکار هوشمند

مبتنی بر هم‌افزایی هوش مصنوعی و بلاکچین

تحلیل تطبیقی مبانی تفسیر فقهی فریقین

در استظهار معنای «الصلاه الوسطی»

بررسی تحولات سیاسی و اجتماعی

بر فرهنگ قالیبافی شهرستان تویسرکان استان همدان در پنج دهه اخیر

دوره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۵، شماره سیزدهم

صاحب امتیاز: فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران

مدیر مسئول: دکتر سید مهدی الوانی

سرمدیر: دکتر سید مهدی الوانی

مدیر داخلی: حسام ناظم بکایی

طرح جلد و صفحه آرایی: مجید میراب زاده

ویراستار فارسی: فاطمه ابوحمزه

مسئول وبگاه: علیرضا جعفری

اعضای هیئت تحریریه:

- دکتر سید مهدی الوانی
- دکتر شمس السادات زاهدی
- دکتر عباس منوچهری
- دکتر مینا بیگی
- دکتر عباس شاکری
- دکتر عزت الله نادری
- دکتر حمیدرضا پوراعتماد
- دکتر سید حسین صفایی
- دکتر حسین نمازی
- دکتر رضا داوری اردکانی
- دکتر سید مصطفی محقق داماد
- دکتر رضا نیلی پور
- دکتر فرهاد رهبر
- دکتر علی اصغر مصلح

داوران این شماره:

- دکتر شهین اعوانی
- دکتر ابراهیم بیگ زاده
- دکتر میر شهپز شافع
- دکتر سید مهدی الوانی
- دکتر محمد حسین حلیمی
- دکتر محمد اسماعیل عبدالحی
- دکتر زهرا امان الهی
- دکتر سجاد خانی پردنجانی
- دکتر محمد جواد کاملی
- دکتر باقر انصاری
- دکتر سید جلال دهقانی فیروزآبادی
- دکتر سید مصطفی محقق داماد
- دکتر حجت الله رشادی

«دو فصلنامه توسعه علوم انسانی» نشریه تخصصی گروه علوم انسانی فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران است که طی دو شماره در هر سال انتشار می یابد. این نشریه مطابق معیارهای علمی و با امعان نظر به فضای فرهنگی-ارزشی جامعه و تحت نظر هیأت تحریریه و استادان و پژوهشگران علوم انسانی تدوین می شود و مقالات اصیل علمی و پژوهشی و برگردان آثار برتر علمی را در زمینه علوم انسانی منتشر می کند.

بر اساس مصوبه ۲۶۷ مورخ ۱۳۹۳/۱/۱۹ شورای عالی انقلاب فرهنگی و کارگروه ارزیابی مجله توسعه علوم انسانی مورخ ۱۴۰۰/۳/۱۸ فرهنگستان علوم و مصوبه یانصد و سومین جلسه شورای علمی فرهنگستان علوم مورخ ۱۴۰۰/۶/۲۱، نشریه توسعه علوم انسانی نشریه علمی تشخیص داده شده است.

جهت اطلاع، طبق ماده واحد «نحوه اعتبارگذاری نشریات فرهنگستان های جمهوری اسلامی ایران مصوب جلسه ۲۶۷ مورخ ۱۳۹۳/۱/۱۹ شورای عالی انقلاب فرهنگی» به فرهنگستان اجازه داده شده است در خصوص رتبه بندی نشریات خود اقدام نمایند.

این نشریه در کمیسیون نشریات علمی کشور ارزیابی شده و در فهرست نشریات دارای رتبه "ب" در سال ۱۴۰۴ وزارت علوم، تحقیقات و فناوری قرار گرفته است.

نشانی: تهران بزرگراه شهید حقانی، خروجی فرهنگستان ها و کتابخانه ملی،

فرهنگستان علوم، طبقه اول، گروه علوم انسانی

کد پستی: ۱۵۳۷۶۳۳۱۱ / تلفن: ۸۸۶۴۵۵۸۷

وبگاه: www.hsd.ias.ac.ir

hdevelopment@ias.ac.ir

این نشریه در پایگاه بانک اطلاعات نشریات کشور (مگ ایران) نمایه شده است.

راهنمای نویسندگان

اهداف دو فصلنامه توسعه علوم انسانی

- توسعه علمی کشور و گسترش مرزهای دانش از طریق نشر آثار علمی ملی و جهانی و یافته‌های جدید حاصل از پژوهش‌های بنیادی، نظری، کاربردی و توسعه‌ای و ارائه نظریه‌ها یا روش‌های جدید در حوزه علوم انسانی با تأکید بر دو ویژگی اصالت و ابداع
- فراهم آوردن بستر رشد علمی از طریق نشر مقالات علمی-پژوهشی و ایجاد ارتباط میان اصحاب دانش علوم انسانی در سطح علمی و فراملی
- ایجاد فضای گفت‌وگویی و ارتباط علمی میان مخاطبان نشریه و اندیشمندان علوم انسانی و آماده‌سازی جامعه علمی برای نقد عالمانه آثار این شاخه از دانش بشری

دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



خط‌مشی چاپ مقالات

دو فصلنامه به چاپ و نشر مقالاتی می‌پردازد که در راستای اهداف مصوب نشریه بوده و پس از داوری و بررسی علمی حائز امتیازهای لازم شده باشد. مقالات باید با امعان نظر به اخلاق علمی و ارزش‌های جامعه نگاشته شده باشد.

مقالات ارسالی باید در زمینه‌های مختلف علوم انسانی (اقتصاد، تاریخ، جامعه‌شناسی، جغرافیا، حقوق، دانش‌شناسی، روان‌شناسی، زبان‌شناسی، علم اطلاعات، علوم تربیتی، علوم سیاسی، علوم شناختی، فلسفه و مدیریت) تدوین شده باشند. مقالات ارسالی نباید قبلاً در هیچ نشریه داخلی و یا خارجی چاپ شده باشند. بر این اساس هیئت تحریریه انتظار دارد نویسندگان تا هنگامی که جواب تأیید قطعی از نشریه دریافت نکرده‌اند، مقالات خود را به نشریه دیگری برای چاپ ارسال نکنند.

شیوه ارزیابی مقالات

مقالات ارسالی که شرایط کلی پذیرش را دارا باشند، برای داوران رشته تخصصی و خبره در آن موضوع ارسال می‌شوند. داوران علاوه بر ارزیابی کیفی مقالات، در صورت لزوم راهبردهایی را نیز برای بهبود و اصلاح مقاله پیشنهاد می‌کنند. نظرها و پیشنهادها برای داوران به طور کامل، اما بدون ذکر نام نویسنده یا نویسندگان مقاله ارسال خواهد شد.

مراحل و شرایط پذیرش و چاپ مقاله:

- ۱) نامه‌ای شامل عنوان و زمینه مقاله، نویسندگان و نویسنده مسئول، چکیده، رایانامه، شماره تماس و سایر اطلاعات به همراه مقاله و فرم تعهد اخلاقی برای سردبیر ارسال می‌شود.
- ۲) پس از مطابقت موضوع با سیاست‌های نشریه، نتیجه به نویسنده مسئول اعلام می‌شود.
- ۳) دریافت مقاله تنها از طریق رایانامه نشریه و ارسال فایل Word میسر است.
- ۴) مقالات پذیرفته شده از سوی سردبیر به وسیله اعضای هیئت تحریریه مورد بررسی قرار خواهند گرفت.
- ۵) مقالات تایید شده برای حداکثر ۳ داور تخصصی ارسال می‌شوند.
- ۶) در صورت تایید نهایی از سوی داوران، نتیجه به نویسنده مسئول اعلام می‌شود.
- ۷) مقالات اصلاح شده دوباره باید ارسال شوند و اصلاحات انجام شده در آنها مشخص شده باشد.
- ۸) در صورت تایید اصلاحات از سوی سردبیر و یا داوران، مقاله در اختیار ویراستاران علمی نشریه قرار می‌گیرند.
- ۹) برای رفع اشکالات احتمالی (جملات یا عبارات نامفهوم، جافتاده، غیرمرتبط، استنادهای بدون منبع، منابع با اطلاعات نادرست، جداول ناقص) مراتب به نویسنده اعلام می‌شود. برای کاهش این موارد و تسریع در چاپ، توصیه می‌شود مقاله طبق شیوه‌نامه مقالات نشریه تنظیم شود که در ذیل مشاهده می‌شود.
- ۱۰) پس از ویرایش علمی و رفع اشکالات، مقاله به ویراستار ادبی ارسال می‌شود.
- ۱۱) پس از ویرایش علمی و ادبی مقاله برای صفحه‌آرایی ارسال می‌شود.
- ۱۲) برای کنترل و تایید نهایی، مقاله صفحه‌آرایی شده برای سردبیر یا در صورت لزوم برای نویسنده مسئول ارسال می‌شود. در این مرحله رفع اشتباهات احتمالی قابل اصلاح است.
- ۱۳) مقاله نهایی پس از صفحه‌آرایی کامل نشریه، برای چاپ ارسال می‌شود.



موارد کلی:

- مقالات برگرفته از رساله یا پایان‌نامه دانشجویان با نام دانشجو، استاد راهنما، مشاوران و با مسئولیت استاد راهنما منتشر می‌شوند. چنانچه مخارج تحقیق یا تهیه مقاله از سوی مؤسسه‌ای تأمین شده باشد، باید نام مؤسسه در پانویس صفحه اول درج شود.
- مسئولیت ارائه صحیح مقاله برعهده نویسنده مقاله است. نویسندگان باید تعهد کنند که مقاله هم‌زمان به سایر نشریات ارسال نمی‌شود و تا قبل از دریافت پاسخ نهایی نیز اقدام به ارسال آن نکنند.
- چاپ هرگونه مطلب در نشریه منوط به رعایت معیارهای اخلاقی است.
- نشریه حق هرگونه اصلاح در ساختار و متن مقالات دریافتی را بر اساس خواسته‌های مصوب

نشریه برای خود محفوظ نگه می‌دارد.

مسئولیت محتوای مقاله برعهده نویسنده یا نویسندگان است.

چاپ مقاله‌هایی که در همایش به صورت سخنرانی یا پوستر ارائه و در خلاصه مقالات منتشر شده است، مشروط بر اینکه در قالب ساختار مقالات نشریه درآید بلامانع است. توجه: برای جلوگیری از تأخیر در مطرح شدن مقاله در هیئت تحریریه، داوری و ویرایش علمی و ادبی و انتشار به موقع پیشنهاد می‌شود در قالب مقالات نشریه، نحوه استناددهی و منبع‌نویسی، رعایت موارد ویرایشی و نکات مطرح شده دقت شود.

شیوه‌نامه تدوین مقاله در دو فصلنامه توسعه علوم انسانی

پژوهشگران و نویسندگان محترم؛

لطفاً پژوهش‌های خود را در قالب بخش‌های ذیل به طور کامل تدوین و تنظیم کرده و به نشریه ارسال فرمایید:

- (۱) **صفحه عنوان:** در تمام مقاله نوع فونت "B Nazanin Bold" است. عنوان مقاله با اندازه ۱۴، نام و نام خانوادگی نویسنده (نویسندگان) اندازه ۱۳، درجه علمی، نشانی دقیق، کدپستی، تلفن، نمابر و رایانه)، نویسنده مسئول و تاریخ ارسال با اندازه ۱۱ و در پاورقی نوشته شود.
- (۲) **چکیده:** (۱۴ تا ۱۶ سطر: ۲۵۰ تا ۳۰۰ کلمه)

چکیده فارسی و انگلیسی مقاله به صورت ساختارمند و در مطابقت کامل با یکدیگر تهیه شود و در برگرفته: **عنوان مقاله، زمینه و هدف:** شامل ورود به موضوع هدف در ۳ یا ۴ سطر؛ **روش:** نوع و روش پژوهش، جامعه آماری و حجم نمونه و روش نمونه‌گیری، ابزار گردآوری اطلاعات در ۳ یا ۴ سطر؛ **یافته‌ها:** نتایج اصلی و نهایی پژوهش ۳ یا ۴ سطر؛ **نتیجه‌گیری:** نتیجه‌گیری از یافته‌های پژوهش در ۳ یا ۴ سطر و کلیدواژه‌ها: در حد ۵ تا ۷ اصطلاح یا کلمه.

- (۳) **مقدمه:** (۵ تا ۷ صفحه)

شامل: بیان مسئله/اهمیت و ضرورت پژوهش/هدف و پرسش‌های پژوهش/پیشینه (پیشینه پژوهش به صورت "نام نویسنده، سال انتشار، عنوان پژوهش، هدف، روش و نتایج آن نوشته شود." پیشینه به ترتیب سال انتشار و داخلی و خارجی بودن آورده شود)/مبانی نظری یا چارچوب نظری پژوهش مفاهیم، نظریه‌های مربوط، فرضیه‌ها و الگوی مفهومی پژوهش)

- (۴) **روش‌شناسی:** (۱ تا ۲ صفحه)

شامل: روش و نوع پژوهش، طرح پژوهش، زمان و مکان اجرای پژوهش، جامعه آماری و حجم نمونه، روش نمونه‌گیری، نحوه جمع‌آوری داده‌ها، ابزار اندازه‌گیری و آزمون‌های آماری مربوط.

- (۵) **یافته‌ها:** (۲ تا ۴ صفحه)

نتایج دقیق یافته‌های مهم با رعایت اصول علمی و همچنین با استفاده از جداول و نمودارهای لازم،



شامل: یافته‌های توصیفی (جمعیت‌شناختی و ...) و یافته‌های تحلیلی (حاصل از آزمون فرضیه‌ها و ...) یا یافته‌های حاصل از تحلیل مسئله و موضوع در مقالات مروری.

۶) نتیجه‌گیری: (۲ تا ۳ صفحه)

اشاره به نتایج تحقیق حاضر، آثار و اهمیت یافته‌های پژوهش و یافته‌های پژوهش‌های مشابه دیگر با تأکید بر مغایرت‌ها و علل آن، توضیح قابلیت تعمیم‌پذیری و کاربرد علمی یافته‌ها و ارائه رهنمودهای لازم برای ادامه پژوهش.

۷) تحلیل نتایج و پیشنهادها: (۱ تا ۲ صفحه)

در راستای اهداف و نتایج تحقیق

۸) محدودیت‌ها: (۵-۸ سطر) (در صورت لزوم)

۹) سپاسگزاری: (حداکثر ۵ سطر) قدردانی از کلیه افراد، سازمان‌ها و مؤسسه‌هایی که مستقیم و غیرمستقیم در پژوهش نقش داشته‌اند.

۱۰) فهرست منابع: به تفکیک فارسی و انگلیسی و یا سایر زبان‌ها قرار گیرد (نگارش بر اساس آخرین شیوه‌نامه APA)

سایر موارد کلی:

الف. ارجاعات: ارجاعات در متن مقاله باید بر اساس شیوه‌نامه APA (ویرایش ششم) نوشته شود. این شیوه به صورت داخل پرانتز (مؤلف تاریخی) است. نمونه: اما چنانچه بتواند با ترکیب کردن دو دسته پژوهش کمی و کیفی به بررسی پدیده بپردازد، درک بهتری از پدیده خواهد داشت (بازرگان، ۱۳۸۷: ۸۴).

ب. متن مقاله: متن مقاله حداکثر در ۷۰۰۰ کلمه با نرم‌افزار Word 2010 حاشیه‌گذاری از طرفین ۲/۵ سانتی‌متر، از بالا و پایین ۳ سانتی‌متر و فاصله خطوط ۱/۵ و با قلم B Nazanin و اندازه ۱۳ و متن انگلیسی با فونت Times New Roman اندازه ۱۱ آماده و ارسال شود.

پ. پاورقی: در پاورقی کلمات فارسی با قلم B Nazanin و اندازه ۱۱ و متن انگلیسی با فونت Times New Roman اندازه ۹ آماده و ارسال شود.

ت. معادل لاتین اسامی خارجی: اسامی نویسندگان خارجی در متن فارسی نوشته شده و معادل لاتین آنها در پاورقی نوشته شود.

ث. قالب الکترونیکی مقاله: مقاله در قالب دو فایل Word و Pdf ارسال و دقت شود که فایل Word همراه با نام و مشخصات کامل نویسندگان و فایل Pdf بدون اسامی ارسال شود.

ج. شیوه‌نامه تنظیم فهرست منابع به طور خلاصه، به صورت زیر است:

۱- کتاب:

توسلی، غلامعباس (۱۳۸۵). جامعه‌شناسی کار و شغل (چاپ هشتم). تهران: چاپ مهر (قم).

اون، هیوز (۱۳۸۳). مدیریت دولتی نوین: نگرش راهبردی (استراتژیک) سیر اندیشه‌ها، مفاهیم و نظریه‌ها. سید مهدی الوانی، سهراب خلیلی شورینی و غلام‌رضا معمارزاده. (مترجمان). تهران: مروارید (نشر اثر اصلی ۲۰۰۳).
Berg, I. (1981). Sociological perspectives on labor market. New York: Academic Press.

۲- مقاله:

مقاله‌ای که در اینترنت موجود هستند، پیوند آنها در اینترنت، (به‌ویژه doi) در پایان مقاله نوشته شود.
بنی‌اسدی، نازنین. ۱۳۸۳. مدیریت مشارکتی معلمان و ارتباط آن با رفتار جامعه مدنی دانش‌آموزان. مجله روان‌شناسی و علوم تربیتی ۳۴ (۲): ۹۶-۶۵. بازیابی از:

www.militarymedj.ir/browse.php?a_code=A1.204.10&slc_lang=fa&sid=1

Tamrin, S.B.M., Yokoyama. (2007). The association between risk factors and low back pain among commercial vehicle drivers in peninsular Malaysia: A preliminary result. Industrial Health, 45(2), 268-278. doi: 10.286/indhealth. 45.268.

۳- رساله و پایان‌نامه‌ها:

علیپور، علی (۱۳۸۸). آشنایی با دانش‌آموزان استثنایی رشته روان‌شناسی (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشگاه تهران، تهران.
داوودی، گلچهره (۱۳۹۲). رابطه وضعیت اقتصادی خانواده و موفقیت تحصیلی دانش‌آموزان دوره ابتدایی حضرت مریم شهرستان دهدز در سال ۹۰-۸۹ (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشکده علوم تربیتی. ایزه.

۴- نمونه ترجمه منابع فارسی:

Abdi, H., & Shabazi, L. (2001). Correlation between occupation stress in nurses at intensive care unit with job burnout. Journal of Shahid Sadoughi University of Medical Science and health Services. 9(3), 58-63 [Farsi]. Retrieved from [www.http://en.journals.sid.ir/ViewPaper.aspx?ID=39490](http://en.journals.sid.ir/ViewPaper.aspx?ID=39490)
Alvani, S. M. (2006). General Management (2nd ed.). Tehran: Nasher Ney.

- لطفاً بررسی کنید که همه منابع به صورت هم‌زمان هم در متن و هم در فهرست منابع آورده شده باشد.
- در فهرست منابع، مقالات نشریات (مجله، فصلنامه، دوفصلنامه و...) حتماً سال چندم انتشار نشریه، شماره نشریه، صفحات چاپ مقاله در نشریه نوشته شود. مثال: فصلنامه آموزش مهندسی ایران. ۹(۴)، ۶۲-۳۵.
- در ارجاع‌دهی درون‌متنی به نام خانوادگی کلیه نویسندگان اشاره شود، نه به صورت نویسنده و سایر همکاران: (جهانشیری، حسینی و ابراهیمی، ۱۳۹۴، ص ۲۲)، ضمناً از عبارت همان در ارجاع‌ها به هیچ عنوان استفاده نشود. در صورت تکرار منابع می‌توان از روش عنوان نویسنده و

همکاران استفاده کرد.

– کلیه اعداد لاتین داخل متن و جداول به صورت فارسی برگردانده شود و تدوین شکلی ستون جداول از راست به چپ باشد.

وبگاه نشریه: www.ias.ac.ir - بخش انتشارات - دوفصلنامه "توسعه علوم انسانی"

رایانامه نشریه: hdevelopment@ias.ac.ir

توسعه علوم انسانی
دوفصلنامه

بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



بسمه تعالی

"فرم تعهد اخلاقی چاپ مقاله"

مقاله پیوست با عنوان:

توسط اینجانب به عنوان نویسنده مسئول و همکاران تهیه شده است. با رعایت و تعهد نسبت به موارد زیر، به منظور بررسی و چاپ در دوفصلنامه توسعه علوم انسانی ارسال می شود.

الف) مقاله قبلاً در هیچ یک از نشریات داخلی و خارجی به چاپ نرسیده است.

ب) به طور هم زمان برای مجلات دیگر ارسال نشده است.

ج) رتبه علمی نویسندگان به درستی عنوان شده است.

د) اصول اخلاقی پژوهش رعایت و موارد آن در مقاله درج شده است.

ه) تمامی نویسندگان ارسال مقاله به دوفصلنامه توسعه علوم انسانی آگاهی دارند.

و) نویسندگان متعهد می شوند که احتمال هیچ گونه تعارض در منافع (Conflict of Interests) در مقاله ارسالی وجود ندارد.

امضای هر یک از نویسندگان محترم با ذکر نام و نام خانوادگی به ترتیب ذکر شده در مقاله الزامی است.



دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم

ردیف	نام و نام خانوادگی نویسندگان	تلفن همراه و ثابت	ایمیل	امضا
۱				
۲				
۳				
۴				
۵				

نام و نام خانوادگی نویسنده مسئول:

تلفن همراه: تلفن محل کار: تلفن ثابت: نمابر:

آدرس پستی:



سنگ نگاره "انسان بالدار" - این سنگ نگاره در ضلع شمال غربی کاخ دروازه در محوطه میراث جهانی پاسارگاد واقع شده است.

فهرست

- ۱..... اشاره
- ۳..... نظریهٔ تبدل انواع داروین و برهان جدید نظم
دکتر مهدی گلشنی
- سیاست به مثابه حیات: بازاندیشی فلسفه سیاسی از تکامل زیستی تا زیست
کیهانی..... ۱۳
متین انجم روز، محمد خضری
- هنرهای صناعی معاصر: از بحران هویت تا احیای مفهومی (با تأکید بر
جامعه‌شناسی هنر هوارد بکر و نظریه گرفت)..... ۳۱
مجید ضیائی، اکرم محمدی‌زاده، راحله فدوی
- رویکردهای اعمال تنظیم‌گر؛ بررسی تطبیقی در پرتو عناصر تحلیل خط‌مشی عمومی... ۴۷
مهرداد حیدری، حسن دانایی‌فرد، علی حمیدی‌زاده، سیدمجتبی امامی
- معیارهای تمایز سلب مالکیت مشروع از نامشروع و آثار حقوقی مترتب بر هر
یک (با تکیه بر رویه دیوان‌های داوری)..... ۷۷
غلامرضا یزدانی
- عدالت الگوریتمی و حکمرانی هوش مصنوعی..... ۹۵
محمد مهریار، شهرزاد دربندی، حسام‌الدین ترکمن
- تبیین رابطه دیالکتیکی دین و رسانه..... ۱۱۹
زهرا سادات پورسیدآقایی
- بسط مفهومی شاخص‌های سبک زندگی سهم‌گذارانه مبتنی بر آرای علامه
جوادی آملی..... ۱۳۷
معصومه اسمعیلی، کوثر دهدست، فهیمه شاداب‌مهر
- تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی و توهم رضایت: مطالعه‌ای تطبیقی درباره
محدودیت‌های شناختی رضایت در حقوق قراردادهای بین‌المللی و اتحادیه اروپا. ۱۷۱
حسین امینیان جونتقانی، پانته‌آ دباغ‌پور، منصور امینی
- طراحی مدل تحول‌آفرین کسب‌وکار هوشمند مبتنی بر هم‌افزایی هوش
مصنوعی و بلاک‌چین..... ۱۹۱
پویا عبدالله‌زاده، رؤیا افراسیابی

تحلیل تطبیقی مبانی تفسیر فقهی فریقین در استظهار معنای «الصلاه الوسطی»..... ۲۱۹

میشم شعیب، رضا ملازاده یامچی

بررسی تحولات سیاسی و اجتماعی بر فرهنگ قالی بافی شهرستان تویسرکان

استان همدان در پنج دهه اخیر..... ۲۳۷

سپهر قاسمی، اشکان رحمانی

معرفی کتاب..... ۲۵۵

حکمرانی دانشگاه کارآفرینانه؛ از نظریه تا عمل

چکیده انگلیسی مقالات..... 1

اشاره

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



در جهان اندیشگی کولا کوفسکی، فیلسوف لهستانی افسانه‌ای هست تحت عنوان ماجرای قوز آجیو، وی سنگ تراش سرزمین لایلونی است و قوزی بر پشت او درآمده که شگفتی همه اطبا و عقلای شهر را موجب شده است. عجیب بودن این قوز در آن است که هر روز بزرگ‌تر و بزرگ‌تر می‌شود و در گوشه و کنار آن شاخه‌هایی پدیدار می‌گردد و این قوز رو به رشد به جایی می‌رسد که خود آجیو دیگری می‌شود و نکته دردناک افسانه در این است که این آجیو ثانی خلق و خو و شیوه زندگی دیگری دارد و رفتارش با آجیو اصلی یکی نیست. اما مشکل اصلی زمانی خود را نشان می‌دهد که آجیو ثانی، ادعا می‌کند من آجیو واقعی هستم و این آجیو سنگ تراش قوزی است که به من چسبیده است و باید برای آن مداوایی بیابیم.^۱

کولا کوفسکی در این داستان از ضایعه‌ای نام می‌برد که گریبان جوامع کنونی را گرفته و آنها را اسیر خود کرده است، جایی که فرعیات و حواشی جای اصل و جوهر را گرفته‌اند و بنابر عادت و گاهی فشار و تحمیل، خود را اصل و اساس دانسته‌اند و مردمان هم به این جعل واقعیت گردن نهاده‌اند. مسئله ستاد و صف در سازمان‌های امروز، تصویری واقعی از قوز آجیو است. سازمان‌ها در آغاز برای تحقق هدفی که نیازی از جامعه را برآورده می‌سازد شکل می‌گیرند و در مسیر توسعه خود برای کمک به تسهیل امور از واحدهای معینی به نام ستاد بهره می‌برند. اما به تدریج این ستادهای کمک‌کننده به علت جذب منابع و قرار گرفتن در مناصب تصمیم‌گیری، قدرت مالی و اداری وسیعی پیدا می‌کنند و بر واحدهای صف چیره می‌شوند و آنها را که تحقق بخش اهداف اصلی سازمان‌اند گرفتار و مطیع خود می‌سازند، آنان از نقش فرمانبری به فرمانداری تغییر جایگاه می‌دهند و این تغییر

۱- کولا کوفسکی، لشک، رویارویی با پاسداران مطلق‌گرایی، (۱۴۰۲)، ترجمه خسرو ناقد، تهران: نشر نی.

ضایعه ساز می گردد.

اینجاست که قوز آجیو داعیه اصلیت می کند و مردمان هم که ظاهر را می بینند بر این ادعای کذب مهر تأیید می زنند و خود را در بند ستادها گرفتار می کنند و تبعیت از آنها را حق می پندارند. اما این ستم زمانی بیشتر خود را نشان می دهد که تقسیم و تخصیص منابع برعهده و تحت سلطه واحدهای ستادی است اما مسئولیت پاسخگویی و به ثمر نشستن برنامه ها همچنان بر گردن واحدهای صفی است. اختیارات به واحدهای ستادی واگذار شده ولی مسئولیت ها همچنان برعهده واحدهای صفی باقی مانده است. دانشگاه ها و نهادهای علمی در رسیدن به اهدافشان ارزیابی می شوند، در حالی که مرکزیت هایی که بودجه، منابع و نحوه تأمین آنها را معین می سازد در این ارزیابی دیده نمی شوند. نحوه انتخاب دانشجو و استاد، میزان بودجه، برنامه ها و طرح ها در ستادهای متمرکز تعیین تکلیف می شوند و ارزیابی مسئولیت ها در واحد اجرایی که دانشگاه و نهاد علمی است صورت می گیرد. این جابه جایی اهداف و اختیارات و مسئولیت ها مسائل بشمار می آید ایجاد می کند که در افسانه آجیو سنگ تراش به خوبی توصیف شده است و امید است که روزی این غفلت ترمیم شود و اختیارات و امکانات تحقق برنامه ها و تنظیم و تنسيق آنها به واحدهای اصلی یعنی صفی واگذار شود و این نابسامانی به دست خط مشی گذاران فهیم و دانا سامان پذیرد. به یاد داشته باشیم که اصل کدام است و فرع کیست.

تو اصل و ذاتی و اسرار جانی حقیقت چون بدیدی جان و جانی
عطار

دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم





نظریهٔ تبدل انواع داروین و برهان جدید نظم

دکتر مهدی گلشنی^۱

تاریخ ارسال: ۱۴۰۵/۶/۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۶/۳۱

دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



چکیده

در حالی که در دوران تمدن اسلامی و قرون وسطی و شروع علم جدید جهان بینی دینی بر علم حاکم بود، با ظهور فلاسفه ای نظیر هیوم نقش دین در علم تضعیف شد، و با ظهور مکاتبی نظیر پوزیتیویسم و داروینیسم و فرویدیسم در قرن نوزدهم و نیمهٔ اول قرن بیستم دین و فلسفه نقش خود را در علم از دست دادند. در نیمهٔ دوم قرن بیستم با ظهور مکاتب مختلف فلسفهٔ علم نقش فلسفه در علم واضح شد. اما در نیمهٔ دوم قرن بیستم عده ای از فلاسفه و دانشمندان علوم تجربی برجستهٔ غرب تعلق خود به دین و فلسفه را صریحاً نشان دادند. همچنین در دهه های اخیر تعداد زیادی کتاب توسط علما و فلاسفهٔ غرب نوشته شده که در آنها صریحاً تعلق خود به خدا باوری و ناتمامیت علم روز را متذکر شده اند. متأسفانه، نسیم این تحولات مثبت کمتر در میهن عزیز ما انعکاس داشته است. اما خوشبختانه در سال های اخیر ترجمهٔ برخی از این کتب، که نزدیکی بسیاری با متافیزیک اسلامی دارند، توسط برخی از دوستان انجام شده است.

نکتهٔ مهم این است که عالمان ما به نصیحت بعضی از دانشمندان برجستهٔ قرن بیستم و دهه های اخیر توجه کنند و هرگز علوم و نظریه های رایج را قطعی و پایان یافته تلقی نکنند و در تلاش مستدلانه دنبال نوآوری در علم و رفع مشکلات علوم روز باشند.

واژه های اصلی: نظریهٔ داروین، تبدل انواع، بقای اصلح، تنازع بقا، برهان نظم، طراح، اصل آنتروپیک.

۱- عضو پیوسته فرهنگستان علوم، استاد ممتاز دانشگاه صنعتی شریف.

برهان نظم بر وجود خداوند

برهان نظم برهانی بر وجود خداوند، متکی بر شواهد علمی است. این برهان شامل دو مقدمه و یک نتیجه‌گیری است. مقدمه اول را صغری و مقدمه دوم را کبری می‌نامند و حد مشترک بین این دو مقدمه را حد وسط می‌نامند، که در نتیجه حذف می‌شود. این برهان را به طور خلاصه می‌توان به صورت زیر بیان کرد:

- عالم نظم دارد. (صغری)
- هر نظامی ناظمی دارد. (کبری)
- عالم ناظمی دارد. (نتیجه)

شواهد علمی، صغرای این برهان را فراهم می‌سازند. مطالعه احوال موجودات نشان می‌دهد که ساختار جهان و ساختار اجزای آن «حساب شده» است، یعنی هر چیزی جایی دارد و در آنجا قرار داده شده است و از این تنظیم هدف و منظوری در کار بوده است. هدف برهان نظم، استدلال از نظم جهان به وجود خدای مدبر این نظم است.

برهان نظم از دو مقدمه تشکیل شده است: یک صغرای حسی و یک کبرای عقلی، به شرح زیر:

- صغری: مشاهدات عینی از نظم هدف‌دار موجودات طبیعی گزارش می‌دهند.
- کبری: نظم جهان طبیعت حاکی از دخالت عقل در پیدایش آن است، و نمی‌توان این نظم را از طریق عامل غیرآگاه تفسیر نمود.
- نتیجه: بهترین توضیح برای نظم مشاهده شده در طبیعت این است که طراحی هوشمند، جهان طبیعت را این چنین به وجود آورده است.

نخستین کسی که برهان نظم را مورد تردید قرار داد دیوید هیوم فیلسوف تجربه‌گرای انگلیسی (۱۷۱۱-۱۷۷۶) بود. (۱)

هیوم معتقد بود که تنها معرفت معتبر بشری، معرفت مبتنی بر تأثرات حسی است. او منکر علیت بود و اعتقاد به علیت را ناشی از عادت ذهنی می‌دانست. او می‌گفت از معلول‌های مشابه به علل مشابه پی می‌بریم ولی برای کل جهان مشابهی نیست. علم فقط با توانایی‌های محدود سر و کار دارد، نه با سیر آغاز و انجام جهان و ماهیت حوادث. هیوم معقول‌تر می‌دانست که به وجود یک نامتناهی از حوادث قائل باشد تا به وجود یک علت اولیه بدون علت.

او برهان نظم را مورد تعرض قرار داد و گفت اگر در جهان نظم هست، چه بسا که نیروی نظم‌دهنده در درون طبیعت باشد، نه بیرون آن. برهان نظم ما را حداکثر به یک آبرانسان ناظم می‌رساند، نه خداوند قادر متعال.

در قرن نوزدهم فیزیک کلاسیک به کمال خود رسید، ولی با ظهور داروینیسیم، بعضی بر این شدند که انتخاب طبیعی می‌تواند به ظهور نظم منتهی شود، بدون آنکه ناظمی در کار باشد.

داروین اعتقاد رایج به ثبات انواع را کنار گذاشت و معتقد به تبدل انواع شد. او مدعی شد که پیدایش انواع از یکدیگر را می‌توان برحسب مکانیسم انتخاب طبیعی و بقای اصلح توضیح داد.



داروینیان بر این بودند که حیات از طریق فرایندهای شانس به وجود آمده و طرحی برای خلقت انواع درکار نبوده است. نظمی که در جهان طبیعت می بینیم ناشی از همکاری شانس و انتخاب طبیعی است. به قول ریچارد داکینز:

«شانس همراه با انتخاب طبیعی، طی مراحل کوچک بيشمار و در اعصار متمادی، به اندازه کافی توانمند هست که معجزاتی مثل دیناسورها و ما را به وجود آورد.» (۲)

فرانکل سخن داروینیست ها را خوب بیان کرده است:

«ارزش ها و معانی چیزی جز مکانیسم های دفاع و تشکیل عکس العمل ها نیستند.» (۳)

اما حداکثر چیزی که این نظریه به دست می دهد پیشنهاد مکانیسمی برای پیدایش انواع جدید است. اما بعضی از پیروان داروین نه تنها ثبات انواع را به چالش خواندند و آن را با یک فرایند تدریجی جایگزین کردند، بلکه آنها مدعی شدند که بدین وسیله نیاز به خالق را در جهان حذف کرده اند. چیزی که اینها متوجه نبوده اند این است که یافتن مکانیسم چیزی، بدین معنا نیست که آن سازنده ای ندارد. پس اعتقاد به تبدل انواع، ایده خلقت به وسیله خدا را نفی نمی کند. باید پیدایش انواع را توضیح داد - چه آنها به طریق تدریجی به وجود آمده باشند و چه به طریق دفعی.

دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



شیخ ابومجد محمد رضا اصفهانی، از علمای بزرگ قرن بیستم، در کتابی که در حدود صد سال پیش منتشر گردید، متذکر شد که نظریه تبدل انواع برخلاف خدا باوری نیست. چیزی که با خدا باوری تعارض دارد تعبیر ماده گرایانه این نظریه است. به عبارت دیگر، این برداشت ماده گرایانه است که نظریه تبدل انواع را به یک نظریه ضد خدا باوری تبدیل کرده است. (۴)

در داروینیسم از این نکته غفلت شد که گرچه ارگانیسم های زنده از مواد شیمیایی درست شده اند و مشتمل بر انواع متعددی از پروتئین هستند، و اینکه در بسیاری از جهات آنها بر طبق قواعد فیزیکی کار می کنند. اما این اثبات نمی کند که چیزی وراء سیستم های فیزیکی - شیمیایی در کار نیست و اینکه ما می توانیم آنها را کاملاً بر حسب فیزیک و شیمی بفهمیم. فعل و انفعالات ماده زمینه را برای بروز حیات آماده می کنند، یعنی اینها شرط لازم برای بروز حیات هستند، نه شرط کافی. مادیون نصف قضیه را می بینند و از نصف دیگر آن، چون محسوس نیست، غافلند. دکتر شلدریک (Sheldrake)، از زیست شناسان برجسته معاصر، خوب مسئله را مجسم می کند:

«واضح است که ارگانیسم های زنده از مواد شیمیایی درست شده اند و مشتمل بر انواع متعددی از پروتئین هستند، و همچنین بسیاری از جهات آنها بر طبق قواعد فیزیکی کار می کنند. اما این اثبات نمی کند که چیزی وراء سیستم های فیزیکی - شیمیایی نیست، و اینکه ما می توانیم آنها را کاملاً بر حسب فیزیک و شیمی بفهمیم.

بهترین مثال را یک رادیوی ترانزیستوری فراهم می کند. فرض کنید که کسی درباره

رادیو نمی‌داند و این را به او نشان بدهند و او از موسیقی حاصله تعجب زده شود و بخواهد آن را بفهمد. او ممکن است فکر کند که موسیقی صرفاً از رادیو نتیجه می‌شود. در نتیجه اندرکنش میان اجزاء آن، اگر کسی بگوید که این از خارج می‌آید - از یک فرستنده - او ممکن است منکر شود، به این دلیل که نمی‌بیند چیزی از بیرون بیاید و ممکن است فکر کند که دستگاه را می‌فهمد. او ممکن است اجزاء آن رادیو را فراهم کند و همان صدا را بشنود و بعد بگوید که من این را کاملاً فهمیده‌ام و آن را (از مواد معلوم) ساخته‌ام. اما او هنوز نمی‌داند که امواج رادیویی در واقع در خارج وجود دارند، و رادیو صرفاً آنها را می‌گیرد و پخش می‌کند.

این درست وضعی است که ما با حیات داریم. اگر اجزاء رادیو را به هم بزنید، چیزی نمی‌شنوید. اما این فقط بخشی از تصویر است. چیزی که مشکل دیدگاه مکانیستی است، این است که آن یک دیدگاه محدود است. آن مبتنی بر نصف واقعیت است. (۵)

پیشرفت در زیست‌شناسی در این دوران بیشترین تأثیر را روی الهیات گذاشت. اما برخلاف نیوتون که استنتاجات خداپاورانه از کار خود می‌گرفت، داروین برهان نظم را، که در الهیات طبیعی مطرح بود، مورد تعرض قرار داد. او در ۱۸۴۴ رساله‌ای درباره مبانی منشأ انواع نوشت (The foundations of the Origin of Species) که در آن این نظریه را مطرح کرد که انواع جدید محصول دگرگونی‌های تصادفی انواع قبلی هستند. همچنین او در کتاب «منشأ انواع» (On the Origin of Species) خود در ۱۸۵۹ دلایلی برای اثبات نظریه انتخاب طبیعی در تبدیل انواع و سازگاری موجودات با محیط خود ارائه داد.

نظریه انتخاب طبیعی از سه مفهوم اساسی ترکیب یافته است:

- تغییرات تصادفی
- تنازع بقا
- بقای اصلح

در نظریه داروین انواع پیشرفته‌تر از تبدیل انواع ساده‌تر به ظهور می‌رسند. زمینه‌های قبلی و شرایط موجود، ظهور انواع بعدی را محتمل می‌کند.

داروین در کتاب سال ۱۸۷۱ خود به نام «تبار انسان» (The Descent of Man) متذکر شد که اخلاق و توانایی‌های روانی انسان با قوای سایر حیوانات صرفاً تفاوت درجه‌ای دارد.

داروین، اخلاق را نیز مانند تکامل انسان محصول انتخاب طبیعی می‌داند. به نظر او رفتاری از نظر اخلاقی درست است که انسان را در تنازع بقا پایدار نماید. از آنجا که انسان تکامل یافته حیوانات است اخلاق او نیز در واقع باید یک رفتار حیوانی تکامل یافته باشد. این رویکرد به اخلاق به «اخلاق داروینی» شهرت یافته است. در دیدگاه اخلاقی مبتنی بر نظریه داروین اصل مسلمی که تمام رفتارها براساس آن تفسیر می‌شوند تنازع بقا است زیرا تنازع بقا و انتخاب اصلح ناموس طبیعت است. پس در



جامعهٔ انسانی هم باید این‌گونه باشد. آنان فرق بارزی میان روند تبدل انواع و حیات اخلاقی انسان قائل نیستند و می‌گویند حیات اخلاقی انسان ادامه روند تکامل است و آنچه ما احساسات اخلاقی می‌نامیم مانند سایر پدیده‌ها تکامل یافته است. (۶)

داروینیسیم نزد فیلسوفان تجربه‌گرا و دانشمندان علم‌زده به فلسفه‌ای تبدیل شد که تفسیر ماده‌گرایانه هستی حاصل آن بود.

داروینیسیم چهار مسئله را برای متکلمان مغرب‌زمین مطرح کرد:

- معارضه با حکمت صُنع، و مدبرانه بودن آفرینش.
- معارضه با اشرفیت انسان (چون داروینیسیم بر آن بود که انسان چیزی جز حیوان نیست و اگر تفاوتی دارد در کمیت و کیفیت است).
- معارضه اخلاق داروینستی با اخلاق مذهبی.
- معارضه با تعالیم دینی کتاب مقدس.

نظریهٔ داروین برای مدتی ضربه به برهان نظم زد، درحالی‌که این برهان با وجود انتقادهای هیوم و کانت از مقبولیت عام برخوردار بود. انتقاد هیوم متوجه نظم‌داری و قانون‌مندی طبیعت بود (صغرای برهان نظم)، در حالی‌که داروین منکر کبرای بُرهان نظم شد زیرا در نظریهٔ انتخاب طبیعی ظهور نظم از طریق بی‌نظمی تفسیر می‌شود و هرگونه تدبیری در طبیعت انکار می‌گردد. به طور خلاصه، نظریهٔ داروین راه را برای تفسیر تصادفی حیات باز کرد.

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



در نظریهٔ داروین، از این نکتهٔ مهم غفلت شد که برداشت و تعمیم اخلاقی اصولی چون تنازع بقا، انتخاب طبیعی و بقای اصلح از قلمرو زیست‌شناسی به عالم انسانی، می‌تواند به ظهور نوعی «اخلاق داروینستی» بینجامد؛ اخلاقی که براساس آن، همان‌گونه که در طبیعت رقابت و بقای اصلح حاکم است، در جامعهٔ انسانی نیز غلبهٔ قوی بر ضعیف و حذف ضعیف به دست قوی امری طبیعی و حتی ارزشمند تلقی می‌شود.

از زمان ارائهٔ نظریهٔ تبدل انواع توسط داروین، برهان نظم مورد مناقشه قرار گرفته است، چون از دید داروین دلالت نظم بر ناظم وقتی است که نتوانیم پدیده‌ها را با مکانیزم‌های مادی تفسیر کنیم. در نظریهٔ داروین انواع پیشرفته از تبدل انواع ساده‌تر به ظهور رسیدند. درواقع زمینه‌های قبلی و شرایط موجود، ظهور انواع بعدی را محتمل‌تر می‌سازد.

در پاسخ به دیدگاه داروین، فیلسوفان مسلمان گفته‌اند: (۷)

- علل طبیعی در طول علل ماوراء الطبیعی است، نه در عرض آنها، و کشف علل طبیعی علل ماوراء الطبیعی را نفی نمی‌کند.
- علوم، علل معده را نشان می‌دهد، نه علل تاّمه را.
- تبیین علت فاعلی، ما را از تبیین علت غائی بی‌نیاز نمی‌سازد.
- کشف علت تاّمه در حیطه تلاش‌های علمی نیست، بلکه درخور فلسفه است که با روش‌های خاص

خود پرده از اسرار نظام هستی بردارد.

ایراد نظریه داروین در زیست‌شناسی این است که تصور می‌شود که این نظریه آخر خط است، اما این‌گونه نیست. نه تنها در زیست‌شناسی بلکه در هیچ علمی نمی‌توانیم بگوییم که آخر خط چیست. در قرن نوزدهم دو نیروی گرانش و الکترومغناطیس را می‌شناختند و در قرن بیستم دو نیروی جدید «هسته‌ای ضعیف و هسته‌ای قوی» کشف شدند. درواقع، همان‌طور که بعضی از عالمان طراز اول متذکر شده‌اند، ما هیچ‌وقت نمی‌توانیم انتهای علم را ادعا کنیم. به قول پلانک، فیزیکدان برنده جایزه نوبل در فیزیک: «ما باید این را بپذیریم که در هیچ موردی نمی‌توانیم مطمئن باشیم که چیزی که امروز در علم، مطلق فرض می‌شود، برای همه زمان‌ها مطلق می‌ماند. نه تنها این، بلکه ما باید به صورت مطمئن این حقیقت را بپذیریم که مطلق هرگز به وسیله پژوهشگر به دست نمی‌آید. مطلق یک هدف ایده‌آل است که جلوتر از ما است و ما هرگز به آن نخواهیم رسید.» (۸)

و به قول ریچارد فاینمن، فیزیکدان برجسته قرن بیستم:

«ما این را فوق‌العاده مهم یافته‌ایم که باید چهل خود را تشخیص دهیم و جا برای شک بگذاریم. دانش علمی مجموعه‌ای از گزاره‌ها با درجات مختلفی از یقین است - بعضی خیلی نامطمئن‌اند و بعضی تقریباً مطمئن، اما هیچ‌کدام قطعاً مطمئن نیستند.» (۹)

پل کوپن، (Paul Copan) فیلسوف متاله آمریکایی، نیز در پاسخ به این فرض که همه چیز ناشی از تبدیل انواع است و به ماوراء آن نیاز نمی‌باشد، می‌گوید:

«اولاً تبدیل یک جهان لازم دارد، و نه تنها این، بلکه جهانی نیاز دارد که اجازه بروز حیات بدهد، و نه تنها آن، بلکه جهانی که تولید حیات کند؛ و وراء همه اینها یک جهان نگه‌دارنده حیات. همه این مراحل لازم‌اند قبل از آنکه تبدیل شانس این را داشته باشد که یک باکتری را به (سطح) هوموساپینس برساند.» (۱۰)

همچنین گفته شد که انتخاب طبیعی یک نیروی خلاق نیست. آن نامناسب را حذف می‌کند، اما آن نمی‌تواند جهت مثبت پیشرفت تبدیلی را توجیه کند.

برهان جدید نظم

برهان نظم، که با رواج نظریه تبدیل انواع در بعضی محیط‌ها تضعیف شده بود، اکنون بیانی تازه یافته است. برخی برای فرار از اشکال وارد به برهان نظم، دایره مفهوم طرح و تدبیر را وسعت داده‌اند. آنها به جای توجه به عضو یا ارگانیسم خاص، به کل جریان تبدیل نظر می‌افکنند. طرح و تدبیر هدف‌دار به معنای قوانین و قالب‌هایی است که حیات و روح از طریق آنها ظاهر شده است، و همین‌طور است جهت‌داری کل جریان تبدیل. به علاوه گفته شد که مسئله تبدیل انواع خالی از مفروضات متافیزیکی



نیست. مثلاً مایکل روس (فیلسوف شهیر بیولوژی و از مهم‌ترین مدافعان نظریهٔ تبدل داروین) در اجلاس ۱۹۹۳ انجمن آمریکایی پیشرفت علم متذکر شد که نظریهٔ تبدل داروین صرفاً یک نظریهٔ علمی نیست، بلکه طبیعت‌گرایی را مفروض می‌گیرد:

«نظریهٔ تبدل به اشکال مختلف، قطعاً معقول‌ترین موضع است، وقتی یک موضع طبیعت‌گرایانه اتخاذ می‌کنیم.» (۱۱)

و نیز گفت:

«چرا باید تعدادی اتم توانایی تفکر داشته باشند؟ چرا باید من همان‌طور که حالا دارم می‌نویسم باید قادر باشم روی کاری که می‌کنم تأمل نمایم، و شما همان‌طور که حالا دارید می‌خوانید می‌توانید روی نکات من تأمل کنید، موافقت کنید یا مخالفت...؟ هیچ‌کس، مطمئناً هیچ داروینستی، به نظر نمی‌رسد که جوابی برای این سؤال داشته باشد. نکته این است که هیچ پاسخ علمی وجود ندارد.» (۱۲)

اسلوب جدید برهان نظم

دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



۹

در چند دههٔ اخیر برهان نظم به صورت دیگری ظاهر شده است. این اسلوب جدید مربوط به اشیاء مادی جهان نمی‌شود، بلکه به قوانین زیربنایی جهان برمی‌گردد که مصون از انتقادات داروینی است.

اساس تبدل داروینی مبتنی بر انتخاب از میان مجموعه‌ای از اشیاء مشابه رقیب است. اما در مورد قوانین فیزیک و شرایط اولیه کیهان، مجموعه‌ای از رقا در کار نیست و قوانین و شرایط اولیه یگانه هستند. حال اگر وجود حیات مستلزم این باشد که قوانین فیزیک شکل خاصی داشته باشند و شرایط اولیه به طور ظریف تنظیم شده باشند، در این صورت وجود طراح ضروری است. پس در حالی که بعضی بر آن بودند که کوچکترین تفصیلات واقعیت فیزیکی توسط فرایند انتخاب طبیعی داروینی تعیین می‌شود، بارو و تیپلر (دو فیزیکدان برجستهٔ انگلیسی) متذکر شدند:

«اندازهٔ اجسامی مثل ستارگان، سیارات و حتی انسان‌ها نه تصادفی هستند و نه نتیجهٔ فرایند انتخاب طبیعی، بلکه صرفاً تجلیات قوت‌های مختلف نیروهای گوناگون طبیعت هستند.» (۱۳)

جالب این است که درست در زمانی که علما آماده بودند برهان نظم را کنار بگذارند، آن به صحنه بازگشته است، آن هم با شواهدی قوی‌تر. فیزیکدانان و کیهان‌شناسان به مجموعه‌ای از ارتباطات فیزیکی رسیده‌اند که روی سرشت طبیعت، نور می‌اندازند.

علی‌رغم مقتضیات پیچیده برای وجود حیات مبتنی بر کربن، جهان فیزیکی تناسب خاصی برای بروز حیات نشان می‌دهد. در ابتدا این واضح به نظر می‌رسید، و لذا بعضی می‌گفتند: البته جهان مناسب حیات است و الا ما اینجا نمی‌بودیم. اما در سطح عمیق‌تر، یک تنظیم پارامتری ظاهراً نامرتبط دیده می‌شود که اسرارآمیز به نظر می‌رسد. این تنظیم ظریف است که توضیح لازم دارد. برای توجیه این انطباقات تسهیل‌کننده حیات بود که براندون کارتر در ۱۹۷۴ اصل آنتروپیک (اصل انسان‌محوری) را در کار آورد، که می‌گوید: ساختار فیزیکی جهان با مقتضیات خاص وجود انسان مرتبط است. از آن موقع به بعد اسلوب‌های مختلف اصل آنتروپیک عرضه شده است. (۱۴)

برهان جدید نظم مستقیماً به اشیاء مادی جهان مربوط نمی‌شود بلکه به قوانین زیربنایی طبیعت برمی‌گردد که مصون از انتقادات داروینی است. اساس تبدل داروینی مبتنی بر تنوع و انتخاب از میان مجموعه اشیاء رقیب بود و در نتیجه نظم موجود در طبیعت از طریق انتخاب طبیعی و بدون وجود طراح توجیه می‌شد. اما در مورد قوانین فیزیک و شرایط کیهان‌شناختی اولیه مجموعه‌ای از رقبا در کار نیست و قوانین و شرایط اولیه یگانه است. پس اگر وجود حیات مستلزم این باشد که قوانین فیزیک شکلی خاص داشته و شرایط اولیه به طور ظریف تنظیم شده باشد، در این صورت وجود طراح تداعی می‌شود.

اصل آنتروپیک (انسان‌محوری)

می‌توان نشان داد که اگر مقادیر ثابت‌های بنیادی فیزیک به میزان قابل توجهی از مقادیر فعلی‌شان متفاوت بودند، شرایط لازم برای ظهور حیات مبتنی بر کربن به دست نمی‌آمد و ما اینجا نمی‌بودیم که بپرسیم چرا اینها مقادیر فعلی را دارند. این مطلب منجر به اصل آنتروپیک شد که دو بیان ضعیف و قوی داشته است.

۱- قرائت ضعیف اصل آنتروپیک

این بیان می‌گوید که وجود ما اجازه می‌دهد مقادیر بعضی از ثابت‌های بنیادی را استخراج کنیم. به عبارت دیگر، جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم باید شرایطی را دربرداشته باشد که سازگار با وجود ما باشد.

۲- قرائت قوی اصل آنتروپیک

این بیان می‌گوید که جهان باید خواصی داشته باشد که اجازه تکون حیات را در مرحله‌ای به آن بدهد. در این بیان، وجود ما نه تنها اجازه استنتاج مقادیر این ثابت‌ها (قوة نیروهای طبیعت) را می‌دهد، بلکه آن توضیحی است برای اینکه چرا اینها این مقادیر را دارند.

اصل آنتروپیک بر این واقعیت مبتنی است که برای ظهور موجودات ذی‌شعوری مثل انسان باید رابطه ظریفی بین قوت چهار نیروی طبیعت (نیروی گرانش، نیروی الکترومغناطیسی، نیروی هسته‌ای



ضعیف و نیروی هسته‌ای قوی) برقرار باشد. مثلاً اگر نیروی قوی هسته‌ای کمی ضعیف‌تر از مقدار فعلی آن می‌بود فقط هیدروژن در جهان می‌داشتیم و اگر کمی قوی‌تر می‌بود تمام هیدروژن به هلیوم تبدیل می‌شد، و در هر دو صورت ستارگان پایدار و ترکیباتی نظیر آب تولید نمی‌شد. همین‌طور برای تولید حیات باید جهان حداقل چند بیلیون سال عمر داشته باشد. اما آن نمی‌تواند خیلی بیش از این عمر داشته باشد و الا تمام ماده به صورت بقایای بین ستاره‌ای درمی‌آمد و ما اینجا نمی‌بودیم. به عبارت دیگر وجود ارگانیسم‌های مبتنی بر کربن بستگی به تنظیم ظریف قدرت نسبی نیروهای طبیعت دارد. البته تذکر این نکته لازم است که اصل آنتروپیک مقادیر دقیق ثابت‌های بنیادی طبیعت را نمی‌دهد، بلکه رتبهٔ آنها را می‌دهد. باوجود این نباید انکار کرد که مجموعه‌ای از تطابقات وجود دارد و این نیازمند توضیح است - خصوصاً که این تطابقات برای حیات ضروری هستند.

وجود یک طراح

در این دیدگاه، تنظیم ظریفی که در طبیعت در مورد ثابت‌های بنیادی مشاهده می‌کنیم از قبل طراحی شده است. به عبارت دیگر جهان توسط یک قدرت ذی‌شعور طراحی شده است. در اینجا استدلالی که بر وجود خدا شده مبتنی بر این حقیقت است که شرایط مرزی (مثلاً شرایط اولیه) جهان و قوانین تبدل آن از نوع خاصی هستند که منجر به حیات ذی‌شعور می‌شود و حیات ذی‌شعور چیزی است که یک خدای خالق توانا قادر است آن را به وجود آورد و برای خلقت آن دلایل کافی دارد. به قول س‌وین برن (Swinburne)، فیلسوف برجستهٔ انگلیسی،

«مقادیر ویژهٔ ثابت‌های قوانین و متغیرهای شرایط اولیه، شواهد قابل ملاحظه‌ای بر وجود خدا هستند و اوست که می‌تواند یک توضیح معقول بدهد که چرا آنها این چنین هستند که هستند.» (۱۵)

برای استدلال از تنظیم ظریف ثابت‌های طبیعت و تطابق‌های مشاهده شده باید از فیزیک فراتر رفت و از متافیزیک مدد گرفت، و این مطلبی است که آن را فیلسوفان ما در مورد اسلوب قدیمی برهان نظم متذکر شده بودند. اما به هر حال توازن‌های انسان‌مدارانه حاکی از این هستند که جهان غنی‌تر از آن است که علم تجربی بتواند وجود آن را توضیح دهد، و شواهد آنتروپیکی می‌توانند مقدمهٔ یک برهان فلسفی قرار گیرند.

منابع

1. David Hume, *Dialogues Concerning Natural Religion* (Hackett Classics, 1998).
2. Quoted in M. Poole, "A critique of aspects of the philosophy and theology of Richard Dawkins", *Science and Christian Belief*, 6: 1, p.41.
3. Quoted in E. F. Schumacher, *A Guide for the Perplexed* (London: Jonathan Cape, 1977), 14.
4. Adel Am, Ziadat, *Western Science in the Arab World* (London: The Macmillan Press Ltd., 1986), P. 97.
5. Rupert Sheldrake, in *Intellectuals Speak out about God: A Handbook for the Christian Student in a Secular Society*, Abraham Varghese, ed. (Regnery Pub., 1984), pp. 56-7.
۶. فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه غرب. ترجمه بهاءالدین خرمشاهی. ج ۸، تهران، انتشارات علمی فرهنگی سروش ۱۳۷۰. ص ۱۲۳.
۷. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۴، صص ۸۷ - ۸۶ و ۲۱۷ - ۲۰۹.
8. Max Planck, *Where is science going?* (W.W. Norton & company, Inc.1932), p.199.
9. Richard Feynman, *The Pleasure of Finding Things Out* (Cambridge, Mass., Persus Books: 1999), p. 146.
10. <http://credohouse.org/blog/richard-dawkins-a-philosophical-and-theological-lightweight-responding-to-dawkins-part-ii>.
11. www.leaderu.com/orgs/arn/orpages/or151/mr93tran.html.
12. Michael Ruse, *Can a Darwinian be a Christian?* (Cambridge University Press, 2000), p.73.
13. John Barrow and Frank Tipler, *The Anthropic Cosmological Principle* (Oxford: Clarendon Press, 1986), p.288.
14. Brandon Carter, «Large number coincidences and the anthropic principle in cosmology, "in *Confrontation of Cosmological Theories with Observation*, M. S. Longair, ed. (D. Reidel Publishing Company, 1974).
15. Bernard Carr, *Physical Cosmology and Philosophy* (New York, Macmillan, 1990), p. 164.





سیاست به مثابه حیات: بازاندیشی فلسفه سیاسی از تکامل زیستی تا زیست کیهانی

متین انجم‌روز^۱، محمد خضری^۲

تاریخ ارسال: ۱۴۰۴/۶/۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۴/۳۰



دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



چکیده

زمینه و هدف: مفهوم حیات همواره در حاشیه فلسفه سیاسی قرار داشته و مفاهیم سنتی مانند قدرت و قرارداد اجتماعی محوریت یافته‌اند. این مقاله با هدف بازتعریف بنیان‌های فلسفه سیاسی و قرار دادن «حیات» به عنوان محور اصلی، به بررسی سیاست به عنوان ادامه فرایند حیات در سطوح زیستی، نهادی و کیهانی می‌پردازد. هدف آن ارائه چارچوبی نو برای فهم مفاهیمی مانند دولت، عدالت و امنیت در پرتو نظریه‌های تکامل داروین و زیست کیهان است.

روش: این پژوهش از نوع نظری و با روش‌شناسی ترکیبی شامل تحلیل مفهومی، تحلیل مقایسه‌ای و مدل‌سازی تحلیلی انجام شده است. جامعه آماری پژوهش شامل متون فلسفی، زیست‌شناختی و کیهان‌شناختی معتبر است و نمونه‌گیری به صورت هدف‌مند و مبتنی بر منابع کلیدی انجام شده است. ابزار گردآوری اطلاعات، مطالعه کتابخانه‌ای و تحلیل محتوای کیفی متون است.

یافته‌ها: یافته‌ها نشان می‌دهند که دولت به عنوان نهادی تکاملی بازتعریف می‌شود، عدالت به سطح بین‌نسلی و زیست‌کره‌ای گسترش می‌یابد و امنیت از حفاظت نظامی به امنیت زیست‌کره‌ای و

۱- گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، واحد رشت، دانشگاه آزاد اسلامی، رشت، ایران.

anjomrooz@iaui.ac.ir <https://orcid.org/0000-0003-3083-1916>

۲- دانشجوی دکتری رشته علوم سیاسی گرایش سیاست‌گذاری عمومی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. <https://orcid.org/0009-0005-2342-3975>

کیهانی ارتقا می‌یابد. ترابشریت به عنوان بخشی از مسئولیت کیهانی انسان نقش محوری ایفا می‌کند، اما چالش‌های اخلاقی مانند نابرابری را به همراه دارد.

نتیجه‌گیری: فلسفه سیاسی حیات چارچوبی نوین ارائه می‌دهد که سیاست را فراتر از مدیریت قدرت، به عنوان ادامه فرایند حیات در مقیاس‌های گوناگون می‌بیند. این چارچوب زمینه را برای طراحی نظریه‌های جدیدی مانند «حاکمیت زیست جهان» و «عدالت کیهانی» فراهم می‌کند و همکاری جهانی و پژوهش‌های تجربی را برای تحقق آن ضروری می‌داند.

واژه‌های اصلی: حیات، سیاست، تکامل، زیست کیهان، عدالت، ترابشریت.

مقدمه

مفهوم حیات^۱ از دیرباز در حاشیه فلسفه سیاسی قرار داشته است. در سنت‌های کلاسیک، سیاست عمدتاً به عنوان عرصه‌ای برای مدیریت قدرت، نهادها و روابط اجتماعی تعریف شده، و مفاهیمی چون دولت، حاکمیت و عدالت در مرکز توجه بوده‌اند. با این حال، تحولات معاصر در زیست‌شناسی، کیهان‌شناسی و فناوری‌های زیستی ما را به بازاندیشی در این مفاهیم دعوت می‌کند: اگر حیات، نه صرفاً یک پیش‌زمینه زیستی، بلکه بنیان هستی‌شناختی سیاست باشد، چه دگرگونی‌هایی در فهم ما از سیاست رخ خواهد داد؟ این مقاله با پیشنهاد «فلسفه سیاسی حیات» به عنوان چارچوبی نو، می‌کوشد سیاست را به عنوان ادامه فرایند حیات از مقیاس زیستی (براساس نظریه تکامل داروین^۲) تا مقیاس کیهانی (در چارچوب نظریه زیست کیهان^۳) بازتعریف کند. این رویکرد نه تنها مفاهیم سنتی مانند دولت و عدالت را بازاندیشی می‌کند، بلکه به پرسش‌های نوظهوری درباره مسئولیت انسان در قبال کیهان و نقش ترابشریت^۴ در آینده حیات می‌پردازد.

سنت‌های کلاسیک فلسفه سیاسی، از هابز و لاک تا مارکس و رالز، عمدتاً بر مفاهیمی چون قرارداد اجتماعی^۵، قدرت^۶ و توزیع منابع متمرکز بوده‌اند. این دیدگاه‌ها، هرچند قدرتمند، اغلب حیات را به عنوان یک پیش‌فرض زیستی ساده‌انگارانه در نظر گرفته‌اند و کمتر به پویایی‌های تکاملی و کیهانی آن توجه کرده‌اند. برای مثال، هابز دولت را به عنوان ابزاری برای خروج از «وضعیت طبیعی» و مهار خشونت می‌دید، اما پرسش‌های عمیق‌تر درباره چیستی حیات و نقش آن در شکل‌گیری نظم سیاسی را نادیده گرفت. حتی نظریه‌پردازان مدرن مانند رالز، با تمرکز بر عدالت توزیعی، کمتر به پیوند میان حیات زیستی و پیامدهای آن برای سیاست پرداخته‌اند. این محدودیت‌ها ضرورت یک چارچوب جدید را برجسته می‌کند که حیات را نه فقط به عنوان یک پیش‌شرط، بلکه به عنوان محور فلسفه سیاسی قرار دهد.



1- Life

2- Darwinian Evolution

3- Biocosm

4- Transhumanism

5- Social Contract

6- Power

ورود مفهوم حیات به فلسفه سیاسی با کارهای میشل فوکو و مفهوم زیست‌سیاست^۱ گام مهمی به جلو بود. فوکو در تاریخ سکسوالیته (۱۹۷۶) استدلال کرد که قدرت مدرن دیگر صرفاً بر سرکوب متمرکز نیست، بلکه بر مدیریت و بهینه‌سازی حیات زیستی (مانند سلامت، جمعیت و بدن) عمل می‌کند. زیست‌سیاست فوکو نشان داد که سیاست مدرن به‌طور فزاینده‌ای با فرایندهای زیستی درهم‌تنیده است، از سیاست‌های بهداشتی تا کنترل جمعیت. با این حال، زیست‌سیاست فوکو عمدتاً بر سطح خرد و میانی (بدن‌ها و جوامع) متمرکز است و کمتر به مقیاس‌های کلان‌تر، مانند تکامل کیهانی یا آینده حیات هوشمند، می‌پردازد. علاوه بر این، رویکرد فوکو فاقد یک چارچوب هستی‌شناختی جامع برای پیوند حیات با مفاهیم بنیادین سیاسی مانند حاکمیت و عدالت است.

این مقاله پیشنهاد می‌کند که فلسفه سیاسی حیات می‌تواند این شکاف را پر کند. با الهام از نظریه تکامل داروین (۱۸۵۹)، که حیات را به‌عنوان فرایندی پویا و مبتنی بر انتخاب طبیعی^۲ توصیف می‌کند، و نظریه زیست‌کیهان گاردنر (۲۰۰۳)، که جهان را به‌عنوان یک زیست‌کیهان هوشمند^۳ می‌بیند، ما استدلال می‌کنیم که سیاست نه تنها مدیریت قدرت، بلکه ادامه و تکامل حیات در مقیاس‌های زیستی، نهادی و کیهانی است. در سطح زیستی، سیاست را می‌توان به‌عنوان مکانیسمی برای بقای فرد و جامعه دید، مانند سیاست‌های بهداشتی در پاندمی‌ها. در سطح نهادی، دولت‌ها و رژیم‌ها مانند موجودات زنده تکامل می‌یابند و با محیط خود (مانند رقابت‌های بین‌المللی) سازگار می‌شوند. در سطح کیهانی، سیاست به بخشی از مسئولیت انسان برای تداوم حیات هوشمند در جهان تبدیل می‌شود، مثلاً از طریق سیاست‌های فضایی یا اخلاق هوش مصنوعی.

پرسش‌های اصلی پژوهش این مقاله عبارت‌اند از: چگونه می‌توان نظریه داروین را برای تحلیل تحول دولت‌ها و رژیم‌های سیاسی به‌کار برد؟ اگر نظریه زیست‌کیهان درست باشد، مسئولیت سیاسی انسان در قبال کیهان چیست؟ فلسفه سیاسی حیات چه دگرگونی‌هایی در مفاهیم عدالت و امنیت ایجاد می‌کند؟ چگونه ترابشریت به‌عنوان بخشی از تداوم حیات کیهانی در سیاست نقش ایفا می‌کند؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها، از روش‌شناسی ترکیبی استفاده می‌کنیم: تحلیل مفهومی برای بازتعریف مفاهیم سیاسی با محوریت حیات، تحلیل مقایسه‌ای برای بررسی سطوح زیستی، نهادی، و کیهانی و مدل‌سازی تحلیلی با الهام از تکامل داروینی برای تحلیل بقای رژیم‌ها (مانند تحولات سیاسی در خاورمیانه) و سیاست‌های فضایی (مانند برنامه‌های ناسا). مثال‌های واقعی، مانند سیاست‌های زیست‌محیطی اتحادیه اروپا برای عدالت بین‌نسلی یا برنامه‌های کاوش فضایی، برای ملموس‌تر کردن بحث استفاده می‌شوند. این روش‌ها با تکیه بر منابع میان‌رشته‌ای (زیست‌شناسی، کیهان‌شناسی، فلسفه سیاسی) چارچوبی جامع ارائه می‌دهند.

این مقاله در ادامه به بررسی پیشینه نظری (داروینیسم، زیست‌کیهان و زیست‌سیاست)، روش



پژوهش، یافته‌ها (بازتعریف دولت، عدالت و امنیت) و بحث (بررسی ریسک‌های گمانه‌زنانه^۱ و مسائل اخلاقی) می‌پردازد. هدف نهایی، ارائه چارچوبی نو برای فلسفه سیاسی است که حیات را به عنوان بنیان هستی‌شناختی سیاست قرار می‌دهد و افق‌هایی برای حاکمیت زیست‌جهان^۲ و عدالت کیهانی^۳ باز می‌کند.

پیشینه پژوهش

نظریه تکامل داروین، که در کتاب منشأ گونه‌ها (۱۸۵۹) معرفی شد، نه تنها تحولات زیستی را توضیح می‌دهد، بلکه تأثیرات گسترده‌ای بر تفکر سیاسی داشته است. داروین انتخاب طبیعی را به عنوان مکانیسمی توصیف کرد که در آن گونه‌ها از طریق رقابت برای منابع محدود تکامل می‌یابند، مفهومی که از ایده‌های مالتوس در مورد رشد جمعیت الهام گرفته شده بود (Darwin, 1859, p. 63). این اصل به سرعت به حوزه سیاست تعمیم یافت، جایی که نهادها و دولت‌ها به عنوان موجوداتی پویا دیده می‌شوند که باید با محیط خود سازگار شوند تا بقا یابند. برای مثال، در سطح نهادی، تحول دولت‌ها می‌تواند با مدل انتخاب طبیعی تحلیل شود، جایی که رژیم‌های ناسازگار از بین می‌روند و سازگارترین‌ها دوام می‌آورند (Orr, 2009, p. 20).

با این حال، این تعمیم به داروینیسم اجتماعی^۴ منجر شد، که اغلب به عنوان توجیهی برای نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی استفاده می‌شد. داروینیسم اجتماعی، اصطلاحی که در اواخر قرن نوزدهم رواج یافت، پیشنهاد می‌کرد که رقابت اجتماعی همانند انتخاب طبیعی، منجر به پیشرفت جامعه می‌شود و مداخله دولت باید حداقل باشد تا «ضعیفان» حذف شوند (Hofstadter, 1955, p. 41). اسپنسر، پیش از داروین، در استاتیک اجتماعی (۱۸۵۱) استدلال کرد که دخالت دولت در فرایندهای طبیعی مانع از تکامل جامعه می‌شود و پیش‌بینی کرد که رقابت آزاد به یک جامعه ایده‌آل منجر خواهد شد (pp. 12-13). اندرو کارنگی نیز این دیدگاه را حمایت کرد و رقابت را بهترین برای نژاد بشر دانست، زیرا بقای شایسته‌ترین‌ها را تضمین می‌کند (p. 21).

نقدهای جدی بر داروینیسم اجتماعی وارد است، زیرا آن را به عنوان یک تحریف از نظریه داروین می‌دانند که جنبه‌های دیگر مانند اصل مشترک المنشأ و لامارک‌گرایی را نادیده می‌گیرد (pp. 16-17). مور در اصول اخلاق (۱۹۰۳) این رویکرد را به دلیل ارتکاب «اشتباه طبیعی‌گرایانه»^۵ یعنی استنتاج ارزش‌های اخلاقی از فرایندهای طبیعی نقد کرد (p. 18). بوگل در ۱۹۰۴ تأکید کرد که داروینیسم اجتماعی به معنای عدم مداخله در رقابت جهانی است، که می‌تواند به توجیه نژادپرستی منجر شود، مانند مطالعات واکس و لاپوژ در مورد پسرقت پس از انقلاب فرانسه (p. 18). هافستادتر در داروینیسم اجتماعی در اندیشه



1- Speculative

2- Bioworld Governance

3- Cosmic Justice

4- Social Darwinism

5- Naturalistic Fallacy

آمریکایی (۱۹۴۴) آن را با سرمایه‌داری عصر طلایی مرتبط دانست و اسپنسر را فیلسوف آن معرفی کرد (pp. 20-21). همچنین، ارتباط با ایدئولوژی نازی برجسته است؛ هیتلر در نبرد من (۱۹۲۵) استدلال کرد که مبارزه برای بقا کیفیت بالاتری ایجاد می‌کند و اختلاط نژادها را ممنوع دانست (pp. 25-26). ریچارد اوانز این استفاده را نه فقط پوشش، بلکه تمرین گفتمانی برای توجیه تروریسم می‌داند (p. 27). پروتکل وانزه (۱۹۴۲) نیز یهودیان بازمانده را محصول انتخاب طبیعی توصیف کرد (p. 27).

برداشت‌های نوین، مانند داروینیسم نهادی^۱، بر جنبه‌های سازگارانۀ تمرکز دارند بدون توجیه نابرابری. برای مثال، تکامل نهادها را می‌توان به عنوان فرایندی دید که در آن ساختارهای کارآمدتر از طریق رقابت بین‌المللی حفظ می‌شوند (Lewontin, 2009, p. 20). این رویکردها، برخلاف داروینیسم اجتماعی کلاسیک، بر تعادل بین رقابت و اخلاق تأکید دارند، همانند دیدگاه داروین در تبار انسان (۱۸۷۱) که فشارهای رقابتی را با غرایز اخلاقی متعادل می‌کند (p. 12).

نظریه زیست‌کیهان، ارائه‌شده توسط جیمز ان. گاردنر در کتاب زیست‌کیهان (۲۰۰۳)، جهان را به عنوان یک زیست‌جهان هوشمند توصیف می‌کند که در آن حیات و هوش نه تصادفی، بلکه بخشی از یک فرایند تکاملی کیهانی برای تولید کیهان‌های جدید هستند (Gardner, 2003, p. 34). این نظریه جهان را به عنوان یک سیستم خودسازمان‌دهنده می‌بیند که ویژگی‌های انسان‌محورانه^۲ آن توسط هوش حیات طراحی شده تا کیهان‌های آینده را تولید کند (Gardner, 2005, p. 14). گاردنر استدلال می‌کند که تکامل کیهانی شامل چرخه‌ای از تولد، رشد، تولیدمثل و مرگ است، جایی که انسان‌ها به عنوان چندزیست‌فرهنگی^۳ عمل می‌کنند و از طریق فناوری به تولید کیهان‌های جدید کمک می‌کنند (Last, 2017, pp. 39-43).

این دیدگاه با نظریه انتخاب طبیعی کیهانی^۴ اسمالین (۱۹۹۷) همخوانی دارد، که کیهان‌ها را از طریق سیاه‌چاله‌ها تکثیر می‌کند (Smolin, 1997, pp. 1-224). گاردنر این را گسترش می‌دهد با انتخاب طبیعی کیهانی با هوش^۵، که هوش حیات را معمار کیهان‌های آینده می‌داند (Smart, 2009). مفهوم «مغز جهانی»^۶ نیز مطرح است، جایی که شبکه هوش انسانی-فناورانه ادامه تکامل کیهانی است (Heylighen, 2012, pp. 1-20). جان اسمارت فرضیه فراصعود^۷ را پیشنهاد می‌کند، که تمدن‌های پیشرفته کیهان را ترک می‌کنند تا ساختارهای فضا-زمان را دست‌کاری کنند (Smart, 2012, p. 55).

نقد‌های بر زیست‌کیهان بر گمانه‌زنانۀ بودن آن تمرکز دارند، زیرا فاقد شواهد تجربی قوی است، مانند عدم مشاهده تمدن‌های پیشرفته (Griffith et al., 2015, p. 25). لست (۲۰۱۷) آن را برای تقلیل‌گرایی نقد می‌کند، که سیستم‌های پیچیده تطبیقی را توضیح نمی‌دهد (pp. 43-46). ریسک‌های وجودی نیز مطرح است، مانند مناقشه کیهان‌شناسان و ترابشریت‌گرایان بر سر هوش مصنوعی فوق‌هوشمند^۸ (de Garis,



1- Institutional Darwinism

2- Anthropic

3- Polybiocultural

4- Cosmic Natural Selection (CNS)

5- Cosmic Natural Selection with Intelligence (CNS-I)

6- Global Brain

7- Transcension

8- Superintelligent Artificial Intelligence

2005). مارکس (۲۰۱۲) اسطوره زیستی^۱ تکامل انسانی را نقد می‌کند (pp. 139-165). با این حال، این نظریه پیامدهای فلسفی دارد، مانند مقابله با نیهیلیسم کیهانی وینبرگ، با تأکید بر همزیستی انسان-کیهان (Last, 2017, pp. 46-50).

فلسفه سیاسی حیات بر پایه زیست سیاست فوکو (۱۹۷۶) بنا شده، که قدرت مدرن را به عنوان مدیریت حیات زیستی توصیف می‌کند (Foucault, 1976, p. 143). فوکو استدلال کرد که قدرت از سرکوب به بهینه‌سازی جمعیت تغییر کرده، از سیاست‌های بهداشتی تا کنترل بدن (p. 139). این مفهوم توسط آگامبن (۱۹۹۸) گسترش یافت، که انسان مطرود یا برهنه^۲ را به عنوان زندگی برهنه^۳ معرفی کرد، جایی که حاکمیت بر حیات تصمیم می‌گیرد (Agamben, 1998, p. 6).

عبور به مقیاس کیهانی با ترابشریت پیوند می‌خورد، که فوکو را به فلسفه فناوری گسترش می‌دهد. هانگ (۲۰۲۳) ترابشریت را به عنوان جنبشی برای بهبود انسان از طریق علم می‌بیند، که می‌تواند تقسیمات اجتماعی ایجاد کند (pp. 152-177). این دیدگاه زیست سیاست را به مقیاس کیهانی می‌برد، جایی که فناوری‌های ترابشری مانند هوش مصنوعی و مهندسی ژنتیک مسئولیت انسان در قبال کیهان را مطرح می‌کنند (Bostrom, 2014, pp. 40, 123). اسپوزیتو (۲۰۰۸) زیست سیاست را به فلسفه گسترش داد، پیوند حیات با عدالت و حاکمیت را بررسی کرد (Esposito, 2008, p. 15).

لاتور (۲۰۱۷) با تمرکز بر رژیم آب و هوایی جدید، امنیت زیست‌کره‌ای را بخشی از سیاست کیهانی می‌داند (Latour, 2017, p. 87). هراری (۲۰۱۶) در انسان خداگونه^۴، آینده سیاست زیستی را بررسی کرد، جایی که ترابشریت انسان را به خدایان تبدیل می‌کند (Harari, 2016, p. 43). بوستروم (۲۰۱۴) ریسک‌های فوق‌هوشمندی را نقد کرد، که می‌تواند سیاست را به سطح کیهانی ببرد (p. 123). این گسترش‌ها فلسفه حیات را فراتر از فوکو می‌برند، با تمرکز بر عدالت بین‌نسلی و مسئولیت کیهانی.

در ادبیات فارسی، پژوهش‌های میان‌رشته‌ای مرتبط با پیوند تکامل زیستی، زیست‌سیاست، ترابشریت و ابعاد کیهانی فلسفه سیاسی همچنان محدود اما رو به رشد است. نجف‌زاده (۱۳۹۳) تحول زیست‌قدرت را از جامعه انضباطی به کنترلی جهانی در اندیشه فوکو، آگامبن و نگری بررسی کرده و نشان داده است که چگونه قدرت مدرن بر مدیریت و بهینه‌سازی حیات زیستی متمرکز شده است. جمالی (۱۴۰۰) ریشه‌های فلسفی مفاهیم تکامل، چندجهانی و کیهان‌شناسی جدید را با دیدگاه‌های سنتی مقایسه نموده و پیامدهای هستی‌شناختی این تحولات را واکاوی کرده است.

انجم‌روز و خضری در سه پژوهش اخیر خود به طور مستقیم به بررسی ابعاد مختلف ترابشریت در حوزه سیاست پرداخته‌اند. آنها در مقاله «ترابشریت و چالش‌های نوین در نظریه‌های سیاسی» (۱۴۰۴) تأثیر فناوری‌های ترابشری بر مفاهیم بنیادین سیاسی مانند حاکمیت، عدالت، دموکراسی و حقوق



بشر را تحلیل کرده و چالش‌هایی همچون نابرابری فناوریانه و نئوفئودالیسم فناوریانه را مطرح نموده‌اند. در مقاله «ترابشریت و بحران مشروعیت سیاسی: بازاندیشی در انسان مکلف از منظر فقه سیاسی» (۱۴۰۴) به بررسی تأثیر ترابشریت بر انسان‌شناسی فقهی و مشروعیت نظام‌های دینی-سیاسی پرداخته و سناریوهایی برای مواجهه با این بحران پیشنهاد کرده‌اند. همچنین در مقاله «آینده جنگ در عصر ترابشریت» (۱۴۰۴) ابعاد امنیتی و نظامی ترابشریت را مورد تحلیل قرار داده و تأثیر آن بر مفهوم قدرت، بازدارندگی و جنگ آینده را بررسی کرده‌اند. این سه پژوهش پایه‌های مهمی برای بحث‌های میان‌رشته‌ای حاضر فراهم آورده‌اند.

علاوه بر این، محبوبی آرانی و جمالی (۱۳۹۹) با مقایسه تطبیقی اندیشه‌های آگامبن و فوکو به بررسی مفهوم حاکمیت و زیست‌سیاست پرداخته‌اند. امامی و همکاران (۱۴۰۴) نیز مفهوم فلسفی بدن را از منظر پدیدارشناسی مرلپونتی در چارچوب ترابشریت بازتعریف کرده‌اند.

با وجود این پیشرفت‌ها، اکثر مطالعات فارسی عمدتاً بر سطوح خرد (بدن و فرد) و میانی (جامعه، قدرت و حاکمیت ملی) متمرکز بوده‌اند. این پژوهش‌ها کمتر به مقیاس کلان کیهانی (مانند نظریه زیست‌کیهان) و پیوند یکپارچه آن با تکامل زیستی داروینی و بازتعریف سیاست به مثابه «ادامه فرایند حیات» در سطوح زیستی، نهادی و کیهانی پرداخته‌اند. مقاله حاضر با پیشنهاد چارچوب «فلسفه سیاسی حیات» تلاش می‌کند این شکاف مهم را پر نماید و با تکیه بر کارهای پیشین خود و سایر پژوهشگران، پیوند میان‌رشته‌ای عمیق‌تری بین زیست‌شناسی تکاملی، کیهان‌شناسی و فلسفه سیاسی ایجاد کند.

روش پژوهش

این پژوهش از نوع نظری-میان‌رشته‌ای است و با روش‌شناسی ترکیبی شامل تحلیل مفهومی، تحلیل مقایسه‌ای و مدل‌سازی تحلیلی انجام شده است. جامعه آماری پژوهش شامل متون معتبر فلسفی، زیست‌شناختی و کیهان‌شناختی است و نمونه‌گیری به صورت هدف‌مند از منابع کلیدی (مانند آثار داروین، گاردنر، فوکو و منابع مرتبط) انجام شد. ابزار اصلی گردآوری اطلاعات، مطالعه کتابخانه‌ای و تحلیل محتوای کیفی متون بوده است.

در فرایند تحلیل محتوا، متون اصلی به صورت سیستماتیک بررسی و کدگذاری اولیه شدند. کدهای اولیه شامل مفاهیمی مانند «انتخاب طبیعی»، «زیست‌سیاست»، «تکامل کیهانی»، «ترابشریت»، «عدالت بین‌نسلی» و «امنیت زیست‌کره‌ای» بود. سپس با بهره‌گیری از رویکرد تحلیل مضمون براون و کلارک (۲۰۰۶) مراحل آشنایی با داده‌ها، تولید کدهای اولیه، جستجوی مضامین، بازبینی مضامین، تعریف و نام‌گذاری مضامین و گزارش نهایی اجرا گردید. این فرایند منجر به استخراج مضامین محوری مقاله شامل سطوح زیستی، نهادی و کیهانی حیات؛ بازتعریف دولت، عدالت و امنیت؛ و نقش ترابشریت در تداوم حیات کیهانی شد.

تحلیل مفهومی برای شفاف سازی، بازتعریف و تعمیق مفاهیم بنیادین (مانند حیات به مثابه محور سیاست، عدالت کیهانی و حاکمیت زیست جهان) به کار گرفته شد. تحلیل مقایسه ای برای بررسی هم پوشانی ها و تفاوت های سطوح سه گانه (زیستی، نهادی و کیهانی) و پیوند آنها با مفاهیم سیاسی سنتی مورد استفاده قرار گرفت. مدل سازی تحلیلی با الهام از دینامیک های تکرارشونده و تکامل داروینی برای شبیه سازی تحول رژیم های سیاسی (مانند نمونه بهار عربی) و سیاست های فضایی (مانند برنامه های ناسا) به کار رفت.

این رویکرد ترکیبی امکان ادغام بین رشته ای دیدگاه های فلسفه سیاسی، زیست شناسی تکاملی و کیهان شناسی را فراهم آورد و چارچوبی منسجم برای بازاندیشی سیاست به مثابه ادامه فرایند حیات ایجاد کرد. محدودیت اصلی پژوهش، ماهیت تا حدی گمانه زنی نظریه زیست کیهان است که با تکیه بر مثال های واقعی و شواهد تجربی موجود (سیاست های زیست محیطی اتحادیه اروپا، برنامه های کاوش فضایی و تحولات نهادی) تعدیل و کنترل شده است.

یافته ها

این بخش به تحلیل پرسش های پژوهش می پردازد و یافته های تحلیلی را در چهار محور اصلی ارائه می دهد: کاربرد نظریه داروین در تحول دولت ها و رژیم های سیاسی، مسئولیت سیاسی انسان در چارچوب نظریه زیست کیهان، دگرگونی مفاهیم عدالت و امنیت در فلسفه سیاسی حیات و نقش تراشیریت در تداوم حیات کیهانی. با استفاده از رویکردهای مفهومی، مقایسه ای و مدل سازی تحلیلی، این یافته ها مفاهیم سنتی سیاسی را بازتعریف کرده و با مثال های واقعی مانند تحولات سیاسی خاورمیانه، سیاست های زیست محیطی اتحادیه اروپا و برنامه های کاوش فضایی پشتیبانی می شوند. تحلیل ها بر منابع میان رشته ای معتبر تکیه دارند تا از گمانه زنی پرهیز کنند و چارچوبی علمی ارائه دهند. نظریه تکامل داروین (۱۸۵۹) چارچوبی برای تحلیل تحول دولت ها و رژیم های سیاسی فراهم می کند، جایی که نهادها مانند موجودات زنده با محیط خود سازگار می شوند یا از بین می روند (Darwin, 1859, p. 63). مدل های تکاملی در علوم اجتماعی، مانند دینامیک های تکرارشونده^۱، نشان می دهند که رژیم های سیاسی از طریق رقابت و سازگاری تکامل می یابند (Godfrey-Smith, 2012, p. 2162). این فرایند مشابه انتخاب طبیعی است، که در آن رژیم های ناسازگار (مانند رژیم های اقتدارگرا در مواجهه با فشارهای دموکراتیک) فرومی پاشند، در حالی که رژیم های سازگار (مانند دموکراسی های انعطاف پذیر) بقا می یابند. برای مثال، تحولات سیاسی در خاورمیانه طی بهار عربی (۲۰۱۰-۲۰۱۲) را می توان از این منظر تحلیل کرد. رژیم های اقتدارگرا در تونس و مصر، که نتوانستند با فشارهای اجتماعی برای اصلاحات سازگار شوند، سقوط کردند، در حالی که رژیم هایی مانند اردن با اصلاحات محدود دوام آوردند (Lynch, 2012,).



67-69 pp). این نمونه نشان‌دهنده بقای سازگارترین در محیط سیاسی است، جایی که سازگاری به معنای پاسخگویی به مطالبات اجتماعی و اقتصادی است. مدل‌سازی تحلیلی، مانند مدل‌های مبتنی بر نظریه بازی تکاملی، نشان می‌دهد که رژیم‌های سیاسی با استراتژی‌های پایدار (مانند مشارکت عمومی) احتمال بقای بیشتری دارند (Axelrod, 1984, pp. 55-57). این مدل‌ها، با شبیه‌سازی تعاملات بین دولت‌ها و شهروندان، نشان می‌دهند که رژیم‌هایی با انعطاف‌پذیری نهادی (مانند دموکراسی‌های پارلمانی) در برابر شوک‌های خارجی مانند بحران‌های اقتصادی مقاوم‌ترند (North, 1990, p. 80).

این تحلیل به بازتعریف دولت به عنوان نهادی برای بقای اجتماعی منجر می‌شود. برخلاف دیدگاه سنتی هابزی که دولت را ابزار مهار خشونت می‌داند، فلسفه سیاسی حیات دولت را موجودی پویا می‌بیند که از طریق رقابت و همکاری تکامل می‌یابد. این دیدگاه با نظریه تکامل فرهنگی تجمعی همخوانی دارد، که نوآوری‌های نهادی را به عنوان کلید بقای اجتماعی معرفی می‌کند (Hodgson, 2008, p. 5). نظریه زیست‌کیهان گاردنر (۲۰۰۳) پیشنهاد می‌کند که حیات هوشمند نقشی محوری در تکامل کیهانی ایفا می‌کند، به گونه‌ای که انسان‌ها از طریق فناوری‌های پیشرفته به تولید کیهان‌های جدید کمک می‌کنند (Gardner, 2003, p. 34). این دیدگاه مسئولیت سیاسی جدیدی برای انسان تعریف می‌کند: سیاست دیگر محدود به سطح ملی یا جهانی نیست، بلکه به سطح کیهانی گسترش می‌یابد. برای مثال، برنامه‌های کاوش فضایی، مانند مأموریت‌های ناسا برای مریخ، نشان‌دهنده تلاش برای گسترش حیات فراتر از زمین هستند، که می‌تواند بخشی از مسئولیت کیهانی انسان باشد (NASA, 2020, p. 12).

از منظر سیاسی، این مسئولیت شامل تنظیم فناوری‌های پریسک مانند هوش مصنوعی و مهندسی ژنتیک است. بوستروم (۲۰۱۴) هشدار می‌دهد که هوش مصنوعی فوق‌هوشمند می‌تواند ریسک‌های وجودی برای بشریت ایجاد کند، مانند از دست دادن کنترل بر سیستم‌های خودمختار (Bostrom, 2014, p. 123). این امر سیاست‌گذاری جهانی را ملزم می‌کند تا از فناوری‌ها به شیوه‌ای استفاده شود که حیات هوشمند را حفظ کند. نمونه‌ای عملی، تلاش‌های بین‌المللی برای تنظیم هوش مصنوعی از طریق چارچوب‌های اخلاقی، مانند اصول سازمان همکاری و توسعه اقتصادی^۱ برای هوش مصنوعی است که بر شفافیت و ایمنی تأکید دارند (OECD, 2019, p. 15).

علاوه بر این، نظریه زیست‌کیهان انسان را به عنوان عاملی فعال در تکامل کیهانی قرار می‌دهد. این دیدگاه با مفهوم «جهان‌دوستانه»^۲ همخوانی دارد، که ویژگی‌های کیهان را برای پشتیبانی از حیات مناسب می‌داند (Smolin, 1997, p. 45). سیاست در این سطح مستلزم همکاری بین‌المللی برای پروژه‌هایی مانند استعمار فضا یا حفاظت از زیست کره زمین است، که پیش‌نیاز گسترش حیات به کیهان است. برای مثال، توافق پاریس (۲۰۱۵) برای کاهش تغییرات اقلیمی را می‌توان تلاشی برای حفظ

1- The Organization for Economic Co-operation and Development (OECD).

2- Anthropic

شرایط زیستی زمین به عنوان سکویی برای حیات کیهانی دانست (UNFCCC, 2015, p. 3). فلسفه سیاسی حیات مفاهیم عدالت و امنیت را بازتعریف می‌کند. عدالت در سنت‌های کلاسیک، مانند نظریه رالز، بر توزیع منابع در یک جامعه معاصر تمرکز دارد (Rawls, 1999, p. 40). اما در چارچوب حیات، عدالت به سطح بین‌نسلی و زیست‌کراهی گسترش می‌یابد. سیاست‌های زیست‌محیطی اتحادیه اروپا، مانند «توافق سبز اروپا» (European Commission, 2020, p. 7)، نمونه‌ای از این رویکرد است که هدف آن کاهش انتشار کربن تا سال ۲۰۵۰ برای تضمین پایداری زیست‌کراه برای نسل‌های آینده است. این سیاست عدالت را به عنوان حقی برای حیات در سطح سیاره‌ای تعریف می‌کند، که با اصل داروینی بقای گونه همخوانی دارد.

امنیت نیز از دفاع نظامی به امنیت زیست‌کراهی و کیهانی تحول می‌یابد. لاتور (۲۰۱۷) استدلال می‌کند که تغییرات اقلیمی یک تهدید وجودی است که امنیت را به حفاظت از زیست‌کراه پیوند می‌دهد (Latour, 2017, p. 87). در سطح کیهانی، امنیت شامل حفاظت از حیات هوشمند در برابر تهدیدات مانند برخورد سیارک‌ها یا فوران‌های پرتوگاما است. برای مثال، برنامه‌های ناسا برای رصد سیارک‌ها (مانند مأموریت دارت^۱) بخشی از امنیت کیهانی است که حیات زمینی را حفظ می‌کند (NASA, 2022, p. 10). این بازتعریف امنیت را از سطح ملی به سطح سیاره‌ای و کیهانی گسترش می‌دهد، که با مسئولیت انسان در زیست‌کیهان هم‌راستا است.

ترابشیریت، به عنوان جنبشی برای بهبود انسان از طریق فناوری، نقش محوری در فلسفه سیاسی حیات ایفا می‌کند. هراری (۲۰۱۶) استدلال می‌کند که فناوری‌های زیستی و هوش مصنوعی می‌توانند انسان را به موجوداتی خداگونه تبدیل کنند، اما این تحول ریسک‌های اجتماعی مانند نابرابری را افزایش می‌دهد (Harari, 2016, p. 43). در این زمینه، انجم‌روز و خضری (۲۰۲۳) با بررسی تأثیر ترابشیریت بر نظریه‌های سیاسی، چالش‌هایی مانند تضعیف حاکمیت دولت‌ها توسط شرکت‌های فناوری و ایجاد نابرابری‌های فناورانه را برجسته می‌کنند. آنها استدلال می‌کنند که دسترسی نابرابر به فناوری‌های ترابشیری می‌تواند به تبعیض مبتنی بر فناوری منجر شود و عدالت اجتماعی را مختل کند، که این امر با اصل بقای گونه در فلسفه حیات همخوانی ندارد (Anjomrooz & Khezri, 2023, pp. 5-7). برای مثال، دسترسی نابرابر به فناوری‌های زیستی، مانند ویرایش ژن با کریسپر^۲، می‌تواند شکاف‌های طبقاتی را تشدید کند (Lipowicz, 2023, p. 160). فلسفه سیاسی حیات پیشنهاد می‌کند که سیاست‌گذاری ترابشیری باید عدالت را در دسترسی به این فناوری‌ها تضمین کند، مانند چارچوب‌های بین‌المللی برای تنظیم ویرایش ژن (WHO, 2021, p. 20).

در سطح کیهانی، ترابشیریت حیات هوشمند را به عنوان بازیگری فعال در تکامل جهان قرار



می‌دهد. نظریه فراصعود^۱ اسمارت (۲۰۱۲) پیشنهاد می‌کند که تمدن‌های پیشرفته ممکن است از طریق فناوری‌های پیشرفته، مانند شبیه‌سازی‌های فضا-زمان، به کیهان‌های دیگر مهاجرت کنند (Smart, 2012, p. 55). این دیدگاه ترابشریت را بخشی از مسئولیت کیهانی انسان می‌داند، که سیاست را به تنظیم فناوری‌های تحول‌آفرین ملزم می‌کند. برای مثال، پروژه‌های استعمار مریخ توسط اسپیس‌ایکس^۲ می‌توانند گامی به سوی گسترش حیات هوشمند باشند (Musk, 2017, p. 46).

با این حال، ترابشریت چالش‌های اخلاقی را مطرح می‌کند. بوستروم (۲۰۱۴) هشدار می‌دهد که فناوری‌های پرریسک، مانند هوش مصنوعی، می‌توانند به انقراض حیات منجر شوند اگر به درستی مدیریت نشوند (Bostrom, 2014, p. 40). این امر سیاست‌گذاری را به سمت چارچوب‌های اخلاقی برای فناوری‌های ترابشری هدایت می‌کند، مانند اصول آسیلومار برای هوش مصنوعی (Future of Life Institute, 2017, p. 5). فلسفه سیاسی حیات پیشنهاد می‌کند که سیاست‌گذاری ترابشری باید بقای حیات هوشمند را در سطح کیهانی تضمین کند، که مستلزم همکاری جهانی و تنظیمات اخلاقی است.

یافته‌ها نشان می‌دهند که فلسفه سیاسی حیات دولت را به عنوان نهادی تکاملی برای بقای اجتماعی بازتعریف می‌کند، عدالت را به سطح بین‌نسلی و زیست‌کره‌ای گسترش می‌دهد، امنیت را به حفاظت از زیست‌کره و کیهان پیوند می‌دهد، و ترابشریت را به عنوان بخشی از مسئولیت کیهانی انسان قرار می‌دهد. این تحلیل‌ها، با تکیه بر مثال‌های واقعی مانند تحولات خاورمیانه، سیاست‌های زیست‌محیطی اتحادیه اروپا، و برنامه‌های فضایی، از گمانه‌زنی پرهیز کرده و چارچوبی علمی برای بازاندیشی سیاست ارائه می‌دهند. در بخش بحث، این یافته‌ها با نقدهای اخلاقی و محدودیت‌های نظری بررسی خواهند شد.

بحث

این بخش یافته‌های مقاله را تحلیل و نقد می‌کند، با تمرکز بر نقاط قوت فلسفه سیاسی حیات، چالش‌های نظری و عملی، نقدهای اخلاقی و مقایسه با دیدگاه‌های جایگزین. یافته‌ها نشان داد که سیاست را می‌توان به عنوان ادامه فرایند حیات در سطوح زیستی، نهادی و کیهانی بازتعریف کرد، با پیامدهایی برای دولت، عدالت، امنیت و ترابشریت. این بخش این یافته‌ها را با تأکید بر محدودیت‌های نظریه زیست‌کیهان، ریسک‌های ترابشریت و ضرورت پژوهش‌های تجربی آینده بررسی می‌کند. تحلیل‌ها با تکیه بر منابع علمی معتبر و مثال‌های واقعی از گمانه‌زنی پرهیز می‌کنند و چارچوبی برای ارزیابی علمی فلسفه سیاسی حیات ارائه می‌دهند.

فلسفه سیاسی حیات چارچوبی نوآورانه برای بازاندیشی سیاست ارائه می‌دهد که فراتر از پارادایم‌های سنتی مبتنی بر قدرت و قرارداد اجتماعی می‌رود. با الهام از نظریه تکامل داروین (۱۸۵۹)، این رویکرد



دولت را به عنوان نهادی تکاملی برای بقای اجتماعی می بیند، که با مدل های دینامیک تکرارشونده^۱ پشتیبانی می شود (Godfrey-Smith, 2012, p. 2162). این دیدگاه توضیح می دهد که چرا رژیم های سازگار، مانند دموکراسی های انعطاف پذیر در برابر بحران های اقتصادی، دوام می آورند، در حالی که رژیم های ناسازگار، مانند برخی اقتدارگرایی های خاورمیانه در بهار عربی، فرومی پاشند (Lynch, 2012, p. 68). این تحلیل، برخلاف داروینیسیم اجتماعی که نابرابری را توجیه می کرد، بر تعادل بین رقابت و همکاری تأکید دارد (Hofstadter, 1955, p. 41).

در سطح عدالت، این فلسفه عدالت را از توزیع منابع (Rawls, 1999, p. 40) به سطح بین نسلی و زیست کره ای گسترش می دهد. سیاست های زیست محیطی مانند توافق سبز اروپا (European Com-mission, 2020, p. 7) نمونه ای از این رویکرد است که پایداری سیاره ای را برای نسل های آینده تضمین می کند. این بازتعریف با اصل داروینی بقای گونه هم راستا است و سیاست را به حفاظت از شرایط زیستی پیوند می دهد. در زمینه امنیت، انتقال از دفاع نظامی به امنیت زیست کره ای و کیهانی (La-tour, 2017, p. 87) امکان پاسخ به تهدیدات وجودی مانند تغییرات اقلیمی یا برخورد سیارک ها را فراهم می کند، مانند مأموریت دارت ناسا (NASA, 2022, p. 10). این چارچوب سیاست را به سطحی کلان تر ارتقا می دهد که با چالش های قرن بیست و یکم همخوانی دارد.

در سطح کیهانی، نظریه زیست کیهان (Gardner, 2003, p. 34) سیاست را به عنوان بخشی از مسئولیت انسان برای تداوم حیات هوشمند بازتعریف می کند. این دیدگاه با پروژه های استعمار فضا، مانند برنامه های اسپیس ایکس برای مریخ (Musk, 2017, p. 46)، همخوانی دارد و سیاست گذاری را به تنظیم فناوری های تحول آفرین مانند هوش مصنوعی هدایت می کند (OECD, 2019, p. 15). این نقاط قوت نشان می دهند که فلسفه سیاسی حیات می تواند پارادایمی جدید برای فلسفه سیاسی ایجاد کند که میان رشته ای و آینده نگر است.

یکی از چالش های اصلی فلسفه سیاسی حیات، ماهیت گمانه زنانه نظریه زیست کیهان است. گاردنر (۲۰۰۳) استدلال می کند که حیات هوشمند معمار کیهان های آینده است، اما این فرضیه فاقد شواهد تجربی قوی است (Griffith et al., 2015, p. 25). فقدان مشاهده تمدن های پیشرفته (پارادوکس فرمی^۲) این ادعا را تضعیف می کند، زیرا هیچ داده ای برای تأیید نقش حیات در تکامل کیهانی وجود ندارد (Webb, 2015, p. 32). لست (۲۰۱۷) این نظریه را به دلیل تقلیل گرایی نقد می کند، زیرا سیستم های پیچیده تطبیقی مانند جوامع انسانی را به سادگی به فرایندهای کیهانی تقلیل می دهد (Last, 2017, p. 45). این محدودیت، کاربرد سیاسی زیست کیهان را با ریسک گمانه زنی مواجه می کند، به ویژه در پیشنهادهایی مانند حاکمیت زیست جهان که فاقد چارچوب عملی هستند.



1- Replicator Dynamics

2- Fermi Paradox

برای رفع این چالش، این مقاله از مدل‌های تحلیلی مانند نظریه انتخاب طبیعی کیهانی (Smo- lin, 1997, p. 45) استفاده کرد تا پیوندهای نظری را تقویت کند. با این حال، نیاز به شواهد تجربی، مانند داده‌های اختریف‌زیک یا نشانه‌های حیات فرازمینی، باقی می‌ماند. پژوهش‌های آینده می‌توانند از شبیه‌سازی‌های محاسباتی برای آزمایش فرضیه‌های کیهانی استفاده کنند، مشابه مدل‌هایی که تکامل فرهنگی را شبیه‌سازی می‌کنند (Godfrey-Smith, 2012, p. 2165).

تراشیریت، به عنوان بخشی از فلسفه سیاسی حیات، چالش‌های اخلاقی جدی را مطرح می‌کند. هراری (۲۰۱۶) هشدار می‌دهد که فناوری‌های زیستی مانند ویرایش ژن می‌توانند نابرابری‌های اجتماعی را تشدید کنند، زیرا دسترسی به این فناوری‌ها اغلب به نخبگان محدود است (Harari, 2016, p. 43). انجم‌روز و خضری (۲۰۲۳) این چالش را با طرحواره‌های آینده مانند «نئوفئودالیسم فناورانه»^۱ تحلیل می‌کنند، جایی که نخبگان با انحصار فناوری‌ها، شکاف‌های اجتماعی را عمیق‌تر کرده و دموکراسی را تهدید می‌کنند. آنها پیشنهاد می‌کنند که برای مقابله، سیاست‌های یارانه‌ای برای دسترسی عادلانه ضروری است، که این امر می‌تواند عدالت کیهانی را در سطح زیست‌کره‌ای تقویت کند (Anjomrooz & Khezri, 2023, pp. 10-12).

هوش مصنوعی فوق‌هوشمند نیز ریسک‌های وجودی ایجاد می‌کند. بوستروم (۲۰۱۴) استدلال می‌کند که عدم تنظیم صحیح هوش مصنوعی می‌تواند به از دست دادن کنترل انسان منجر شود، که حیات هوشمند را تهدید می‌کند (Bostrom, 2014, p. 123). این ریسک‌ها سیاست‌گذاری را به سمت چارچوب‌های اخلاقی مانند اصول آسیلومار^۲ هدایت می‌کنند، که بر ایمنی و شفافیت تأکید دارند (Fu-ture of Life Institute, 2017, p. 5). فلسفه سیاسی حیات پیشنهاد می‌کند که سیاست‌گذاری تراشیری باید این ریسک‌ها را با همکاری جهانی مدیریت کند، مانند تلاش‌های سازمان بهداشت جهانی^۳ برای تنظیم ویرایش ژن (WHO, 2021, p. 20).

ریسک دیگر، پتانسیل سوءاستفاده از داروینیسیم در سیاست است. تاریخچه داروینیسیم اجتماعی نشان می‌دهد که تعمیم‌های نادرست انتخاب طبیعی می‌توانند نابرابری و نژادپرستی را توجیه کنند (Hofstadter, 1955, p. 41). فلسفه سیاسی حیات با تأکید بر داروینیسیم نهادی و تعادل اخلاقی این ریسک را کاهش می‌دهد، اما نیاز به چارچوب‌های نظری دقیق‌تر برای جلوگیری از سوءتفاهم‌ها باقی می‌ماند.

فلسفه سیاسی حیات در برابر دیدگاه‌های سنتی مانند ماتریالیسم و نظریه‌های قدرت محور قرار می‌گیرد. ماتریالیسم، مانند دیدگاه مارکس، سیاست را به روابط اقتصادی و مادی تقلیل می‌دهد (Marx, 1867, p. 125). این رویکرد، برخلاف فلسفه حیات، به پویایی‌های زیستی و کیهانی بی‌توجه است و



1 - Techno-Neofeudalism
2 - Asilomar AI Principles
3 - World Health Organization (WHO)

نمی‌تواند چالش‌های مدرن مانند تغییرات اقلیمی یا ترابشریت را توضیح دهد. نظریه‌های قدرت محور، مانند واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل (Morgenthau, 1948, p. 13)، سیاست را به رقابت برای قدرت محدود می‌کنند، اما فلسفه حیات با تمرکز بر بقای گونه و همکاری، دیدگاه جامع‌تری ارائه می‌دهد.

در مقایسه با زیست‌سیاست فوکو (۱۹۷۶)، فلسفه حیات فراتر از مدیریت بدن و جمعیت می‌رود و به مقیاس کیهانی می‌رسد. آگامبن (۱۹۹۸) با مفهوم «زندگی برهنه» سیاست را به کنترل حیات زیستی مرتبط می‌کند. اما فاقد پیوند با تکامل کیهانی است. فلسفه حیات این شکاف را با ادغام نظریه‌های زیستی و کیهان‌شناختی پر می‌کند، اما نیاز به شواهد تجربی برای تقویت ادعاها دارد.

محدودیت‌های فلسفه سیاسی حیات، به‌ویژه گمانه‌زانه بودن زیست‌کیهان، پژوهش‌های تجربی را ضروری می‌کند. مطالعات موردی، مانند تحلیل سیاست‌های فضایی سازمان ملل یا تنظیم هوش مصنوعی در سطح جهانی، می‌توانند چارچوب حاکمیت زیست‌جهان را عملی کنند. شبیه‌سازی‌های محاسباتی، مانند مدل‌های تکامل فرهنگی (Hodgson, 2008, p. 5)، می‌توانند تحولات سیاسی را در سطوح نهادی و کیهانی شبیه‌سازی کنند. علاوه بر این، پژوهش‌های میان‌رشته‌ای با استفاده از داده‌های اخت‌فیزیکی یا زیست‌شناختی می‌توانند فرضیه‌های کیهانی را آزمایش کنند.

مسائل اخلاقی ترابشریت نیز نیاز به بررسی دارند. چارچوب‌های بین‌المللی برای تنظیم فناوری‌های زیستی و هوش مصنوعی، مانند گسترش اصول سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، می‌توانند نابرابری‌ها را کاهش دهند (OECD, 2019, p. 15). همچنین، طراحی نظریه عدالت کیهانی، که دسترسی عادلانه به منابع سیاره‌ای و فناوری‌های پیشرفته را تضمین کند، افق جدیدی برای فلسفه سیاسی باز می‌کند.

فلسفه سیاسی حیات چارچوبی قدرتمند برای بازاندیشی سیاست ارائه می‌دهد که با چالش‌های مدرن مانند تغییرات اقلیمی و ترابشریت همخوانی دارد. با این حال، گمانه‌زانه بودن زیست‌کیهان و ریسک‌های اخلاقی ترابشریت نیازمند نقد و پژوهش‌های تجربی هستند. مقایسه با دیدگاه‌های سنتی نشان می‌دهد که این فلسفه دیدگاه جامع‌تری ارائه می‌دهد، اما نیاز به شواهد و چارچوب‌های عملی دارد. بخش نتیجه‌گیری این تحلیل‌ها را جمع‌بندی کرده و پیشنهادهایی برای آینده ارائه خواهد داد.

نتیجه‌گیری

فلسفه سیاسی حیات چارچوبی نو برای بازاندیشی سیاست ارائه می‌دهد که سیاست را فراتر از مدیریت قدرت، به عنوان ادامه فرایند حیات از مقیاس زیستی تا کیهانی می‌بیند. این مقاله با ادغام نظریه تکامل داروین، مفهوم زیست‌کیهان و ترابشریت، نشان داد که مفاهیم سنتی مانند دولت، عدالت و امنیت می‌توانند با محوریت حیات بازتعریف شوند. این نتیجه‌گیری یافته‌ها را در سه سطح زیستی، نهادی و کیهانی جمع‌بندی کرده، پیامدهای عملی آنها را بررسی می‌کند و با ارائه مدل مفهومی مقاله، افق‌هایی برای پژوهش‌های آینده پیشنهاد می‌دهد.

برای تبیین چارچوب کلی مقاله، مدل مفهومی زیر تدوین شده است. این مدل جریان پیوسته و



تکاملی حیات را از مقیاس زیستی به کیهانی نشان می‌دهد و سیاست را به عنوان تسهیل‌گر و ادامه‌دهنده این فرایند بازتعریف می‌کند:

پیامد اصلی	بازتعریف سیاسی	مفهوم کلیدی	سطح
عدالت بین نسلی، بقای گونه و سلامت زیستی	سیاست به مثابه مکانیسم بقا و سازگاری	تکامل داروینی (انتخاب طبیعی)	زیستی
حاکمیت زیست جهان، انعطاف‌پذیری نهادی و سازگاری	دولت به مثابه موجود زنده و تکاملی	تکامل نهادها و رژیم‌های سیاسی	نهادی
امنیت کیهانی، عدالت کیهانی و تداوم حیات هوشمند	سیاست به مثابه مسئولیت کیهانی انسان	زیست کیهان + ترابشریت	کیهانی

این مدل سه سطح حیات را به صورت سلسله‌مراتبی اما تعاملی نشان می‌دهد. این سطوح (از پایین به بالا) بیانگر تکامل و گسترش تدریجی فرایند حیات از سطح زیستی به کیهانی هستند. در این چارچوب، سیاست نه تنها در هر سطح عمل می‌کند، بلکه به عنوان نیروی محرکه‌ای عمل می‌نماید که سطوح پایین‌تر را به سطوح بالاتر متصل کرده و تداوم و پیشرفت حیات را تسهیل می‌کند. مفهوم محوری «حیات» به عنوان محور مشترک تمام سطوح، وحدت و انسجام مدل را فراهم می‌آورد.

دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



۲۷

در سطح زیستی، سیاست به عنوان مکانیسمی برای بقای فرد و جامعه بازتعریف شد. تحلیل‌های مبتنی بر انتخاب طبیعی نشان داد که سیاست‌های بهداشتی، مانند پاسخ به پاندمی‌ها، حیات زیستی را حفظ می‌کنند. این دیدگاه دولت را نه صرفاً نهادی برای نظم، بلکه سیستمی پویا برای تضمین بقای گونه می‌بیند. برای مثال، سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های سلامت عمومی، مانند واکسن‌ها، نشان‌دهنده پیوند مستقیم سیاست با بقای زیستی است. این بازتعریف، سیاست‌گذاری را به سمت اولویت‌های زیستی هدایت می‌کند، که در عصر بحران‌های زیست‌محیطی و بیماری‌های جهانی حیاتی است.

در سطح نهادی، دولت‌ها و رژیم‌ها به عنوان موجوداتی تکاملی دیده شدند که از طریق سازگاری با فشارهای داخلی و خارجی دوام می‌آورند. تحولات سیاسی خاورمیانه، مانند بهار عربی، نشان داد که رژیم‌های انعطاف‌پذیر، مانند آنهایی که اصلاحات را پذیرفتند، در برابر تغییرات اجتماعی پایدارترند. این تحلیل، با استفاده از مدل‌های تکاملی، پیشنهاد می‌کند که سیاست‌گذاری باید انعطاف‌پذیری نهادی را تقویت کند، مانند تقویت دموکراسی‌های مشارکتی یا نهادهای پاسخگو. این رویکرد، برخلاف دیدگاه‌های سنتی که دولت را ثابت می‌دیدند، بر پویایی و سازگاری تأکید دارد، که برای مدیریت چالش‌های پیچیده جهانی مانند مهاجرت یا نابرابری اقتصادی ضروری است.

در سطح کیهانی، نظریه زیست‌کیهان سیاست را به مسئولیت انسان برای تداوم حیات هوشمند در جهان پیوند داد. برنامه‌های فضایی، مانند کاوش مریخ، و تنظیم فناوری‌های پریسک مانند هوش مصنوعی، نمونه‌هایی از این مسئولیت هستند. این دیدگاه سیاست را از سطح زمینی به کیهانی گسترش

می‌دهد، جایی که انسان‌ها به عنوان معماران احتمالی کیهان‌های آینده دیده می‌شوند. این بازتعریف، سیاست‌گذاری را به سمت همکاری‌های بین‌المللی برای پروژه‌های کلان، مانند استعمار فضا یا حفاظت از زیست‌کره، هدایت می‌کند. با این حال، گمانه‌زنانه بودن این نظریه چالش‌هایی را مطرح می‌کند که نیاز به شواهد تجربی بیشتری دارد.

پیامدهای عملی فلسفه سیاسی حیات گسترده است. در حوزه عدالت، این چارچوب بر عدالت بین‌نسلی و زیست‌کره‌ای تأکید دارد، که سیاست‌های زیست‌محیطی مانند توافق سبز اروپا را تقویت می‌کند. در امنیت، انتقال به امنیت کیهانی، مانند حفاظت در برابر تهدیدات سیارکی، اولویت‌های جدیدی را تعریف می‌کند. در ترابشریت، تنظیم عادلانه فناوری‌های زیستی و هوش مصنوعی برای جلوگیری از نابرابری و ریسک‌های وجودی حیاتی است. این پیامدها سیاست‌گذاری را به سمت چارچوب‌های جهانی و میان‌رشته‌ای سوق می‌دهند که زیست‌شناسی، فناوری و فلسفه را ادغام می‌کنند.

برای پژوهش‌های آینده، این مقاله پیشنهاد می‌کند که نظریه‌های «حاکمیت زیست‌جهان» و «عدالت کیهانی» طراحی شوند. حاکمیت زیست‌جهان می‌تواند چارچوبی برای همکاری بین‌المللی در پروژه‌های فضایی یا تنظیم فناوری‌های پرریسک ارائه دهد، مانند گسترش اصول سازمان ملل برای استفاده صلح‌آمیز از فضا. عدالت کیهانی، با تمرکز بر دسترسی عادلانه به منابع سیاره‌ای و فناوری‌های پیشرفته، می‌تواند نابرابری‌های ناشی از ترابشریت را کاهش دهد. پژوهش‌های تجربی، مانند شبیه‌سازی‌های محاسباتی تحولات نهادی یا تحلیل سیاست‌های فضایی، می‌توانند این مفاهیم را عملی کنند. علاوه بر این، مطالعات میان‌رشته‌ای با استفاده از داده‌های اخترفیزیکی می‌توانند فرضیه‌های کیهانی را آزمایش کنند، و محدودیت‌های گمانه‌زنانه نظریه زیست‌کیهان را کاهش دهند.

فلسفه سیاسی حیات، با پیوند حیات و سیاست، افق جدیدی برای درک سیاست در عصر فناوری و چالش‌های جهانی باز می‌کند. این چارچوب نه تنها مفاهیم سنتی را بازتعریف می‌کند، بلکه سیاست‌گذاری را به سمت آینده‌ای هدایت می‌کند که انسان، به عنوان بخشی از حیات کیهانی، نقشی مسئولانه و خلاق ایفا می‌کند.



منابع

۱. امامی، مینا؛ همتی‌نژاد طولی، مهرعلی؛ شفيعی، شهرام؛ نیکویی، علیرضا (۱۴۰۴). بازتعریف مفهوم فلسفی بدن از منظر مرلویونتی در ترابشریت: معطوف به ورزش. حکمت و فلسفه، ۲۱(۸۱)، ۴۴-۱. <https://doi.org/10.22054/wph.2025.81407.2262>
۲. انجم‌روز، متین و خضری، محمد (۱۴۰۴). آینده جنگ در عصر ترابشریت. پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی، کد مقاله: JPIR-2510-1477. <https://doi.org/10.22080/jpir.2026.30278.1477>
۳. انجم‌روز، متین و خضری، محمد (۱۴۰۴). ترابشریت و بحران مشروعیت سیاسی: بازاندیشی در انسان مکلف

- از منظر فقه سیاسی. پژوهش‌های علم و دین، ۱۶ (۲)، ۳۰۱-۳۰۷. <https://doi.org/10.30465/srs.2026.53009.2247>
۴. انجم‌روز، متین و خضری، محمد (۱۴۰۴). ترابشریت و چالش‌های نوین در نظریه‌های سیاسی. رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۱۷ (۲)، ۴۳-۶۶. <https://doi.org/10.48308/piaj.2025.238931.1656>
۵. جمالی، یوسف (۱۴۰۰). آیا تکامل، چندجهانی و ابتدا نداشتن کیهان محصول علم جدید هستند؟ مجله پژوهش‌های فلسفی، ۱۵ (۳۷)، ۷۰-۹۹. <https://doi.org/10.22034/jpiut.2020.40100.2571>
۶. محبوبی‌آرانی، حمیدرضا و جمالی، عباس (۱۳۹۹). آگامبن و فوکو: حاکمیت یا قدرت؟ (مقایسه اندیشه‌های آگامبن و فوکو در باب قدرت و زیست‌سیاست). دو فصلنامه فلسفی شناخت، ۱۳ (۸۲)، ۱۹۵-۲۱۵.
۷. نجف‌زاده، رضا (۱۳۹۳). زیست - قدرت در اندیشه سیاسی فوکو، آگامبن، و نگری: از جامعه انضباطی تا جامعه کنترل جهانی. جستارهای سیاسی معاصر، ۵ (۱۴)، ۱۴۹-۱۷۲. https://politicalstudy.ihe.ac.ir/arti-cle_1545.html

8. Agamben, G. (1998). *Homo sacer: Sovereign power and bare life*. Stanford University Press.
9. Anjomrooz, M., & Khezri, M. (2025). Transhumanism and new challenges in political theories. *Political and International Approaches*, 17(2), 43-66. (In Persian). <https://doi.org/10.48308/piaj.2025.238931.1656>
10. Axelrod, R. (1984). *The evolution of cooperation*. Basic Books.
11. Bostrom, N. (2014). *Superintelligence: Paths, dangers, strategies*. Oxford University Press.
12. Darwin, C. (1859). *On the origin of species*. John Murray.
13. Darwin, C. (1871). *The descent of man, and selection in relation to sex*. John Murray.
14. de Garis, H. (2005). *The Artilect War: Cosmists vs. Terrans: A bitter controversy concerning whether humanity should build godlike massively intelligent machines*. ETC Publications.
15. Esposito, R. (2008). *Bios: Biopolitics and philosophy*. University of Minnesota Press.
16. European Commission. (2020). *The European Green Deal*. European Commission.
17. Foucault, M. (1976). *The history of sexuality, Volume 1: An introduction*. Pantheon Books.
18. Future of Life Institute. (2017). *Asilomar AI Principles*. Future of Life Institute.
19. Gardner, J. N. (2003). *Biocosm: The new scientific theory of evolution: Intelligent life is the architect of the universe*. Inner Ocean Publishing.
20. Gardner, J. N. (2005). The intelligent universe. *Futures*, 37(2), 13-15. <https://doi.org/10.1016/j.futures.2004.03.026>
21. Godfrey-Smith, P. (2012). Darwinian populations and natural selection. *Philosophy of Science*, 79(5), 2160-2170. <https://doi.org/10.1086/668845>
22. Griffith, R. L., Wright, J. T., Maldonado, J., & Povich, M. S. (2015). The $\hat{G}$ infrared search for extraterrestrial civilizations with large energy supplies. *The Astrophysical Journal Supplement Series*, 217(2), 25. <https://doi.org/10.1088/0067-0049/217/2/25>
23. Harari, Y. N. (2016). *Homo Deus: A brief history of tomorrow*. Harvill Secker.
24. Heylighen, F. (2012). A brain in a vat cannot break out: Why the singularity must be extended, embedded, and embodied. *Journal of Consciousness Studies*, 19(1-2), 1-20. https://www.researchgate.net/publication/233679407_Brain_in_a_Vat_Cannot_Break_Out
25. Hodgson, G. M. (2008). Evolutionary and institutional economics as the new mainstream? *Evolutionary and Institutional Economics Review*, 4(1), 1-20. <https://doi.org/10.14441/eier.4.1>
26. Hofstadter, R. (1955). *Social Darwinism in American thought*. Beacon Press.
27. Last, C. (2017). Big historical foundations for deep future speculations: Cosmic evolution, atecnogenesis, and techno cultural civilization. *Foundations of Science*, 22(1), 39-50. <https://doi.org/10.1007/s11464-016-0600-0>



- org/10.1007/s10699-015-9446-9
28. Latour, B. (2017). *Facing Gaia: Eight lectures on the new climatic regime*. Polity Press.
 29. Lipowicz, Markus (2023). Beyond Transhumanism: A Nietzschean Critique of the Cultural Implications of the Techno-Progressive Agenda. *International Journal of Philosophical Studies* 31 (4):522-546. <https://doi.org/10.1080/09672559.2023.2287640>
 30. Lynch, M. (2012). *The Arab uprising: The unfinished revolutions of the new Middle East*. Public Affairs.
 31. Marks, J. (2009). *Why I am not a scientist: Anthropology and modern knowledge*. University of California Press.
 32. Marx, K. (1867). *Capital: A critique of political economy*. Penguin Classics.
 33. Morgenthau, H. J. (1948). *Politics among nations: The struggle for power and peace*. Alfred A. Knopf.
 34. Moseley, A. (n.d.). Political philosophy. *Internet Encyclopedia of Philosophy*. <https://www.iep.utm.edu/polphil/>
 35. Musk, E. (2017). Making humans a multi-planetary species. *New Space*, 5(2), 46–61. <https://doi.org/10.1089/space.2017.29009.emu>
 36. NASA. (2020). *Mars exploration program*. National Aeronautics and Space Administration.
 37. NASA. (2022). *Double Asteroid Redirection Test (DART) mission*. National Aeronautics and Space Administration.
 38. North, D. C. (1990). *Institutions, institutional change and economic performance*. Cambridge University Press.
 39. Organization for Economic Co-operation and Development. (2019). *OECD AI Principles*. OECD.
 40. Orr, H. A. (2009). Fitness and its role in evolutionary genetics. *Nature Reviews Genetics*, 10(8), 20–28. <https://doi.org/10.1038/nrg2613>
 41. Philosophy Institute. (n.d.). Locke's philosophy of knowledge. <https://www.philosophy.institute/locke>
 42. Rawls, J. (1999). *A theory of justice*. Harvard University Press.
 43. Rosenberg, A. (2012). *Philosophy of science: A contemporary introduction*. Routledge.
 44. Smart, J. M. (2009). Evo devo universe? A framework for speculations on cosmic culture. *Cosmos and Culture*, 201–295.
 45. Smart, J. M. (2012). The transcension hypothesis: Sufficiently advanced civilizations invariably leave our universe. *Acta Astronautica*, 78, 55–68. <https://doi.org/10.1016/j.actaastro.2011.11.010>
 46. Smolin, L. (1997). *The life of the cosmos*. Oxford University Press.
 47. United Nations Framework Convention on Climate Change. (2015). *Paris Agreement*. UNFCCC.
 48. Webb, S. (2015). *If the universe is teeming with aliens ... Where is everybody?* Springer.
 49. World Health Organization. (2021). *Human genome editing: A framework for governance*. World Health Organization.





هنرهای صناعی معاصر: از بحران هویت تا احیای مفهومی (با تأکید بر جامعه‌شناسی هنر هوارد بکر و نظریه کرفت)

مجید ضیائی^۱، اکرم محمدی زاده^۲، راحله فدوی^۳

تاریخ ارسال: ۱۴۰۴/۱۰/۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۲/۲۰

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



چکیده

هنرهای صناعی (صنایع دستی) که در گذشته تلفیقی از مهارت، ذوق و کارکرد اجتماعی بود، در مواجهه با انقلاب صنعتی دچار بحران ماهوی و تحدید کارایی شد. این مقاله با رویکردی تحلیلی-تطبیقی، سیر تحول هنرهای صناعی را از واکنش‌های نخستین (مانند جنبش هنرها و صنایع دستی) تا صورت‌بندی‌های معاصر آن (کرفت استودیو و کرفت‌یوایسم) پی‌گیری می‌کند. با استفاده از چارچوب جامعه‌شناختی هوارد بکر (به‌ویژه مفهوم «صناعت» و گذار آن به «هنر») و نیز رویکردهای نظری در مطالعات کرفت معاصر (مانند عاملیت ماده، مهارت تجسیدی و کنش‌گری اجتماعی)، این مقاله به واکاوی هویت نیمه مستقل و بینابینی هنرهای صناعی در منظومه هنر معاصر می‌پردازد. درنهایت، با تطبیق این مبانی نظری بر وضعیت هنرهای صناعی ایران، به‌ویژه سرامیک، نشان داده می‌شود که چگونه این حوزه با حفظ پیوند با سنت، از یک سو به عرصه هنرهای تجسمی/مفهومی راه یافته و از سوی دیگر، با حفظ ماهیت مادی و فرایندمحور خود، به ابزاری برای بیان انتقادی و کنش اجتماعی (کرفت‌یوایسم) تبدیل شده است.

واژه‌های اصلی: هنرهای صناعی، صنایع دستی، کرفت معاصر، هوارد بکر، جامعه‌شناسی هنر، سرامیک معاصر.

۱- استادیار، دانشکده هنرهای صناعی، دانشگاه هنر اسلامی تبریز، تبریز، ایران. (نویسنده مسئول) majidziaee@tabriziau.ac.ir

۲- استادیار، دانشکده هنرهای صناعی، دانشگاه هنر اسلامی تبریز، تبریز، ایران. tabriziau.ir@a.mohammadizadeh

۳- دانشجوی دکتری هنرهای اسلامی، دانشکده هنرهای صناعی، دانشگاه هنر اسلامی تبریز، تبریز، ایران. r.fadavi@tabriziau.ac.ir

۱- بیان مسئله

هنرهای صناعی، آن دسته از مصنوعات که حاصل تلفیق ذوق زیباشناختی و مهارت فنی در بستر فرهنگی و تاریخی جامعه‌ای خاص هستند، قرن‌ها کارکردی دوگانه داشتند: از یک سو تجلی بخش باورها و سنت‌های جمعی بودند و از سوی دیگر، نیازهای مادی و معیشتی افراد را برآورده می‌ساختند. این هنرها که در قالب صنایع دستی شناخته می‌شدند، نه تنها شیئی برای استفاده، بلکه شکلی از عبادت و پیشه‌ای معنوی محسوب می‌شدند. با این حال، نقطه عطفی تاریخی این تعادل دیرینه را بر هم زد: انقلاب صنعتی. ظهور ماشین و تولید انبوه در غرب، نه تنها روابط اقتصادی و اجتماعی را دگرگون کرد، بلکه بنیان‌های زیباشناسانه و جایگاه هستی‌شناختی صنایع دستی را به چالش کشید. تفکیک نظری «هنرهای زیبا» از «هنرهای مکانیکی» توسط شارل باتو^۱ در قرن هجدهم، پیش از آن، مقدمه‌ای نظری برای این گسست فراهم کرده بود. در این چارچوب جدید، ارزش ذاتی و زیبایی‌شناسانه آثار دست‌ساز، در تقابل با کارایی و سودمندی محصولات ماشینی قرار گرفت و به حاشیه رانده شد. این مواجهه، سرآغاز بحران هویت برای هنرهای صناعی بود که ماهیت، کارکرد و جایگاه اجتماعی آن را دستخوش پرسش‌هایی بنیادین کرد.

در واکنش به این شرایط، جنبش‌های اصلاحی مانند «جنبش هنرها و صنایع دستی»^۲ به رهبری افرادی چون جان راسکین^۳ و موریس^۴ پدید آمدند که با رؤیای بازگشت به دوران پیشاصنعتی، در پی احیای ارزش‌های ازدست‌رفته و پیوند دوباره هنر با زندگی اجتماعی بودند. اگرچه این جنبش به صورت مستقیم نتوانست جریان صنعتی شدن را متوقف کند، اما خاستگاه بینش انتقادی مهمی شد که مسئله صنایع دستی را در تقاطع هنر، اخلاق و سیاست قرار داد. در ادامه و به‌ویژه از دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ میلادی، پدیده «کرفت استودیو»^۵ یا «صنایع دستی استودیویی» شکل گرفت که با تأثیرپذیری از جنبش پیشین و نیز گرایش‌های مدرنیستی در هنر، گامی به سوی استقلال این حوزه برداشت. در این مرحله، اثر صناعی، ضمن حفظ پیوند با مواد و تکنیک‌های سنتی، آرام‌آرام از قید کارکرد صرف رها شد و ظرفیت خود را به مثابه شیئی برای تأمل زیباشناسانه و بیان فردی هنرمند نشان داد.

اکنون، در وضعیت معاصر، پرسش از ماهیت هنرهای صناعی پیچیده‌تر شده است. آیا می‌توان برای این دسته از آثار، هویتی مستقل و متمایز از هر دو قلمرو سنتی «صنایع دستی» و «هنرهای زیبا» قائل شد؟ برای پاسخ به این پرسش، باید از دو منظر به موضوع نگریست: نخست، نگرشی بیرونی و جامعه‌شناختی، و دیگری نگرشی درونی و ماهیت‌شناسانه. در رویکرد اول، نظریه‌پردازانی مانند هوارد اس. بکر با ارائه چارچوب «جهان‌های هنری»، به تحلیل موقعیت هنرمند صنعت‌کار در شبکه‌ای از روابط اجتماعی، نهادها و معیارهای پذیرش می‌پردازد. بکر با مفهوم پردازی «صناعت» و فرایند «تغییر



1- Charles Batteux (1713-1780)

2- Arts and Crafts Movement

3- John Ruskin (1819-1900)

4- William Morris (1834-1896)

5- The Craft Studio

صناعت به هنر»، ابزار تحلیلی قدرتمندی برای درک چگونگی انتقال یک اثر از حوزه کاربردی به حوزه زیباشناسانه فراهم می‌کند. از سوی دیگر، در رویکرد دوم که به مطالعات نظری هنرهای صنعتی معاصر (کرفت)^۱ معروف است، محققانی مانند تیم اینگولد، گلن آدامسون و مایکل کاپرز، با تمرکز بر خود فرایند ساخت، به واکاوی مفاهیمی چون «عاملیت ماده»، «مهارت به مثابه دانش تجسیدی»، «صداقت مواد» و «فرایند فرم‌زایی» می‌پردازند. این دیدگاه‌ها بر رابطه دیالکتیکی و گفت‌وگومحور بین سازنده و ماده تأکید دارند و ساختن را نه اجرای طرحی از پیش موجود، بلکه گونه‌ای از «اندیشیدن در عمل» می‌دانند. افزون بر این، در دهه‌های اخیر، شاهد ظهور پدیده «کرفت‌ویسم» هستیم که در آن، هنرهای صنعتی به مثابه رسانه‌ای برای کنش‌گری اجتماعی، اعتراض سیاسی و بیان مسائل هویتی (مانند جنسیت، نژاد و طبقه) به کار گرفته می‌شود. این امر، بعد جدیدی از کارایی اجتماعی را برای آثار صنعتی به ارمغان آورده که هم‌ریشه در سنت‌های مشارکت جمعی دارد و هم پاسخگوی دغدغه‌های هنر معاصر است.

از سوی دیگر تحولات نظری و عملی هنرهای صنعتی در بستر تاریخی و فرهنگی ایران، صورتی متمایز یافته است. پس از انقلاب اسلامی و به‌ویژه از دهه ۱۳۶۰، با رسمیت یافتن آموزش آکادمیک صنایع دستی و برگزاری رویدادهایی چون دوسالانه‌های سفال و سرامیک، زمینه شکل‌گیری سرامیک معاصر ایران به عنوان هنری مفهومی فراهم شد. امروزه، هنرمندان سرامیک‌کار ایرانی ضمن حفظ پیوند با مواد و تکنیک‌های سنتی، به بیان دغدغه‌های زیباشناسانه، اجتماعی و هویتی جهان معاصر می‌پردازند.

بر این اساس، مسئله اصلی پژوهش ناظر به هویت نوین هنرهای صنعتی معاصر است؛ هویتی بینابینی و چندوجهی که پس از عبور از بحران هویت ناشی از انقلاب صنعتی، از یک سو بر مادیت، فرایند و مهارت تأکید دارد و از سوی دیگر، به رسانه‌ای برای بیان مفهومی و کنش اجتماعی بدل شده است. پرسش محوری آن است که این هویت در بستر تاریخی و فرهنگی ایران، به‌ویژه در حوزه سرامیک معاصر، چگونه تجلی می‌یابد. هدف پژوهش، تبیین این گذار و تحلیل جایگاه سرامیک معاصر ایران در منظومه هنر معاصر است. این تحقیق با روش کیفی و تحلیلی - تطبیقی، و با تکیه بر منابع نظری و تحلیل آثار هنری، در پی ارائه درکی جامع از پیوند وجوه جهانی و بومی این پدیده است.

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



۱- در باب استفاده از واژه کرفت به جای هنرهای صنعتی معاصر، انتخاب و استدلال مترجم کتاب جواهر معاصر، امیرمحمد نصیری، برگزیده شد. ایشان در پیش‌گفتار کتاب مذکور، دلیل خود را این‌گونه بیان می‌دارد: «کرفت را بدون تغییر از واژه انگلیسی وام گرفتیم، چراکه در زبان فارسی معادل دقیقی برای بیان کیفیات و محتوای آن وجود ندارد و بیشتر در ذهن ما به صنایع دستی تداومی می‌شود، حال آنکه هم در این متن و هم در هنر معاصر، کرفت به کنشی پویا و شخصی میان هنرمند/استاد سازنده با ماده تأکید دارد. روش‌های تعامل با مصالح و همچنین کیفیت و عمق این رابطه با مصالح و شیوه‌های بیانی برآمده از آن را ملاک می‌گیرد و نتایج بدیع و منحصر به فرد حاصل از آن را نقد و بررسی می‌کند در مقابل در صنایع دستی شیوه تولید محصول کاربردی یا تداوم یک سنت عملی مبتنی بر ساختن مکرر برآمده از عناصر قومی یا عوامل فرهنگی سنتی و بازتولید موفق و رابطه با بازار قابل پیگیری است. این تفاوت‌ها ما را به انتخاب کلمه کرفت در ترجمه واداشت (اسکینر، ۱۴۰۲: ۱۱).

۲- پیشینه پژوهش

پژوهش‌های انجام‌شده درباره هنرهای صناعی معاصر ایران عمدتاً بر ابعاد تاریخی، فرهنگی و اجتماعی تحولات این هنرها متمرکز بوده و بیشتر به تأثیر انقلاب صنعتی، مدرنیزاسیون و جهانی‌شدن پرداخته‌اند. ازجمله، مقاله کریمیان و عطارزاده (۱۳۹۰) با رویکرد تاریخی، رکود و دگرگونی صنایع دستی ایران در مواجهه با تولید ماشینی را بررسی کرده است. پژوهش راودراد و فاضل (۱۳۹۵) نیز با رویکرد جامعه‌شناختی، گذار سفال از صنعت کاربردی به هنر را تحلیل و نقش نهادهای آموزشی و سیاست‌های فرهنگی را برجسته ساخته است. مجیدی (۱۳۹۵) با مقایسه صنایع دستی و طراحی صنعتی، بر ضرورت بازتعریف مفهومی این حوزه در بستر مدرن تأکید می‌کند. با وجود ارزش این آثار، رویکرد غالب آنها توصیفی-تاریخی است و کمتر به تحلیل‌های انتقادی و مفهومی عمیق می‌پردازد.

در حوزه تخصصی سرامیک معاصر ایران، بیشتر پژوهش‌ها ناظر به جنبه‌های فنی، منطقه‌ای، تاریخی یا نمایشگاهی بوده‌اند. پایان‌نامه افشاری‌نیا (۱۳۹۵) بر شناسایی فنون و چالش‌های بقای مراکز سنتی تمرکز دارد و پژوهش مبینی نیز سیر تحول سرامیک معاصر را براساس آثار دوسالانه‌ها مستند کرده است. مقالاتی درباره دوسالانه‌های سفال و سرامیک (۱۴۰۱) و موانع رشد این هنر نیز عمدتاً رویکردی توصیفی یا نهادی دارند و کمتر به تحلیل میان‌رشته‌ای اجتماعی-انتقادی می‌پردازند.

درمجموع، ادبیات موجود بر حفظ سنت، نوآوری‌های تکنیکی و مشکلات عملی تأکید دارد، در حالی‌که جای پژوهش‌هایی که نقش هنرهای صناعی و سرامیک را در بازنمایی مسائل هویتی، اجتماعی و قدرت تحلیل‌کنند، خالی است. پژوهش حاضر با اتخاذ رویکردی میان‌رشته‌ای و با بهره‌گیری از جامعه‌شناسی هنر هوارد بکر و نظریه کرفت معاصر، این خلأ را هدف قرار داده و با تمرکز بر سرامیک معاصر ایران، به تحلیل هویت بینابینی، مفهومی و انتقادی هنرهای صناعی می‌پردازد و چارچوبی نظری نوین برای فهم جایگاه آنها در هنر معاصر ایران ارائه می‌دهد.

۳- ادبیات نظری پژوهش

ادبیات نظری این پژوهش، بر پایه‌ی دو جریان فکری اصلی و مکمل استوار است که در کنار یکدیگر، چارچوبی جامع برای فهم هنرهای صناعی معاصر فراهم می‌کنند.

۳-۱- جامعه‌شناسی هنر و چارچوب هوارد اس. بکر

نظریه‌پردازی هوارد اس. بکر^۱ (۱۳۹۹) در کتاب «جهان‌های هنری»^۲، پارادایمی اساسی در جامعه‌شناسی هنر به‌شمار می‌رود که اثر هنری را نه محصول نبوغ فردی منفرد، بلکه نتیجه‌ی «کنشی جمعی» در شبکه‌ای به‌هم پیوسته از افراد، نهادها و قراردادهای می‌داند. به باور بکر، «جهان هنری» سیستمی سازمان‌یافته است متشکل از همه کسانی که مشارکتشان برای خلق اثر ضروری است: از هنرمند و



تهیه‌کننده مواد گرفته تا توزیع‌کننده، منتقد و مخاطب. این نگاه، برای تحلیل هنرهای صنعتی که همواره درگیر مناسباتی فراتر از آتلیه‌ی شخصی بوده‌اند، بسیار راهگشاست.

بکر با ارائه‌ی یک دسته‌بندی چهارگانه، موقعیت هنرمندان را بر مبنای رابطه‌ی آنها با جهان هنری مسلط ترسیم می‌کند (بکر، ۱۳۹۹: ۲۵۰-۲۸۸). «حرفه‌ای‌های ادغام‌شده» در کانون این جهان قرار دارند؛ هنرمندانی که آموزش‌های رسمی دیده‌اند، به قواعد و سبک‌های رایج واقفند و به‌طور کامل توسط نهادهای توزیع و تبلیغ (گالری‌ها، موزه‌ها، ناشران) پشتیبانی می‌شوند. آثار آنان مطابق با انتظارات است و تنش یا نوآوری بنیادینی ایجاد نمی‌کند. در مقابل، «تک‌روها» از پذیرش این قواعد سر باز می‌زنند و نوآوری می‌آورند، اما به بهای محروم ماندن از مزایای جهان سازمان‌یافته. سرنوشت آنان یا استحاله در جریان اصلی پس از پذیرش نوآوری‌شان است، یا ناپدید شدن در فراموشی. دو گروه دیگر کاملاً خارج از این جهان هنری «معیار» قرار می‌گیرند. «هنرمندان بومی» در درون اجتماعات کوچک مقیاسی مانند خانواده، محله یا صنف کار می‌کنند و تولیداتشان نه به عنوان «هنر»، بلکه به عنوان «صناعت» یا پیشه‌ای مفید تلقی می‌شود. معیارهای زیباشناختی آنان بومی، محلی و اغلب ناپایدار است. در نهایت، «هنرمندان ساده‌کار» افرادی هستند که به کلی خارج از هر سنت هنری آموزش‌ندیده کار می‌کنند و آثارشان نامتعارف و فاقد ارجاع به هر جهان هنری شناخته‌شده‌ای است (بکر، ۱۳۹۹: ۲۸۰).

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



مفهوم کلیدی بکر برای هنرهای صنعتی، «صناعت» است. او صناعت را مشتمل بر مجموعه‌ای از دانش‌ها و مهارت‌های چیره‌دستانه می‌داند که غایت آن تولید اشیاء یا انجام فعالیت‌هایی مفید است (بکر، ۱۳۹۹: ۲۹۲). فایده می‌تواند درونی (مربوط به خود شیء، مانند کارکرد یک صندلی) یا بیرونی (در خدمت هدفی فراتر، مانند پختن یک غذای لذیذ برای مهمان) باشد. بکر در ارزیابی صناعت، سه ویژگی را برمی‌شمارد: گونه‌ای ایدئولوژی کار، گونه‌ای زیبایی‌شناسی و شکلی از سازمان کار (بکر، ۱۳۹۹: ۲۹۴). تحلیل او از «تغییر صناعت به هنر» نقطه عطف نظریه‌اش است. بکر این گذار را حاصل دو روند تاریخی می‌داند (بکر، ۱۳۹۹: ۲۹۵-۲۹۸). در روند نخست، هنرمندان جهان صناعت، معیار «زیبایی» را به عنوان ارزشی سوم در کنار «مهارت» و «فایده» می‌پذیرند. این امر منجر به تمایز «هنرمند - صناعت‌کار» از «صنعتگر معمولی»، شکل‌گیری تشکلهای جدید و جلب توجه متولیان هنر مرسوم می‌شود که آثار را این بار نه به عنوان کالای مصرفی، بلکه به عنوان «اعیان صنعتی زیبا» در گالری‌ها و موزه‌ها نمایش می‌دهند. در روند دوم، «یورش» هنرمندان جهان هنر به دنیای صناعت رخ می‌دهد. این هنرمندان، ماده و تکنیک یک صناعت را با هدف آزمودن تجربه‌ای جدید، تصاحب می‌کنند، اما معیارهای فایده‌گرایانه و مهارت سنتی را کنار می‌گذارند و در عوض، ارزش‌های «هنر والا» مانند بیان فردی، تک‌نسخه بودن و وجه مفهومی یا انتزاعی را جایگزین می‌کنند. این امر باعث ایجاد بسترهای سازمانی جدید، نظام‌های توزیع متفاوت و مخاطبان تازه می‌شود. نظریه بکر نشان می‌دهد که ماهیت یک اثر صنعتی تا حد زیادی وابسته به زمینه گفتمانی و نهادی است که در آن قرار می‌گیرد و مرز بین «صناعت» و «هنر» مرزی سیال و مبنی بر توافق‌های اجتماعی است.

۳-۲- مطالعات نظری کرفت معاصر: ماده، مهارت و کنش

در مقابل نگاه ساختاری بکر، جریان مطالعات کرفت معاصر با تمرکز بر خود فرایند ساخت و رابطه انسان با ماده، به واکاوی ماهوی هنرهای صناعی می پردازد. این حوزه که از فلسفه، انسان شناسی و علوم شناختی تأثیر پذیرفته، بر چند محور اصلی استوار است.

الف) عاملیت ماده و فرایند ساخت: این دیدگاه، ماده را موجودی منفعل نمی داند، بلکه برای آن نقش فعال و کنشگر قائل است. لامبروس مالافوریس^۱ (۲۰۱۳) در «نظریه درگیری مادی»^۲ استدلال می کند که اندیشیدن در گرو تعامل مداوم با ماده است و از «عاملیت توزیع یافته»^۳ سخن می گوید؛ یعنی در فرایند ساخت، هم انسان و هم ماده یکدیگر را توانمند یا محدود می کنند (مالافوریس، ۲۰۱۳: ۱۸). به طور مشابه، تیم اینگولد^۴ (۲۰۱۳) با رد دوگانگی صورت و ماده (هیلومورفیسیم)، مفهوم «فرم زایی»^۵ را مطرح می کند. از نگاه او، صورت اثر از پیش در ذهن هنرمند موجود نیست، بلکه در جریان تعامل پویا، دیالوگ و «بافتن» هنرمند با مواد، ابزار و محیط، به تدریج زاده می شود. ساختن، نوعی پیروی از جریان نیروهای ماده است، نه تحمیل طرحی از پیش آماده (اینگولد، ۲۰۱۳: ۲۱). این نگاه فرایند محور، در تقابل با رویکرد نتیجه محور قرار دارد.

ب) اخلاق و زیبایی شناسی ماده: مفاهیمی مانند «صداقت مواد»^۶ که ریشه در جنبش هنرها و صنایع دستی و معماری مدرن دارد، بر این اصل استوار است که ماده باید به گونه ای استفاده شود که «خودش سخن بگوید» و کیفیت های ذاتی آن پنهان یا جعل نشود (Akinola: 2025). این صداقت، علاوه بر بعد زیباشناختی، امروزه بعد اکولوژیک و اخلاقی نیز یافته و با مفاهیم پایداری و مسئولیت در قبال محیط زیست پیوند خورده است. «اصالت ماده»^۷ نیز به عنوان معیاری فرهنگی مطرح می شود که بر پیوند مواد بومی با هویت و سنت یک منطقه تأکید دارد و در مقابل یکسان سازی جهانی مقاومت می کند (Lo.K, 2015: 15).

ج) مهارت به مثابه دانش تجسیدی و ضمنی: درک جدید از مهارت، دومین ستون مطالعات کرفت است. این درک ریشه در تمایز گیلبرت رایل^۸ بین «دانستن اینکه» (دانش گزاره ای) و «دانستن چگونه»^۹ (مهارت عملی) دارد. مایکل پولانی^{۱۰} (۲۰۰۹) نیز با طرح مفهوم «دانش ضمنی»^{۱۱} نشان داد که بخش عظیمی از دانایی ما در عمل نهفته است و نمی توان آن را به سادگی به زبان گزاره درآورد؛ ما «بیش از آنچه به زبان می آوریم، می دانیم» (پولانی، ۲۰۰۹: ۴). تیم اینگولد با تلفیق این ایده ها، مهارت را نه انتقال اطلاعات، بلکه «آموزش توجه» می داند؛ فرایندی که در آن کارآموز در بستر عملی و از طریق مشاهده، تقلید و مشارکت بدن مند، نحوه پاسخ گویی به کیفیات ماده را می آموزد (اینگولد،



1- Lambros Malafouris

4- Tim Ingold (1948-)

7- Material Authenticity

10- Michael Polanyi (1891- 1976)

2- Material Engagement Theory

5- morphogenesis

8- Gilbert Ryle (1900-1976)

11- Tacit Knowledge

3- Distributed Agency

6- Truth To Materials

9- Knowing-that/ Knowing-how

۲۰۰۰: ۴۱۶). مایکل کاپیرز^۲ (۲۰۱۸) این بحث را با تمایز بین «ویژگی‌های» کمی و ایزکتیو ماده (مانند ترکیب شیمیایی) و «کیفیات»^۳ سوپزکتیو و تجربه‌پذیر آن (مانند نرمی، مقاومت، رفتار در حین کار) پیش می‌برد. به زعم او، مهارت صنعتگر، قوه بازشناسی و پاسخ‌گویی به این کیفیات است. صنعتگران «در پی بیان کیفیت‌های ماده هستند نه ویژگی‌های آن» (کاپیرز، ۲۰۱۸). این تعامل حسی و شناختی، دانشی تجسد یافته ایجاد می‌کند که مغز، بدن و محیط را درگیر می‌سازد.

د) کرفتویسم: هنر صنعتی به مثابه کنش اجتماعی: این مفهوم که از تلفیق «Craft» و «Activism» پدید آمده، اشاره به استفاده عامدانه از هنرهای دستی به عنوان رسانه‌ای برای اعتراض سیاسی، بیان مسائل اجتماعی و ایجاد تغییر دارد. بتسی گریر و سارا کوربت از نظریه‌پردازان این حوزه‌اند که بر «اعتراض ملایم» و قدرت ایجاد گفت‌وگو از طریق اشیاء دست‌ساز تأکید می‌کنند (کوربت، ۲۰۰۸). ریشه‌های نظری کرفتویسم را می‌توان در آثار رزسیکا پارکر (۱۹۸۴) و خوانش فمینیستی او از تاریخ هنرهای دستی زنانه، و نیز در زیبایی‌شناسی رابطه‌گرایی نیکولاس بورو (۱۹۹۸) جستجو کرد که بر ایجاد فضاهای تعامل و ارتباط اجتماعی به جای تولید صرف شیء تأکید می‌ورزد. کرفتویسم نشان می‌دهد که هنرهای صنعتی معاصر، با حفظ تأکید بر مهارت و مادیت، از «نیمه‌خودمختاری» برخوردارند؛ یعنی در عین وابستگی به فرایند ساخت و قابلیت‌های مادی و تبعیت نسبی از بافتارهای اجتماعی، فضایی برای مقاومت، بازآفرینی هویت و نقد ساختارهای قدرت با خلق وجوه مفهومی صنعت فراهم می‌آورند (Baumstark, 2016, p. 85-100).

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



۳۷

درمجموع ادبیات نظری پژوهش نشان می‌دهد تحلیل هنرهای صنعتی معاصر نیازمند تلفیق دو سطح کلان و خرد است. چارچوب جامعه‌شناختی هوارد بکر، فهم جایگاه این آثار در مناسبات نهادی و گفتمانی «جهان هنر» و گذار آنها از «صناعت» به «هنر» را ممکن می‌سازد. هم‌زمان، مطالعات کرفت معاصر با مفاهیمی مانند عاملیت ماده، مهارت تجسیدی، صداقت مواد و کرفتویسم، کیفیت منحصر به فرد و نیروی بیانی آثار را روشن می‌کند. این دو رویکرد نشان می‌دهند که هنرهای صنعتی معاصر در موقعیت بینابینی و نیمه‌خودمختاری قرار دارند: هم تحت تأثیر نهادها و معیارهای جهان هنر مرسوم هستند و هم با تکیه بر تاریخ مادی، فرایند محوری و قابلیت‌های مشارکت جویانه، فضای جدیدی برای بیان و کنش ایجاد می‌کنند. این چارچوب ترکیبی، ابزار مناسبی برای بررسی سرامیک معاصر ایران و فهم تجلی این مفاهیم در بافتی خاص فراهم می‌آورد.

۴- تحلیل و بحث: هویت بینابینی هنرهای صنعتی معاصر و تجلی آن در سرامیک ایران

سؤال اصلی این پژوهش حول محور هویت نیمه‌مستقل، بینابینی و چندوجهی هنرهای صنعتی در عصر حاضر و چگونگی تجلی این هویت در بستر خاص سرامیک معاصر ایران می‌چرخد. برای پاسخ

به این پرسش، لازم است از منظری دوگانه و در عین حال دیالکتیکی به تحلیل بپردازیم: نخست، با تلفیق چارچوب‌های نظری پیش‌گفته، مختصات این هویت نوین را در سطحی کلان و انتزاعی ترسیم کنیم، و دوم، این ترسیم نظری را بر میدان عینی، تاریخی و ملموس سرمایه‌معیار ایران تطبیق دهیم تا هم انطباق، هم مقاومت‌ها و هم آشکال خاص و بدیع بروز آن را دریابیم. این تحلیل نشان خواهد داد که هنرهای صناعی نه تنها از چالش‌های مدرنیته جان به در برده‌اند، بلکه با بازتعریف خود، به یکی از پویاترین و متعهدترین عرصه‌های هنر معاصر بدل شده‌اند.

۴-۱- واکاوی هویت هنرهای صناعی در منظومه نظری معاصر؛ گذار به موقعیت «نیمه‌خودمختار»

برای درک جایگاه امروزی هنرهای صناعی، باید آن را در تقاطع دو نیروی به ظاهر متضاد، اما درواقع مکمل، بررسی کرد: از یک سو، جاذبه و الزامات «جهان هنر»ی که بکر (۱۳۹۹) آن را شبکه‌ای مسلط و مشروعیت‌بخش می‌داند، و از سوی دیگر، منطق درونی و مقاومت ذاتی «صناعت» که ریشه در ماهیت مادی، فرایندی و دانش تجسیدی آن دارد. حاصل این تقاطع، پیدایش موقعیتی پیچیده و پویاست که می‌توان آن را «نیمه‌خودمختاری» نامید. این مفهوم کلیدی به این معناست که هنرهای صناعی معاصر از یک سو برای بقا، دیده شدن و پذیرش، ناگزیر به تعامل با نهادها و گفتمان‌های مسلط هنری هستند (وجه وابستگی)، اما از سوی دیگر، با تکیه بر سرمایه نمادین منحصربه‌فرد خود یعنی پیوند ناگسستنی با ماده، فرایند و مهارت تجسیدی، فضایی برای حفظ استقلال عمل، بیان انتقادی و خلق ارزش‌های زیباشناختی جایگزین ایجاد می‌کنند (وجه خودمختاری) (Baumstark, 2016).

اگر بخواهیم وضعیت هنرمند صناعی معاصر را در دسته‌بندی جامعه‌شناختی هوارد بکر قرار دهیم، درمی‌یابیم که او عمدتاً در فضای بینابینی و سیال میان «تک‌رو» و «حرفه‌ای ادغام‌شده» قرار دارد. بسیاری از هنرمندان گرفت استودیو، با طغیان علیه تولید صنعتی و فرمالیسم هنرهای زیبا، با رسانه‌هایی مانند سرامیک، شیشه یا منسوجات خود را در موقعیت «تک‌رو» قرار می‌دهند؛ تک‌روهایی که از سبک‌ها و آموزش‌های موجود سر باز می‌زنند و از مزایای خودکار جهان هنری بی‌بهره‌اند (بکر، ۱۳۹۹: ۲۵۷). گالری‌ها و منتقدان در آغاز ممکن است با آثارشان دچار تردید باشند، اما برخلاف سرنوشت محتوم تک‌روها، جریان گرفت معاصر توانسته نوآوری خود را نهادینه کند بدون آنکه در هنجارهای پیشین مستحیل شود. این فرایند، همان «تغییر صنعت به هنر» بکر است، اما با رویکردی منعطف و متناسب با شرایط معاصر.

به بیان دیگر، در وضعیت معاصر، این تغییر دیگر صرفاً حاصل «یورش» یک طرفه هنرمندان جهان هنر به دنیای صنعت نیست، بلکه اغلب نتیجه اقبال خود صنعتگران آگاه به گفتمان هنر معاصر است، پدیده‌ای که می‌توان آن را «خود-ارجاعی انتقادی» صنعتگر نامید. این هنرمندان عامدانه



معیار «زیبایی»، «بیان مفهومی» یا «گفتمان انتقادی» را به دو رکن اساسی سنتی صنعت یعنی «مهارت چیره‌دستانه» و «فایده»، می‌افزایند. اما نکته کلیدی اینجاست که این کار را نه با کنار نهادن دو رکن پیشین، بلکه با بازتعریف آنان در چارچوبی جدید و معاصر انجام می‌دهند. برای مثال، «فایده» از کارکرد عملی صرف (مثل نگه‌داری آب)، به «فایده اجتماعی» (ایجاد گفت‌وگو، آگاهی‌بخشی در کرفتویسم) یا «فایده زیباشناختی - تأملی» (فراهم آوردن تجربه‌ای حسی و فلسفی برای مخاطب) تبدیل می‌شود. به طور مشابه، «مهارت» نه به معنای تولید بی‌عیب و نقص یک شیء استاندارد، بلکه به مثابه توانایی هدایت ماده در مسیرهای غیرمنتظره، کنترل ریسک‌های فرایندی (مثل پخت لعاب) و به خدمت گرفتن تکنیک برای بیان ایده‌ای شخصی بازتعریف می‌گردد.

همزمان، نهادهای هنری غالب (موزه‌های بین‌المللی معاصر، بینال‌های پیشرو، گالری‌های تأثیرگذار) که خود در جستجوی مدیوم‌ها، روایت‌ها و انتقادهایی تازه به نظام سرمایه‌داری متأخر و جهان دیجیتال زده هستند، این تغییر را به رسمیت شناخته و آن را تقویت می‌کنند. این نهادها با اختصاص فضا به نمایشگاه‌های کرفت، دقیقاً در نقش «متولیان هنر مرسوم»ی عمل می‌کنند که بکر از آن سخن می‌گوید، کسانی که «بر این باورند که آثار مزبور باید در زمره هنر قرار بگیرد» و بستری برای نمایش «اعیان صنعتی زیبا» فراهم می‌آورند (بکر، ۱۳۹۹: ۲۹۵). بنابراین، هنرمند صنعتی معاصر نه کاملاً «ادغام‌شده» است (چون منطق تولید، مقیاس کار و رابطه با مواد او همواره وجه تمایز و گاه اعتراض او باقی می‌ماند) و نه کاملاً «تک‌رو» (چون توسط بخشی از ساختار نهادی پذیرفته و حتی ستایش شده است). او در این میانه، نیمه‌خودمختاری را حفظ می‌کند: از نهادها مشروعیت می‌گیرد، اما هسته و بنیان مقاوم خود را تسلیم آنان نمی‌کند.

این نیمه‌خودمختاری، در سطح ماهوی آثار، آشکارتر و قدرتمندتر می‌شود. نظریه‌پردازان کرفت معاصر استدلال می‌کنند که همان ویژگی‌هایی که روزگاری صنعت را در تقابل با تولید ماشینی و کارخانه‌ای قرار داد، اکنون به نقطه قوت بیانی متمایز و حتی انتقادی آن در تقابل با جریان اصلی هنرهای تجسمی نیز بدل شده است. «عاملیت ماده» که مالاפורیس (۲۰۱۳) در نظریه درگیری مادی و اینگولد (۲۰۱۳) در مفهوم «فرم‌زایی» بر آن تأکید دارند، دیگر صرفاً یک اصل فنی یا زیباشناختی در حیطه محدود صنایع دستی نیست؛ بلکه به یک استعاره فلسفی و اخلاقی قدرتمند در جهانی بدل گشته است که سلطه فناوری، منطق الگوریتمی و کنترل انسان بر طبیعت به امری همه‌گیر تبدیل شده است. در چنین جهانی، گوش سپردن به ماده، همکاری با آن، دنبال کردن جریان نیروهایش و اجازه دادن به اینکه اثر در حین فرایند دیا‌لوگ شکل بگیرد (به جای تحمیل فرم از پیش تصور شده)، خود یک موضع‌گیری عمیقاً انتقادی است. این فرایند، ذاتاً با منطق تولید انبوه، استانداردسازی و ازپیش‌تعیین‌شدگی در تضاد است. اثری که از این طریق زاده می‌شود، نه یک «محصول»، که یک «رخداد» منحصر به فرد است که تکرارناپذیری، نه به عنوان یک نقص، بلکه به عنوان بخشی از معنای وجودی آن قلمداد می‌شود (Adam-Ingold, 2013; son, 2013).

به طور مشابه، «مهارت» که کاپیز (۲۰۱۸) آن را نه صرفاً توانایی فیزیکی، بلکه ظرفیت ادراکی «بازشناسی و پاسخ به کیفیات ماده» می‌داند، شکلی از «دانش تجسد یافته»^۱ است که در تقابل مستقیم با دانش انتزاعی، گزاره‌ای و دیجیتالیزه شده دوران ما قرار دارد. در اثر صناعی معاصر، ردپای این دانش، این «فهم حسی شده»^۲، در بافت ناهموار، در ناهمگونی‌های ریز لعاب، در انحناهای غیرکامل و در نشانه‌های بدن هنرمند بر روی اثر باقی می‌ماند. این ردپا، اثر را از یک شیء صرفاً بصری یا مفهومی، به یک سند تجربه زیسته در یک گستره زمانی فشرده شده تبدیل می‌کند. مخاطب نه تنها اثر را می‌بیند، بلکه مدت زمان، تلاش و حضور جسمانی سرمایه‌گذاری شده در آن را حس می‌کند. این بعد زمانی و تجسم یافته، یکی از مهم‌ترین تمایزهای کرفت معاصر از بسیاری از فرم‌های هنری دیگر است.

این امر، به نوبه خود، وجهی آشکارا انتقادی و سیاسی نیز به خود می‌گیرد. «صدافت مواد» که زمانی اصلی اخلاقی و زیباشناختی در جنبش هنرها و صنایع دستی و معماری مدرن بود، اکنون می‌تواند دلالت‌هایی بسیار گسترده‌تر داشته باشد. در عصری که «سبز شدن» و «پایداری» اغلب به شعارهایی بازاری تقلیل یافته‌اند، احترام به ماده در کرفت معاصر می‌تواند به معنای افزایش روابط نابرابر استخراج منابع، انتقاد از مصرف بی‌رویه، بازیافت خلاقانه، یا توجه به زنجیره تأمین و ردپای کربن مواد باشد (Ak-2025). اینجاست که کرفت معاصر به وضوح و با قصدی روشن به عرصه کرفت‌یوایسم گام می‌نهد. هنرمند، هوشمندانه از مهارت و ماده نه برای تولید کالایی تزئینی برای بازار هنرهای لوکس، بلکه برای ایجاد پیوند اجتماعی نوین (آدامسون، ۲۰۱۸: ۹)، بیان اعتراض مدنی، بازسازی حافظه جمعی، یا بازآفرینی هویت‌های به حاشیه رانده (زنان، اقلیت‌های قومی، طبقات کارگر) استفاده می‌کند. نمونه‌های تاریخی چون دوخت‌های شورشی زنان که پارکر (۱۹۸۴) آنها را به عنوان ابزار بیان خاموش اما قدرتمند مقاومت تحلیل کرد، یا پروژه‌های مشارکتی معاصر که اجتماعات محلی را حول یک فرایند ساخت جمع می‌کنند، نشان می‌دهند که صنایع دستی به دلیل پیشینه‌ی کاربردی، جمعی و در دسترس بودن نسبی مواد آن، رسانه‌ای ایده‌آل برای «زیبایی‌شناسی رابطه‌گرا» (بورویو، ۱۹۹۸) است. کرفت‌یوایسم، نیمه خودمختاری کرفت را به اوج می‌رساند: از نظام نهادی هنر فضا و توجه می‌گیرد تا علیه منطق مسلط اقتصادی و اجتماعی همان نظام سخن بگوید.

بنابراین، هویت هنرهای صناعی معاصر را می‌توان در این انگاره نهایی جمع‌بندی کرد: این هنرها با ایستادگی بر «مادیت»، «فرایند محوری» و «مهارت تجسد یافته» به مثابه هسته مقاوم‌ناپذیر و سرمایه‌نمادین منحصربه‌فرد خود، از یک سو با جذب هوشمندانه نهادها و گفتمان‌های هنری مرسوم، مشروعیت و قابلیت دیده شدن می‌یابند (وجه وابستگی نیمه خودمختار). از سوی دیگر، با تکیه بر همان هسته مرکزی، فضاهایی مستقل برای بیان انتقادی، بازاندیشی رابطه انسان با جهان مادی، ایجاد ارتباطات اجتماعی بدیل و احیای اشکال دانایی غیرانتزاعی می‌آفرینند (وجه خودمختاری نیمه خودمختار). این



۴-۲- سرامیک معاصر ایران به مثابه میدان تجلی و مقاومت

۴-۲-۱- تحلیل تاریخی - موقعیتی: از انزوای کم رونق تا احیای انتقادی در چارچوب نهادهای

با این حال، مهم‌ترین تحول پس از انقلاب اسلامی و به‌ویژه از دهه ۱۳۶۰ آغاز شد؛ تحولی که هم‌زمان با شکل‌گیری بسترهای نهادی جدید و مطابق با نظریه بکر برای «تغییر صنعت به هنر» بود. تأسیس رشته‌های دانشگاهی صنایع دستی و سرامیک و برگزاری دوسالانه‌های سفال و سرامیک در موزه هنرهای معاصر تهران و گالری پافر (راودراد و فاضل، ۱۳۹۴: ۶۵) نقطه عطفی تاریخی به‌شمار می‌آیند. این نهادها هنرمند را از حاشیه کارگاه‌ها و تولید صنعتی به مرکزگفتمان نوپای هنر معاصر ایران منتقل کردند. ورود سرامیک به موزه هنرهای معاصر، پذیرش آن به‌عنوان رسانه‌ای هم‌تراز با هنر امروز را نشان داد و گذار آن را از «صناعت» یا «هنر-صنعت» به «هنر» مفهومی و فردگرا تسریع کرد. تأسیس انجمن هنرمندان سفالگر در سال ۱۳۸۶ نیز با سامان‌دهی فعالیت‌های آموزشی و نمایشگاهی، گامی اساسی در شکل‌گیری «جهان هنری» سرامیک ایران بود.

۴-۲-۲- تحلیل وضعیت معاصر: تجلی مفاهیم نظری در عمل و تنش‌های میدان ایرانی

اکنون می‌توان چگونگی ظهور هویت نیمه‌خودمختار و بینابینی را در آثار و موقعیت هنرمند سرامیک‌کار معاصر ایران، با وضوح بیشتری پی گرفت.

بُعد نهادی و موقعیت هنرمند: حاشیه‌نشین مرکزی: هنرمند سرمایه‌کار معاصر ایرانی در مسیر گذار از «تک‌رو» به موقعیتی نسبتاً «ادغام‌شده» قرار دارد. آموزش آکادمیک داخلی و خارجی او را با مهارت فنی،

تاریخ هنر و گفتمان هنر معاصر آشنا کرده و حمایت نهادهای دولتی و نیمه خصوصی، شبکه‌ای محدود اما مؤثر برای تولید و نمایش آثار فراهم آورده است. با این حال، او هنوز به «حرفه‌ای ادغام شده» در بازار هنر تجسمی ایران بدل نشده؛ بازاری که عمدتاً نقاشی و مجسمه را محور قرار داده و سرمایه‌یک غالباً در حاشیه است. این موقعیت «حاشیه‌نشین مرکزی» - حاشیه از منظر بازار و مرکز از حیث حمایت نهادی - نیمه خودمختاری هنرمند را تقویت کرده است. هنرمند نه تحت فشار شدید بازار برای تولید سریع قرار دارد و نه کاملاً منزوی است، و همین فضای نسبتاً حفاظت شده، امکان تجربه‌گری با ماده، پیگیری ایده‌های شخصی و اجرای پروژه‌های انتقادی کم‌بازده‌تر را فراهم می‌کند؛ وضعیتی که گاه به آثاری تجربی‌تر و صادق‌تر از نظر مفهومی منجر می‌شود، هرچند در کوتاه‌مدت مخاطب گسترده‌ای نداشته باشند.

بعد ماهوی و تجلی مفاهیم: ماده به مثابه زبان؛ در آثار بسیاری از نسل‌های مختلف هنرمندان سرمایه‌یک معاصر ایران (از پیشگامان دهه ۶۰ و ۷۰ تا هنرمندان جوان امروز)، می‌توان ردپای پررنگ و آگاهانه مفاهیم کلیدی مطالعات هنر معاصر را مشاهده نمود. مفاهیم انتزاعی هنر مدرن و جریانات مفهومی پسامدرن و معاصر، همگام با جنبش‌ها و جریانات مفهومی هنر ایران، بستر فکری غنی‌ای را برای اقبال هنرمند و سرامیست‌های معاصر ایران فراهم آورده‌اند.

عاملیت ماده، ریخت‌زایی و آشوب کنترل‌شده: هنرمندان سرمایه‌یک معاصر دیگر به دنبال ساخت ظروف بی‌نقص و صیقلی سنتی نیستند، بلکه با رفتارهای غیرمنتظره و زنده خاک رس، لعاب و آتش همکاری می‌کنند. فرم‌های منسجم جای خود را به ساختارهای شکسته، تغییرشکل یافته یا چیدمان‌های چندتکه داده‌اند که بیشتر شبیه موجودات زنده یا بقایای فرسایش یافته‌اند تا ظرف. این آثار نتیجه گفت‌وگویی طولانی و ریسک‌پذیر با ماده‌اند؛ هنرمند مسیر را آغاز می‌کند، اما ماده در شکل‌گیری نتیجه نهایی نقش تعیین‌کننده دارد. این رویکرد با ایده «ریخت‌زایی» تیم اینگولد هم‌خوان است؛ صورت از دل فرایند و تعامل نیروها پدید می‌آید، نه از تحمیل فرم بر ماده. در بستر ایرانی، چنین نگرشی می‌تواند نماد پذیرش شرایط تاریخی، مقاومت در برابر فرم‌های تحمیلی و زیبایی‌شناسی «ناتمام» و «در حال شدن» باشد.

مهارت بازتعریف شده: از تبحر فنی تا هوشمندی مفهومی: مهارت دیگر صرفاً به معنای تسلط بر چرخ برای تولید انبوه اشیاء یکسان یا ساخت ظروف نازک جدار شفاف نیست. مهارت، اکنون در انتخاب هوشمندانه و مبتکرانه تکنیک برای بیان یک ایده خاص معنا می‌یابد. ممکن است یک هنرمند عمداً از تکنیک‌های به ظاهر «غیرماهرانه»، خام‌دستانه یا ابتدایی مانند ورز دادن خام، فشردن خاک با دست، ساخت صفحات خام ناهموار، یا استفاده از لعاب‌ریزی‌های کنترل‌نشده استفاده کند تا حس کهنگی، زبری، شکنندگی، ابتدائیت یا بی‌پیرایگی را القا کند. برعکس، ممکن است هنرمند دیگری با مهارتی حیرت‌آور، تکنیک‌های بسیار پیچیده سنتی (مثل مشبک‌کاری روی بدنه خشک، لعاب‌گذاری لایه‌لایه) را برای خلق آثاری به‌کار گیرد که در نگاه اول بسیار مدرن یا انتزاعی به نظر می‌رسند، و بدین ترتیب مرز بین سنت و معاصر را محو کند. این استفاده مفهومی و گزینشی از تکنیک، دقیقاً همان بازشناسی و پاسخ خلاق به کیفیات ماده است که کاپیز (۲۰۱۸) از آن سخن می‌گوید. مهارت، به دانشی تبدیل



می‌شود که در خدمت «دیدن معنا در رگه‌های چوب» (یا در اینجا، در ترک‌های خاک، در جریان لعاب) است.

کرفتویسم ایرانی: انتقاد در لفافه ماده و سنت: گرچه سنت قوی هنر متعهد و سیاسی در ایران بیشتر در رسانه‌هایی چون نقاشی، عکاسی و گرافیک تبلور یافته، اما در سرامیک معاصر نیز می‌توان جلوه‌هایی ظریف‌تر، استعاری‌تر و در نتیجه گاه عمیق‌تر از آن را سراغ گرفت. استفاده نمادین از خاک به مثابه نماد «زمین مادر»، «هویت ملی»، «ریشه‌ها» و نیز «تیره‌بختی»؛ بازی با فرم‌های شناخته‌شده‌ای مانند کاسه، کوزه، خمره یا آجر به عنوان استعاره‌هایی از «زن»، «پذیرایی»، «انباشت»، «خلأ»، «ساختار» یا «سلول زندان»؛ یا به کارگیری مستقیم نوشته، نشانه‌های اجتماعی-سیاسی، چهره‌ها یا اشیاء روزمره بر روی یا در ترکیب با بدنه سفالینه، همگی می‌توانند ابعادی انتقادی و کرفتویستی به اثر ببخشند. این آثار، سفال را از حوزه امن هنرهای تزئینی و نو-سنتی صرف خارج کرده و به عرصه‌های خطرناک‌تر بازاندیشی درباره مسائل اجتماعی، تاریخی، جنسیتی و هویتی می‌کشند. با این حال، زبان استعاری و مادی سرامیک، اغلب به این انتقادات کیفیتی چندپهلوی، شاعرانه و فراتر از شعار می‌بخشد.

بُعد هویتی: بارزترین ویژگی سرامیک معاصر ایران، رابطه‌ای دیالکتیکی و گاه دوگانه با سنت است؛ رابطه‌ای که نه بر تقلید صرف از فرم‌ها و نقوش تاریخی متکی است و نه بر نفی کامل آنها. هنرمند معاصر با سنتی از جنس ماده، فرایند و حافظه بصری مواجه است؛ خاک رس بومی، کوره، لعاب‌های سنتی و فرم‌های کهنی چون کاسه و خمره، همچون واژگان یک زبان مشترک در اختیار او قرار دارند. او این واژگان را می‌شکند، بازآفرینی می‌کند، با مواد مدرن درمی‌آمیزد یا تنها ردّ و حس آنها را در آثاری انتزاعی حفظ می‌کند. این رویکرد، نمود روشن «بینابینی بودن» است: اثر هم‌ریشه در سنت مادی و بصری ایران دارد و هم در گفت‌وگو با گفتمان هنر معاصر جهانی شکل می‌گیرد. در اینجا، سنت نه امری ایستا و موزه‌ای، بلکه منبعی زنده و کنش‌گر در تولید معناست؛ رویکردی که از یک سو مانع گذشته‌گرایی محض و از سوی دیگر، از خودباختگی در برابر فرم‌های وارداتی جلوگیری می‌کند.



۴-۲-۳- جمع‌بندی و برآیند نهایی: قلمرو سوم

تحلیل انجام‌شده نشان می‌دهد که هنرهای صناعی معاصر، و به ویژه سرامیک معاصر ایران، نه تنها از بحران هویت ناشی از انقلاب صنعتی و مواجهه با مدرنیته عبور کرده‌اند، بلکه با گذر از دوره‌هایی چون انزوا، نوسنتی‌گرایی و پذیرش نهادی اولیه، به جایگاهی نوین و پربار دست یافته‌اند. این جایگاه نه بازگشت به وضعیت پیشاصنعتی است، نه استحاله کامل در قالب‌های هنرهای زیبا، و نه ادغام در تولید صنعتی؛ بلکه موقعیتی بینابینی است که با ماهیت این هنرها سازگارتر است.

هنرهای صناعی معاصر با تکیه بر عناصر هویت‌بخش خود یعنی تأکید بر مادیت، فرایند دیالوگ‌محور و دانش مهارتی بدن‌مند و با درکی انتقادی از سازوکارهای «جهان هنر» معاصر، موفق به تثبیت نوعی نیمه‌خودمختاری شده‌اند. این نیمه‌خودمختاری به آنها امکان داده است تا با اتکا به

مشروعیت نهادی، اما با زبانی مستقل و ریشه‌دار در ماده و فرایند، به بیان مفاهیم بپردازند. سرمایه‌م معاصر ایران، به عنوان مطالعه‌ای موردی، افزون بر تأیید این چارچوب نظری، ابعاد بومی آن را نیز برجسته می‌سازد؛ ازجمله تنش میان حاشیه و مرکز، مواجهه خلاق با سنت و خلق بیان‌هایی که هم محلی‌اند و هم جهانی. در نتیجه، هنرهای صناعی معاصر دیگر نه «صنعت» محسوب می‌شوند و نه «هنر» به معنای متعارف آن، بلکه در قلمروی سومی جای گرفته‌اند که در آن ساختن، شکلی از اندیشیدن است و سنت، منبعی زنده برای بازآفرینی انتقادی به‌شمار می‌آید.

نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف واکاوی هویت هنرهای صناعی در دوران معاصر و بررسی تجلی آن در سرمایه‌م ایران، نشان داد که این حوزه‌ها از چالش تاریخی خود با مدرنیته نه تنها عبور کرده‌اند، بلکه با بازتعریف بنیادین ماهیت خویش، به جایگاهی نوین و اثرگذار دست یافته‌اند. تحلیل مبتنی بر تلفیق چارچوب جامعه‌شناختی هوارد بکر و مطالعات نظری گرفت معاصر، حاکی از شکل‌گیری یک هویت بینابینی و نیمه‌خودمختار است. هنرهای صناعی امروز، با حفظ وفاداری به هسته مرکزی خود یعنی تأکید بر مادیت، فرایند مشارکتی با ماده، و دانش مهارتی تجسدیافته از سازوکارها و نهادهای جهان هنر معاصر برای کسب مشروعیت و گسترش دامنه تأثیر بهره می‌برند. اما این وابستگی نسبی، به قیمت استحاله کامل آنان نمی‌شود؛ بلکه برعکس، همان ویژگی‌های ذاتی، به منبعی برای بیان انتقادی، مقاومت در برابر یکسان‌سازی و ایجاد اشکال بدیل زیبایی‌شناختی و اجتماعی تبدیل گشته است. مطالعه موردی سرمایه‌م معاصر ایران به عنوان جلوه‌ای پیچیده و غنی از این تحول کلان، صحت این چارچوب نظری را به خوبی نشان داد. سرمایه‌م ایرانی با گذار از دوره‌های انزوا و نو-سنتی‌گری، و با استفاده از بسترهای نهادی جدیدی چون آموزش آکادمیک و نمایشگاه‌های تخصصی، خود را در کانون گفتمان هنر معاصر ایران قرار داده است. در این مسیر، هنرمندان نه تنها با مفاهیمی چون عاملیت ماده و فرم‌زایی به خلق آثاری با بیانی منحصر به فرد پرداخته‌اند، بلکه با درگیری دیالکتیکی با سنت غنی خود، آن را از موزه‌ای ایستا به منبعی زنده برای بازآفرینی معاصر بدل ساخته‌اند. موقعیت حاشیه‌نشین-مرکزی سرمایه‌م در میدان هنر ایران، به‌طور متناقض‌نمایی، فضای لازم برای این تجربه‌گری مفهومی و انتقادی را فراهم آورده است. در نتیجه، می‌توان ادعا کرد که هنرهای صناعی معاصر نه در پی بازگشت به گذشته و نه در جستجوی ادغام بی‌قید و شرط در جریان اصلی هستند. آنان قلمرو سومی را بنا نهاده‌اند که در آن، عمل ساختن، خود شکلی از تفکر انتقادی است و ماده، زبان سخن گفتن از مسائل جهان امروز از هویت و حافظه تا اخلاق و محیط زیست گردیده است. این گذار موفق، نه تنها آینده‌ای پایدار برای این شاخه‌های کهن رقم زده، بلکه الگویی ارزشمند برای درک پویایی و مقاومت فرهنگ مادی در برابر یکسان‌سازی‌های گفتمانی و اقتصادی عصر حاضر ارائه می‌دهد.



منابع

۱. آدامز، لوری، (۱۳۸۷). روش‌شناسی هنر، ترجمه علی معصومی، تهران: چاپ و نشر نظر.
۲. ارواحی، علیرضا و دیگران، (۱۴۰۰). هنر، معاصر، اصفهان، سازمان فرهنگی، تفریحی، شهرداری اصفهان.
۳. اسکینر، دیمین، (۱۴۰۲). جواهر معاصر، ترجمه امیر محمد نصیری، پرنیز صادق بیکی، تهران: نشر مشکی.
۴. بکر، هوارد، (۱۳۹۹). جهان‌های هنری، ترجمه حسن خیاطی، تهران: نشر بان.
۵. بل، جولین، (۱۴۰۲). آینه جهان، نگاهی نو به تاریخ هنر، زیر نظر محمدرضا ابوالقاسمی، تهران: نشر گیلگمش.
۶. بهلولی فسخودی، محسن؛ ضرغامی، سعید، (۱۳۹۷). "دلالت‌های دانش ضمنی برای یادگیری و تدریس با تأکید بر دیدگاه مایکل پولانی"، دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌نامه مبانی تعلیم و تربیت، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۹۷، سال هشتم، شماره یکم، صفحات: ۲۰-۵.
۷. پاکباز، رویین، (۱۳۹۴). دایره المعارف هنر، تهران: فرهنگ معاصر.
۸. تاتارکویچ، ووادیسواف، (۱۴۰۰). تاریخ مفاهیم بنیادین زیبایی‌شناسی، ترجمه حمیدرضا بسحاق، تهران: نشر گیلگمش.
۹. جولی‌یر، گای، (۱۳۸۲). «طراحی، آمیزش هنر با صنعت. مطالعات کاربردی»، ترجمه فرهاد گشایش، هنر و معماری. شماره ۵۵، صص ۱۷۲-۱۶۰.
۱۰. دل‌زنده، سیامک، (۱۳۹۴). تحولات تصویری هنر ایران: بررسی انتقادی، تهران: چاپ و نشر نظر.
۱۱. راودراد، اعظم؛ فاضل، عاطفه، (۱۳۹۵). عوامل اجتماعی مؤثر بر تبدیل سفال از «صنعت» به «هنر» در ایران، مطالعات اجتماعی ایران، دوره ۹، شماره (۳)، صص ۷۹-۵۴.
۱۲. راوه، یاسنت، (۱۴۰۲). درآمدی بر جامعه‌شناسی هنرها، ترجمه علیرضا خدای، تهران: نشر نی.
۱۳. ژیلسون، اتین، (۱۳۸۶). درآمدی بر هنرهای زیبا: جستارهایی درباره هنر و فلسفه، تهران: فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران.
۱۴. سمیع‌آذر، علیرضا، (۱۳۹۹). امواج پست‌مدرن، تهران: چاپ و نشر نظر.
۱۵. کاسپیت، دونالد برتون، (۱۴۰۰). نقد هنر، ترجمه مجید پروانه‌پور، تهران: فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران، مؤسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری «متن».
۱۶. کشمیرشکن، حمید، (۱۳۹۴). درآمدی بر نظریه و اندیشه انتقادی در تاریخ هنر، تهران: نشر چشمه.
۱۷. -----، (۱۳۹۶). کنکاشی در هنر معاصر ایران، تهران: چاپ و نشر نظر.
۱۸. کریمیان، سعید؛ عطارزاده، عبدالکریم، (۱۳۹۰). نقش انقلاب صنعتی در تحولات صنایع دستی ایران، فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام، سال سوم شماره ۱۱، صص ۱۲۰-۹۹.
۱۹. گرویس، بوریس، (۱۳۹۷). در جریان: جستارهایی در باب سیالیت هنر، ترجمه اشکان صالحی، تهران: نشر هنوز.
۲۰. ملوین، جرمی، (۱۳۹۱). گرایش‌های معماری، ترجمه فرزاد فرید افشین، تهران: کتاب آبان.
۲۱. مجیدی، فاطمه، (۱۳۹۵). بررسی ارتباط تاریخی صنایع دستی و طراحی صنعتی در ایران، نشریه هنرهای زیبا-هنرهای تجسمی، دوره ۲۲، شماره ۳، صص ۱۲۹-۱۲۱.
۲۲. هنفلینگ، اسوالد، (۱۳۷۷). چیستی هنر، ترجمه علی رامین، تهران: نشر هرمس.

23. Adamson, G. (2018). *Fewer, better things: The hidden wisdom of objects*. USA: Bloomsbury Publishing.
24. Crevels, Eric, 2022. Coarse epistemes: Skill, craftsmanship and tacit knowledge in the grit of the world, In book: *Tacit Knowledge in Architecture*.
25. Aktaş, Bilge Merve; Mäkelä, Maarit. 2019. Negotiation between the Maker and Material: Observations



- on Material Interactions in Felting Studio, *International Journal of Design*, Vol 13, No 2.
26. Ryle, G. (1976). Improvisation. *Mind*, 85(337), pp.69-83
 27. Malafouris, L. (2013). *How things shape the mind: A theory of material engagement*. Cambridge, MA: MIT.
 28. Ingold, Tim. (2013). *Making: Anthropology, Archaeology, Art and Architecture*. London: Routledge. <https://doi.org/10.4324/9780203559055>.
 29. Ingold, Tim. (2002). "On Weaving a Basket." In *The Perception of the Environment: Essays on Livelihood, Dwelling and Skills*, 339–61. London: Routledge.
 30. Ingold, Tim. (2009). "The Textility of Making." *Cambridge Journal of Economics* 34, no. 1: 91–102. <https://doi.org/10.1093/cje/bep042>.
 31. Kuijpers, Maikel H. G. (2018). *An Archaeology of Skill: Metalworking Skill and Material Specialization in Early Bronze Age Central Europe*. New York: Routledge. <https://doi.org/10.4324/9781315196022>.
 32. Polanyi, Michael. (1967). *The Tacit Dimension*. London: Routledge & Kegan Paul.
 33. Sennett, R. (2009). *The Craftsman*. Penguin Books.
 34. Nimkulrat, N. and Groth, C. (2024). *Craft and Design Practice from an Embodied Perspective* (p. 238). Taylor & Francis.
 35. Lo, K. J. (2015). *Authenticity in Craft: Investigating Material Authenticity in Contemporary Craft Practice* (Unpublished doctoral thesis). Heriot-Watt University, UK.
 36. Oddy, Nicholas. (2016). Truth to Materials, In book: *The Bloomsbury Encyclopedia of Design*. DOI:10.5040/9781472596154-BED-ONLINE-033

URLS:

37. Truth to materials: https://www.designingbuildings.co.uk/wiki/Truth_to_materials
38. A Craft Ethos: https://researchportal.northumbria.ac.uk/files/172598005/Craft_Ethos_poster.pdf
39. The Concept of "Truth to Materials": <https://dorted.com/trending/the-concept-of-truth-to-materials/>





رویکردهای اعمال تنظیم‌گر؛ بررسی تطبیقی در پرتو عناصر تحلیل خط‌مشی عمومی

مهرداد حیدری^۱، حسن دانایی‌فرد^۲، علی حمیدی‌زاده^۳، سیدمجتبی امامی^۴

تاریخ ارسال: ۱۴۰۴/۷/۳۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۶

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



چکیده

موفقیت یا شکست تنظیم‌گرهای دولت (قوانین، مقررات، استانداردها و رویه‌ها) در گرو اتخاذ رویکرد مناسب اعمال است. این پژوهش به بررسی تطبیقی رویکردهای مختلف اعمال تنظیم‌گر می‌پردازد. با استفاده از چارچوب مقایسه تحلیلی پردی، شش رویکرد اصلی اعمال تنظیم‌گر شناسایی و مقایسه شده است. مقایسه این رویکردها براساس سه عنصر تحلیل خط‌مشی انجام شده است: ماهیت مسئله، بازیگران کلیدی و نهادهای اجتماعی. یافته‌ها نشان می‌دهد رویکردهای جدید به جای تکیه بر بازدارندگی، بر ایجاد انگیزه‌های درونی برای رعایت و تبعیت از تنظیم‌گر تأکید دارند. همچنین این رویکردها به اهمیت عوامل اجتماعی و نهادی در رعایت تنظیم‌گر توجه دارند. نتایج این پژوهش می‌تواند مبنایی برای تصمیم‌گیری در مرحله طراحی و اجرای اثربخش خط‌مشی‌های تنظیمی کشور اقامه کند.

واژه‌های اصلی: اعمال تنظیم‌گر، خط‌مشی تنظیمی، تنظیم‌گر، تبعیت، تحلیل خط‌مشی، ارزشیابی.

- ۱- دانشجوی دکتری مدیریت دولتی، گرایش سیاست‌گذاری عمومی، دانشگاه تهران، ایران.
- ۲- عضو وابسته فرهنگستان علوم، استاد گروه مدیریت دولتی، دانشکده مدیریت و اقتصاد، دانشگاه تربیت مدرس، ایران.
- ۳- استادیار گروه مدیریت دولتی و سیاست‌گذاری عمومی، دانشکده‌گان فارابی، دانشگاه تهران، ایران.
- ۴- دانشیار گروه حکمرانی و اداره امور عمومی، دانشکده معارف اسلامی و مدیریت، دانشگاه امام صادق علیه السلام، ایران.

مقدمه

خط مشی تنظیمی (Chu, 2018)، به عنوان ابزار مداخله‌ای دولت‌ها، در طول زمان تحولات بسیاری را تجربه کرده است. پژوهشگران این حوزه نشان داده‌اند که رویکردهای متنوعی برای اعمال^۱ تنظیم‌گرها^۲ وجود دارد (Baldwin, Cave, & Lodge, 2012; Boyer & Saillard, 2001; Clarke, 2000; Lowi & Ni-). این رویکردها از اعمال تنظیم‌گر مبتنی بر فرمان تا اعمال مشارکتی متنوع هستند و انتخاب هر یک از آنها به عوامل متعددی از جمله ماهیت مسئله، بافت نهادی و اهداف تنظیم‌گر و تنظیم‌کننده (مُنْتَظِم) بستگی دارد (Kjaer & Vetterlein, 2018).

اهداف تنظیم‌گر و رویکردهای اعمال^۳ آن دو عنصر کلیدی در فرایند پیاده‌سازی^۴ تنظیم‌گر هستند. انتخاب رویکرد اعمال مناسب، به طور مستقیم بر موفقیت تنظیم‌گر و تغییر رفتار تنظیم‌شونده^۵ تأثیر می‌گذارد. بنابراین ارزشیابی عملکرد تنظیم‌گر، نیازمند تعیین دقیق اهداف آن و انتخاب نشانگرهای^۶ مناسب برای سنجش آنها است. این امر مستلزم توجه به پیچیدگی‌های هر حوزه تنظیمی و شناخت رویکردی است که بتواند به طور اثربخش به اهداف دست یابد (Anderson, 2011: 196-210; Kaplow, 2002; Cook & Mosedale, 2007; Jessop & Sum, 2006; Levi-Faur, 2011; Lodge & Wegrich, 2012; Dun-). این پژوهش، با بررسی تطبیقی رویکردهای اعمال تنظیم‌گرها، نقاط قوت و ضعف ابزارها و شیوه‌های اجرایی هر یک از رویکردها را شناسایی می‌کند تا مبنایی برای انتخاب رویکرد مناسب و متناسب با شرایط فراهم آورد.

دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم

مبانی نظری

با وجود فقدان درک مشترک از ماهیت تنظیم‌گر (Koop & Lodge, 2011)، می‌توان آن را مداخله‌ای از حکومت با هدف تغییر رفتار تنظیم‌شوندگان تعریف کرد (Baldwin, Cave, & Lodge, 2010; Black, 2002; Cook & Mosedale, 2007; Jessop & Sum, 2006; Levi-Faur, 2011; Lodge & Wegrich, 2012). تغییر رفتار تنظیم‌شونده به دلیل تنوع رفتارهای انسانی و عوامل مؤثر بر آنها دارای پیچیدگی است (Dunlop & Radaelli, 2017: 66). موفقیت عملکرد تنظیم‌گر در گرو انتخاب رویکردی از اعمال است که



۱- در این مقاله برای جلوگیری از تعارض معنایی، enforcement به اعمال و perform به اجرا کردن و implementation به اقامه یا پیاده‌سازی برگردان و ترجمه شده است.

۲- در این مقاله با توجه به ماهیت و هدف، regulation به تنظیم‌گر و regulator به تنظیم‌کننده یا مُنْتَظِم برگردان و ترجمه شده است.

۳- بین اجرا و پیاده‌سازی تفاوت وجود دارد. پیاده‌سازی به فرایند تدوین تا اجرای یک خط‌مشی گفته می‌شود اما اجرا صرفاً به مرحله اعمال یا اجبار اشاره داشته و درصدد افزایش رعایت خط‌مشی است. لذا در یک نگاه کلی، پیاده‌سازی اعم از اجراست آن‌گونه که بوروکراسی (ابزار پیاده‌سازی) اعم از جریمه (ابزار اجرا) محسوب می‌شود. برای مطالعه بیشتر می‌توانید به کتاب (understanding public policy (dye, 2017) مراجعه کنید.

6- Regulatee

7- Indicator

بیشترین تغییر رفتار را در تنظیم شوندگان ایجاد نماید.

راهبرد تنظیم گر را می توان به عنوان مجموعه ای از رویکردها و ابزارهایی تعریف کرد که با هدف تضمین تبعیت^۱ رفتار تنظیم شونده با مقررات وضع شده، طراحی و اجرا می شوند. بالدوین و همکاران (Baldwin et al., 2012:105) طیفی از راهبردها را شناسایی کرده اند که از فرمان و کنترل (اجبار و نظارت دقیق) تا رژیم های انگیزه محور (مشوق های مالی و معافیت ها) و تنظیم گر مبتنی بر افشاء (شفافیت اطلاعات) را شامل می شود (Baldwin et al., 2012:105-164).

ابزارهای خط مشی مجموعه ای از شیوه ها و فنون هستند که دولت ها برای اعمال نفوذ بر جامعه و هدایت تغییرات اجتماعی به کار می گیرند (Bonnieux & Dupraz, 1999; Howlet, 1991). انتخاب و به کارگیری این ابزارها به منظور دستیابی به اهداف خط مشی نیازمند دقت و ظرافت است (Ac-ciai & Capano, 2021; Marie-Louise Bemelmans-Videc, Ray C. Rist, & Evert Vedung, 2017). مشهورترین آنها، تقسیم بندی به چماق (اجبار و مجازات)، هویچ (تشویق و پاداش) و توصیه (اقناع و اطلاع رسانی) است (Bemelmans-Videc, Rist, & Vedung, 2003:80-113; Morgan & Yeung, 2007:80-113). این طبقه بندی را با افزودن ابزارهای مبتنی بر (۱) فرمان؛ (۲) رقابت^۲ (سازوکار بازار)؛ (۳) توافق^۳ (مشارکت و تعامل ذی نفعان)؛ (۴) تعامل^۴ (تبادل اطلاعات)؛ (۵) کد (معماری انتخاب با رویکردهای فنی)؛ (۶) طبقه بندی و جداسازی^۵ (ترکیب ابزارها) توسعه داده اند. در این طبقه بندی، دسته های پنجم و ششم نمایانگر بهره گیری از رویکردهای نرم و اجتماعی هستند که بر تعاملات اجتماعی، مشارکت و فناوری در فرایند تنظیم گر تأکید دارند (Morgan & Yeung, 2007: 80-113).

پیشینه پژوهش

پژوهش های متعددی به بررسی ابعاد گوناگون اعمال خط مشی تنظیمی پرداخته اند که می توان آنها را در دو دسته اصلی تقسیم کرد. دسته نخست بر راهبردهای نهادهای تنظیم کننده متمرکز شده و شیوه های مختلف اعمال قوانین و مقررات توسط این نهادها را تحلیل کرده است (Williams, Leaver, & Man-2021: 27). دسته دوم به تنوع سازمان های تنظیم شونده و تأثیر ویژگی های آنها بر نحوه اعمال مقررات توجه نشان داده است. برای نمونه، در پژوهشی سازمان های تنظیم کننده براساس رویکرد اعمال مقررات به هفت دسته تقسیم شده اند: آشتی دهندگان، تفنگ های بزرگ خوش خیم، بازرسان تشخیصی، مجریان نماد بی طرفی، مجریان کمی مستقل، نماد مجریان و مجریان مختصر (Braithwaite, Walk-er & Grabosky, 1987). این طبقه بندی نشان می دهد که نحوه اعمال مقررات در سازمان های مختلف به شدت تحت تأثیر ویژگی های خاص آن سازمان قرار دارد.



درمجموع، شش رویکرد اساسی در مطالعات اعمال خط‌مشی تنظیمی شکل گرفته است که هریک از وضعیت‌های مختلف تنظیم‌گر در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی برخاسته‌اند. رویکردهای «آرزو» و «واقعاً واکنش‌گرا و خطرپذیر» چارچوب‌های تحلیلی جامعی ارائه می‌دهند که به‌مثابه ابزاری برای بازبینی و ارزیابی فرایند اعمال به‌کار می‌روند (Baldwin et al., 2012; Baldwin & Black, 2005; Black & Baldwin, 2010, 2012). رویکرد «بازدارندگی-تبعیت» به‌عنوان قدیمی‌ترین دیدگاه در این حوزه، نگاهی تحلیلی به سیستم‌های اعمال تنظیم‌گر ارائه می‌دهد (Risse, 1984; Scholz, 1979; Stone & Webster's Siegel, 1984). در ادامه و به‌صورت تکاملی، رویکردهای «واکنش‌گرا»، «هوشمند» و «مسئله‌محور» شکل گرفته‌اند که هریک بر جنبه‌های متفاوتی از فرایند اعمال تأکید می‌کنند (Arnaldi, 2017; Ayres & Braithwaite, 1992; Baldwin et al., 2012; Parker, 2021; Short, 2016; Tapia, Quispe, & Vega, 2022; Yan, van Rooij, & van der Heijden, 2021).

نکته قابل‌توجه در بررسی رویکردهای اعمال تنظیم‌گر، تنوع آنها از نظر نقطه کانونی و سطح تحلیل است. با این حال، تمامی این رویکردها در یک نقطه مشترک همگرا می‌شوند و آن، هدف نهایی یعنی تغییر رفتار تنظیم‌شونده است. به عبارتی دیگر، همه رویکردهای اعمال خط‌مشی تنظیمی با هدف ایجاد تغییر در رفتار بازیگران اقتصادی و اجتماعی طراحی شده‌اند (Hawkins & Thomas, 1984: 23-3). اهمیت اعمال در این واقعیت نهفته است که صرف تدوین قوانین و مقررات کافی نیست و موفقیت هر رژیم تنظیمی منوط به اصلاح رفتار تنظیم‌شونده است (Lodge & Wegrich, 2012).

فرایند اعمال تنظیم‌گر، مانند فرایند تدوین آن، تحت تأثیر عوامل سیاسی قرار دارد. انتخاب راهبردها و ابزارهای اجرایی در این فرایند به‌شدت متأثر از تعاملات سیاسی و قدرت‌نمایی بازیگران مختلف در عرصه خط‌مشی است (Coslovsky, Pires, Silbey, 2011: 323). این واقعیت بر پیچیدگی فرایند اعمال و نیاز به درک عمیق‌تر از پویایی‌های سیاسی و اجتماعی حاکم بر آن تأکید می‌کند.



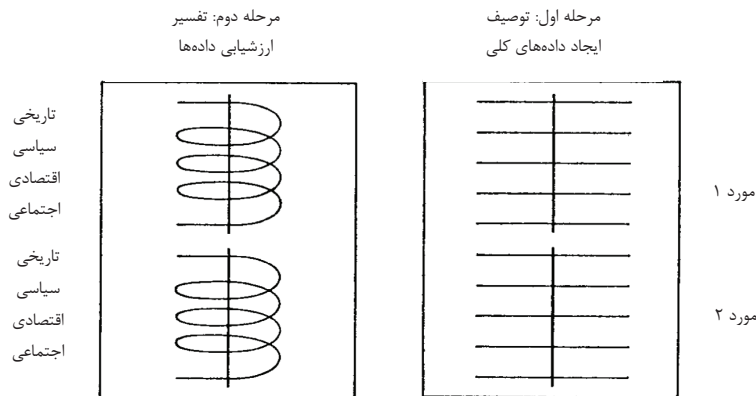
عنوان پژوهش	خلاصه یافته‌ها	منبع
راهبرد رسمیت‌بخشی شرکت: تعامل کارآفرینان و مقامات دولتی در اعمال تنظیم‌گر	اتکا به سازوکارهای بازار و تضعیف مداخله دولت، اغلب به ناکارآمدی‌هایی منجر می‌شود که در نهایت نیاز به اعمال دوباره و گسترده ابزارهای اجرای مقررات را تقویت می‌کند. با نظم‌دهی مبتنی بر بازار به‌عنوان تنها منطق مشروع باشد، شکست‌های ناشی از آن فشار سیاسی برای اعمال سخت‌گیرانه‌تر مقررات، بازگشت مداخله دولت و استفاده بیشتر از ابزارهای الزام‌آور را منجر می‌شود. تحلیل نمونه‌هایی از اروپا، بریتانیا و آمریکا، نشان می‌دهد چرخه‌ای از «مقررات‌زدایی» آغاز و با ایجاد «بحران» منجر به «بازگشت اعمال الزام‌آور و قوی» به‌وجود آمده است که محصول تنش‌های نهفته در رویکردهای بازارمحور است. استدلال محوری مقاله آن است که تقویت اعمال تنظیم‌کننده صرفاً نتیجه اراده آنان نیست، بلکه واکنشی ساختاری به پیامدهای بازارگرایی افراطی است.	(Biru, Ashenafi; Arenius, Pia; Bruton, Garry; Gilbert, David; 2025)

عنوان پژوهش	خلاصه یافته‌ها	منبع
اعمال تنظیم‌گر	این مطالعه با بهره‌گیری از یک شوک برون‌زای ناشی از طرح «۱۰۰ درصد بازرسی» در معادن آمریکا نشان می‌دهد که تنها افزایش واقعی دفعات بازرسی است که به کاهش معنادار حوادث و بهبود ایمنی منجر می‌شود؛ در مقابل، افزایش جریمه‌ها تأثیر قابل توجهی بر تبعیت بنگاه‌ها ندارد. یافته‌ها تأکید می‌کنند که بنگاه‌ها اجرای مشاهده‌پذیر و منظم مقررات را تعیین‌کننده رفتار خود می‌دانند و جریمه‌ها را تا زمانی که احتمال کشف بالا نباشد، صرفاً هزینه‌ای برای تخلف تلقی می‌کنند. بنابراین، در ادبیات Regulation Enforcement، اثربخشی مقررات بیش از شدت مجازات‌ها به قطعیت و تکرارپذیری اجرای آن وابسته است.	(Gmeiner, Michael; Gmeiner, Robert; 2022)
اعمال، تبعیت و طراحی تنظیمی	با تحلیل تطبیقی نظام‌های اتحادیه اروپا، آمریکا و نهادهای بین‌المللی نشان می‌دهد که کیفیت و شدت اعمال تنظیم‌گر، نقش تعیین‌کننده‌ای در تبعیت تنظیم‌شونده دارد. نظام‌های مبتنی بر شفافیت، پیش‌بینی‌پذیری و تعامل مؤثر با ذی‌نفعان، سطح بالاتری از تبعیت داوطلبانه ایجاد می‌کنند؛ در حالی که اتکا به مجازات‌های شدید بدون نظارت منسجم، به افت کیفیت اعمال تنظیم‌گر می‌انجامد. اثربخشی اعمال بیش از آنکه به شدت مجازات وابسته باشد، به ثبات، قابلیت رؤیت و استمرار آن مرتبط است.	(Weiß & Furculiță, 2020)
تعارض تنظیمی و تبعیت تنظیمی: مسائل و ظرفیت‌ها در الگوهای عمومی تنظیم‌گر	رویکردهای رایج در ادبیات «تبعیت تنظیمی» که در پی ارائه نسخه‌های کلی و تکنیکی برای بهبود تبعیت هستند، در مواجهه با واقعیت وجود اهداف چندگانه و گاه متعارضی مقررات ناکافی‌اند. نویسندگان استدلال می‌کنند که مدل‌های عمومی تبعیت، تعارض‌های بنیادین بین رژیم‌های تنظیم‌گر دارند و بسترهای سیاسی-اقتصادی شکل‌دهنده به این تعارض‌ها را نادیده می‌گیرند. تنظیم‌گر ماهیتی سیاسی دارد و فهم و حل تعارض‌های آن نیازمند توجه به ایدئولوژی‌های متفاوت، اهداف متعارض و شرایط زمینه‌ای است؛ بنابراین نقش کلیدی پژوهش‌های تنظیمی، در ارائه نسخه‌های کلی برای تبعیت نیست، بلکه آشکار کردن ماهیت مشروط، سیاسی و چندلایه تنظیم‌گر و پیامدهای آن برای بازیگران مختلف است.	(Haines, Fiona; Gurney, David; 2004)
اعمال، تنظیم‌گر و توسعه	سیاست‌های تنبیهی یا اعمال مجازات‌های سنگین بدون تداوم نظارت مؤثر نیستند، درحالی‌که ترکیب پایش مستمر، بازخورد عملکردی و تهدید معتبر از ارزیابی‌های رسمی، قوی‌ترین محرک تبعیت تنظیم‌شونده در حوزه‌های مرتبط با پزشکی است. یافته‌ها نشان می‌دهد اعمال تنظیم‌گر در حوزه سلامت زمانی موفق است که همزمان با شفافیت، پاسخ‌گویی و تعامل با فعالان حوزه همراه باشد. کارایی نظام تنظیم‌گر بیش از آنکه به شدت مجازات وابسته باشد، به پایداری و قابلیت رؤیت در فرایند اجرای مقررات بستگی دارد.	(Laffont, J.-J., 2003)

روش‌شناسی

در این پژوهش، برای بررسی تطبیقی رویکردها از مدل چهار مرحله‌ای توصیف، تحلیل، هم‌جواری و مقایسه بهره گرفته شده است (Adick, 2018). ماهیت پدیده‌های اجتماعی را نمی‌توان براساس رویکرد مکانیکی و ساده‌انگارانه سازگار کرد بلکه باید براساس یک پیکربندی و درک روابط زنجیره‌ای علل، همراه با رویکرد وابسته به تحلیل‌های تاریخی و اجتماعی در قالب سیر تحول زنجیره‌ای و احتمال‌گرایانه، پدیده اجتماعی مورد تفسیر، تشریح و تبیین قرار گیرد؛ لذا باید از رویکردهای تفریدی و انقطاعی در ساختار پدیده‌های اجتماعی دوری کرد. مطالعات تطبیقی با بهره‌گیری از دو سنت کمی و کیفی، مبتنی بر دو راهبرد قیاسی و استقرایی است (خنifer و مسلمی، ۱۳۹۵: ۳۵۶). تحلیل تطبیقی، هم‌جواری^۱ توصیفی مجموعه‌ای از موارد^۲ نیست بلکه به دنبال کشف و توضیح عمیق از رخداد پدیده‌ها است (Pickvance, 2001). البته مطالعات اخیر، علاوه بر کشف علل، هدف مقایسه تطبیقی را ارائه یک مقایسه تحلیلی-تفسیری دانسته‌اند (Manzon, 2014).

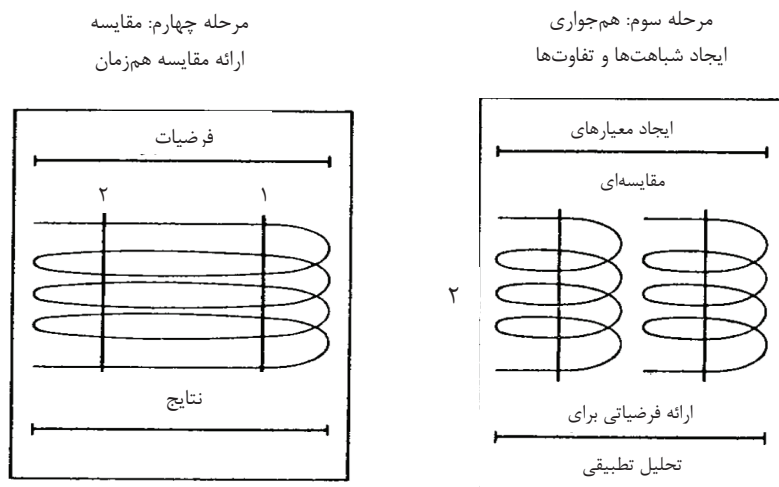
مدل انتخاب شده برای تحلیل تطبیقی رویکردهای اعمال تنظیم، براساس مدل تحلیلی بردی (Bereday, 1964) طراحی شده و جزء روش‌های تحلیلی-تفسیری محسوب می‌شود (Adick, 2018). این مدل چهار مرحله اساسی دارد؛ پژوهشگران ابتدا باید توصیف مناسبی از مورد مطالعه و ویژگی‌های مدنظر داشته باشند. در مرحله تفسیر با نگاهی کل‌گرا، ویژگی‌های مورد مطالعه مورد تحلیل قرار می‌گیرد. در ادامه هر رویکرد تحلیل شده و با هم‌جواری، نوعی مقایسه بین رویکردها شکل می‌گیرد. درنهایت نیز با تکیه بر عناصر تحلیل خط‌مشی، تفسیری کلی از رویکرد مورد مطالعه ارائه می‌شود (Geva-May, 2005; Hoppe, 2010; Knoepfel, 2007; Koppenjan, 2004; SEARLE, 2005; Thissen & Walker, 2013; Wil-davsky & Peters, 2018).



شکل ۱. برگرفته از مدل بردی (Bereday, 1964)



هم‌جواری ابزاری قدرتمند برای مقایسه و تحلیل پدیده‌ها است. با قرار دادن موارد مختلف در کنار هم، می‌توان شباهت‌ها، تفاوت‌ها و معیارهای مقایسه را به‌طور دقیق شناسایی کرد. این روش به پژوهشگران امکان می‌دهد تا با ایجاد یک چارچوب مقایسه‌ای جامع، به تفسیر و تبیین پدیده مورد مطالعه بپردازند (Bereday, 1964).



شکل ۲. برگرفته از مدل بردی (Bereday, 1964)

یافته‌های پژوهش

الف) مراحل توصیف و تفسیر

در این بخش برای ارائه توصیفی شامل و دقیق از هر یک از رویکردها، آثار اصلی نظریه‌پردازان و پژوهش‌های مرتبط به‌دقت مورد مطالعه قرار گرفت. این توصیفات با استفاده از تحلیل انتقادی منابع، به‌صورت ساختارمند و بر پایه شواهد تدوین شدند. در بخش بعد، با رویکردی تحلیلی و به‌اختصار، این رویکردها مقایسه و ارزشیابی شده‌اند.

۱- رویکرد اعمال آرزو (دریم)

نخستین رویکرد در اعمال تنظیم‌گر، «آرزو» (DREAM) نام دارد.^۱ این رویکرد، توسط بالدوین و بلک با ارائه دیدگاهی مرحله‌ای نسبت به اعمال (Baldwin & Black, 2005; Baldwin et al., 2012: 227-258) ارائه شد. انتخاب سرواژه «DREAM» با هوشمندی انجام شده است. این نام علاوه بر شناسایی مراحل

۱- در برخی ترجمه‌ها، این سرواژه به صورت «دریم» برگردانده شده است. هرچند این ترجمه از نظر وفاداری به متن اصلی قابل قبول است، اما با روح مفهوم مورد نظر و هدف واضع آن هماهنگ به نظر نمی‌رسد. (م)

اعمال تنظیم‌گر، بلکه حس آرزومندی و ترکیب پیچیدگی و سادگی در فرایند اعمال را نیز القا می‌کند. این رویکرد ضمن تبیین فرایندهای اجرایی، ماهیت چالش برانگیز اعمال تنظیم‌گر را نشان می‌دهد؛ از این رو، برگردان ترجمه دقیق این سرواژه در فارسی مناسب‌تر به نظر می‌رسد. این رویکرد، چارچوبی پنج مرحله‌ای برای شناسایی و اعمال تنظیم‌گر پیشنهاد می‌کند.

- **کشف^۱:** اولین گام، شناسایی و کشف رفتارهای منحرف از تنظیم‌گر است. در این گام، باید سطوح و الگوهای تبعیت دقیقاً شناسایی شوند تا از بروز پدیده‌ای به نام «تبعیت خلاق^۲» جلوگیری شود.
- **پاسخ‌گویی:** این مرحله به انتخاب مناسب‌ترین ابزارها برای دستیابی به اهداف تنظیم‌گر اشاره دارد. به عبارت دیگر به دنبال توسعه سیاست‌ها، مقررات و ابزارهایی مانند جدول یازده است که بتواند به ارزیابی پیشینی تبعیت کمک می‌کند. (BATORY, 2016; OECD, 2004).
- **اعمال^۳:** برای اعمال صحیح تنظیم‌گر باید راهبردهای مناسب برای به کارگیری همه ابزارها شناسایی شود. راهبردهایی مانند آموزش، مشاوره و مذاکره یا تشویق برای اعمال مقررات قابل استفاده است. برخی اعمال مقررات را به دو دسته تبعیت و بازدارندگی^۴ تقسیم کرده‌اند. رویکرد تبعیت به استفاده از تمامی ابزارها به جز قضایی تأکید دارد و رویکردهای بازدارندگی، کیفری بوده و به منظور پیشگیری از نقض قوانین در آینده از تعقیب قضایی استفاده می‌کنند (Hutter, 1997; Risse, 1984).
- **سنجش^۵:** درک صحیح از پیاده‌سازی با ارزشیابی و تعیین میزان موفقیت یا شکست به دست می‌آید. در این مرحله چگونگی عملیاتی شدن سیستم موجود و اثرات رژیم تنظیمی سنجیده می‌شود.
- **اصلاح^۶:** آخرین وظیفه در اعمال تنظیم‌گر اصلاح رویکرد تنظیمی و تعدیل ابزارها و راهبردها است. این فرایند باید به صورت پیوسته و مبتنی بر یافته‌های حاصل از سنجش انجام شود.

۲- اعمال در دوگانه بازدارندگی مقابل تبعیت^۷

رویکرد آرزو صرفاً به مراحل اعمال خط‌مشی تنظیمی پرداخته و ملاحظات عملیاتی برای چگونگی و شیوه اعمال ارائه نکرده است. در مقابل، دوگانه بازدارندگی-تبعیت یکی از طبقه‌بندی‌های بنیادین برای اعمال تنظیم‌گر است که مبنایی برای رویکردهای بعدی فراهم کرده است.

این دوگانه اولین بار در اواخر دهه هشتاد میلادی به عنوان دو نوع سیستم کلی کنترل اجتماعی معرفی شد. در این دیدگاه اهداف سیستم بازدارنده و سیستم تبعیت متفاوت است. هدف اصلی سیستم تبعیت، تأیید «هم‌شکلی رفتار» با قانون است به گونه‌ای که از تخلفات پیشگیری شود، بدون آنکه تنظیم‌کننده لزوماً فرایند کشف و تنبیه متخلفان را طی کند. هدف اصلی سیستم بازدارنده تضمین



1- Detection

۲- Creative compliance توجه به ظاهر قانون و تخطی از روح تنظیم‌گری است.

3- Enforcing

4- Deterrence

5- Assessment

6- Modification

7- Deterrence vs Compliance

تأیید «هم‌شکلی رفتار» با قانون از طریق شناسایی رفتار متخلف، تعیین مسئول تخلف و تنبیه متخلفان به منظور پیشگیری از تخلفات در آینده است (Risse, 1984).

اگرچه هر دو سیستم به دنبال جلوگیری از تخلفات هستند اما سیستم تبعیت به دنبال پیش‌آگاهی^۱ و تحذیر است و در مقابل، سیستم بازدارنده به دنبال پس‌آگاهی^۲ و تنبیه است. البته در سیستم‌های تبعیت نیز مجازات وجود دارد اما بیشتر به عنوان ابزار تهدید به کار می‌رود. سیستم‌های بازدارنده عمدتاً مجازات را دست‌کاری می‌کنند، زیرا معتقدند جریمه در جلوگیری از تخلفات تبیین‌کننده است؛ اما سیستم‌های تبعیت، پاداش را دست‌کاری می‌کنند. بسیاری از سیستم‌های کنترل اجتماعی با ترکیبی از بازدارندگی و تبعیت اقدام می‌کنند اما تفاوت آنها زمانی مشخص می‌شود که تخلف رخ دهد (Risse, 1984).

هنگامی که نقض تنظیم‌گر احساس می‌شود، سیستم بازدارنده سازوکار پیدا کردن ناقضان را فعال می‌کند اما سیستم تبعیت به دنبال پیشگیری از تخلف است و ممکن است از مجازات نیز به عنوان تهدید استفاده کند اما اعمال واقعی مجازات در سیستم تبعیت نشانه‌ای از شکست در جلوگیری از عدم رعایت قوانین تلقی می‌شود. البته در حالتی مجازات می‌تواند اهرم فشار قرار گیرد که رابطه بین تنظیم‌کننده و تنظیم‌شونده مستمر باشد و تنظیم‌شونده بین تبعیت یا تحمل هزینه عدم تبعیت، یکی را انتخاب کند. بنابراین اثربخشی رویکرد تبعیت به موازنه بین تبعیت یا هزینه‌های عدم تبعیت بستگی دارد (Risse, 1984).

نقض اصلی در سیستم مبتنی بر تبعیت، انحراف رفتار تنظیم‌شونده از یک استاندارد یا شرطی است که به آن «نقض فنی» می‌گویند و برای جلوگیری از آسیب طراحی شده است. در مقابل نقض اصلی در سیستم مبتنی بر بازدارندگی، رفتار آسیب‌زا و فوری است که باید متخلف را مجازات کرد. به عبارتی، سیستم‌های اعمال تنظیم‌گر با رویکرد بازدارندگی به دنبال مجازات اشخاص یا سازمان‌ها برای آسیب‌های وارده هستند در حالی که سیستم‌های تبعیت به دنبال جلوگیری از آسیب‌ها و عواقب آنها می‌باشند. به همین دلیل سیستم‌های تبعیت بر روی تخلف تمرکز می‌کنند نه متخلف (Risse, 1984).
دو رویکرد اساسی در اعمال خط‌مشی تنظیمی تحت عناوین و کلیدواژه‌های متفاوتی به کار رفته است. رویکرد اول از عناوینی همچون «بازدارندگی»، «تنبیه»^۳، «متخاصمانه»^۴ و «انتظامی»^۵ یاد می‌شود. رویکرد دوم نیز از عناوینی همچون «تبعیت/رعایت»، «پذیرش»، «همکاری»^۶، «تربیتی»^۷، «چانه‌زنی»^۸ یا «مقاعدسازی»^۹ استفاده می‌شود (Coslovsky et al., 2011: 324).



۳- رویکرد اعمال تنظیم‌گر واکنش‌گرا (پاسخ متناظر)

تنظیم‌گر واکنش‌گرا اولین بار در سال ۱۹۹۲ با براندازی دوگانه تبعیت- بازدارندگی، مدلی تلفیقی و هرمی برای اعمال خط مشی تنظیمی ارائه داد. نظریه پردازان این رویکرد معتقدند نفی رویکرد بازدارندگی بی‌خردی بوده و تعهد مطلق به آن نیز نامعقول است. راه موفقیت تنظیم‌گر ایجاد هم‌افزایی بین مجازات و ترغیب است (Ayres & Braithwaite, 1992: 25).

از دیدگاه آنان سازمان تنظیم‌کننده باید در کنار قدرت مجازات، همواره رویکردی مهربانانه با تنظیم‌شونده داشته باشد^۲ و از اقدامات تلافی‌جویانه^۳ نسبت به تخلفات آن تا حد امکان پرهیزد (Ayres & Braithwaite, 1992: 19). هسته مرکزی استدلال آنها این است که شرکت‌ها دارای انگیزه‌های متنوعی هستند. سپس شش نوع انگیزه مختلف برای تبعیت را شرح می‌دهند. آنان ادعا می‌کنند متناسب با هر نوع انگیزه‌ای می‌توان راهبرد تنظیمی و اعمال خاصی برگزید. راهبردهای تلافی‌جویانه، منجر به تخریب فضای اعتماد بین تنظیم‌کننده و تنظیم‌شونده و نیز از بین رفتن فضیلت مدنی می‌شود (Ayres & Braithwaite, 1992: 20).

نظریه‌پردازان تنظیم‌گر واکنش‌گرا معتقدند که تنظیم‌گر مانند نظریه بازی و طراحی معمای زندان است و به‌ویژه با شرایط پیچیده اجتماعی امروز، قواعد نظریه بازی در آن، بسیار جوابگوی نیازهای تنظیم‌کننده بوده و پیش‌برنده اعتماد اجتماعی است (Ayres & Braithwaite, 1992: 21).

تأکید اصلی این نظریه‌پردازان برای افزایش احتمال تبعیت این است که سازمان تنظیم‌کننده، یک هرم اعمال آشکار را به نمایش بگذارد. این هرم طیفی از مجازات، از متقاعدسازی در قاعده هرم تا اخطار و مجازات‌های مدنی و کیفری رأس هرم را شامل می‌شود. اعمال خط‌مشی تنظیمی همیشه باید از قاعده هرم و با متقاعدسازی آغاز شود. بنابراین مداخلات تنظیمی با اقدامات غیرکیفری آغاز می‌شوند و زمانی که تلاش‌های کنترلی پیشین برای تأمین تبعیت ناموفق باشد، با پاسخ‌های قاطع‌تر و کیفری به سمت بالای هرم حرکت می‌کنند. آنان نسبت به راهبردهای تنظیمی نیز هرم راهبردها را پیشنهاد دادند. دولت‌ها باید در مرحله اول، راه‌حل‌های خودتنظیمی را جستجو کرده و به صنایع پیشنهاد دهند؛ اما در صورتی که اهداف محقق نشود، دولت رویکرد خود را تغییر داده و از خودتنظیمی به صورت ترتیبی به سمت خودتنظیمی اجباری، مجازات تعزیری و سایر راهبردها حرکت می‌کند (Baldwin et al., 2012: 260).



1- Responsive regulation

با توجه به مفهومی که responsive regulation دارد و اینکه تناسب در هرم راهبردها و مجازات ایجاد کرده است، از ترجمه مستقیم تنظیم‌گر پاسخ‌گو اجتناب شده و معنای این رویکرد، واکنش‌گرا انتخاب شده است. این رویکرد نوعی حساسیت و سلسله مراتب نسبت به تنظیم‌شونده و راهبرد اعمال خط‌مشی تنظیمی ارائه کرده است.

۲- این موضوع از عنوان انتخابی‌شان نیز قابل درک است. عنوانی که برای تبیین نظرشان انتخاب کردند The Benign Big Gun است که مبین نوعی قدرت برتر و در عین حال مهربان برای اعمال خط‌مشی تنظیمی است. این دیدگاه متأثر از تنظیم‌شوندگان مورد مطالعه‌شان بوده که ماهیت خبریه‌ای داشته‌اند.



شکل ۲. هرم راهبردها (Ayres & Braithwaite, 1992: 39)



شکل ۱. هرم اجرا (Ayres & Braithwaite, 1992: 35)

هدف رویکرد اعمال تنظیمگر واکنش‌گرا، تحریک و انگیزه‌بخشی بیشترین سطح تبعیت از مقررات با تشویق بازیگران به پذیرش داوطلبانه قواعد است (Welsh, 2011: 313).

۴- رویکرد اعمال تنظیمگر هوشمند

این رویکرد نیز بر پایه اعمال تنظیمگر واکنش‌گرا شکل گرفته است. نظریه‌پردازان آن در کتاب «تنظیمگر هوشمند»^۱ با اشاره به چندگانگی علل مشکلات زیست‌محیطی، نتیجه گرفته‌اند پاسخ به این علل نیز باید به صورت چندگانه باشد. بنابراین آنان نیز مانند رویکرد تنظیمگر واکنش‌گرا، معتقد به استفاده از راهبردهای متنوع در شرایط مختلف هستند.

دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



از دیدگاه آنان، اعمال موفق تنظیمگر با اصول و ملاحظات زیر محقق می‌شود:

- ترجیح ترکیب ابزارها به جای استفاده از تک ابزار و البته اجتناب از چند ابزارگرایی افراطی.^۲
- خست ابزار؛ باید از ترکیب ابزارهای کمتر برای دستیابی حداکثری به اهداف استفاده کرد.
- توجه به هرم ابزارهای کسب و کارها و اشخاص ثالث علاوه بر ابزارهای دولتی.
- توانمندسازی اشخاص ثالث برای اعمال تنظیمگر.
- افزایش فرصت‌ها و رهاوردهای برد-برد با ترغیب کسب و کارها به حرکت فراتر از تبعیت^۳ (Gunning-ham, GRABOSKY, & Sinclair, 1998: 376-377).

بنابراین داشتن یک هرم پویا از ابزارها، برای رسیدن به اهداف تنظیمگر ضروری است. اصول استفاده ترکیبی از ابزارها، استفاده از کمترین ابزار ممکن و ایجاد کمترین مداخله از سوی دولت، ما را به استفاده پویا از هرم ابزارها راهنمایی می‌کند. این اصول و ملاحظات باید قبل از تدوین خط‌مشی تنظیمی موردتوجه قرار گیرد. به همین دلیل ارزیابی اثرات تنظیمی از دید آنان بسیار حائز اهمیت است؛ اگرچه

1- Smart regulation, Designing environmental policy (1998).

2- Smorgasbordism.

3- Beyond compliance

این ارزیابی ها گستره و تنوع زیادی به تناسب موضوعات و کشورها دارند، اما می توان گفت پرسش های اساسی هفت گانه زیر در ارزیابی اثرات تنظیمی باید ملاحظه شود:

- ۱- ماهیت مسئله مورد بررسی چیست؟
- ۲- هدف مداخله چیست؟ کدام اهداف خاص باید دنبال شوند؟
- ۳- گزینه های پرداختن به مسئله چیست؟ آیا علاوه بر اعمال تنظیم گر اقدام دیگری می توان کرد؟
- ۴- تأثیرات بدیل های مختلف تنظیم گر بر گروه های مختلف جامعه چیست؟
- ۵- آیا همه جوانب موضوع دیده شده است؟ (ضرورت مشورت)
- ۶- تأیید راه حل منتخب و کنار هم قرار دادن تمامی عوامل منجر به راه حل.
- ۷- توضیح دادن اینکه چگونه سیاست اعمال خواهد شد و راهبرد سنجش و ارزیابی آن چیست؟

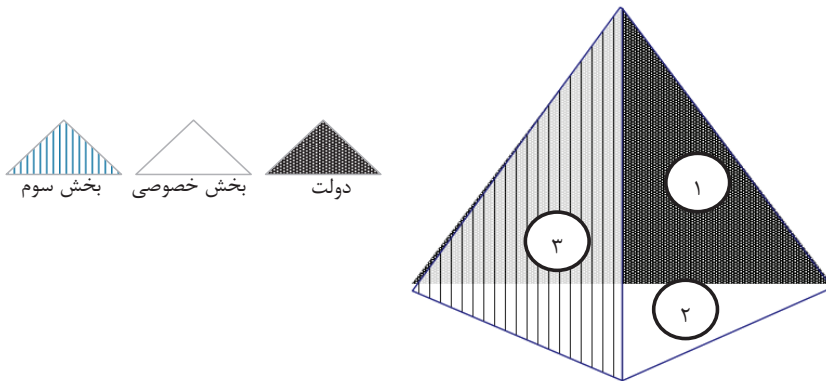
(Gunningham et al., 1998: 379)

رویکرد اعمال تنظیم گر هوشمند با تکیه بر رویکرد بازدارندگی-تبعیت و تنظیم گر واکنش گرا، به دنبال رفع کاستی های رویکردهای پیشین است. کایننگهام و همکارانش، با تمرکز بر مسائل زیست محیطی، تنظیم گر پیچیده و قاطع را ضروری می دانند. در این چارچوب، دولت تنها بازیگر اعمال تنظیم گر نیست و حتی آغازگر آن نیز نمی باشد، بلکه سایر ذی نفعان در آغاز و فرایند اعمال نقش فعال تری از دولت ایفا می کنند.

دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



آنان با نقد رویکرد تنظیم گر تک بازیگر و واکنش گرا، بر لزوم اعمال تنظیم گر در گستره وسیعی از مشارکت کنندگان و ابزارهای تنظیمی تأکید می کنند. علاوه بر این، کشف طیف گسترده ای از ابزارهای خط مشی تنظیمی و لحاظ کردن منافع کاربرد متقابل آنها به صورت نظام مند حائز اهمیت است؛ موضوعی که خود مستلزم ایجاد نوعی کثرت گرایی تنظیمی با محوریت نهادها است. شواهد بسیاری نیز گویای آن است که ابزارهای غیراجباری، هم به تبعیت بیشتر و هم به ایجاد نگرش مثبت منجر می شوند (Gunningham et al., 1998: 393).



شکل ۳ هرم اجرای تنظیم هوشمند

هرم اعمال در این رویکرد نسبت به هرم تنظیم‌گر واکنش‌گرا پویایی بیشتری دارد؛ اولاً صرفاً دولت در تعامل با تنظیم‌شونده نیست بلکه کسب‌وکارها و بخش سوم جامعه نیز می‌توانند به عنوان تنظیم‌کننده با تنظیم‌شونده تعامل کنند. ثانیاً این حرکت در راهبردها و ابزارها الزاماً و مستقیماً از سوی دولت نبوده بلکه بهتر است با بخش سوم و بخش دوم، اعمال تنظیم‌گر شکل بگیرد و در صورت لزوم به سمت دولت حرکت نماید. با استفاده از این هرم انعطاف در پاسخ و امکان پر کردن شکاف‌های مجازاتی فراهم می‌شود. بنابراین، اگر مجازات قانونی مناسب نباشد، می‌توان به شکل دیگری از تأثیرگذاری متوسل شد (Gunningham et al., 1998: 399-400). در جدول زیر سلسله ابزارهای اعمال از نرم به سخت در سه بخش نشان داده شده است. شیوه استفاده از این ابزارها در جدول از چپ به راست است که البته ضرورتی ندارد الزاماً از پایین به بالا باشد.

جدول ۱ سه ضلع تنظیم‌گر هوشمند (Baldwin et al., 2012: 266)

دولت	کسب‌وکار	بخش سوم
سلب صلاحیت	سلب صلاحیت	اخراج
مجازات نهایی	مجازات	تأدیب
تذکر	اخطار	ترغیب
اخطار	راهنمایی	بازنگری
متقاعدسازی	آموزش	انگیزه‌دهی
آموزش	توصیه	سرپرستی آموزشی
توصیه	-	توصیه

دوفصلنامه
توسعه‌های
بهار و تابستان ۱۴۰۵

دوره هفتم، شماره سیزدهم



۵- رویکرد اعمال مسئله‌محور

رویکرد اعمال تنظیم‌گر واکنش‌گرا و هوشمند بر فرایندها، ابزارها و نهادهایی تأکید می‌کنند که می‌توانند برای پیشبرد اهداف تنظیمی مورد استفاده قرار گیرند؛ اما رویکرد مسئله‌محور با تأکید بر مخاطره، نگاه گسترده‌تری دارد. این نگاه که در اوایل هزاره سوم شکل گرفت، تأکید می‌کند دفاتر تنظیمی باید به دنبال حل مسئله باشند و برای این منظور باید ظرفیت خود را ارتقا دهند. برای این مهم باید بر سه شایستگی تمرکز کنند که عبارت‌اند از: تمرکز بر کارکردها، فرایندها و نیز ریسک‌ها و مسائل آن. به عبارت دیگر شایستگی تنظیمی عامل افزایش ظرفیت اعمال خط‌مشی تنظیمی و موفقیت آن می‌شود (Sparrow, 2000).

جدول ۲ متمایزکنندگان شایستگی تنظیمی (Sparrow, 2000: 130)

شایستگی تنظیمی	شکل	تمرکز
تخصص کارکردی	محدوده تخصصی؛ هنر آنان	بهره‌وری و کارایی؛ کیفیت تعریف شده
مدیریت فرایند و بهبود	سامان‌دهی حول هسته، فرایندهای حجم بالا؛ گروه‌های چندوظیفه‌ای؛ حلقه‌های کیفیت	بهبود فرایند، بازطراحی و مهندسی مجدد؛ کارایی، به موقع بودن و رضایت مشتری
مدیریت تبعیت و حل مسئله	سازمان‌دهی حول ریسک‌های خاص شناسایی شده (مسائل، الگوها، روندها)؛ گروه‌های پروژه موقت	اثر قابل اندازه‌گیری بر ریسک‌های خاص؛ حذف یا کاهش قابل توجه

براساس جدول، تخصص کارکردی به دنبال افزایش بهره‌وری و کارایی است. شایستگی مدیریت فرایند به دنبال اصلاح فرایندهای نهاد تنظیم‌کننده است و شایستگی مدیریت تبعیت و حل مسئله نیز به دنبال طراحی راهکارهایی برای پرداختن به عدم تبعیت‌ها و رفع یا کاهش آن است؛ موضوعی که سازمان‌ها به آن کمتر توجه می‌کنند. داشتن هر سه شایستگی به صورت همزمان لازمه اعمال موفق تنظیم‌گر است باوجود اینکه تنظیم‌کنندگان صرفاً به دو شایستگی نخست می‌اندیشند. در این دیدگاه عدم تبعیت به مثابه مخاطراتی برای تنظیم‌گر مطرح شده است (Sparrow, 2000: 126).

این رویکرد را می‌توان با راهبرد حل مسئله تبیین کرد. ابتدا مهم‌ترین وظایف شناسایی و انتخاب می‌شوند، سپس ابزارهای مناسب برای هر یک از این وظایف برگزیده می‌شوند. درواقع، به جای آنکه تنظیم‌گر مستقیماً به دنبال ابزارهای لازم باشد، بر شناسایی و انتخاب وظایف کلیدی در هر مسئله متمرکز می‌شود (Sparrow, 2000: 131). تجربیات نشان می‌دهد که حتی باوجود دو شایستگی اولیه در یک سازمان تنظیم‌کننده، این شایستگی‌ها لزوماً به موفقیت و تبعیت کامل منجر نمی‌شوند. ازاین‌رو، تنظیم‌کنندگان باید برای تضمین موفقیت تنظیم‌گر، مسئله تبعیت را به طور جداگانه و با جدیت مورد بررسی قرار دهند (Sparrow, 2000: 132).

بنابراین هنر تنظیم‌گر^۱ با جلب توجه به سمت وظایف مختلفی که تنظیم‌کنندگان باید به آنها پردازند، بر دستاوردهای مطلوب به جای تبعیت صرف از تنظیم‌گر تمرکز دارد. پس از شناخت مسئله به عنوان یک موضوع کلیدی، باید دو محور مهم دیگر نیز مورد توجه قرار گیرد. بهبود فرایند (ناظر به سازمان تنظیم‌کننده) و حل مسئله (ناظر به ویژگی‌های تنظیم‌شونده) که دارای ویژگی‌های متمایزی هستند و در جدول زیر توضیح داده شده است (Sparrow, 2000: 136).



جدول ۳ ویژگی‌های تنظیم هوشمند در دو محور فرایند و حل مسئله

ویژگی‌ها	بهبود فرایند	حل مسئله
کار مورد پردازش	وجود فرایندهای عملیاتی با حجم بالا	خطرات خارجی، تهدیدها یا مسائل عدم تبعیت
اهداف	بهبود تشکیلات یا فرایند آژانس	حذف یا کاهش مسائل خارجی
تمرکز	داخلی؛ کارایی	خارجی؛ اثربخشی
قلمرو	گسترده؛ تغییرات بلندمدت در رویه‌های آژانس	راه حل‌های متناسب با زمینه و خاص - منظوره و گاهی اوقات موقت
مسئولیت کارکنان	بهبود گروه‌های صاحب فرایند و چندکارکردی	گروه‌های پروژه حول مسائل خاص بیرونی
تعریف موفقیت	بهره‌وری بیشتر، به موقع بودن، کارایی در فرایندهای معمول	خطر خارجی خاص یا الگوهای عدم تبعیت کاهش یا حذف شده است
ماهیت ابزار	روش مدیریتی	روش عملیاتی

۶- رویکرد اعمال تنظیم‌گر واقعاً واکنش‌گرا و خطرپذیر

تنظیم‌گر واقعاً واکنش‌گرا و خطرپذیر، با بهره‌گیری از واژه‌سازی نظریه پردازان تنظیم‌گر واکنش‌گرا شکل گرفت. نوآوری در این رویکرد، استفاده از رویکرد آرزو و تلفیق آن با اصول مهم در تنظیم‌گر است که باعث می‌شود این شیوه واقعاً واکنش‌گرا شود. به عبارت دیگر این نظریه‌پردازان معتقدند تنظیم‌کنندگان برای واکنش متناسب به مسائل تنظیمی اولاً باید به پنج عنصر اساسی پاسخ دهند. ثانیاً چالش‌های تنظیم‌گر در وظایف مختلف رویکرد آرزو متفاوت است و متناسب با هریک باید اقدامی شایسته داشت (Black & Baldwin, 2010). آنان در سال ۲۰۰۸ اولین اثر را با عنوان تنظیم‌گر واقعاً واکنش‌گرا ارائه کردند (Baldwin & Black, 2008) و در سال ۲۰۱۰ نسخه‌ای اصلاح شده و مفصل‌تر از آن را تحت عنوان تنظیم‌گر واقعاً واکنش‌گرا و خطرپذیر منتشر کردند (Black & Baldwin, 2010). به عبارتی آنان در سال ۲۰۱۰ بین رویکرد مبتنی بر ریسک و واقعاً واکنش‌گرا ارتباط برقرار کردند. به همین دلیل ابتدا رویکرد خطرپذیر و سپس تنظیم‌گر واقعاً واکنش‌گرا و خطرپذیر توضیح داده می‌شود.

رویکرد خطرپذیر دارای سه ویژگی کلیدی است. اولاً در سطح عملیاتی، بر انتخاب‌های اساسی در پیاده‌سازی اهداف و تعیین اقدامات مشخص دفاتر تنظیم‌گر تمرکز دارد. ثانیاً به طور متناقض‌نما، هم بر قطعیت و شناخت‌پذیری تأکید می‌کند و هم به عدم قطعیت‌ها و مجهولات اذعان دارد. ثالثاً با شیوه دیگری از تنظیم‌گر به نام «فرا تنظیم‌گر» در تعامل است که مکملی برای تنظیم‌گر ایجاد می‌کند. درنهایت، می‌توان گفت که تنظیم‌گر خطرپذیر به شکل‌گیری واکنش مناسب منجر می‌شود (Black, 2005).

تنظیم‌گر خطرپذیر^۲ دو معنا می‌تواند داشته باشد. معنای اول اشاره به مواردی است که برای جامعه





ممکن است مخاطراتی داشته باشد (مانند ریسک سلامت، ایمنی و محیط زیست)؛ در معنای دوم به مفهوم نوظهور تنظیم گر اشاره دارد و به مخاطرات تنظیمی یا نهادی می پردازد. مخاطراتی که مانع دستیابی دفاتر تنظیمی به اهدافشان می شوند. در این مفهوم، هدف توسعه رویکردها و روش های تصمیم گیری برای اولویت بندی و به کارگیری مقررات است؛ رویکردی که در سراسر جهان فراگیر شد و نهادهای دولتی و خصوصی به آن روی آوردند (Baldwin et al., 2012: 281-283).

ارزش افزوده تنظیم گر واقعاً واکنش گرا، تأکید بر این است که تنظیم کنندگان نه تنها باید نسبت به نگرش مشارکت تنظیم شونده واکنش نشان دهند، بلکه نسبت به رویکردهای شناختی و عملیاتی، محیط نهادی و عملکرد رژیم تنظیمی نیز حساس باشند. واکنش به محیط نگرشی تنظیم شونده به گونه ای باشد که تنظیم گر متناسب با شناخت و عقلانیت تنظیم شونده جلوه کند (Black & Baldwin, 2010).

- واکنش به محیط نهادی: تنظیم گر باید متناسب با هنجارها و نرم های محیطی ایجاد شود.
- واکنش به منطقی های مختلف راهبردها و ابزارهای تنظیمی: برای اهداف تنظیمی می توان از منطق های مختلفی (مانند مجازات یا توانمندسازی) استفاده کرد. انسجام منطق بسیار مهم است.
- واکنش به عملکرد و اثرات رژیم تنظیمی: تنظیم گر باید با عملکرد خودش و دفاتر تنظیمی متناسب باشد.
- واکنش به تغییر: راهبردهای تنظیمی باید با تغییر اولویت های تنظیمی و شرایط و اهداف مختلف تنظیمی سازگار شوند.

جدول ۴ رویکرد واقعاً واکنش گرا و خطرپذیر: پرسش های اساسی (Black & Baldwin, 2010)

اصلاح	سنجش	اجرا	پاسخ گویی	کشف	واکنش به تغییر
۱. آیا زمانی که دستیابی به اهداف نیازمند ابزار-راهبرد جدید باشد، تغییرات قابل ایجاد است؟	۱. آیا اهداف واضح اند؟ ۲. آیا تبعیت های ثبت شده قابل اندازه گیری و مرتبط با رهاورد اهداف هستند؟	۱. آیا اهداف واضح اند؟ ۲. آیا راهبردهای اجرا به فعالیت های پشت پرده می پردازد؟ ۳. آیا راهبردها به صورت بهینه هدف گذاری شده اند؟	۱. آیا تنظیم کننده ابزار پرداختن به گستره متنوع پاسخ های تبعیت را در اختیار دارد؟	۱. آیا اهداف واضح اند؟ ۲. آیا تنظیم شونده اطلاعات دقیقی راجع به فعالیتش ارائه کرده است؟ ۳. آیا فرایند کشف تا اندازه ای می تواند رفتار نامطلوب و غیرمبتعین را شناسایی کند؟	واکنش به تغییر
۱. آیا در صورت نیاز، فرهنگ ها با ظرفیت و تمایل به اصلاح موافق است؟	۱. آیا سنجش توسط ایده/فرهنگ/سنت منحرف/تخریب می شود؟	۱. آیا ایده/فرهنگ/سنت بر روی استفاده از راهبردهای خاصی به صورت بالقوه اثر دارد؟	۱. آیا ایده/فرهنگ/سنت بر روی استفاده از ابزارهای خاصی به صورت بالقوه اثر دارد؟	۲. آیا سه بعد ایده/فرهنگ/سنت ها (تنظیم کننده و تنظیم شونده) برای کشف مؤثر، تأثیر دارد؟	واکنش به محیط

اصلاح	سنجش	اجرا	پاسخ‌گویی	کشف	واکنش به محیط نهادی
۱. تخصیص نقش‌های نهادی چگونه بر روی ظرفیت توازن ابزارها و راهبردها اثر می‌گذارد؟ ۲. آیا حکومت اصلاح را تسهیل/اجازه می‌دهد؟ ۳. در حین اجرای اصلاحات، آیا تعاملات نهادی مدنظر قرار دارد؟	۱. آیا سیستم اندازه‌گیری ارزش‌های سازمان‌های مختلف سازگارند؟	۱. آیا نهادهای مختلف با راهبردهای اجرا هماهنگ است؟ ۲. آیا نقش‌های نهادی مدنظر واضح هستند؟	۱. آیا منابع ابزاری کافی وجود دارد؟ ۲. آیا ابزارهای مورد استفاده با قانون/خط‌مشی سازگار است؟	۱. چگونه روابط/تقسیمات نهادی بر روی قدرت/نقش‌ها اثر می‌گذارد؟ ۲. آیا قوانین/خط‌مشی‌های دولتی تسهیلگر کشف مؤثر است؟	
۱. در حین اجرای اصلاحات، آیا تعاملات منطقی‌ها مدنظر قرار دارد؟	۱. آیا رویه‌های متنوع سنجش به صورت سازگار عمل می‌کنند؟	۲. آیا راهبردها سازگارند یا در تنش؟ ۳. آیا ترکیبات مثبتی از راهبردها ایجاد شده است؟ ۴. آیا به ضعف‌های آشکار راهبردها پرداخته می‌شود؟	۱. آیا ابزارها سازگارند یا در تنش؟	۱. آیا ابزارها/راهبردهای مختلف به صورت هماهنگ برای تسهیل کشف عمل می‌کنند؟	واکنش به منطق ابزارها و راهبردها
۱. آیا اصلاحات مبتنی بر شواهد برآمده از سنجش است؟ ۲. آیا تأکید درستی بر روی اجرا به جای بازطراحی ساختاری وجود دارد؟	۱. آیا اهداف واضح‌اند؟ ۲. آیا روش‌های سنجش با اهداف ارتباط تنگاتنگی دارند؟	۱. آیا اهداف واضح‌اند؟ ۲. آیا سیستم به راهبردهای خاص اجازه عملکرد می‌دهد؟ ۳. آیا نیاز به تعدیل راهبرد قابل سنجش است؟	۱. آیا سیستم به ابزارهای خاص اجازه عملکرد می‌دهد؟	۱. آیا اهداف واضح‌اند؟ ۲. آیا تنظیم‌کننده از دقت سیستم کشف مطمئن است؟	واکنش به عملکرد رژیم
۱. آیا اصلاحات با سرعت کافی پاسخ‌گویی تغییرات در مخاطرات/اهداف و غیره است؟	۱. آیا روش‌های سنجش برای هماهنگی با مخاطرات/اهداف و غیره قابل تعدیل است؟	۱. آیا راهبردها برای مخاطرات جدید و مخاطره‌آفرینان قابل تعدیل است؟	۱. آیا ابزارهای جدید قابل تأمین/مشروعیت بخشی است؟	۱. آیا اهداف واضح‌اند؟ ۲. آیا رژیم کشف می‌تواند با پاسخ‌دهی/عملیاتی/منبعی تنظیم‌شونده هماهنگ شود؟	واکنش به تغییر

ب) هم‌جواری و مقایسه؛ تحلیل اشتراکات و افتراقات

رویکرد آرزو از نگاهی مرحله‌بندی شده و رایج در خط‌مشی‌گذاری بهره‌می‌برد که نکته کلیدی و زیربنایی آن، تفکر سیستمی است. براساس این تفکر، رویکرد مذکور تلاش می‌کند به‌طور همه‌جانبه به موضوع بنگرد و نظامی مشخص در پرداختن به مسائل ارائه دهد. این رویکرد با ترسیم کامل چرخه اعمال خط‌مشی تنظیمی، قابلیت فراتر از بستر پیدا می‌کند. به عبارت دیگر، به دلیل جامعیت بالا در زمینه‌ها و بسترهای مختلف، سایر رویکردها و نظریات اعمال تنظیم‌گر را می‌توان در این چارچوب پیاده‌سازی کرد. بنابراین، رویکرد آرزو نقش فرا-نظریه‌ای برای سایر نظریات و رویکردهای اعمال خط‌مشی تنظیمی ایفا می‌کند. این ویژگی باعث می‌شود که این رویکرد به عنوان چارچوبی یکپارچه برای ارزیابی و مقایسه سایر رویکردها به کار رود.

رویکرد بازدارندگی-تبعیت، گامی متمایز در تکامل رویکردهای اعمال تنظیم‌گر بوده است. هرچند بیان دو نوع سیستم اجرایی در منظر مجریان و تنظیم‌کنندگان بینشی نوین ایجاد کرد اما توضیح کافی درباره اینکه کدام یک برای چه شرایطی مناسب است، توسط مؤلف بیان نشده است. این دیدگاه صرفاً به دنبال احصاء دو نوع سیستم کنترل اجتماعی بوده و دستورالعمل روشنی برای انتخاب میان این دو سیستم ارائه نکرده است.

راهبرد تبعیت زمانی به کار گرفته می‌شود که فرایندهای کشف تخلفات و مجازات متخلفان پیچیده، زمان بر یا پرهزینه باشند. همچنین تمایل فرد به جبران خسارت و پیشگیری از آسیب، شرط مهمی در انتخاب این راهبرد است. درمقابل، راهبرد بازدارندگی هنگامی مورد استفاده قرار می‌گیرد که زمان و مکان وقوع رویدادها غیرقابل پیش‌بینی بوده یا علل آنها به‌طور ناقص قابل فهم باشد؛ به گونه‌ای که اقدامات پیشگیرانه ممکن نباشند. سیستم‌های تبعیت زمانی ایجاد می‌شوند که اثرات بلندمدت بسیار جدی‌تر از آسیب‌های کوتاه‌مدت باشند و آسیب‌های بلندمدت تنها با مداخلات کوتاه‌مدت قابل اجتناب باشند. با توجه به اهمیت اعتماد و پیچیدگی در جوامع امروزی، رویکرد اصلاح‌نگر به جای مجازات از جایگاه ویژه‌ای برخوردار شده است (McKay & Ellis, 2005). نشان دادن دو سیستم اعمال اجتماعی، مبنایی محکم برای رویکردهای بعدی ایجاد کرده است، به طوری که با نقد این دوگانه و اصلاح آن، رویکردهای جدید شکل گرفته‌اند. با این وجود، محدودیت عمده این رویکرد، فقدان راهنمای عملیاتی برای انتخاب میان دو سیستم در موقعیت‌های مختلف است که رویکردهای بعدی سعی در رفع آن داشته‌اند. رویکرد اعمال تنظیم‌گر واکنش‌گرا به مثابه گامی روبه جلو در تکامل رویکرد بازدارندگی-تبعیت مطرح شده است. این رویکرد، با ملاحظه بازدارندگی-تبعیت، به دنبال اعمال نوعی ملاحظت و تساهل در مواجهه با تنظیم‌شونده است. ریشه‌های این رویکرد احتمالاً در حوزه مطالعاتی نظریه‌پردازان آن، یعنی مقررات خانه‌های سالمندان و مراکز بهزیستی نهفته است. از آنجاکه ماهیت خیریه‌ای و داوطلبانه تنظیم‌شوندگان در این حوزه، آنان را به تبعیت و پذیرش مسئولیت اجتماعی متمایل می‌کند، ضروری است که نخستین گام در تعامل با آنان با رویکردی مهربانانه آغاز شود.



بر این اساس برقراری رابطه حسنه میان تنظیم‌کننده و تنظیم‌شونده از اهمیت بالایی برخوردار است و نظریه‌پردازان این رویکرد از پیشگامان تأکید بر لزوم اصلاح روابط میان این دو گروه بوده‌اند. با این حال، هیچ توجیه مشخصی مبنی بر اینکه پیشروی در هرم اعمال باید به صورت گام به گام و با مراحلی اجتناب‌ناپذیر صورت پذیرد، وجود ندارد. با در نظر گرفتن پیش فرض‌های نظریه‌پردازان این رویکرد و با استناد به نظریه بازی‌ها، در برخی مواقع لازم است که پاسخ تنظیمی به سمت قاعده هرم حرکت کند؛ به‌ویژه در شرایطی که تنظیم‌شونده خود به مقررات پایبند است. به عبارت دیگر، الزام به حرکت تدریجی از پایین به بالای هرم ممکن است در برخی موقعیت‌ها منجر به هدررفت منابع و زمان شود.

در نقد این رویکرد باید پذیرفت راهبرد صعودی مقابله به مثل همواره سودمند نیست؛ گاهی نیازمند تحلیل سطوح مخاطرات و مقررات‌گذاری مبتنی بر آن است. استفاده از رویکرد تنظیم‌گر واکنش‌گرا زمانی معقول‌تر است که رابطه‌ای مناسب میان تنظیم‌کننده و تنظیم‌شونده برقرار باشد که البته این رابطه همیشه وجود ندارد. صعود در لایه‌های هرم لزوماً بهترین شیوه نیست؛ زیرا تنظیم‌گر صرفاً یک بازی دو نفری نیست و به عوامل مختلفی همچون میزان منابع سازمان، اندازه جمعیت و نوع استاندارد تحمیلی بستگی دارد (Baldwin et al., 2012: 260-265).

در نهایت، همان‌طور که در هرم تنظیم‌گر هوشمند مطرح شده است، شاید بحث اصلی این باشد که پاسخ تنظیمی را نباید صرفاً به پاسخ‌های کیفری محدود کرد و به جای حرکت صرفاً صعودی، به حرکت جانبی و گذار از هرم کیفری اندیشید؛ چراکه در بسیاری از مواقع، راه حل در افزودن بر ابعاد هرم کیفری نیست، بلکه باید در جعبه ابزار عملیات بازنگری کرد و از راهبرد تنظیمی عام‌تری بهره گرفت (Gunning-ham et al., 1998). این نقد زمینه‌ساز ظهور رویکرد تنظیم‌گر هوشمند شد که با تأکید بر کثرت بازیگران و تنوع ابزارها، محدودیت‌های رویکرد واکنش‌گرا را برطرف کرد.

دیدگاه نظریه‌پردازان تنظیم‌گر هوشمند تا حد قابل توجهی پیچیدگی محیط تصمیم‌گیری برای خط‌مشی تنظیمی را در نظر گرفته است. اجتناب از تنظیم‌گر تک‌بازیگری و تک‌ابزاری از مزایای بارز آن است. از آنجاکه دغدغه اصلی این نظریه‌پردازان محیط‌زیست بوده است، نزد آنان بخش دوم و سوم جامعه نسبت به دولت در اعمال تنظیم‌گر اهمیت بسیاری یافته است. در این نگاه مداخله دولت به صورت اضطراری و در صورت ناکامی بخش‌های دوم و سوم در اعمال تنظیم‌گر موجه است. این رویکرد با پیشنهاد هرم سه‌وجهی، افق تازه‌ای برای تنظیم‌گری مشارکتی گشود. البته آنان مداخله دولت را لزوماً در مراتب بالا دیده و تحلیل می‌کنند. در مرتبه اول بخش سوم و دوم بازیگران اصلی اعمال تنظیم‌گر هستند که در واقعیت این اصل قابل نقض است.

تنظیم‌گر هوشمند، با وجود بنیانی وسیع‌تر نسبت به تنظیم‌گر واکنش‌گرا، تلویحاً شامل فرایند صعودی است و به همین دلیل با بسیاری از انتقادات عمومی وارد بر تنظیم‌گر واکنش‌گرا مواجه می‌شود. علاوه بر این، ایجاد شبکه‌های تنظیمی و فرایند هماهنگ‌سازی واکنش‌ها در سه وجه متفاوت هرم، چالش‌های خاص خود را به همراه دارد. تحقق این نوع هماهنگی همیشه آسان نیست و فرصتی برای

بروز دشواری‌های خاص مدیریت اطلاعات، ضرورت شفافیت پیام‌های ارسالی برای تنظیم‌شونده، محدودیت‌های زمانی و منابع و تفاوت‌های اساسی میان بازیگران نهادی مختلف فراهم می‌آورد (Bald-win et al., 2012: 267). درمقابل این محدودیت‌ها، رویکرد مسئله‌محور با تغییر زاویه دید از ابزار به مخاطرات، راهکاری متفاوت ارائه کرد.

رویکردهای پیشین مبتنی بر دوگانه تبعیت-بازدارندگی شکل‌گرفت اما رویکرد تنظیم‌گر مسئله‌محور با چرخش از ابزار و راهبردهای تنظیمی به سوی وظایف و مخاطرات تنظیمی، به دنبال دستیابی به اهداف تنظیم‌گران است. مسئله‌محوری از ویژگی‌های بارز خط‌مشی است (سوداگر، امیری و امامی؛ ۱۳۹۸) و این رویکرد بر آن بناشده است. شناخت مسئله، مراحل حل مسئله و مخاطرات آن عناصر کلیدی این دیدگاه است. لذا به نوعی می‌توان این رویکرد را نسبت به جریان رویکردهای اعمال تنظیم‌گر نوآورانه دانست و همزمان در زمینه اعمال، تحلیل کرد. این رویکرد با تأکید بر سه شایستگی تنظیمی، نقشه راهی عملیاتی‌تر برای تنظیم‌کنندگان فراهم کرد.

رویکرد واقعاً واکنش‌گرا و خطرپذیر از تجميع عوامل اساسی و فرایند سیستمی اعمال تنظیم‌گر، توانسته است به صورت جامع و ذابعد به این مهم بپردازد. نوآوری این رویکرد، افزودن عناصری به رویکرد آرزو و دلالت‌های این عناصر با رویکرد واکنش‌گرا و خطرپذیر است. این رویکرد در پاسخ به اشکالات و خلأهای رویکردهای پیشین پیشنهاد شده است. بنابراین گامی پیشرفته‌تر نسبت به رویکردهای گذشته محسوب می‌شود. توجه چندبعدی به محیط نگرشی، نهادی، راهبردی، رژیم عملکردی و منطق تغییر در تنظیم‌گر، تنظیم‌کننده و تنظیم‌شونده، نقاط قوتی است که این رویکرد را در پیشرفته‌ترین حالت نسبت به رویکردهای پیشین قرار داده است. البته پیچیدگی و تنوع پرسش‌ها در بازبینه^۱ پیشنهادی، رسیدن به مهارت در اعمال تنظیم‌گر را از سهولت خارج کرده است. با این حال، این پیچیدگی، قیمت دستیابی به اعمال تنظیم‌گر واقع‌بینانه و متناسب با شرایط است که می‌تواند اثربخشی تنظیم‌گر را به طور چشمگیری افزایش دهد.

جدول ۵ هم‌جواری و مقایسه رویکردهای اعمال

رویکرد معيار	آرزو	بازدارندگی- تبعیت	واکنش‌گرا	هوشمند	مسئله‌محور	واقعاً واکنش‌گرا و خطرپذیر
ماهیت اعمال	مدیریتی- فرایندی	دوگانه فلسفی	تلافی جویانه	کارآمدی چندابزاری	حل مسئله	واکنش‌گرایی جامع
ماهیت رابطه تنظیم‌شونده و تنظیم‌کننده	مشخص نشده	تبعیت: همکاری بازدارندگی: تقابل	همکاری تدریجی (شروع با متقاعدسازی)	مشارکت گسترده (بخش ۳، ۲، ۱)	تمرکز بر مسئله به و کارشناسی نه بازیگر	واکنش‌گرا و چندلایه متناسب با نهاد، نگرش و...



رویکرد معیار	آرزو	بازدارندگی - تبعیت	واکنش‌گرا	هوشمند	مسئله‌محور	واقعاً واکنش‌گرا و خطرپذیر
انتخاب ابزار	مشخص نشده	دوگانه قضایی و غیرقضایی	سخت‌گیری تدریجی (هرمی)	ترکیبی و چندابزاری (۳ وجهی)	مبتنی بر شایستگی ابزار (قدرت حل مسئله)	انعطاف‌پذیر (مبتنی بر نوع واکنش)
پیچیدگی نهاد	عدم توجه	توجه مقدماتی	توجه به نهاد تنظیم‌شونده	بسط نهادی	مخاطره دیدن نهاد	توجه نظام‌مند

بحث و نتیجه‌گیری

اعمال خط‌مشی تنظیمی با توجه به اینکه در کنترل و هدایت رفتار تنظیم‌شونده معنا می‌یابد، از لحاظ شاخص‌های اثربخشی و کارآمدی به صورت مشخص به دنبال رصد و تغییر رفتار است. به همین دلیل تعیین معیارهای تحویل خط‌مشی^۱ مرتبط با همین تغییر رفتار تنظیم‌شونده است (Lunn, 2014; OECD, 2012). برای ارزشیابی و تحلیل رویکردهای اعمال خط‌مشی تنظیمی در این بخش از منظر تحلیل خط‌مشی^۲ استفاده شده است زیرا تحلیل خط‌مشی، فرایند پویا^۳ چندرشته‌ای باهدف تولید، ارزیابی نقادانه و انتقال «دانش مرتبط با خط‌مشی» است. تحلیل خط‌مشی رشته‌ای مسئله‌پرداز بوده و برای حل مسائل عملی از روش‌ها، نظریه‌ها و یافته‌های بنیادین علوم اجتماعی کمک می‌گیرد (Dunn, 2018: 3).

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



۶۷

ادبیات تحلیل خط‌مشی برای بررسی خط‌مشی‌ها سه عنصر تحلیلی اساسی را ارائه کرده است که ذیل این سه عنصر کلیه مدل‌ها و روش‌های تحلیلی قابل احصاء است. این سه عنصر عبارت‌اند از تحلیل مسئله، تحلیل بازیگر و تحلیل سیستم خط‌مشی (Dunn, 2018; Enserink & Hermans, 2010; Knoepfel, 2007; Thissen & Walker, 2013). این سه عنصر در عرصه حکمرانی نیز به‌عنوان سه موضوعی که حکمران نسبت به آن عدم قطعیت دارد، شناخته می‌شوند (Klijn & Koppenjan, 2012; Koppenjan, 2004). لذا با در نظر گرفتن این سه عنصر تحلیلی، رویکردهای اعمال خط‌مشی تنظیمی مورد بررسی قرار گرفته است. قبل از بررسی سه عنصر تحلیل خط‌مشی که منشأ عدم قطعیت است، تعریفشان در زیر بیان شده است: (Koppenjan, 2004: 6-7)

- عدم قطعیت ماهوی (تحلیل مسئله): شناخت مسئله، ساختاردهی به مسئله.
 - عدم قطعیت راهبردی (تحلیل بازیگر): شناخت بازیگران و ذهنیت‌ها، ارزش‌ها و غایات آنان.
 - عدم قطعیت نهادی (تحلیل سیستم): توجه به قواعد، هنجارهای موجود میان بازیگران حول مسئله.
- این سه عنصر تحلیلی، چارچوبی جامع برای مقایسه رویکردهای مختلف اعمال تنظیم‌گر فراهم می‌کنند. هر رویکرد براساس برداشت خاص خود از ماهیت مسئله، نقش و تعامل بازیگران و ساختار

نهادی، راهبردها و ابزارهای متفاوتی را پیشنهاد می‌کند. درک این تفاوت‌ها به تنظیم‌کنندگان کمک می‌کند تا رویکرد مناسب را متناسب با شرایط خاص خود انتخاب کنند.

تحلیل مسئله

برای حصول تبعیت حداکثری از سوی تنظیم‌شونده، تنظیم‌کننده باید در گام نخست، مسئله را به دقت شناسایی و ادراکات، علایق و نیازهای تنظیم‌شونده را تحلیل کند. این تحلیل شامل بررسی الزامات و موانع تبعیت و نیز راهبردها و ابزارهای مؤثر بر افزایش آن است. رویکرد آرزو به شناخت مسئله اهمیت ویژه‌ای می‌دهد، درحالی‌که رویکردهای تنظیم‌گر واکنش‌گرا و تنظیم‌گر هوشمند کمتر به آن توجه دارند. به نظر می‌رسد این غفلت، ریشه در توجه زیاد این رویکردها به بازیگران و روابط میان آنان است. از رویکرد تنظیم‌گر مسئله‌محور به بعد، پرداختن به مسئله به عنوان یک مخاطره قابل مدیریت مورد توجه نظریه پردازان قرار گرفته است. لذا این نقیصه در رویکرد تنظیم‌گر واقعاً واکنش‌گرا و خطرپذیر تا حد زیادی جبران شده است.

به طور کلی، مسئله‌محوری در رویکردهای اعمال تنظیم‌گر سیر تکاملی داشته است. رویکردهای اولیه توجه چندانی به این موضوع نداشتند، اما رویکردهای اخیر آن را به عنوان یک مخاطره کلیدی در اعمال خط‌مشی تنظیمی در نظر می‌گیرند. با این حال، نقدی که می‌توان بر رویکردهای اخیر وارد کرد، نگاه سطحی و ابتدایی آنها به مسئله است. مسئله باید در شبکه‌ای پیچیده از موضوعات و مسائل مورد بررسی و اولویت‌بندی قرار گیرد تا اعمال تنظیم‌گر بتواند به دستورکارهای جدید منجر شود. رویکرد اعمال تنظیم‌گر واقعاً واکنش‌گرا و خطرپذیر با وجود التفات به اهمیت مسئله، پیچیدگی‌های آن را نادیده می‌گیرد، و فقط اعمال تنظیم‌گر مسئله‌محور تا حدی به این پیچیدگی‌ها توجه داشته است.



جدول ۶ مقایسه رویکردها در تحلیل مسئله

رویکرد تنظیم‌گری	عدم توجه	توجه	ارائه راهکار پیشنهادی
آرزو		✓	x
بازدارندگی-تبعیت	x		
واکنش‌گرا	x		
هوشمند	x		
مسئله‌محور		✓	✓
واقعاً واکنش‌گرا و خطرپذیر		✓	✓

تحلیل بازیگر

بازیگر خط مشی به هر موجودیت اجتماعی، شخص یا سازمانی اطلاق می شود که قادر به تأثیرگذاری یا اقدام در راستای تصمیمات خط مشی است. خط مشی ها در محیطی چندبازیگری عمل می کنند؛ به این معنی که هیچ بازیگری نمی تواند راه حل خود را به تنهایی تحمیل کند و همکاری میان طرفین ضروری است. در چنین شرایطی، شناخت دیگر بازیگران و درک اهداف و انگیزه های آنها برای مشارکت یا عدم مشارکت، در حل موفقیت آمیز مسائل حیاتی است (Enserink & Hermans, 2010: 79).

تعامل بازیگران، ازجمله تشکیل ائتلاف بین تنظیم کنندگان و تنظیم شوندگان یا حتی روابط خصمانه، عامل کلیدی در موفقیت یا شکست اعمال تنظیمگر و میزان تبعیت از آن محسوب می شود. به همین دلیل، تحلیل بازیگر یک عنصر اساسی در رویکردهای اعمال تنظیمگر تلقی می گردد. رویکرد آرزو به دلیل تمرکز بر فرایند اعمال، توجه چندانی به تحلیل بازیگر ندارد. رویکرد بازدارنده-تبعیت اعمال خط مشی تنظیمی را تک بازیگر می بیند و تنظیم شونده را مجبور یا مختار تصور می کند که منجر به راهبردهای اجبار یا تشویق می شود. درمقابل، رویکردهای اعمال تنظیمگر واکنش گرا، هوشمند و واقعاً واکنش گرا و خطرپذیر تحلیل بازیگران را مهم تلقی کرده و به نوعی به آن پرداخته اند:

تنظیمگر واکنش گرا با انتقاد از دیدگاه محدود رویکرد بازدارنده-تبعیت، تمرکز اعمال را بر روی رابطه میان بازیگران کلیدی تنظیمگر یعنی تنظیم شونده و تنظیم کننده می گذارد. نقطه قوت این دیدگاه، توجه به تنظیم شونده بوده و نقطه ضعفش نگاه تک بازیگر مرادوات تنظیمی است. رویکرد تنظیمگر هوشمند این نگاه را گسترش داده و سه بازیگر بخش عمومی، خصوصی و مردمی را به هرم راهبردهای خود اضافه کرده است. متناسب با این بازیگران، توسعه ابزارهای اعمالی در این دیدگاه صورت گرفته است.

رویکرد تنظیمگر مسئله محور به نوعی غفلت آگاهانه، اساساً اتکا به راهبرد و بازیگر را اشتباه دانسته و محور اصلی توجه را بر مسئله محوری بنانهاده است. در این دیدگاه، مسئله به مثابه حکمران جهت مشارکت دادن بازیگران برای اعمال تنظیمگر است. به گونه ای که مسئله، اختیاردار بازیگران در مشارکت یا عدم مشارکت محسوب می شود. البته این نگاه نسبت به جهان واقعی سیاست و خط مشی اغراق آمیز به نظر می رسد؛ چراکه بسیاری از بازیگران در مسائل مختلف همواره حضور دارند. حتی ممکن است گاهی حضور آنان از لحاظ تخصصی یا اداری، منطقی به نظر نرسد.

رویکرد تنظیمگر واقعاً واکنش گرا و خطرپذیر گامی فراتر از تحلیل بازیگران بخش های اول، دوم و سوم برداشته و ذیل پاسخ گویی به محیط نگرشی و منطق ابزارها و راهبردها، بازیگران مختلف (اعم از تنظیم کنندگان و تنظیم شونده) را مورد توجه و بررسی قرار داده است. این رویکرد بازیگران را به عنوان محوری جهت واکنش تنظیمی شناسایی کرده و علاوه بر توجه به بازیگران، راهکارهایی برای پرداختن به آنان ارائه داده است.

جدول ۷ مقایسه رویکردها در تحلیل بازیگر

رویکرد	عدم توجه	تک بازیگر	چند بازیگر
آرزو	x		
بازدارندگی- تبعیت		✓	
واکنش‌گرا		✓	
هوشمند			✓
مسئله محور	عدم توجه آگاهانه		
واقعاً واکنش‌گرا و خطرپذیر			✓

تحلیل نهادی

پیچیدگی مسائل در خط‌مشی‌گذاری تنها به دلیل وجود بازیگران متعدد نیست، بلکه از محیط‌های نهادی متنوع فعالیت بازیگران نیز تأثیر می‌پذیرد (Koppenjan, 2004: 7-9). برای شناخت بازیگران، باید بستر تعامل آنها شناسایی شود. این امر به نوبه خود، تحلیل نهادی را ضروری می‌سازد. نهاد به هر سیستم جمعی پذیرفته شده از قواعد (اعم از رویه‌ها یا اقدامات) اطلاق می‌شود که امکان ایجاد واقعیت‌های اجتماعی را فراهم می‌آورد (Scott, 2013; SEARLE, 2005). به همین دلیل شناسایی شبکه بازیگران امری مهم در حکمرانی و خط‌مشی شده است (Klijn & Koppenjan, 2016; Rhodes, 2008).

رویکرد آرزو توجه خاصی به نهادهای زمینه‌ای برای تنظیم‌گر ندارد. اما رویکرد بازدارنده-تبعیت اولین گام را در جهت توجه به نهادها برداشت، زیرا عدم توجه به کارآمدی سیستم بازدارنده در نهادهای اجتماعی، نقصی در رویکرد تبعیت تلقی می‌شود. پس از آن، رویکرد واکنش‌گرا با پیش‌فرض‌های نظریه بازی، نهاد تنظیم‌شونده را بسیار مهم دانسته و توصیه‌هایی بر این اساس ارائه شده است. رویکرد تنظیم‌گر هوشمند نیز التفات مناسبی به نهاد تنظیم‌کننده داشته و می‌توان آن را بسط نهادی تنظیم‌گر واکنش‌گرا دانست. رویکرد مسئله‌محور، نهاد را به عنوان یک مخاطره اساسی در نظر گرفته، اما راهکار قابل توجهی برای تحلیل و مدیریت نهاد در اعمال تنظیم‌گر ارائه نکرده است.

رویکرد واقعاً واکنش‌گرا و خطرپذیر به خوبی به موضوع تحلیل نهادی پرداخته است. یکی از پنج اصل آن، توجه به اصول نهادی است. به عبارت دیگر، پاسخ متناسب نهادی پیشرفتی است که این رویکرد نسبت به رویکردهای پیشین ارائه کرده است. علاوه بر این، رویکرد مذکور تغییرات نهادی را نیز در اصل پایانی خود (واکنش به تغییر) مدنظر قرار داده است. از این رو، می‌توان نتیجه گرفت که فرایندهای اجرای خط‌مشی تنظیمی به طور فزاینده‌ای به شبکه‌های خط‌مشی و نهادهای اجتماعی توجه می‌کنند.



جدول ۸ مقایسه رویکردها در تحلیل نهادی

رویکرد	عدم توجه	توجه کلی	توصیه
آرزو	x		
بازدارندگی-تبعیت		✓	
واکنش‌گرا		✓	
هوشمند			✓
مسئله‌محور		✓	
واقعاً واکنش‌گرا و خطرپذیر			✓

این پژوهش با هدف مقایسه رویکردهای اعمال خط‌مشی تنظیمی و تحلیل آنها براساس سه عنصر مسئله، بازیگران و نهادهای اجتماعی انجام شد. یافته‌ها نشان داد که رویکردهای اعمال تنظیم‌گر از مدل‌های کلاسیک و بازدارنده فاصله گرفته‌اند. جهت‌گیری غالب اکنون به سمت رویکردهای چندبعدی، مشارکتی و مسئله‌محور است. از این یافته‌ها نتیجه می‌شود که اعمال مؤثر تنظیم‌گر نیازمند رویکردی چندلایه و واکنش‌گراست؛ رویکردی که علاوه بر تحلیل دقیق مسئله، بر تحلیل ظرفیت نهادی و ویژگی‌های بازیگران تکیه دارد. نتیجه کلیدی پژوهش آن است که هیچ رویکرد واحدی برای همه موقعیت‌های تنظیمی مناسب نیست. ترکیب و تطبیق رویکردها متناسب با شرایط مسئله، بافت نهادی و نوع رابطه با تنظیم‌شونده ضروری است.

رویکردهای جدید، به جای تأکید بر بازدارندگی، بر انگیزه‌های درونی، یادگیری و تعامل تأکید می‌کنند؛ لذا رویکردهای صرفاً بازدارنده کارایی محدودی دارند. به علاوه اینکه مطالعات نشان می‌دهد که قطعیت و استمرار اجرا از شدت مجازات مهم‌تر است. نمونه بازرسی معادن آمریکا نیز این موضوع را تأیید می‌کند.

در رویکردهای مسئله‌محور و واقعاً واکنش‌گرا، نخستین گام شناخت دقیق مسئله است و سپس ابزارهایی متناسب با مخاطرات آن انتخاب می‌شود. رویکردهای جدید نشان می‌دهند که اعمال تنظیم‌گر فقط تعامل دولت و بخش خصوصی نیست؛ محیط نهادی، قواعد اجتماعی و نقش فعال بخش خصوصی و جامعه مدنی نیز اهمیت دارند. رویکرد واقعاً واکنش‌گرا و خطرپذیر تأکید می‌کند که تنها با واکنش همزمان به پنج حوزه (تبعیت، نگرش، نهاد، منطق ابزارها و عملکرد) اعمال تنظیم‌گر اثربخش می‌شود. به طور خلاصه اعمال تنظیم‌گر زمانی اثربخش است که به جای تکیه بر مجازات، بر فهم مسئله، ظرفیت نهادی و واکنش‌گرایی چندبعدی استوار شود.

منابع فارسی

۱. خنیفر، حسین، و مسلمی، ناهید (۱۳۹۵). اصول و مبانی روش‌های پژوهش کیفی: رویکردی نو و کاربردی (چاپ اول). تهران: نگاه دانش.
۲. سوداگر، هاشم، امیری، علی‌نقی، و امامی، سیدمجتبی (۱۳۹۸). واکاوی و تحلیل مفهوم خط‌مشی عمومی: ماهیت، صفات و غایت. فصلنامه مدیریت دولتی، ۱۱(۲)، ۴۵-۶۸.
۳. منابع انگلیسی

4. Acciai, C., & Capano, G. (2021). Policy instruments at work: A meta-analysis of their applications. *Public Administration, 99*(1), 118-136. <https://doi.org/10.1111/padm.12673>
5. Adick, C. (2018). Bereday and Hilker: Origins of the 'four steps of comparison' model. *Comparative Education, 54*(1), 35-48. <https://doi.org/10.1080/03050068.2017.1396088>
6. Anderson, J. E. (2011). Public policymaking: An introduction (7th ed.). Boston, MA: Cengage.
7. Arnaldi, S. (2017). Changing me softly: Making sense of soft regulation and compliance in the Italian nanotechnology sector. *Nano Ethics, 11*(1), 3-16. <https://doi.org/10.1007/s11569-017-0286-5>
8. Ayres, I., & Braithwaite, J. (1992). Responsive regulation: Transcending the deregulation debate. Oxford, England: Oxford University Press.
9. Baldwin, R., & Black, J. (2005). A review of enforcement measures. Unpublished manuscript.
10. Baldwin, R., & Black, J. (2008). Really responsive regulation. *The Modern Law Review, 71*(1), 59-94. <https://doi.org/10.1111/j.1468-2230.2008.00681.x>
11. Baldwin, R., Cave, M., & Lodge, M. (2010). The Oxford handbook of regulation. Oxford, England: Oxford University Press.
12. Baldwin, R., Cave, M., & Lodge, M. (2012). Understanding regulation: Theory, strategy, and practice (2nd ed.). Oxford, England: Oxford University Press.
13. Batory, A. (2016). Defying the Commission: Creative compliance and respect for the rule of law in the EU. *Public Administration, 94*(3), 685-699. <https://doi.org/10.1111/PADM.12254>
14. Bemelmans-Videc, M. L., Rist, R. C., & Vedung, E. (2003). Carrots, sticks & sermons: Policy instruments and their evaluation. New Brunswick, NJ: Transaction Publishers. (Original work published 1998)
15. Bereday, G. Z. F. (1964). Comparative method in education. New York, NY: Holt, Rinehart and Winston.
16. Biru, A., Arenius, P., Bruton, G., & Gilbert, D. (2025). Firm formalization strategy: The interaction of entrepreneurs and government officials in the enforcement of regulation. *Journal of Management*, 51(4), 1586-1618.
17. Black, J. (2002). Critical reflections on regulation. *Australian Journal of Legal Philosophy*, 1, 1-35.
18. Black, J. (2005). The emergence of risk-based regulation and the new public risk management in the United Kingdom. Unpublished manuscript.
19. Black, J., & Baldwin, R. (2010). Really responsive risk-based regulation. *Law & Policy, 32*(2), 181-213. <https://doi.org/10.1111/j.1467-9930.2010.00318.x>
20. Black, J., & Baldwin, R. (2012). When risk-based regulation aims low: Approaches and challenges. *Regulation & Governance, 6*(1), 2-22. <https://doi.org/10.1111/j.1748-5991.2011.01124.x>
21. Bonnieux, F., & Dupraz, P. (1999). Policy indicators and a typology of instruments. In G. van Huylenbroeck & M. C. Whitby (Eds.), *Countryside stewardship: Farmers, policies, and markets* (pp. 47-66). New York, NY: Pergamon. <https://doi.org/10.1016/b978-008043587-9/50005-5>
22. Boyer, R., & Saillard, Y. (2001). Regulation theory: The state of the art. London, England: Routledge.
23. Braithwaite, J., Walker, J., & Grabosky, P. (1987). An enforcement taxonomy of regulatory agencies.



- *Law and Policy, 9*(3), 323–351. <https://doi.org/10.1111/j.1467-9930.1987.tb00414.x>
24. Chu, M. (2018). Regulatory policy. In A. Farazmand (Ed.), *Global encyclopedia of public administration, public policy, and governance* (pp. 5396–5404). New York, NY: Springer. https://doi.org/10.1007/978-3-319-20928-9_2562
25. Clarke, M. (2000). *Regulation: The social control of business between law and politics*. Basingstoke, England: Macmillan.
26. Cook, P., & Mosedale, S. (2007). *Regulation, markets, and poverty*. Cheltenham, England: Edward Elgar.
27. Coslovsky, S., Pires, R., & Silbey, S. S. (2011). The pragmatic politics of regulatory enforcement. In D. Levi-Faur (Ed.), *Handbook on the politics of regulation* (pp. 323–334). Cheltenham, England: Edward Elgar.
28. Dunlop, C. A., & Radaelli, C. M. (Eds.). (2017). *Handbook of regulatory impact assessment*. Cheltenham, England: Edward Elgar.
29. Dunn, W. N. (2018). *Public policy analysis: An integrated approach* (6th ed.). New York, NY: Routledge.
30. Enserink, B., & Hermans, L. (n.d.). (2010). *Policy analysis of multi-actor systems*. Unpublished manuscript.
31. Geva-May, I. (2005). *Thinking like a policy analyst: Policy analysis as a clinical profession*. New York, NY: Palgrave Macmillan.
32. Gmeiner, M., & Gmeiner, R. (2022). Regulation enforcement. *Journal of Labor Research*, 43(2), 163–202.
33. Gunningham, N., Grabosky, P., & Sinclair, D. (1998). *Smart regulation: Designing environmental policy*. Oxford, England: Clarendon Press.
34. Haines, F., & Gurney, D. (2004). Section 1: Regulatory conflict and regulatory compliance: the problems and possibilities in generic models of regulation. *Regulation: Enforcement and compliance*, 10.
35. Hawkins, K., & Thomas, J. M. (Eds.). (1984). *Enforcing regulation*. Boston, MA: Kluwer-Nijhoff.
36. Hoppe, R. A. (2010). *The governance of problems: Puzzling, powering, participation*. Bristol, England: Policy Press. <https://doi.org/10.2307/j.ctt9qgx59>
37. Howlett, M. (1991). Policy instruments, policy styles, and policy implementation: National approaches to theories of instrument choice. Retrieved from <https://www.researchgate.net/profile/michael-howlett-2/publication/307638315>
38. Hutter, B. (1997). *Compliance: Regulation and environment*. Oxford, England: Clarendon Press.
39. Jessop, B., & Sum, N.-L. (2006). *Beyond the regulation approach: Putting capitalist economies in their place*. Cheltenham, England: Edward Elgar.
40. Kaplow, L. (1995). How tax complexity and enforcement affect the equity and efficiency of the income tax (NBER Working Paper No. 5391). Cambridge, MA: National Bureau of Economic Research. <https://doi.org/10.3386/w5391>
41. Kjaer, P. F., & Vetterlein, A. (2018). Regulatory governance: Rules, resistance and responsibility. **Contemporary Politics*, 24*(5), 497–506. <https://doi.org/10.1080/13569775.2018.1452527>
42. Klijn, E.-H., & Koppenjan, J. (2012). Governance network theory: Past, present and future. **Policy & Politics*, 40*(4), 587–606. <https://doi.org/10.1332/030557312X655431>
43. Klijn, E.-H., & Koppenjan, J. F. M. (2016). *Governance networks in the public sector*. London, England: Routledge.
44. Knoepfel, P. (2007). *Public policy analysis*. Bristol, England: Policy Press.
45. Koppenjan, J. (2004). Managing uncertainties in networks. In *Managing complex networks: Strategies for the public sector* (p. 289). London, England: Sage.

46. Laffont, J. J. (2003). Enforcement, regulation and development. *Journal of African Economies*, 12(suppl_2), ii193-ii211.
47. Leary, R., & Thomas, J. (2011). How complexity theory is changing the role of analysis in law enforcement and national security. In B. Akhgar & S. Yates (Eds.), *Intelligence management: Knowledge driven frameworks for combating terrorism and organized crime* (pp. 61–78). London, England: Springer. https://doi.org/10.1007/978-1-4471-2140-4_5
48. Levi-Faur, D. (Ed.). (2011). *Handbook on the politics of regulation*. Cheltenham, England: Edward Elgar.
49. Lodge, M., & Wegrich, K. (2012). *Managing regulation: Regulatory analysis, politics and policy*. Basingstoke, England: Palgrave Macmillan.
50. Lowi, T. J., & Nicholson, N. K. (2009). *Arenas of power: Reflections on politics and policy*. Boulder, CO: Paradigm Publishers.
51. Lunn, P. (2014). *Regulatory policy and behavioral economics*. Paris, France: OECD. <https://doi.org/10.1787/9789264207851-EN>
52. Manzon, M. (2014). Comparing places. In M. Bray, B. Adamson, & M. Mason (Eds.), *Comparative education research: Approaches and methods* (2nd ed., pp. 97–137). Cham, Switzerland: Springer. https://doi.org/10.1007/978-3-319-05594-7_4
53. Marie-Louise Bemelmans-Videc, Rist, R. C., & Vedung, E. (2017). Policy instruments: Typologies and theories. In *Carrots, sticks and sermons* (pp. 21–58). New York, NY: Routledge. <https://doi.org/10.4324/9781315081748-2>
54. Mascagni, G., Dom, R., Santoro, F., & Mukama, D. (2023). The VAT in practice: Equity, enforcement, and complexity. **International Tax and Public Finance*, 30*(2), 525–563. <https://doi.org/10.1007/s10797-022-09743-z>
55. McKay, S., & Ellis, G. (2005). Reparation or retribution: An investigation into regulatory compliance in planning. **Environment and Planning A*, 37*(7), 1249–1262. <https://doi.org/10.1068/a36288>
56. Morgan, B., & Yeung, K. (2007). *An introduction to law and regulation: Text and materials*. Cambridge, England: Cambridge University Press.
57. Noll, R. (1980). What is regulation? Social Science Working Paper No. 324. Pasadena, CA: California Institute of Technology.
58. Organization for Economic Co-operation and Development. (2004). *The 'Table of Eleven': A versatile tool*. Paris, France: Author.
59. Organization for Economic Co-operation and Development. (2012). *Measuring regulatory performance*. Paris, France: Author.
60. Parker, C. (2021). From responsive regulation to ecological compliance: Meta-regulation and the existential challenge of corporate compliance. In D. D. Sokol & B. van Rooij (Eds.), *The Cambridge handbook of compliance* (pp. 37–49). Cambridge, England: Cambridge University Press.
61. Parker, C., & Lehmann Nielsen, V. (2017). Compliance: 14 questions. In P. Drahos (Ed.), *Regulatory theory: Foundations and applications* (pp. 217–232). Acton, Australia: ANU Press. <https://doi.org/10.22459/RT.02.2017.13>
62. Pickvance, C. G. (2001). Four varieties of comparative analysis. **Journal of Housing and the Built Environment*, 16*(1), 7–28. <https://doi.org/10.1023/A:1011533211521>
63. Rhodes, R. A. W. (2008). Policy network analysis. In R. E. Goodin, M. Moran, & M. Rein (Eds.), *The Oxford handbook of public policy* (pp. 425–447). Oxford, England: Oxford University Press. <https://doi.org/10.1093/oxfordhb/9780199548453.003.0020>
64. Risse, A. (1984). Selecting strategies of social control over organizational life. In K. Hawkins & J. M.



- Thomas (Eds.), *Enforcing regulation* (pp. 23–36). Boston, MA: Kluwer-Nijhoff.
65. Scholz, J. T. (1984). Voluntary compliance and regulatory enforcement. **Law & Policy*, 6*(4), 385–404. <https://doi.org/10.1111/j.1467-9930.1984.tb00334.x>
66. Scott, W. R. (2013). *Institutions and organizations: Ideas, interests, and identities* (4th ed.). Thousand Oaks, CA: Sage.
67. Searle, J. R. (2005). What is an institution? **Journal of Institutional Economics*, 1*(1), 1–22. <https://doi.org/10.1017/S1744137405000020>
68. Short, J. L. (2021). The politics of regulatory enforcement and compliance: Theorizing and operationalizing political influences. **Regulation and Governance*, 15*(3), 653–685. <https://doi.org/10.1111/rego.12291>
69. Sparrow, M. K. (2000). *The regulatory craft: Controlling risks, solving problems, and managing compliance*. Washington, DC: Brookings Institution Press.
70. Stone & Webster's Siegel. (1979). Compliance with regulations: In the future, the main emphasis of environmental monitoring and control technology, as well as court cases, will be on. **Environmental Science and Technology*, 13*(2), 144–146.
71. Tapia, K. M., Quispe, P. P., & Vega, E. A. (2022). Regulatory compliance and governance of environmental enforcement: Analysis of the oil spill in Ventanilla Bay, Peru. *Revista De Derecho Ambiental*, 18, 345–366. <https://doi.org/10.5354/0719-4633.2022.67948>
72. Thissen, W. A. H., & Walker, W. E. (Eds.). (2013). *Public policy analysis: New developments*. New York, NY: Springer.
73. Weiß, W., & Furculita, C. (2020). The EU in search for stronger enforcement rules: assessing the proposed amendments to trade enforcement regulation 654/2014. *Journal of international economic law*, 23(4), 865–884.
74. Welsh, M. (2011). The politics of civil and criminal enforcement regimes. In D. Levi-Faur (Ed.), *Handbook on the politics of regulation* (pp. 311–321). Cheltenham, England: Edward Elgar.
75. Wildavsky, A. B., & Peters, B. G. (2018). *The art and craft of policy analysis*. Cham, Switzerland: Palgrave Macmillan.
76. Williams, M. J., Leaver, C., & Mansoor, Z. (2021). Delivery approaches to improving policy implementation: A conceptual framework. Retrieved from <https://www.bsg.ox.ac.uk/sites/default/files/2021-04/delivery%20approaches%20to%20improving%20policy%20implementation.pdf>
77. Yan, H., van Rooij, B., & van der Heijden, J. (2016). The enforcement–compliance paradox: Implementation of pesticide regulation in China. **China Information*, 30*(2), 209–231. <https://doi.org/10.1177/0920203X16636510>



دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم





معیارهای تمایز سلب مالکیت مشروع از نامشروع و آثار حقوقی مترتب بر هر یک (با تکیه بر رویه دیوان‌های داوری)

غلامرضا یزدانی^۱

تاریخ ارسال: ۱۴۰۴/۵/۲۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۲/۲۸

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



چکیده

نوشته حاضر به بررسی معیارهای تمایز بین سلب مالکیت مشروع و نامشروع در حقوق بین‌الملل، با تمرکز بر رویه دیوان‌های داوری ایکسید (ICSID) و دیوان دعاوی ایران-آمریکا می‌پردازد. هدف این پژوهش، ارائه چارچوبی مشخص برای تشخیص سلب مالکیت قانونی از غیرقانونی و تعیین آثار حقوقی مترتب بر هر یک است. روش‌شناسی تحقیق شامل تحلیل رویه قضایی دیوان‌های داوری بین‌المللی و بررسی تطبیقی آرا و تصمیمات مرتبط است. نتایج حاصل از این بررسی نشان می‌دهد که سلب مالکیت در صورتی مشروع تلقی می‌شود که چهار معیار اساسی را رعایت کند: (۱) در جهت نفع عمومی باشد، (۲) غیرتبعیض‌آمیز باشد، (۳) مطابق فرایند قانونی صورت گیرد، و (۴) همراه با پرداخت غرامت کامل و مؤثر باشد. اهمیت و نوآوری این تحقیق در تبیین دقیق این معیارها و ارائه تحلیل جامعی از آثار حقوقی ناشی از تمایز بین سلب مالکیت مشروع و نامشروع، به‌ویژه در زمینه قابلیت مطالبه عدم‌النفع و میزان غرامت پرداختی، نهفته است.

واژه‌های اصلی: سلب مالکیت، معیار مشروعیت، سلب مالکیت مشروع، سلب مالکیت نامشروع.

۱- دانشیار و عضو هیئت علمی دانشگاه علوم اسلامی رضوی مشهد مقدس.

مقدمه

سلب مالکیت از اموال سرمایه‌گذاران خارجی، پدیده‌ای پیچیده و چندوجهی است که همواره در کانون توجه حقوق بین‌الملل و روابط اقتصادی کشورها قرار داشته است. این موضوع، نه تنها منافع سرمایه‌گذاران را تحت تأثیر قرار می‌دهد، بلکه می‌تواند پیامدهای گسترده‌ای برای اقتصاد دولت‌های میزبان، جریان سرمایه‌گذاری خارجی و ثبات نظام بین‌المللی داشته باشد. در دنیای امروز، که سرمایه‌گذاری خارجی نقش به‌سزایی در توسعه اقتصادی ایفا می‌کند، تعیین معیارهای دقیق و شفاف برای تشخیص سلب مالکیت مشروع از نامشروع، از اهمیت دوچندانی برخوردار است.

دولت‌ها از یک سو، به عنوان صاحبان حاکمیت، حق دارند در راستای تأمین منافع عمومی، سیاست‌های اقتصادی خود را تعیین کرده و در صورت لزوم، اموال واقع در قلمرو خود را مصادره کنند. این حق، که ریشه در اصل حاکمیت دولت‌ها بر منابع طبیعی و ثروت ملی دارد، به آنها اجازه می‌دهد تا در جهت تحقق اهداف توسعه‌ای و اجتماعی خود گام بردارند. با این حال، اعمال این حق نباید به نقض حقوق مکتسبه سرمایه‌گذاران خارجی منجر شود. سرمایه‌گذاری که با اعتماد به قوانین و مقررات کشور میزبان، سرمایه خود را در آنجا به کار انداخته‌اند، انتظار دارند که حقوقشان مورد حمایت قرار گیرد و از اقدامات خودسرانه و تبعیض‌آمیز مصون باشند.

تعارض بین حق دولت‌ها در اعمال حاکمیت و لزوم حمایت از حقوق سرمایه‌گذاران، چالش‌های حقوقی و عملی متعددی را ایجاد کرده است. در این میان، دیوان‌های داوری بین‌المللی، به‌ویژه دیوان ایکسید و دیوان دعاوی ایران-آمریکا، نقش مهمی در تعیین معیارهای مشروعیت سلب مالکیت و حل و فصل اختلافات ناشی از آن ایفا کرده‌اند. رویه این دیوان‌ها، نشان می‌دهد که سلب مالکیت تنها در صورتی می‌تواند مشروع تلقی شود که شرایط خاصی را رعایت کند؛ ازجمله اینکه در جهت نفع عمومی باشد، غیرتبعیض‌آمیز باشد، مطابق فرایند قانونی صورت گیرد و همراه با پرداخت غرامت عادلانه و مؤثر باشد.

در این مقاله، با بررسی دقیق رویه دیوان‌های داوری بین‌المللی و تحلیل آرا و تصمیمات آنها، تلاش خواهیم کرد تا معیارهای تمایز سلب مالکیت مشروع از نامشروع را تبیین کرده و آثار حقوقی مترتب بر هر یک را مورد بررسی قرار دهیم. هدف اصلی، ارائه چارچوبی جامع و کاربردی برای تشخیص سلب مالکیت قانونی از غیرقانونی و تعیین حقوق و تعهدات طرفین درگیر در این فرایند است. برای دستیابی به این هدف، ابتدا به بررسی مفهوم سلب مالکیت و انواع آن می‌پردازیم. سپس، معیارهای مشروعیت سلب مالکیت را به تفصیل مورد بحث قرار می‌دهیم. در نهایت، آثار حقوقی ناشی از تمایز بین سلب مالکیت مشروع و نامشروع، به‌ویژه در زمینه تعیین غرامت و جبران خسارت را تحلیل خواهیم کرد. امید است این تحقیق، بتواند گامی مؤثر در جهت شفاف‌سازی و توسعه حقوق بین‌الملل سرمایه‌گذاری و ارتقای امنیت حقوقی سرمایه‌گذاران خارجی باشد.



الف: مفهوم و گونه‌های سلب مالکیت

سلب مالکیت، به عنوان یکی از مفاهیم کلیدی در حقوق بین‌الملل سرمایه‌گذاری، به اقداماتی اطلاق می‌شود که توسط دولت میزبان انجام شده و منجر به محروم شدن سرمایه‌گذار خارجی از حقوق مالکانه خود می‌گردد. این محرومیت ممکن است به صورت کامل یا جزئی باشد و می‌تواند شامل محدودیت‌هایی در استفاده، مدیریت یا کنترل دارایی‌ها شود (Brownlie, 2008, p. 531). در حقوق بین‌الملل، سلب مالکیت در اشکال مختلفی ظاهر می‌شود که شامل سلب مالکیت مستقیم، غیرمستقیم، خزنه و اقدامات مشروع انتظامی غیرقابل جبران است. تمایز دقیق میان این گونه‌ها، نه تنها برای فهم ماهیت سلب مالکیت، بلکه برای تعیین مشروعیت یا نامشروعیت آن و آثار حقوقی مترتب بر هر یک، از اهمیت به‌سزایی برخوردار است.

- ۱- سلب مالکیت مستقیم به مصادره صریح و رسمی اموال سرمایه‌گذار خارجی توسط دولت از طریق ابزارهای قانونی، مانند ملی‌سازی یا صدور فرمان مصادره، اشاره دارد. این نوع سلب مالکیت معمولاً با انتقال مستقیم مالکیت به دولت یا نهادهای عمومی همراه است و در صورت رعایت معیارهای مشروعیت، نظیر نفع عمومی و پرداخت غرامت، قانونی تلقی می‌شود. به عنوان مثال، در پرونده Amoco v. Iran (1987)، ملی‌سازی صنعت نفت ایران به عنوان سلب مالکیت مستقیم شناخته شد که به دلیل پرداخت غرامت و تحقق نفع عمومی، مشروع تلقی گردید (Amoco v. Iran, 1987, Para 146).
- ۲- سلب مالکیت غیرمستقیم، برخلاف نوع مستقیم، بدون انتقال رسمی مالکیت رخ می‌دهد و شامل اقداماتی است که حقوق مالکانه سرمایه‌گذار را بی‌فایده یا بی‌ارزش می‌کند. این اقدامات ممکن است شامل وضع مقررات محدودکننده، لغو مجوزها یا ایجاد موانع عملیاتی باشد که عملاً مانع بهره‌مندی سرمایه‌گذار از دارایی‌هایش می‌شود. دیوان‌های داوری بین‌المللی، مانند دیوان IC-SID، براساس “رویکرد تأثیر” (sole effects doctrine) این نوع سلب مالکیت را ارزیابی می‌کنند. برای نمونه، در پرونده Metalclad v. Mexico (2000)، مقررات زیست‌محیطی که منجر به تعطیلی کارخانه شد، به عنوان سلب مالکیت غیرمستقیم شناخته شد، زیرا تأثیر آن معادل محرومیت کامل از مالکیت بود (Metalclad v. Mexico, 2000, Para 103).

- ۳- سلب مالکیت خزنه زیرمجموعه‌ای از سلب مالکیت غیرمستقیم است که از مجموعه‌ای از اقدامات تدریجی و انباشتی تشکیل می‌شود که در نهایت به محرومیت کامل یا اساسی از حقوق مالکانه منجر می‌گردد. این اقدامات ممکن است به تنهایی مشروع به نظر آیند، اما در مجموع اثر سلب مالکیت را ایجاد می‌کنند. به عنوان مثال، در پرونده Biloune v. Ghana (1989)، مجموعه‌ای از محدودیت‌ها، اخراج‌ها و موانع عملیاتی، پروژه سرمایه‌گذاری را نابود کرد و به عنوان سلب مالکیت خزنه شناخته شد (Biloune v. Ghana, 1989, Para 209). تمایز این نوع با سلب مالکیت غیرمستقیم در تدریجی بودن و ماهیت انباشتی آن است، که اثبات آن را در رویه داوری چالش‌برانگیز می‌کند.

۴- اقدامات مشروع انتظامی غیرقابل جبران، که به عنوان اعمال حاکمیتی دولت در راستای حفظ منافع عمومی (مانند سلامت عمومی، محیط زیست یا امنیت ملی) شناخته می‌شوند، از سلب مالکیت متمایز هستند. این اقدامات، که براساس دکترین «اختیارات انتظامی» (police power) تعریف می‌شوند، معمولاً نیازی به پرداخت غرامت ندارند، مگر اینکه تأثیر آنها به حدی شدید باشد که معادل سلب مالکیت تلقی شود. برای مثال، در پرونده *Saluka v. Czech Republic* (2006)، مقررات بانکی که فعالیت بانک را محدود کرد، به عنوان اقدام انتظامی مشروع شناخته شد، زیرا در راستای منافع عمومی و بدون تبعیض بود (*Saluka v. Czech Republic*, 2006, Para 262). با این حال، اگر این اقدامات به صورت تبعیض آمیز یا غیرمتناسب باشند، ممکن است به سلب مالکیت غیرمستقیم تبدیل شوند، همان طور که در پرونده *Tecmed v. Mexico* (2003) مشاهده شد، جایی که لغو مجوز زیست محیطی به دلیل تأثیرات شدید، سلب مالکیت غیرمستقیم تلقی گردید (*Tecmed v. Mexico*, 2003, Para 122).

تمایز میان این گونه‌ها در تعیین مشروعیت سلب مالکیت و الزامات حقوقی ناشی از آن، ازجمله پرداخت غرامت، نقش حیاتی دارد. سلب مالکیت مستقیم و غیرمستقیم می‌تواند در صورت رعایت معیارهای نفع عمومی، عدم تبعیض، فرایند قانونی و پرداخت غرامت، مشروع باشند. با این حال، سلب مالکیت خزنده به دلیل ماهیت پنهان و تدریجی خود، اغلب فاقد این معیارهاست و به همین دلیل معمولاً نامشروع تلقی می‌شود (*Reisman & Sloane*, 2004, p. 128). اقدامات مشروع انتظامی، در صورتی که متناسب و غیرتبعیض آمیز باشند، اصولاً نیازی به غرامت ندارند، اما اگر تأثیر آنها به سطح سلب مالکیت برسد، ممکن است مشمول الزامات غرامت شوند. این طبقه‌بندی، چارچوبی روشن برای تحلیل رویه دیوان‌های داوری بین‌المللی فراهم می‌کند و به تبیین دقیق‌تر آثار حقوقی سلب مالکیت کمک می‌نماید.



ب - مشروعیت سلب مالکیت و معیارهای حاکم بر آن

سلب مالکیت، عبارت است از انجام اقداماتی توسط دولت که منجر به محروم شدن سرمایه‌گذار خارجی از حقوق مالکانه خود می‌گردد. این محرومیت ممکن است مطلق بوده یا صرفاً برخی تصرفات مالک را محدود کند نظیر محدود کردن قدرت مدیریت و کنترل مال (*Lan Brownlie*, 2008, 531). شایان ذکر است که سلب مالکیت، صرفاً به صورت مستقیم و از طریق مصادره اموال انجام نمی‌شود، بلکه ممکن است دولت با انجام اقداماتی، مالکیت سرمایه‌گذار بر اموالش را بی‌فایده نماید. این قبیل اقدامات نیز، اگرچه به صراحت سلب مالکیت نیستند، ولی در حکم سلب مالکیت محسوب می‌گردند. به عنوان نمونه در پرونده «جملپوس علیه دولت آرژانتین»، خواهان با برشمردن اقدامات دولت مکزیک، توانست اتهام سلب مالکیت توسط دولت مکزیک را به اثبات برساند. (*Gemplus, v. United Mexican States*, 2010, Para 3,8) همچنین در پرونده «استریت هوزینگ علیه جمهوری اسلامی ایران» که در دیوان داوری ایران - آمریکا، مطرح شده

بود، دیوان مقرر نمود: «در حقوق بین الملل به رسمیت شناخته شده است که اقدامات انجام شده توسط یک کشور می تواند در حقوق مالکیت تا حدی دخالت کند که این حقوق چنان بی فایده ای به دست می آید که باید تصور شود که آنها سلب مالکیت شده اند، حتی اگر دولت ادعا نکند که آنها از آنها سلب مالکیت کرده است» (Starrett Housing v Iran, 1987, Para 281) رویه مشابهی نیز در پرونده های متعدد دیگری مورد اشاره قرار گرفته است. (Metalclad Corporation v. United States of Mexico, 2000, Para 103 – Middle). East Cement Shipping v. Arab Republic of Egypt, 2002, Para. 107 – Antoine Goetz v. République du Burundi, 1999, Para 68 – Antoine Biloune v. Ghana, 1989, Para 209 – Compañía del Desarrollo de Santa Elena, v. The Republic of Costa Rica, 2000, Para 6 – Tippetts v. Iran, 1984, Para 225) مطابق رویه معمول در حقوق بین الملل، یکی از حقوق دولت، سلب حق مالکیت از سرمایه گذار خارجی است. با این حال، مشروعیت سلب حق مالکیت، منوط و موقوف به رعایت یک سری شرایط خاص است. به گونه ای که اگر دولتی بدون رعایت آن شرایط، اقدام به سلب مالکیت نماید، سلب مالکیت وی، نامشروع و ناموجه قلمداد می شود. البته اینکه ملاک و معیار مشروعیت سلب مالکیت چیست، در عرصه حقوق بین الملل، مورد بحث و اختلاف زیادی است (B H Weston, 1983, 89). با این وجود، معیارهایی که عموماً مورد تأیید دیوان های داوری بین المللی قرار دارد، عبارت اند از اینکه سلب مالکیت: ۱- در جهت نفع عمومی باشد؛ ۲- بدون تبعیض باشد؛ ۳- مطابق فرایند قانونی باشد؛ ۴- با پرداخت غرامت همراه باشد (Suzy H. Nikie, 2013, p IV).



۱- سلب مالکیت در جهت نفع عمومی باشد

نخستین معیار برای مشروعیت سلب مالکیت، انجام آن در راستای نفع عمومی است. نفع عمومی به اهدافی مانند توسعه اقتصادی، حفاظت از محیط زیست، تأمین زیرساخت های عمومی یا سلامت عمومی اشاره دارد که دولت ها به عنوان بخشی از حق حاکمیت خود دنبال می کنند (Brownlie, 2008, p. 531). با این حال، مفهوم نفع عمومی در حقوق بین الملل تعریف واحدی ندارد و دیوان های داوری، مانند دیوان ICSID و دیوان دعاوی ایران-آمریکا، معمولاً تفسیر موسعی از آن ارائه می دهند (Amoco v. Iran, 1987, Para 145). این شرط به صورت دو وجهی بررسی می شود: فرض اولیه مشروعیت هدف اعلامی دولت، و امکان ابطال این فرض با اثبات پیش متن سیاسی یا تبعیض آمیز.

۱-۱- فرض اولیه مشروعیت هدف اعلامی دولت:

دیوان های داوری بین المللی، با احترام به اصل حاکمیت دولت ها، فرض را بر این می گذارند که هدف اعلامی دولت برای سلب مالکیت (مانند ملی سازی یا حفاظت از منافع عمومی) مشروع است، مگر اینکه خلاف آن ثابت شود. برای مثال، در پرونده (Amoco v. Iran 1987)، دیوان داوری اقدام ایران در ملی سازی صنعت نفت را به دلیل ارتباط با نفع عمومی (تقویت اقتصاد ملی) مشروع دانست و ادعای خواهان مبنی

بر نامشروع بودن را رد کرد (Amoco v. Iran, 1987, Para 146). به همین ترتیب، در پرونده Gemplus v. United Mexican States (2010)، دولت آرژانتین استدلال کرد که سلب مالکیت در راستای نفع عمومی بوده و دیوان این ادعا را با توجه به شواهد اولیه پذیرفت (Gemplus, 2010, Para 257). این فرض اولیه، به دولت‌ها اجازه می‌دهد تا سیاست‌های خود را بدون دخالت فوری دیوان‌ها اجرا کنند، مشروط بر اینکه اقداماتشان با معیارهای دیگر مشروعیت (عدم تبعیض، فرایند قانونی و غرامت) سازگار باشد.

۲-۱- ابطال فرض مشروعیت با پیش‌متن سیاسی یا تبعیضی

با وجود فرض اولیه مشروعیت، سرمایه‌گذار می‌تواند با ارائه شواهد محکم، ثابت کند که هدف واقعی دولت نه نفع عمومی، بلکه انگیزه‌های سیاسی یا تبعیض‌آمیز بوده است. در پرونده BP v. Libya (1973)، دیوان دآوری سلب مالکیت را به دلیل وجود اغراض سیاسی (تلافی سیاسی علیه دولت انگلستان) نامشروع دانست، زیرا هیچ ارتباطی با نفع عمومی نداشت (BP v. Libya, 1973, Para 158). به طور مشابه، در پرونده Marvin Roy v. United Mexican States (2002)، رفتار تبعیض‌آمیز دولت مکزیک نسبت به سرمایه‌گذار خارجی، مشروعیت سلب مالکیت را زیر سؤال برد (Marvin Roy, 2002, Para 187). بار اثبات این پیش‌متن برعهده سرمایه‌گذار است و دیوان‌ها معمولاً به دلیل تفسیر موسع نفع عمومی، این ادعاها را با دقت و سخت‌گیری بررسی می‌کنند (Nikiema, 2013, p. IV). برای مثال، در پرونده Amoco v. Iran، ادعای تبعیض‌آمیز بودن اقدام ایران به دلیل عدم سلب مالکیت از یک شرکت ژاپنی رد شد، زیرا دیوان شواهد کافی برای تبعیض نیافت (Amoco v. Iran, 1987, Para 142).

این چارچوب دو وجهی نشان می‌دهد که شرط نفع عمومی، اگرچه رکنی اساسی برای مشروعیت سلب مالکیت است، اما قطعی نیست و می‌تواند با شواهد قوی مبنی بر سوءنیت یا تبعیض ابطال شود. این رویکرد، تعادل بین حق حاکمیت دولت‌ها و حمایت از سرمایه‌گذاران خارجی را تضمین می‌کند و از سوءاستفاده از مفهوم نفع عمومی جلوگیری می‌نماید.

۲- سلب مالکیت، تبعیض‌آمیز نباشد

یکی دیگر از معیارهای اساسی برای مشروعیت سلب مالکیت، رعایت اصل عدم تبعیض است. بر این اساس، دولت نمی‌تواند به صورت تبعیض‌آمیز، تبعه یا اتباع یک کشور خاص را هدف قرار داده و اموال آنها را مصادره کند. هرگونه اقدام تبعیض‌آمیز از سوی دولت میزبان سرمایه در مصادره اموال سرمایه‌گذار خارجی، نامشروع تلقی خواهد شد. این اصل، در رویه دیوان‌های دآوری بین‌المللی مکرراً مورد تأکید قرار گرفته است.

به عنوان نمونه، در پرونده «بی پی علیه لیبی»، دیوان دآوری در موارد متعددی بر لزوم وجود شرط عدم تبعیض برای مشروعیت سلب مالکیت تأکید کرده است (B. P. Exploration Company v. Libyan، 1973, Para 55, 59, 65, 111, 142). همچنین، در پرونده «مروین روی علیه مکزیک»، دیوان دآوری با



استناد به رفتار تبعیض آمیز دولت مکزیک نسبت به خواهان، اقدام دولت را نامشروع دانست (Marvin Roy v. United Mexican States, 2002, Para 187). در پرونده «شرکت آرچر دانیلز میدلند علیه مکزیک» نیز، خواهان با استناد به رفتار تبعیض آمیز دولت مکزیک، عمل خوانده را نامشروع توصیف نمود (Archer Daniels Midland v. United Mexican States, 2005, Para 165) و دیوان داوری نیز با همین استدلال، اقدام دولت مکزیک را نامشروع اعلام کرد (Ibid, 193).

در پرونده «آموکو» که در دیوان داوری ایران - آمریکا مطرح شد، خواهان مدعی شد که سلب مالکیت ایران از حقوق قراردادی آموکو، تبعیض آمیز بوده و لذا نامشروع است؛ چراکه ایران در پرونده مشابهی که یک شرکت ژاپنی با یک شرکت پتروشیمی ایران داشته است، اقدامی جهت سلب مالکیت از آن شرکت ننموده است (Amoco v. Iran, 1987, Para 139). دیوان داوری نیز با تأکید بر این نکته که «عدم تبعیض» از شروط ضروری مشروعیت سلب مالکیت است، به بررسی این ادعا پرداخت. با این حال، درنهایت، دیوان رفتار ایران را تبعیض آمیز تشخیص نداد و اعلام کرد که ممکن است، پروسه سلب مالکیت به طور تدریجی رخ دهد و لذا اینکه ایران از یک شرکت ژاپنی سلب مالکیت نکرده است، دلیل تبعیض آمیز بودن رفتار ایران قلمداد نمی گردد (Ibid, Para 142).

در پرونده «بی.پی علیه دولت لیبی»، قاضی لاگرون عمل دولت لیبی را به استناد تبعیض آمیز بودن، غیرقانونی و نامشروع اعلام کرد: «قانون ملی سازی بی.پی و نیز اعمالی که خوانده مرتکب آنها گردیده است، باعث از بین رفتن امتیاز انحصاری بی.پی شده است... از این رو، دیوان معتقد است: عمل مصادره خوانده نسبت به اموال، حقوق و منافع خواهان، نقض حقوق بین الملل عمومی به شمار می آید؛ چراکه این مصادره، صرفاً به دلایل سیاسی و تبعیض آمیز رخ داده است. تقریباً با گذشت دو سال از زمان ملی سازی، هیچ اقدامی از طرف خوانده در جهت پرداخت غرامت صورت نگرفته است و درنتیجه، عمل دولت خوانده، مصادره تلقی می شود» (B. P. Exploration Company v. Libyan, 1973, Para 329).

دکتر محمصانی نیز در پرونده لیامکو اظهار داشت که این مطلب روشن و اجماعی است که غیرتبعیض بودن رفتار دولت، شرط صحت ملی سازی (سلب مالکیت) است و این مطلب در حقوق بین الملل، هم در تئوری و هم در عمل ثابت شده است (LIAMCO v. Libya, 1978, Para 244).

۳- سلب مالکیت طی فرایند قانونی باشد

ازجمله شروط مشروعیت سلب مالکیت آن است که سلب مالکیت در یک فرایند قانونی صورت گرفته و از اصول مربوط به «رعایت تشریفات قانونی»^۱ تبعیت نماید (Christoph Schreuer, 45). «رعایت تشریفات قانونی» عبارتی است که متضمن استاندارد حداقلی مندرج در حقوق بین الملل عرفی و الزامات ناشی از رفتار عادلانه و منصفانه می باشد (رودولف دالزر و کریستف شروئر، ۱۳۹۳، ۱۵۷).



این شرط که سلب مالکیت باید در یک فرایند قانونی صورت پذیرد ازجمله شروطی است که اغلب معاهدات سرمایه‌گذاری برای مشروعیت سلب مالکیت بدان اشاره کرده‌اند.

یکی از شرایط اساسی مشروعیت سلب مالکیت، انجام آن در چارچوب یک فرایند حقوقی و قانونی است که از اصول حاکم بر «رعایت تشریفات قانونی»^۱ پیروی نماید (Christoph Schreuer, 45). مفهوم «رعایت تشریفات قانونی» به استاندارد حداقلی مندرج در حقوق بین‌الملل عرفی اشاره دارد که الزامات ناشی از رفتار عادلانه و منصفانه را دربرمی‌گیرد (رودولف دالزر و کریستف شروئر، ۱۳۹۳، ۱۵۷).

این شرط، که سلب مالکیت باید در بستر یک فرایند حقوقی انجام پذیرد، ازجمله شروط کلیدی است که در بسیاری از معاهدات سرمایه‌گذاری به‌عنوان مبنای مشروعیت سلب مالکیت مورد تأکید قرار گرفته است.

به‌عنوان نمونه در ماده سوم کنوانسیون ۱۹۶۷ درخصوص حمایت از اموال خارجی تصریح شده است: «هیچ طرفی نمی‌تواند اقداماتی را اتخاذ نماید که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، تبعه طرف دیگر را از اموالش محروم سازد، مگر آنکه شرایط زیر محقق گردد: (۱) اقدامات مذکور باید در راستای منافع عمومی و در قالب یک فرایند حقوقی و قانونی صورت پذیرد...» (Convention on the Protection of Foreign Property, Article 3).

همچنین در ماده سوم پیش‌نویس کنوانسیون آبز-شاکراس^۲، به شرایط جواز مصادره مستقیم یا غیرمستقیم اموال سرمایه‌گذار خارجی پرداخته و مقرر می‌دارد: «هیچ‌یک از طرفین کنوانسیون مجاز به اتخاذ اقداماتی علیه اتباع طرف دیگر که به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم منجر به محرومیت آنها از اموالشان شود، نیست، مگر آنکه این اقدامات در چارچوب یک فرایند حقوقی و قانونی انجام پذیرد و به‌گونه‌ای غیرتبعیض‌آمیز باشد...» (Abs-Shawcross Draft Convention, Article 3).

در بسیاری از معاهدات دوجانبه سرمایه‌گذاری، شرط رعایت فرایند قانونی برای سلب مالکیت مورد تأکید قرار گرفته است. به‌عنوان مثال، در بند ۱ ماده ۵ «قانون موافقت‌نامه تشویق و حمایت از سرمایه‌گذاری بین کشورهای عضو اکو و پروتکل اصلاحی آن، مصوب ۱۳۸۸/۱۱/۱۶» مقرر شده است: «سرمایه‌گذاری‌ها نه مصادره خواهند شد و نه ملی می‌شوند، و نه به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم مشمول اقدامات مشابه قرار خواهند گرفت، مگر آنکه این اقدامات به‌منظور تحقق هدفی عمومی، به‌صورت غیرتبعیض‌آمیز، همراه با پرداخت فوری، کافی و مؤثر غرامت، و در چارچوب فرایند قانونی و مطابق با اصول کلی رفتار مندرج در ماده ۴ این موافقت‌نامه انجام پذیرد.»

همچنین، در ماده ۶ موافقت‌نامه تشویق و حمایت متقابل از سرمایه‌گذاری بین دولت جمهوری اسلامی ایران و دولت جمهوری یوروندی، که در سال ۱۳۹۳ با تصویب مجلس شورای اسلامی و تأیید



1- Due Process of Law – Selon une Procedure Legale.

2- Draft Convention on Investment Abroad, (Abs-Shawcross Draft Convention), 1959.

شورای نگهبان به قانون تبدیل شده، آمده است: «سرمایه‌گذاری‌های اشخاص حقیقی و حقوقی هر یک از طرف‌های متعاقد، توسط طرف متعاقد دیگر ملی‌سازی، مصادره یا سلب مالکیت نخواهد شد و یا مشمول اقدامات مشابه قرار نخواهد گرفت، مگر آنکه این اقدامات به منظور اهداف عمومی، در چارچوب فرایند قانونی، به صورت غیرتبعیض‌آمیز و همراه با پرداخت سریع، مؤثر و کافی غرامت انجام شود.» در آرای صادره از مراجع داوری اکسید، شرط رعایت فرایند قانونی در سلب مالکیت به طور مستمر مورد توجه دیوان‌های داوری قرار گرفته است. به عنوان نمونه، در پرونده «ویگوتاپ علیه مجارستان»، خواهان با استناد به عدم رعایت فرایند قانونی در جریان سلب مالکیت، این اقدام را نامشروع قلمداد نمود (Vigotop Limited v. Hungary, Para 213).

در پرونده «آنتونیو گوتز علیه بوروندی»، دیوان داوری چنین اظهار داشت: «دومین شرط برای مشروعیت اقدام سلب مالکیت از منظر حقوق بین‌الملل، علاوه بر ضرورت وجود دلایل معتبر و موجه، آن است که این اقدام در چارچوب یک فرایند حقوقی مشروع انجام پذیرد» (Antoine Goetz v. Burundi, 1999, Para 508).

همچنین، دیوان داوری اکسید در قضیه «ای دی سی علیه مجارستان» درخصوص این شرط تأکید کرد: «دیوان با استدلال خواهان موافق است که شرط «طی فرایند قانونی» در موارد مصادره، مستلزم وجود سازوکارهای قضایی بنیادین، نظیر اطلاع‌رسانی پیشینی معقول، رسیدگی عادلانه، و دادرسی بی‌طرفانه در ارزیابی اقدامات مورد اختلاف است، تا این شرط تحقق یابد و سرمایه‌گذار بتواند از آن بهره‌مند شود» (ADC Affiliate v. Hungary, 2006, Para 435).

۴- سلب مالکیت همراه با پرداخت غرامت باشد

لزم پرداخت غرامت، همواره به عنوان یکی از بحث‌برانگیزترین و چالش‌برانگیزترین شروط مشروعیت سلب مالکیت مطرح بوده است. این چالش، نه تنها به معیار ارزیابی غرامت محدود نمی‌شود، بلکه اساساً این پرسش را مطرح می‌سازد که آیا پرداخت غرامت، شرط لازم برای مشروعیت سلب مالکیت است یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا در صورت عدم پرداخت غرامت، سلب مالکیت نامشروع خواهد بود؟ مناقشات پیرامون «پرداخت غرامت» به عنوان شرطی ضروری برای مشروعیت سلب مالکیت، همواره ریشه در اختلافات ایدئولوژیک در باب مفهوم مالکیت و نظام‌های اقتصادی کشورها داشته است (Friedman, 1955, p. 13).

برای بررسی نظام‌مند جایگاه غرامت در مشروعیت‌سنجی سلب مالکیت، می‌توان آن را در سه جنبه اصلی تحلیل کرد: غرامت به عنوان شرط شکلی تحقق مشروعیت، غرامت به عنوان تعهدی لاحق و غرامت به عنوان عامل تشدید در صورت نقض سایر ارکان مشروعیت. این چارچوب سه‌گانه، با تکیه بر رویه دیوان‌های داوری بین‌المللی مانند ICSID و دیوان دعاوی ایران-آمریکا، و منابع حقوقی مربوطه، به تبیین دقیق‌تر این جایگاه کمک می‌کند.

۴-۱- غرامت به عنوان شرط شکلی تحقق مشروعیت

در رویکرد سنتی حقوق بین الملل و بسیاری از معاهدات سرمایه‌گذاری، پرداخت غرامت عادلانه، فوری و مؤثر شرطی شکلی و ضروری برای تحقق مشروعیت سلب مالکیت تلقی می‌شود. برای مدت‌ها، سلب مالکیت تنها در صورتی قانونی تلقی می‌گردید که با پرداخت غرامت همراه باشد، و عدم رعایت تعهد به پرداخت غرامت، نقض حقوق بین الملل محسوب شده و مسئولیت بین المللی دولت را در پی داشت (Marboe, 2009, p. 52). به عنوان نمونه، در پرونده «دوسابلا» در سال ۱۹۳۳، دیوان داوری چنین اظهار داشت: «اقدامات دولت در سلب مالکیت اتباع خارجی بدون پرداخت غرامت، منجر به ایجاد مسئولیت بین المللی می‌شود» (De Sabla v. Panama, 1933, p. 366). همچنین، در پرونده «گولدنبرگ»، دیوان داوری بر اهمیت این شرط تأکید ورزید (Affaire Goldenberg, 2006, p. 907). در معاهدات سرمایه‌گذاری مدرن، این شرط به طور صریح بیان شده است. به عنوان مثال، در بند ۱ ماده ۵ «قانون موافقت‌نامه تشویق و حمایت از سرمایه‌گذاری بین کشورهای عضو اکو و پروتکل اصلاحی آن، مصوب ۱۳۸۸/۱۱/۱۶» مقرر شده است: «سرمایه‌گذاری‌ها نه مصادره خواهند شد و نه ملی می‌شوند، و نه به صورت مستقیم یا غیرمستقیم مشمول اقدامات مشابه قرار خواهند گرفت، مگر آنکه این اقدامات به منظور تحقق هدفی عمومی، به صورت غیرتبعیض آمیز، همراه با پرداخت فوری، کافی و مؤثر غرامت، و در چارچوب فرایند قانونی و مطابق با اصول کلی رفتار مندرج در ماده ۴ این موافقت‌نامه انجام پذیرد». همچنین، در ماده ۶ موافقت‌نامه تشویق و حمایت متقابل از سرمایه‌گذاری بین دولت جمهوری اسلامی ایران و دولت جمهوری برونودی، که در سال ۱۳۹۳ با تصویب مجلس شورای اسلامی و تأیید شورای نگهبان به قانون تبدیل شده، آمده است: «سرمایه‌گذاری‌های اشخاص حقیقی و حقوقی هر یک از طرف‌های متعاقد، توسط طرف متعاقد دیگر ملی سازی، مصادره یا سلب مالکیت نخواهد شد و یا مشمول اقدامات مشابه قرار نخواهد گرفت، مگر آنکه این اقدامات به منظور اهداف عمومی، در چارچوب فرایند قانونی، به صورت غیرتبعیض آمیز و همراه با پرداخت سریع، مؤثر و کافی غرامت انجام شود». این شرط در آرای صادره از مراجع داوری ICSID نیز مورد تأکید قرار گرفته است، مانند پرونده «ویگوتاپ علیه مجارستان» که عدم رعایت فرایند قانونی و غرامت را نامشروع دانست (Vigotop Limited v. Hungary, Para 213). بنابراین، در این دیدگاه، غرامت شرطی پیشینی و شکلی است که بدون آن، سلب مالکیت حتی اگر سایر معیارها (نفع عمومی، عدم تبعیض، فرایند قانونی) رعایت شود، مشروع تلقی نمی‌شود.

۴-۲- غرامت به عنوان تعهدی لاحق

علی‌رغم رویکردی پیشین، تحولات پس از جنگ جهانی دوم و رویه برخی دیوان‌های داوری نشان می‌دهد که پرداخت غرامت می‌تواند تعهدی لاحق و جداگانه باشد که نقض آن لزوماً به نامشروعیت سلب مالکیت منجر نمی‌شود. کشورهای کمونیستی، با انکار مالکیت خصوصی، اساساً لزوم پرداخت



غرامت برای سلب مالکیت را رد می‌کردند. از سوی دیگر، کشورهای تازه استقلال یافته معتقد بودند که اعمال حق حاکمیت بر منابع مالی و طبیعی شان برای حفظ استقلال تازه به دست آمده ضروری است و عدم امکان این امر، آزادی آنها را تهدید می‌کند. منشور مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۶۲ درباره «حق حاکمیت بر منابع طبیعی» اعلام کرد که «غرامت مناسب» باید مورد توافق طرفین باشد. با این حال، این اجماع در دهه ۱۹۷۰ و در جریان تدوین «نظم نوین اقتصادی بین‌المللی» مورد توجه قرار گرفت. برخی منشورهای سازمان ملل در این دهه تأکید کردند که مشروعیت سلب مالکیت به عواملی نظیر حسن نیت و وضعیت اقتصادی کشور بستگی دارد و «پرداخت غرامت» لزوماً شرط قانونی بودن مصادره نیست. این رویکرد در رویه دیوان‌های داوری آن زمان نیز منعکس شد. برای مثال، در پرونده «لیامکو علیه لیبی» (۱۹۷۸)، دیوان داوری حکم داد که مصادره به دلیل غیرتبعیض‌آمیز بودن، قانونی است، حتی اگر لیبی هیچ غرامتی به شرکت لیامکو پرداخت نکرده باشد (LIAMCO v. Libya, 1978, Para 244). در پرونده «آمین‌اویل علیه کویت» (۱۹۸۲) نیز، دیوان حکم داد که مصادره انجام شده قانونی است، حتی اگر هیچ غرامتی پرداخت نشده باشد (Kuwait v. Aminoil, 1982, para. 976). دیوان دعاوی ایران-آمریکا در پرونده‌هایی مانند «آمریکن اینترنشنال گروپ علیه ایران» و «آی.ان.ای کورپوریشن علیه ایران» نیز این دیدگاه را تأیید کرد. در پرونده «آی.ان.ای کورپوریشن علیه ایران»، دیوان اظهار داشت: «مدت‌هاست که مصادره به منظور نظم عمومی و با رعایت شرایط قانونی، غیرقانونی تلقی نمی‌شود. با این حال، حتی اگر ملی‌سازی قانونی باشد، می‌تواند تعهدی برای پرداخت غرامت بر دولت تحمیل کند» (INA Corporation v. Iran, 1985, para. II(iii)). در پرونده «آمریکن اینترنشنال گروپ علیه ایران»، دیوان اعلام کرد: «صرف نظر از نوع و ماهیت سلب مالکیت، دولت موظف به پرداخت غرامت است، حتی اگر ملی‌سازی به خودی خود حق دولت‌ها باشد و فی‌نفسه مشروع تلقی شود؛ با این حال، ملی‌سازی قانونی همچنان دولت را به پرداخت غرامت ملزم می‌کند» (American International Group v. Iran, 1983, p. 106). در رویه‌های اخیر دیوان‌های داوری ICSID، مانند پرونده «اس‌پی‌پی علیه مصر» (۱۹۹۲)، دیوان اعلام کرد که دولت مصر حق دارد پروژه را لغو کند، حتی اگر غرامت پرداخت نشده باشد، و پرداخت غرامت را پیش شرط مشروعیت ندانست (Southern Pacific Properties v. Egypt, 1992, Para. 158). همچنین، در پرونده «سانتا النا علیه کاستاریکا» (۲۰۰۰)، دیوان بر حق دولت برای مصادره تأکید کرد و پرداخت غرامت را پیش شرط مشروعیت ندانست، هرچند رسیدگی به مبلغ غرامت بیش از ۲۰ سال طول کشید (Santa Elena SA v. Costa Rica, 2000, Para 71). پروفسور براونلی معتقد است که عدم پرداخت غرامت به‌طور خودکار به نقض حقوق بین‌الملل منجر نمی‌شود (Brownlie, 2008, p. 533). سوناراجا نیز در ویرایش ۱۹۹۴ کتاب خود می‌نویسد: «براساس حقوق بین‌الملل، پرداخت غرامت برای مصادره اموال اتباع خارجی یک تکلیف است، اما عدم انجام این تکلیف بر قانونی بودن مصادره تأثیر نمی‌گذارد» (Sornarajah, 1994, p. 315). بووت نیز استدلالی مشابه ارائه کرده است: «در مورد کفایت یا عدم

کفایت غرامت پیشنهادی اختلاف نظر وجود دارد، اما اینکه دیوان رأی به پرداخت غرامتی بیش از مبلغ پیشنهادی دولت بدهد، سلب مالکیت را غیرقانونی نمی‌کند، مگر آنکه مبلغ پیشنهادی چنان ناچیز باشد که عملاً نقض تعهد به پرداخت غرامت تلقی شود» (Bowett, 1988, p. 69). بنابراین، در این دیدگاه، غرامت تعهدی پسینی است که دولت می‌تواند پس از سلب مالکیت ادا کند، بدون اینکه عدم پرداخت فوری آن مشروعیت را زیر سؤال ببرد.

۴-۳- غرامت به عنوان عامل تشدید در صورت نقض سایر ارکان

در مواردی که سلب مالکیت به دلیل نقض سایر معیارهای مشروعیت (مانند نفع عمومی، عدم تبعیض یا فرایند قانونی) نامشروع تلقی می‌شود، عدم پرداخت غرامت می‌تواند این نامشروعیت را تشدید کند و به افزایش مسئولیت دولت و مطالبه جبران خسارت کامل (شامل عدم النفع) منجر شود. برای مثال، در پرونده «بی پی علیه لیبی» (۱۹۷۳)، سلب مالکیت به دلیل اغراض سیاسی نامشروع شناخته شد، و عدم پرداخت غرامت این نقض را تشدید کرد، زیرا دولت لیبی هیچ اقدامی برای جبران انجام نداد و دیوان آن را مصادره تلقی کرد (B. P. Exploration Company v. Libyan, 1973, Para 329). دکتر محمصانی در پرونده لیامکو نیز اشاره کرد که غیرتبعیض بودن شرط صحت ملی سازی است، اما در صورت نقض آن، عدم پرداخت غرامت مسئولیت را افزایش می‌دهد (LIAM- CO v. Libya, 1978, Para 244). در پرونده «آموکو علیه ایران» (۱۹۸۷)، اگرچه سلب مالکیت مشروع تلقی شد، اما دیوان به بررسی ادعای تبعیض پرداخت و در صورت اثبات آن، عدم غرامت می‌توانست نامشروعیت را تشدید کند (Amoco v. Iran, 1987, Para 139-142). دادگاه اروپایی حقوق بشر نیز در پرونده‌هایی مانند «Sporrong and Lönnroth v. Sweden» (1982)، بر اصل تناسب تأکید کرد و سلب مالکیت بدون غرامت را در صورت نقض سایر حقوق، نقض کنوانسیون دانست (Sporrong and Lönnroth v. Sweden, 1982, Para 69). در پرونده «کارخانه کورزوف»، تمایز بین «غرامت» به عنوان شرط مشروعیت مصادره و «جبران خسارت» به عنوان نتیجه نقض کنوانسیون ژنو بین آلمان و لهستان مورد تأکید قرار گرفت: «دادگاه صراحتاً اعلام کرد که جبران خسارات در این پرونده، نتیجه اجرای مواد ۶ تا ۲۲ کنوانسیون ژنو نیست، بلکه نتیجه نقض این مواد است» (Chorzów Factory Case). بنابراین، عدم پرداخت غرامت، به ویژه در سلب مالکیت‌های نامشروع ناشی از نقض سایر ارکان، به عنوان عاملی تشدیدکننده عمل می‌کند و می‌تواند به مطالبه خسارات اضافی منجر شود (Marboe, 2009, p. 57, para. 3.44). دکتر محبی نیز معتقد است: «تعهد دولت به پرداخت غرامت در قبال سلب مالکیت اموال اتباع خارجی، اعم از حقوق عینی یا قراردادی، امروزه به عنوان یک اصل پذیرفته شده است و مورد اختلاف نیست» (محبی، ۱۳۹۳، ص. ۲۹)، اما در صورت ترکیب با نقض سایر معیارها، این تعهد به مسئولیت تشدید شده تبدیل می‌شود.

در نتیجه، جایگاه غرامت در مشروعیت سنجی سلب مالکیت چندوجهی و تحول پذیر است. در



رویکرد سنتی و معاهدات سرمایه‌گذاری، غرامت شرطی شکلی برای تحقق مشروعیت است. با این حال، رویه دیوان‌های داوری مانند دیوان دعاوی ایران-آمریکا و برخی نویسندگان حقوقی آن را تعهدی لاحق می‌دانند که نقض آن لزوماً به نامشروعیت منجر نمی‌شود. در عین حال، عدم پرداخت غرامت می‌تواند نقض سایر ارکان مشروعیت را تشدید کند و مسئولیت دولت را افزایش دهد. این چارچوب سه‌گانه، با توجه به تحولات تاریخی و ایدئولوژیک، تعادل بین حمایت از سرمایه‌گذاران خارجی و احترام به حاکمیت دولت‌ها را تضمین می‌کند و در تحلیل رویه داوری بین‌المللی نقش کلیدی دارد. به نظر می‌رسد این دیدگاه در سال‌های اخیر در حال تحول بوده و به آرامی در حال تکامل است، جایی که صرف وجود تعهد دولت به پرداخت غرامت در هر زمانی برای قانونی تلقی شدن سلب مالکیت کافی بود، اما امروزه اجماع بر این است که چنین تعهدی می‌تواند مشروعیت سلب مالکیت را تقویت کند (Marboe, 2009, p. 57, para. 3.46).

ج- نامشروع بودن سلب مالکیت غیرمستقیم

در سال‌های اخیر، با کاهش مصادره‌های مستقیم و ملی‌سازی‌ها، دادگاه‌ها و دیوان‌های بین‌المللی با پدیده‌ای به نام «سلب مالکیت غیرمستقیم» یا «de facto» مواجه شده‌اند (Schreuer, p. 1). سلب مالکیت غیرمستقیم به اقداماتی اطلاق می‌شود که بدون انتقال رسمی مالکیت، ارزش اقتصادی سرمایه‌گذاری خارجی را به طور اساسی کاهش می‌دهند یا از آن محروم می‌سازند. این اقدامات می‌توانند به اشکال مختلفی رخ دهند، از جمله مصادره خزنده، تصرف فیزیکی اموال اتباع خارجی توسط دولت یا اشخاص وابسته، مداخلات قضایی و آرای دادگاه‌های محلی، اعمال محدودیت‌های صادراتی، یا حذف ترتیبات حمایتی از اموال تحت مالکیت خارجی‌ان (Reisman & Sloane, 2004, p. 128). این نوع سلب مالکیت‌ها به دلیل پیچیدگی و ابهاماتشان چالش‌برانگیز هستند، اما برخلاف تصور اولیه، لزوماً غیرقانونی نیستند و می‌توانند در صورت رعایت معیارهای حقوقی بین‌المللی، مشروع تلقی شوند.

معاهدات دوجانبه یا چندجانبه سرمایه‌گذاری، مانند مدل BIT ایالات متحده (۲۰۰۴) یا مدل BIT کانادا (۲۰۰۴)، تأکید دارند که سرمایه‌گذاری خارجی باید هم در برابر سلب مالکیت مستقیم و هم غیرمستقیم محافظت شود. سلب مالکیت غیرمستقیم و «اقدامات معادل ملی‌سازی یا سلب مالکیت» در این معاهدات هم‌ارز تلقی می‌شوند و برای مشروعیت، باید در راستای منافع عمومی، غیرتبعیض‌آمیز، مطابق با فرایند قانونی و همراه با پرداخت غرامت مناسب (معمولاً براساس ارزش بازار منصفانه) باشند. با این حال، مشروعیت سلب مالکیت غیرمستقیم به عوامل متعددی بستگی دارد که در ضمایم بسیاری از موافقت‌نامه‌های سرمایه‌گذاری مدرن، مانند توافق‌نامه سرمایه‌گذاری (ASEAN) (2009)، به تفصیل آمده‌اند. این عوامل شامل شدت اثر اقتصادی، مدت، دخالت در انتظارات مشروع سرمایه‌گذار، ماهیت و هدف تنظیمی اقدام و تناسب هستند.

نخست، شدت اثر اقتصادی بررسی می‌کند که آیا اقدام دولتی منجر به محرومیت کامل یا نزدیک

به کامل از ارزش سرمایه‌گذاری شده است. اثرات جزئی یا موقت معمولاً به عنوان سلب مالکیت تلقی نمی‌شوند، همان‌طور که در پرونده (Pope & Talbot v. Canada (2000) مشاهده شد، جایی که کاهش سودآوری جزئی رد گردید (Marboe, 2009, p. 60, para. 3.54). دوم، مدت اثر ارزیابی می‌شود؛ اقدامات کوتاه مدت معمولاً مشروع هستند، براساس ضمیمه مدل BIT کانادا (۲۰۰۴). سوم، دخالت در انتظارات مشروع بررسی می‌کند که آیا اقدام با تعهدات کتبی دولت که سرمایه‌گذار براساس آنها عمل کرده تداخل دارد. انتظارات باید منطقی و مبتنی بر تعهدات خاص باشند، همان‌طور که در پرونده Waste Man- (2004) تأکید شد که انتظارات کلی رد شدند. چهارم، ماهیت و هدف تنظیمی اقدام، مانند حفاظت از سلامت عمومی یا محیط زیست، بررسی می‌شود. اقدامات پلیس دولتی که برای اهداف عمومی مشروع (bona fide) انجام شوند، اغلب غیرجبرانی هستند، مانند پرونده Methanex v. USA (2005) که براساس BIT کلمبیا-هند (۲۰۰۹) مشروع تلقی شد. درنهایت، تناسب اقدام با هدف عمومی ارزیابی می‌شود؛ اقدام باید متناسب باشد و گزینه‌های کم‌زیان‌تری در دسترس نباشد، همان‌طور که در پرونده Tecmed v. Mexico (2003) عدم تناسب منجر به حکم سلب مالکیت شد (Reisman & Sloane, 2013, p. 128).

برخلاف آنچه قاضی بوور در پرونده Sedco Inc v. NIOC (1986, p. 190) اظهار داشت که «به ندرت مصادره غیرمستقیم قانونی است»، رویه‌های اخیر نشان می‌دهند که سلب مالکیت غیرمستقیم می‌تواند قانونی باشد اگر این معیارها رعایت شوند. برای مثال، در پرونده Philip Morris v. Uruguay (2016)، اقدامات تنظیمی برای سلامت عمومی به دلیل رعایت تناسب و هدف عمومی مشروع تلقی شدند. دادگاه اروپایی حقوق بشر نیز بر اصل تناسب تأکید دارد و سلب مالکیت بدون غرامت را تنها در صورت نقض این معیارها ممنوع می‌داند. بنابراین، سلب مالکیت غیرمستقیم تنها زمانی غیرقانونی است که بدون توجیه معتبر، بدون رعایت فرایند قانونی، یا بدون پرداخت غرامت انجام شود. این رویکرد، که همخوان با توصیه‌های UNCTAD و IISD است، نه تنها حقوق سرمایه‌گذاران را حفظ می‌کند، بلکه به دولت‌ها اجازه می‌دهد تا برای اهداف عمومی سیاست‌گذاری کنند.



نتیجه‌گیری

با بررسی رویه دیوان‌های داوری بین‌المللی، به ویژه ICSID و دیوان دعای ایران-آمریکا، مشخص شد که تمایز بین سلب مالکیت مشروع و نامشروع بر پایه چهار معیار کلیدی استوار است: نفع عمومی، عدم تبعیض، رعایت فرایند قانونی، و پرداخت غرامت. این معیارها نه تنها مشروعیت اقدام دولت را تعیین می‌کنند، بلکه آثار حقوقی مترتب بر آن، از جمله میزان جبران خسارت و قابلیت مطالبه عدم النفع، را نیز شکل می‌دهند. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که سلب مالکیت مستقیم و غیرمستقیم می‌توانند مشروع باشند اگر این معیارها به طور توأمان رعایت شوند، در حالی که سلب مالکیت خزنه اغلب به دلیل ماهیت پنهان و انباشتی‌اش، فاقد این شرایط است و نامشروع تلقی می‌شود. اقدامات انتظامی

مشروع، مانند مقررات زیست محیطی یا بهداشتی، اصولاً غیرجبرانی هستند، مگر آنکه تأثیر آنها به سطح محرومیت اساسی برسد.

در پاسخ به این پرسش که آیا عدم پرداخت یا تأخیر غیرموجه در غرامت، خود به خود ماهیت سلب مالکیت را نامشروع می‌سازد؟ تحلیل رویه‌های داوری سه دیدگاه اصلی را آشکار می‌سازد. نخست، در رویکرد سنتی و بسیاری از معاهدات سرمایه‌گذاری (مانند مدل BIT ایالات متحده ۲۰۰۴ یا موافقت‌نامه اگو ۱۳۸۸)، غرامت شرط شکلی و پیشینی برای مشروعیت است؛ عدم پرداخت یا تأخیر غیرموجه (مانند آنچه در پرونده DeSabra v. Panama، ۱۹۳۳ مشاهده شد) سلب مالکیت را نامشروع می‌کند و مسئولیت بین‌المللی دولت را به دنبال دارد، حتی اگر سایر معیارها رعایت شده باشند. دوم، در رویه‌های پساجنگ جهانی دوم و برخی آرای دیوان دعاوی ایران-آمریکا (مانند LIAMCO v. Libya، ۱۹۷۸ و Amoco v. Iran، ۱۹۸۷)، غرامت تعهدی لاحق و جداگانه تلقی می‌شود؛ بنابراین، عدم پرداخت فوری یا تأخیر (مانند تأخیر ۲۰ ساله در Santa Elena v. Costa Rica، ۲۰۰۰) لزوماً مشروعیت را زیر سؤال نمی‌برد، بلکه به عنوان نقض تعهد مستقل، جبران خسارت اضافی (مانند سود تأخیری) را الزامی می‌کند. سوم، غرامت می‌تواند عامل تشدیدکننده باشد؛ در مواردی که سلب مالکیت به دلیل نقض سایر معیارها (مانند تبعیض در BP v. Libya، ۱۹۷۳) نامشروع است، عدم پرداخت یا تأخیر، شدت نقض را افزایش داده و به مطالبه خسارات کامل (شامل عدم‌النفع) منجر می‌شود.

این تحلیل نشان می‌دهد که عدم پرداخت یا تأخیر غیرموجه به تنهایی و “خود به خود” سلب مالکیت را نامشروع نمی‌سازد، بلکه بسته به زمینه (مانند نوع سلب مالکیت و رعایت سایر معیارها) می‌تواند شرط مشروعیت، تعهد مستقل یا عامل تشدید باشد. این دیدگاه با تحولات اخیر حقوق بین‌الملل سرمایه‌گذاری همخوانی دارد، جایی که تمرکز بر ارزیابی موردی (case-by-case) است تا تعادل بین حاکمیت دولت‌ها و حفاظت از سرمایه‌گذاران حفظ شود.

برای کاربرد عملی، پیشنهاد می‌شود دولت‌ها در معاهدات سرمایه‌گذاری، ضمایم شفافی برای تعریف تأخیر “غیرموجه” (مانند مهلت شش ماهه برای پرداخت) درج کنند تا از اختلافات جلوگیری شود. همچنین، تحقیقات آینده می‌تواند بر تأثیر تأخیر غرامت بر جریان سرمایه‌گذاری خارجی در کشورهای در حال توسعه تمرکز کند. این رویکرد نه تنها امنیت حقوقی سرمایه‌گذاران را ارتقا می‌دهد، بلکه به توسعه پایدار روابط اقتصادی بین‌المللی کمک می‌کند.

فهرست منابع ۱- منابع فارسی:

۱. دالزر، رودولف و شروتر، کریستف (۱۳۹۳). اصول حقوق بین الملل سرمایه‌گذاری. ترجمه: سید قاسم زمانی و محبوبه حیدری. تهران: انتشارات خرسندی.

۲- منابع انگلیسی: ۱-۲- کتاب‌ها و مقالات:

1. Andrw Newcombe (2009). Law and Practice of Investment Treaties: Standards of Treatment. Kluwer Law International.
2. B H Weston (1983). International Law and the Deprivation of Foreign Wealth Revisited.
3. Christoph Schreuer (n.d.). Fair and Equitable Treatment in International Investment Law.
4. Irmgard Marboe (2009). Calculation of Compensation and Damages in International Investment Law. Oxford University Press.
5. Lan Brownlie (2008). Principles of Public International Law. Oxford University Press.
6. M. Whitemen (1967). Digest of International Law. Vol. 8, U.S. Government Printing Office.
7. P. Friedman (1955). Expropriation in International Law. Stevens & Sons.
8. Suzy H. Nikiema (2013). Expropriation in Investment Treaty Arbitration.

۲-۲- اسناد بین‌المللی:

1. Abs-Shawcross Draft Convention (n.d.). Draft Convention on Investments Abroad.
2. Convention on the Protection of Foreign Property (1967). OECD.

۲-۳- پرونده‌های حقوقی:

1. ADC Affiliate v. Hungary (2006). ICSID Case No. ARB/03/16.
2. Affaire Goldenberg (2006). UNRIAA, Vol. II, p. 907.
3. Amoco v. Iran (1987). Iran-U.S. Claims Tribunal Reports, Vol. 15, p. 189.
4. Antoine Biloune v. Ghana (1989).
5. Antoine Goetz v. Burundi (1999). ICSID Case No. ARB/95/3.
6. Archer Daniels Midland v. United Mexican States (2005). ICSID Case No. ARB(AF)/04/5.
7. B. P. Exploration Company v. Libyan (1973). ILM, Vol. 12, p. 857.
8. Compañía del Desarrollo de Santa Elena v. The Republic of Costa Rica (2000). ICSID Case No. ARB/96/1.
9. De Sabla v. Panama (1933). UNRIAA, Vol. VI, p. 366.
10. Gemplus v. United Mexican States (2010). ICSID Case No. ARB(AF)/04/3.
11. LIAMCO v. Libya (1978). ILM, Vol. 20, p. 1.
12. Marvin Roy v. United Mexican States (2002). ICSID Case No. ARB(AF)/98/1.
13. Metalclad Corporation v. United States of Mexico (2000). ICSID Case No. ARB(AF)/97/1.
14. Middle East Cement Shipping v. Arab Republic of Egypt (2002). ICSID Case No. ARB/99/6.



15. Norwegian Shipowners v. US (1922). UNRIAA, Vol. 1, p. 307.
16. Souternt Pacific Properties v Egypt (1992). ICSID Case No. ARB/84/3.
17. Starrett Housing v Iran (1987). Iran-U.S. Claims Tribunal Reports, Vol. 16, p. 76.
18. Tippetts v. Iran (1984). Iran-U.S. Claims Tribunal Reports, Vol. 6, p. 219.
19. Vigotop Limited v. Hungary. ICSID Case No. ARB/11/22.

۳- قوانین و مقررات:

۱. قانون موافقت‌نامه تشویق و حمایت از سرمایه‌گذاری بین کشورهای عضو اکو و پروتکل اصلاحی آن (۱۳۸۸).
۲. موافقت‌نامه تشویق و حمایت متقابل از سرمایه‌گذاری بین دولت جمهوری اسلامی ایران و دولت جمهوری برونلدی (۱۳۹۳).



عدالت الگوریتمی و حکمرانی هوش مصنوعی

محمد مهریار^۱، شهروز دربندی^۲، حسام الدین ترکمن^۳

تاریخ ارسال: ۱۴۰۴/۶/۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۲/۱۶

چکیده

گسترش روزافزون استفاده از الگوریتم‌ها و سامانه‌های هوش مصنوعی در فرایندهای تصمیم‌گیری حقوقی، اقتصادی و اجتماعی، پرسش‌های جدی درباره عدالت، شفافیت و مسئولیت‌پذیری ایجاد کرده است. عدالت الگوریتمی به معنای تضمین تصمیم‌گیری‌های عادلانه و بدون تبعیض در سیستم‌های هوش مصنوعی می‌باشد. با گسترش استفاده از الگوریتم‌ها در تصمیم‌گیری‌های حساس، نگرانی‌ها درخصوص تعصبات موجود در داده‌ها و طراحی این سیستم‌ها افزایش یافته است. سؤال اصلی مقاله این است که چگونه می‌توان عدالت الگوریتمی را در چارچوب حکمرانی هوش مصنوعی از طریق سازوکارهای حقوقی و فنی شفافیت و پاسخ‌گویی محقق ساخت؟ برای پاسخ به این پرسش، روش تحقیق توصیفی-تحلیلی به‌کار گرفته شده و داده‌ها از طریق مطالعه کتابخانه‌ای و تحلیل تطبیقی اسناد بین‌المللی، مقررات منطقه‌ای (مانند مقررات اتحادیه اروپا) و ادبیات فنی حوزه یادگیری ماشین و هوش مصنوعی گردآوری شده‌اند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که تحقق عدالت الگوریتمی مستلزم سه رکن اساسی است: نخست، توسعه فناوری‌های توضیح‌پذیر و مقاوم در برابر سوگیری داده‌ها که امکان نظارت و ارزیابی تصمیمات الگوریتمی را فراهم سازند؛ دوم، ایجاد چارچوب‌های قانونی الزام‌آور و دستورالعمل‌های نرم که بر بی‌طرفی، شفافیت و حق اعتراض کاربران تأکید دارند و سوم، تقویت نهادهای نظارتی و همکاری‌های



دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم

۹۵

۱- استادیار گروه حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران، رایانامه: m.mehryar@urd.ac.ir (نویسنده مسئول).

۲- دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل عمومی، دانشگاه آزاد اسلامی، قشم، ایران، رایانامه: Shahrooz_d@yahoo.com.

۳- دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران، رایانامه: T1locean@gmail.com.

بین‌المللی برای تدوین استانداردهای مشترک حکمرانی داده و الگوریتم. همچنین نتایج نشان می‌دهد که توجه به تنوع فرهنگی و اجتماعی و آموزش بازیگران حقوقی و فناورانه، از پیش شرط‌های پذیرش عمومی و اثربخشی عدالت الگوریتمی است.

واژه‌های اصلی: عدالت الگوریتمی، الگوریتم‌های توضیح‌پذیر، تعصب و تبعیض الگوریتمی، شفافیت و پاسخ‌گویی الگوریتمی، هوش مصنوعی.

مقدمه

در جهان معاصر، نفوذ روزافزون فناوری‌های نوین، به‌ویژه الگوریتم‌ها و سامانه‌های هوش مصنوعی، تحولی بنیادین در عرصه‌های مختلف زندگی بشر به‌وجود آورده است. الگوریتم‌ها، که در اصل مجموعه‌ای از دستورالعمل‌های ازپیش‌تعریف‌شده برای پردازش اطلاعات و رسیدن به نتایج مشخص‌اند (انصاری، ۱۴۰۱: ۱۴۷)، امروزه نقشی کلیدی در ساختارهای تصمیم‌گیری در نهادهای عمومی و خصوصی ایفا می‌کنند. از سیستم‌های جست‌وجو در اینترنت گرفته تا نظام‌های پیشرفته تصمیم‌یار در حوزه‌هایی نظیر خدمات درمانی، بانکی، استخدامی و حتی نهادهای قضایی، شاهد حضور پررنگ این فناوری‌ها هستیم (Russell & Norvig, 2021: 8).

در پاسخ به افزایش نگرانی‌ها نسبت به آثار حقوقی و اجتماعی این سامانه‌ها، قانون‌گذار اتحادیه اروپا با تصویب قانون هوش مصنوعی رویکردی مبتنی بر طبقه‌بندی ریسک را برای تنظیم‌گری هوش مصنوعی اتخاذ کرده است. در این چارچوب، سامانه‌های هوش مصنوعی براساس شدت تهدید بالقوه آنها برای حقوق بنیادین، ایمنی و کرامت انسانی، از کاربردهای کم‌ریسک تا سامانه‌های با خطر غیرقابل قبول و به‌ویژه هوش مصنوعی پرخطر تفکیک می‌شوند. سامانه‌های پرخطر شامل کاربردهایی هستند که در حوزه‌های حساس نظیر استخدام، آموزش، ارزیابی اعتباری، ارائه خدمات عمومی و نظام عدالت کیفری به‌کار می‌روند و به دلیل تأثیر مستقیم و عمیق بر وضعیت حقوقی و اجتماعی افراد، مجاز شمرده می‌شوند اما مشمول الزامات سخت‌گیرانه‌ای در زمینه کیفیت داده، مدیریت ریسک، شفافیت، نظارت انسانی و پاسخ‌گویی حقوقی هستند. طرح چنین طبقه‌بندی‌ای نشان‌دهنده آن است که مسئله اصلی در حکمرانی هوش مصنوعی نه صرف استفاده از الگوریتم‌ها، بلکه نحوه به‌کارگیری آنها در بسترهای پرخطر و اثرگذار بر حقوق انسان‌ها است. دقیقاً در همین نقطه، بحث عدالت الگوریتمی به‌عنوان ضرورتی هنجاری و حقوقی مطرح می‌شود. عدالت، در بنیان خود، مفهومی هنجاری است که به توزیع منصفانه حقوق، فرصت‌ها و نتایج میان افراد و گروه‌های اجتماعی اشاره دارد (Rawls, 1971: 11). عدالت الگوریتمی، به مثابه مفهومی نوین در تقاطع حقوق و فناوری، ناظر بر تضمین تصمیم‌هایی است که به‌واسطه سامانه‌های الگوریتمی اتخاذ می‌شوند و باید عاری از تبعیض ناعادلانه، سازگار با اصول حقوق بشر و قابل ارزیابی و اعتراض باشند.



عدالت الگوریتمی به معنای طراحی، توسعه و استقرار سامانه‌های هوش مصنوعی به گونه‌ای است که از بازتولید تعصبات ساختاری جلوگیری کرده، فرصت‌های برابر را فراهم سازد و فرایندهای تصمیم‌گیری را شفاف و پاسخ‌گو کند. این مفهوم، صرفاً بر خروجی‌های عادلانه تمرکز ندارد، بلکه بر منصفانه بودن فرایند تصمیم‌گیری، امکان نظارت مؤثر و مسئولیت‌پذیری کنشگران انسانی و نهادی نیز تأکید می‌کند. تحقق عدالت الگوریتمی مستلزم آن است که هیچ گروه اجتماعی به‌طور سیستماتیک و پایدار، تحت تأثیر ویژگی‌هایی چون جنسیت، نژاد یا طبقه اجتماعی، در معرض تبعیض الگوریتمی قرار نگیرد (Binns, 2018: 149)؛ (Mehrabi et al., 2021: 16).

اهمیت این مسئله به‌ویژه در مورد سامانه‌های هوش مصنوعی پرخطر برجسته می‌شود؛ جایی که داده‌های آموزشی سوگیرانه یا طراحی‌های غیرشفاف می‌توانند به تصمیم‌هایی منجر شوند که دسترسی افراد به شغل، آموزش، خدمات مالی یا حمایت‌های قضایی را به‌صورت نابرابر محدود کنند (انصاری، ۱۴۰۱: ۱۵۲). چنین پیامدهایی نه تنها اعتماد عمومی به سامانه‌های هوش مصنوعی را تضعیف می‌کنند، بلکه می‌توانند اصول بنیادین حقوق بشر، به‌ویژه اصل منع تبعیض و حق دادرسی منصفانه، را نقض نمایند.

بر این اساس، هدف پژوهش حاضر تحلیل چالش‌های حقوقی و فنی عدالت الگوریتمی در چارچوب حکمرانی هوش مصنوعی است و می‌کوشد نشان دهد که چگونه می‌توان، به‌ویژه در حوزه‌های مشمول هوش مصنوعی پرخطر، از طریق سازوکارهای حقوقی و فنی مبتنی بر شفافیت، توضیح‌پذیری و پاسخ‌گویی، به تحقق عدالت الگوریتمی دست یافت.

۱- چالش‌های حقوقی و فنی اجرای عدالت الگوریتمی

عدالت، به‌عنوان یکی از اصول بنیادین نظم اجتماعی، همواره در ارزیابی عملکرد نهادهای دولتی و عمومی مورد استفاده قرار گرفته است. تحقق عدالت مستلزم سازوکارهایی است که امکان اقامه دعوی، حمایت از حقوق اشخاص و اصلاح وضعیت‌های ناعادلانه را فراهم سازند. در این میان، دولت‌ها و سازمان‌ها برای ایفای مسئولیت‌های خود در جهت تضمین این اصول، ناگزیر به بهره‌گیری از ابزارهایی هستند که تحلیل دقیق و منسجم از موقعیت‌ها و مسائل گوناگون را میسر سازند. در گذشته، نبود ابزارهای فناورانه موجب می‌شد که تحقق عدالت در سطح کلان با موانع جدی روبه‌رو باشد. با این حال، ظهور فناوری‌های نوین، به‌ویژه در عرصه هوش مصنوعی و یادگیری ماشینی، افق‌های جدیدی در تحلیل داده‌ها و پشتیبانی از تصمیم‌گیری گشوده است. این فناوری‌ها با توانمندی در پردازش انبوهی از اطلاعات، امکان پیش‌بینی، ارزیابی و مداخله در فرایندهای تصمیم‌گیری را فراهم کرده‌اند؛ فرایندهایی که در گذشته صرفاً بر عهده قاضی یا تصمیم‌گیر انسانی بود.

۱-۱- تعریف و اندازه‌گیری عدالت در چارچوب الگوریتم‌ها

تعریف و تبیین عدالت در بستر سامانه‌های الگوریتمی، یکی از بنیادی‌ترین و در عین حال پیچیده‌ترین چالش‌های نظری و عملی در حوزه عدالت فناورانه است. عدالت، برخلاف یک مفهوم ایستا و یک‌بعدی، دارای لایه‌ها و ابعاد متکثری است که در ادبیات فلسفی و حقوقی، به گونه‌هایی چون عدالت توزیعی^۱، عدالت رویه‌ای^۲ و عدالت ترمیمی^۳ طبقه‌بندی می‌شود (Kamiran & Calders, 2012:9). در سطح نخست، عدالت توزیعی ناظر بر تخصیص منصفانه منابع، فرصت‌ها و مزایا است. در بستر الگوریتم‌ها، این عدالت زمانی محقق می‌شود که توزیع خروجی‌های سیستم، میان گروه‌های مختلف اجتماعی عادلانه و بدون تبعیض باشد. به عنوان نمونه، در فرایندهای استخدامی مبتنی بر یادگیری ماشین، الگوریتم‌ها باید به گونه‌ای تنظیم شوند که دسترسی به فرصت‌های شغلی برای اقلیت‌های قومی یا جنسیتی، تحت الشعاع سوگیری‌های داده‌ای قرار نگیرد (Mehrabani et al., 2021:29). همچنین، در پلتفرم‌های خدمات‌رسان آنلاین، نباید معیارهایی چون موقعیت جغرافیایی یا سابقه جست‌وجوی کاربر، منجر به ارائه ناعادلانه محصولات یا خدمات خاص فقط برای برخی کاربران گردد؛ امری که عملاً سطح آگاهی و دسترسی اقشار دیگر را محدود می‌سازد.

سطح دوم، عدالت رویه‌ای است که بر شفافیت، قابلیت پیگیری و امکان اعتراض در فرایند تصمیم‌گیری تأکید دارد. این نوع عدالت اقتضا می‌کند که منطق و ساختار تصمیمات الگوریتمی برای کاربران و ناظران قابل فهم باشد و در صورت بروز اشتباه یا تبعیض، امکان بازبینی یا مداخله وجود داشته باشد (Kamiran & Calders, 2012:12؛ Goodman & Flaxman, 2017:55). برای نمونه، در سیستم‌های ارزیابی ریسک اعتباری^۴، باید اطلاعاتی در مورد نحوه محاسبه نمرات اعتباری ارائه شود تا کاربران بتوانند عملکرد سیستم را درک کنند و در صورت نیاز به آن اعتراض کنند.

سطح سوم عدالت، عدالت تعاملی است که به کیفیت و چگونگی تعاملات میان کاربران و سیستم‌های الگوریتمی اشاره دارد و بر تضمین رفتار بی‌طرفانه، محترمانه و عاری از تبعیض این سیستم‌ها تأکید می‌کند. این مفهوم ایجاب می‌کند که سیستم‌های هوش مصنوعی در تعامل با کاربران، استانداردهای انصاف را رعایت کنند. برای مثال، در پلتفرم‌های خدمات مشتری، پاسخ‌گویی سیستم‌های مبتنی بر هوش مصنوعی باید به گونه‌ای طراحی شود که از تبعیض براساس ویژگی‌هایی نظیر



۱- برقراری عدالت از طریق رفع تبعیض و ایجاد امکانات برابر برای همه.

۲- عدالت رویه‌ای به بررسی آثار مثبت و منفی تصمیم‌های مدیران بر کارمندان آنها از نظر میزان شفاف و منصفانه بودن اجرای این تصمیمات می‌پردازد.

۳- عدالت ترمیمی فرایندی است برای درگیر کردن تا حد امکان کسانی که دارای سهمی در یک جرم خاص هستند تا به طریق جمعی نسبت به تعیین و توجه به صدمات و زیان‌ها، نیازها و تعهدات جهت التیام و بهبود بخشیدن و اصلاح امور اقدام کنند.

۴- به‌طور مثال در بانک‌ها سیستم‌های ارزیابی ریسک اعتباری ابزارهایی هستند برای ارزیابی خطر عدم بازپرداخت وام یا تسهیلات مالی توسط وام‌گیرنده یا مشتری.

سن یا وضعیت تأهل جلوگیری کند. اما تحقق این ابعاد از عدالت، مستلزم آن است که مفاهیم کلی عدالت به شاخص‌های عینی و قابل اندازه‌گیری در طراحی الگوریتم‌ها بازتعریف شود. این بازتعریف مفهومی نیازمند چارچوب‌بندی نظری و تکنیکی دقیق است. به عنوان نمونه، عدالت توزیعی می‌تواند از طریق شاخص‌هایی نظیر «سطح تساوی در دسترسی» یا «ضریب توزیع متوازن نتایج» مورد سنجش قرار گیرد، حال آنکه عدالت رویه‌ای را با معیارهایی چون «درصد تصمیمات قابل توضیح» یا «میزان رضایت کاربران از شفافیت عملکرد سیستم» می‌توان ارزیابی نمود (Kamiran & Calders, 2012:13).

از این رو می‌توان عدالت الگوریتمی را صورت‌بندی نوین مفاهیم کلاسیک عدالت در بستر فناوری‌های هوش مصنوعی و داده‌محور دانست؛ مفاهیمی که اکنون در مواجهه با الگوهای تصمیم‌گیری غیرانسانی، نیازمند بازخوانی و بازتعریف‌اند. این‌گونه از عدالت، در پیوندی مفهومی و کارکردی با سه سنخ اصلی عدالت یعنی عدالت توزیعی، عدالت رویه‌ای و عدالت ترمیمی معنا می‌یابد. بر این بنیاد، عدالت الگوریتمی نه صرفاً صورتی جدید از عدالت، بلکه بستری برای بازتعریف مفاهیم عدالت در عصر حاکمیت فناوری‌های تصمیم‌ساز است. دستیابی به چنین عدالتی، تنها در پرتو رویکردی ترکیبی ممکن است؛ رویکردی که فناوری، حقوق و اخلاق را در فرایندی هم‌افزا و نظام‌مند با یکدیگر پیوند دهد. اهمیت حقوقی این ابعاد از عدالت، به‌ویژه در پرتو قانون هوش مصنوعی اتحادیه اروپا برجسته‌تر می‌شود. مطابق بند ۳۱ مقدمه این قانون، سامانه‌های هوش مصنوعی که به امتیازدهی اجتماعی^۱ اشخاص حقیقی می‌پردازند، به سبب خطر بالای ایجاد تبعیض، طرد اجتماعی و نقض کرامت انسانی، در زمره مصادیق ریسک غیرقابل قبول قرار گرفته و به‌طور کامل ممنوع شده‌اند. این مقرر نشان می‌دهد که قانون‌گذار اروپایی، بی‌عدالتی الگوریتمی را صرفاً یک نقص فنی یا اخلاقی تلقی نمی‌کند، بلکه آن را تهدیدی مستقیم علیه ارزش‌های بنیادینی چون برابری، کرامت انسانی و منع تبعیض می‌داند. به‌ویژه، ارزیابی یا طبقه‌بندی افراد براساس داده‌هایی که خارج از بستر اولیه تولید خود به‌کار گرفته می‌شوند و منجر به رفتار نامتناسب یا ناموجه نسبت به اشخاص یا گروه‌ها می‌گردند، نمونه روشنی از نقض عدالت توزیعی و رویه‌ای در مقیاس ساختاری است.



۲-۱- نقش تعصب و تبعیض در داده‌ها و طراحی الگوریتم‌ها

یکی از مهم‌ترین چالش‌هایی که عدالت الگوریتمی با آن روبه‌رو است، وجود تعصب و تبعیض در داده‌هایی است که الگوریتم‌ها براساس آنها آموزش می‌بینند. این تعصبات، که به‌صورت ناخودآگاه در داده‌ها و الگوریتم‌ها بازتولید می‌شوند، اغلب بازتاب‌دهنده الگوهای ناعادلانه‌ای هستند که در طول زمان در جامعه تثبیت شده‌اند (Angwin et al., 2016:4). این بدان معنا است که الگوریتم‌ها بدون اینکه عامدانه بخواهند، نتایجی تولید می‌کنند که می‌تواند به ضرر برخی گروه‌ها تمام شود. برای مثال،

در برخی الگوریتم‌های پیش‌بینی خطر ارتکاب جرم، مشاهده شده است که افراد سیاه‌پوست بیشتر از سفیدپوستان در دسته "پرخطر" قرار می‌گیرند، حتی وقتی شرایط مشابهی دارند (O'Neil, 2016: 178). استفاده از داده‌هایی که به‌طور تاریخی ناعادلانه بوده‌اند، می‌تواند به تداوم یا تشدید تبعیضات موجود منجر شود (Weller, 2019: 25). این موضوع، نمونه‌ای روشن از تعصب در داده‌هایی است که سیستم از آنها یاد گرفته است. از این موارد می‌توان به تعصبات پنهان در داده‌های آموزشی یاد کرد (An- gwin et al., 2016: 2). داده‌هایی که بازتاب نابرابری‌های اجتماعی و تاریخی‌اند، اغلب بی‌آنکه صراحتاً تبعیض‌آمیز باشند، الگوهایی را به الگوریتم‌ها منتقل می‌کنند که ناعادلانه‌اند (Barocas & O'Neil, 2016: 146)؛ Selbst, 2016: 683.

تعصبات فقط از طریق داده‌ها منتقل نمی‌شوند، بلکه نحوه طراحی الگوریتم هم می‌تواند باعث تبعیض شود. گاهی طراحان برای افزایش سرعت یا دقت الگوریتم، معیارهایی انتخاب می‌کنند که عدالت را نادیده می‌گیرد. مثلاً اگر الگوریتم استخدامی فقط افرادی را براساس مدرک دانشگاهی خاص انتخاب کند، ممکن است به شکلی ناآگاهانه باعث تبعیض طبقاتی یا نژادی شود (Crawford et al., 2018: 35). افزون بر این، برخی از الگوریتم‌ها به قدری پیچیده‌اند که حتی متخصصان هم نمی‌دانند دقیقاً چگونه تصمیم می‌گیرند. این سیستم‌ها که به "جعبه سیاه" معروف‌اند، تحلیل عملکردشان را سخت کرده‌اند و این مسئله نظارت و کنترل بر تبعیض را دشوارتر می‌سازد (Angwin et al., 2016: 6). در مجموع، تعصب و تبعیض در داده‌ها و طراحی الگوریتم‌ها از مهم‌ترین موانع تحقق عدالت الگوریتمی محسوب می‌شوند. این پدیده‌ها، افزون بر تداوم بخشیدن به نابرابری‌های اجتماعی، می‌توانند به تضعیف اعتماد عمومی به نظام‌های فناورانه منجر شوند.

اهمیت حقوقی این چالش‌ها در قانون هوش مصنوعی اتحادیه اروپا به‌روشنی مورد توجه قرار گرفته است. مطابق ماده ۲۷ مقدمه این قانون، رویکرد مبتنی بر ریسک باید با اصول اخلاقی بنیادین هوش مصنوعی قابل اعتماد که در دستورالعمل‌های اخلاقی ۲۰۱۹ گروه عالی‌رتبه هوش مصنوعی اتحادیه اروپا تدوین شده‌اند هم‌راستا باشد. از جمله این اصول می‌توان به تنوع، عدم تبعیض و انصاف، حکمرانی داده‌ها، نظارت انسانی، شفافیت و پاسخ‌گویی اشاره کرد. این مقررۀ تأکید می‌کند که داده‌ها باید از استانداردهای بالای کیفیت و تمامیت برخوردار باشند و طراحی سامانه‌ها به‌گونه‌ای صورت گیرد که از ایجاد سوگیری‌های ناعادلانه و آثار تبعیض‌آمیز جلوگیری شود.

از منظر ماده ۲۷ مقدمه این قانون، عدالت الگوریتمی بخشی از الزامات طراحی هوش مصنوعی انسان‌محور^۲ به شمار می‌رود. به‌ویژه، اصل «تنوع، عدم تبعیض و انصاف» اقتضا می‌کند که سامانه‌های هوش مصنوعی به‌گونه‌ای توسعه یابند که مشارکت بازیگران متنوع را در نظر گرفته، دسترسی برابر را تقویت کرده و از هرگونه اثر تبعیض‌آمیز ممنوع در حقوق اتحادیه یا حقوق ملی اجتناب کنند. این الزام، پیوند



مستقیمی میان کیفیت داده‌ها، منطق طراحی الگوریتم و تحقق عدالت توزیعی و رویه‌ای برقرار می‌سازد. این ملاحظات در حوزه‌هایی مانند عدالت کیفری از اهمیت مضاعف برخوردار است. مطابق ماده ۶۱ مقدمه این قانون، سامانه‌های هوش مصنوعی که در فرایندهای قضایی ازجمله پژوهش حقوقی، تفسیر قانون و اعمال آن بر مصادیق مشخص به‌کار گرفته می‌شوند، به دلیل تأثیر بالقوه جدی بر حاکمیت قانون، آزادی‌های فردی و حق دادرسی عادلانه، در زمره سامانه‌های پرریسک^۱ طبقه‌بندی می‌شوند. این مقرر صراحتاً بر خطر تعصبات، خطاها و عدم شفافیت در چنین سامانه‌هایی تأکید می‌کند و مقرر می‌دارد که ابزارهای هوش مصنوعی صرفاً باید تصمیم‌گیری انسانی قضات را پشتیبانی کنند، نه جایگزین آن شوند.

۱-۳- شفافیت و پیچیدگی فنی در الگوریتم‌های جعبه سیاه

الگوریتم‌های پیشرفته یادگیری ماشین، به‌ویژه مدل‌های یادگیری عمیق، به دلیل پیچیدگی ساختاری، اغلب به‌عنوان «جعبه سیاه» شناخته می‌شوند. این اصطلاح به عدم امکان درک فرایند تصمیم‌گیری توسط کاربران و حتی متخصصان اشاره دارد (Weller, 2019:29). در این مدل‌ها، تصمیم‌گیری‌ها براساس روابط پیچیده میان متغیرها انجام می‌شود که به‌سختی قابل توضیح و تحلیل هستند. این ویژگی موجب می‌شود که فرایند تصمیم‌گیری برای افراد غیرمتخصص غیرشفاف و نامفهوم باشد. عدم شفافیت در این الگوریتم‌ها پیامدهایی همچون کاهش اعتماد عمومی و افزایش خطرات قانونی به همراه دارد. در سیستم‌هایی که تصمیم‌گیری‌های حیاتی مانند تخصیص منابع یا نرخ‌گذاری بیمه به الگوریتم‌های جعبه سیاه سپرده شده است، عدم شفافیت می‌تواند اعتماد عمومی را به شدت کاهش دهد (Floridi et al., 2018:5). برای مثال، اگر کاربران ندانند که چرا نرخ بیمه‌شان افزایش یافته است، این موضوع می‌تواند منجر به احساس بی‌عدالتی شود. در واکنش به گسترش استفاده از این فناوری‌ها، بخشی از ادبیات حقوقی و سیاست‌گذاری بر لزوم شفافیت و توضیح‌پذیری الگوریتمی تأکید کرده است. مدافعان این رویکرد معتقدند که الگوریتم‌ها باید نه تنها به نتایج دقیق نزدیک شوند، بلکه ملزم‌اند فرایند تصمیم‌گیری خود را نیز به‌طور روشن و کامل قابل تبیین کنند؛ مطالبه‌ای که تحت عنوان «شفافیت الگوریتمی» شناخته می‌شود (Woods, 2023:81). در همین چارچوب، برخی تحلیل‌ها مقررات عمومی حفاظت از داده‌های اتحادیه اروپا (GDPR) را حاوی نوعی «حق بر توضیح» تفسیر کرده‌اند که براساس آن، افراد حق دارند از منطق تصمیم‌گیری خودکار مطلع شوند (Goodman & Flaxman, 2017:56).

با این حال، این انتظارات هنجاری از الگوریتم‌ها اغلب فراتر از استانداردهایی است که در عمل از تصمیم‌گیران انسانی مطالبه می‌شود. انسان‌ها به‌طور روزمره تصمیم‌هایی با آثار عمیق حقوقی و اجتماعی مانند رد ویزا، صدور رأی قضایی یا عدم اعطای تسهیلات مالی اتخاذ می‌کنند، بی‌آنکه همواره ملزم به



ارائه توضیحی شفاف و قابل راستی‌آزمایی باشند. افزون بر این، توضیحات انسانی لزوماً تضمین‌کننده صداقت یا بی‌طرفی نیستند و حتی می‌توانند ابزاری برای پوشاندن تعصبات، ترجیحات شخصی یا پیش‌داوری‌های پنهان باشند (Woods, 2023: 81). برای نمونه، قضات انسانی در بسیاری از نظام‌های حقوقی مجاز به صدور آرای اجمالی بدون بیان استدلال تفصیلی هستند؛ وضعیتی که علی‌رغم انتقادات مبتنی بر اصل علنی بودن و شفافیت دموکراتیک، تاکنون به الزام عام برای ارائه استدلال مکتوب منجر نشده است.

در پاسخ به این چالش، پژوهش‌های متعددی در حوزه هوش مصنوعی توضیح‌پذیر شکل گرفته‌اند که هدف آنها افزایش قابلیت تفسیر مدل‌های جعبه سیاه است. این رویکردها شامل استفاده از مدل‌های ساده‌شده، روش‌های توضیح محلی و تکنیک‌های بصری‌سازی جهت ارائه تصویری قابل فهم از اهمیت ویژگی‌ها و منطقی تصمیم‌گیری هستند (Ribeiro, Singh, & Guestrin, 2016: 11). با این حال، این تلاش‌ها نیز با محدودیت‌هایی مواجه‌اند. مهم‌ترین چالش، تعارض میان دقت و شفافیت است؛ به‌گونه‌ای که افزایش توضیح‌پذیری اغلب مستلزم ساده‌سازی مدل و در نتیجه کاهش کارایی پیش‌بینی آن است. افزون بر این، در مدل‌های بسیار پیچیده با میلیون‌ها پارامتر، حتی پیشرفته‌ترین ابزارهای توضیح‌پذیری نیز قادر به ارائه تصویری کامل و بی‌نقص از فرایند تصمیم‌گیری نیستند (Weller, 2019: 30).

۴-۱- چالش‌های فراحوزه‌ای: تفاوت‌های قانونی و فرهنگی

یکی از موانع مهم در مسیر تحقق عدالت الگوریتمی، تفاوت‌های جدی در نظام‌های حقوقی و فرهنگی کشورهای مختلف است. این تفاوت‌ها نه تنها بر نحوه تنظیم مقررات مربوط به الگوریتم‌ها اثر می‌گذارد، بلکه در شیوه اجرا، اولویت‌ها و میزان نظارت نیز نمود می‌یابد. در ایالات متحده، چارچوب‌های حقوقی مرتبط با الگوریتم‌ها و داده‌ها عمدتاً مبتنی بر رویکرد خودتنظیمی و انعطاف‌پذیرتر هستند. اگرچه قوانینی مانند قانون عدالت الگوریتمی در آمریکا^۲ با هدف افزایش شفافیت در تصمیم‌گیری‌های خودکار طراحی شده‌اند، اما این مقررات هنوز به اندازه‌ی مقررات سخت‌گیرانه‌ای همچون مقررات عمومی حفاظت از داده‌ها در اتحادیه اروپا^۳ قدرت اجرایی و نظارت‌پذیری ندارند (Barocas, Hardt, & Narayanan, 2019: 123). در نقطه مقابل، در جمهوری خلق چین، دولت نقش مسلط و مستقیمی در کنترل، مدیریت و بهره‌برداری از داده‌ها ایفا می‌کند (Narayanan, 2019: 123) (Barocas, Hardt, & Narayanan, 2019: 123). اولویت اصلی، نه شفافیت فردی، بلکه حفظ نظم اجتماعی و امنیت عمومی است (Chen, 2020: 250). چین با تصویب مجموعه‌ای از مقررات تخصصی، چارچوبی سلسله‌مراتبی و الزام‌آور برای تضمین عدالت، امنیت و کنترل الگوریتم‌ها ایجاد کرده است. «مقررات مدیریت خدمات توصیه‌ای الگوریتمی»^۴



1- Explainable AI

2- Algorithmic Accountability Act

3- GDPR

4- Regulations on the Administration of Algorithmic Recommendation Services

(۲۰۲۲) و «مقررات مدیریت فناوری های سنتز عمیق»^۱ (۲۰۲۳) از مهم ترین اسناد این حوزه به شمار می روند.

یکی از ویژگی های شاخص رویکرد چین، تأکید بر شفافیت کارکردی و تفسیرپذیری محدود اما هدفمند است؛ بدین معنا که الزام به توضیح تصمیمات الگوریتمی ناظر بر نتایج و منطق عملیاتی است، نه افشای کامل کد منبع یا اسرار تجاری. در همین راستا، الزام به برچسب گذاری محتوای تولید شده توسط هوش مصنوعی و شناسایی محتوای ترکیب شده، ناظر بر صیانت از منافع عمومی، اعتماد اجتماعی و سلامت فضای اطلاعاتی است. در مجموع، مدل چینی عدالت الگوریتمی بر ترکیبی از مقررات الزام آور دولتی، نظارت متمرکز و تقدم منافع عمومی استوار است (Stern et al., 2021: 520).

در مقابل، اتحادیه اروپا رویکردی مبتنی بر تنظیم گری سخت گیرانه، حقوق محور و مبتنی بر ریسک را در پیش گرفته است. قانون هوش مصنوعی اتحادیه اروپا با شناسایی دسته ای از کاربردهای غیر قابل قبول کوشیده است خطوط قرمز روشنی برای صیانت از کرامت انسانی، برابری و عدم تبعیض ترسیم کند. در این چارچوب، ماده ۴۴ مقدمه این قانون، به طور خاص به سامانه های هوش مصنوعی معطوف به شناسایی یا استنباط احساسات و حالات روانی افراد بر مبنای داده های زیستی^۲ می پردازد. براساس این ماده، چنین سامانه هایی به دلیل فقدان پشتوانه علمی کافی، قابلیت اعتماد محدود، فقدان تعمیم پذیری و حساسیت شدید به تفاوت های فرهنگی و موقعیتی، می توانند به نتایج تبعیض آمیز و تعرض شدید به حقوق و آزادی های بنیادین اشخاص منجر شوند. این مقرر به ویژه تأکید می کند که بیان و تجربه احساسات نه تنها در میان فرهنگ های مختلف، بلکه حتی در میان افراد یک جامعه یا یک فرد در موقعیت های متفاوت، به شدت متغیر است. از این رو، اتکای تصمیمات مهم مانند ارزیابی عملکرد، استخدام، یا سنجش صلاحیت آموزشی به چنین سامانه هایی، از منظر عدالت الگوریتمی غیر قابل توجیه است.

۲- راهکارهای بهبود عملکرد عدالت الگوریتمی

عدالت الگوریتمی در سال های اخیر به یکی از کانون های اصلی بحث در حوزه هوش مصنوعی و حقوق فناوری تبدیل شده است. همزمان با گسترش کاربرد سامانه های تصمیم گیری مبتنی بر هوش مصنوعی در حوزه های مختلف از جمله بهداشت، آموزش، حقوق و بازار کار، دغدغه های مرتبط با انصاف، تبعیض و شفافیت بیش از پیش اهمیت یافته اند. در این راستا، سه حوزه کلیدی به عنوان راهکار برای بهبود عدالت الگوریتمی قابل توجه است: بهره گیری از تکنولوژی های پیشرفته برای کاهش تبعیض، نوآوری در قوانین و مقررات برای شفافیت و پاسخ گویی بیشتر و همکاری های بین المللی و آگاهی بخشی



1- Regulations on the Administration of Deep Synthesis Internet Information Services

2- Biometric Data

برای تضمین اجرای عدالت در سطح جهانی. این سه محور، در عین ارتباط نزدیک، از نظر اهداف و ابزارها تمایز ماهوی دارند و هر یک به طور جداگانه بررسی می‌شوند.

۲-۱- تکنولوژی‌های پیشرفته برای تحقق عدالت الگوریتمی

پیشرفت فناوری‌های نوین نقش محوری در ارتقای عدالت الگوریتمی ایفا می‌کند. هرچند سیستم‌های یادگیری ماشین و تصمیم‌گیری خودکار قادر به شناسایی الگوهای پیچیده در داده‌ها هستند، اما ماهیت پیچیده برخی مدل‌ها و وجود سوگیری‌های ساختاری در داده‌های آموزشی می‌تواند به نتایج ناعادلانه بینجامد (Barocas & Selbst, 2016: 703). به‌ویژه در مدل‌های یادگیری عمیق که به دلیل ساختار پیچیده اغلب به عنوان «جعبه سیاه» عمل می‌کنند، درک منطق تصمیم‌گیری به چالشی اساسی تبدیل شده است.

این مسئله شفافیت الگوریتمی را به یکی از کلیدی‌ترین مباحث در حکمرانی هوش مصنوعی مبدل ساخته که علاوه بر ابعاد فنی، دارای پیامدهای حقوقی و اخلاقی برای توسعه‌دهندگان و کاربران این سیستم‌ها است. از سوی دیگر، پیاده‌سازی مدل‌های تفسیرپذیر با چالش‌های عملی مواجه است، چراکه نیازمند منابع محاسباتی گسترده‌ای است که ممکن است در اختیار بسیاری از سازمان‌ها و کشورها نباشد (Floridi et al., 2018: 11). این محدودیت‌ها، لزوم توسعه راهکارهای کارآمدتر برای تضمین عدالت در سیستم‌های هوشمند را بیش از پیش آشکار می‌سازد.

یکی از راه‌حل‌های ارائه شده برای غلبه بر این چالش، تصفیه یا تعدیل تعصبات در داده‌های ورودی است؛ ازجمله از طریق وزن‌دهی مجدد داده‌ها یا بهره‌گیری از داده‌های متوازن. این روش به اصلاح داده‌های ورودی به الگوریتم می‌انجامد؛ بدین معنا که قبل از اینکه الگوریتم آموزش ببیند، تعصبات موجود در داده‌ها شناسایی و حذف شوند (Kamiran & Calders, 2012: 18). راهکار دیگر ارائه شده توسعه مدل‌هایی است که به صورت ذاتی قابلیت توضیح فرایند تصمیم‌گیری خود را داشته باشند و منطق انتخاب‌هایشان را در قالبی شفاف به کاربران و ناظران ارائه دهند (Ribeiro, Singh, & Guestrin, 2016: 9). استفاده از الگوریتم‌هایی که بتوانند به صورت شفاف توضیح دهند چرا یک تصمیم خاص را گرفته‌اند به کاربران و ناظران اجازه می‌دهد منطق پشت تصمیم را درک کرده و در صورت لزوم، آنها را به چالش بکشند. در این زمینه، تکنولوژی‌هایی نظیر الگوریتم‌های توضیح‌پذیر و یادگیری ماشین قابل تفسیر، به عنوان ابزارهایی نویدبخش برای کاهش تعصبات و افزایش شفافیت مطرح شده‌اند. توضیح‌پذیری الگوریتم‌ها به معنای توانایی مدل‌ها در ارائه دلایل و فرایندهای تصمیم‌گیری به زبانی قابل فهم برای انسان‌ها است. این قابلیت، امکان شناسایی و حذف تعصبات موجود در تصمیم‌گیری‌های الگوریتمی را فراهم می‌آورد که می‌توانند نقش هر متغیر در تصمیم‌گیری الگوریتم‌ها را توضیح دهند و به کاربران اجازه دهند عملکرد مدل‌ها را بهتر درک کنند. این مدل‌ها مانند درخت‌های تصمیم‌گیری از ساختارهایی بهره می‌برند که فرایند تصمیم‌گیری آنها به راحتی قابل توضیح است. این



تکنولوژی‌ها به‌ویژه در حوزه‌هایی مانند پزشکی و قضایی که تصمیمات تأثیر قابل توجهی بر زندگی افراد دارند، می‌توانند به افزایش شفافیت و اعتماد عمومی کمک کنند (Binns, 2018:150). راهکار دیگر ارائه شده توسط تکنولوژی‌های پیشرفته، استفاده از الگوریتم‌های یادگیری فدرال^۱ است، که با استفاده از داده‌های غیرمتمرکز حریم خصوصی را حفظ می‌کند (Kearns & Roth, 2020: 188). یادگیری فدرال یک پارادایم پیشرفته یادگیری ماشین است که در آن مدل‌های هوش مصنوعی بدون انتقال داده‌های خام کاربران به سرور مرکزی امکان آموزش را دارند. امروزه این روش به‌عنوان یکی از راهکارهای کلیدی در هوش مصنوعی مسئولیت‌پذیر شناخته می‌شود. در این روش با آموزش مدل‌ها براساس داده‌های توزیع شده، بدون نیاز به انتقال داده‌های خام، امکان تحلیل غیرمتمرکز و آموزش آنها وجود دارد.

۲-۲- نوآوری در قوانین و مقررات

در کنار توسعه تکنولوژی‌های پیشرفته، نوآوری در قوانین و مقررات یکی دیگر از راهکارهای کلیدی برای بهبود عدالت الگوریتمی است. مقررات حقوقی در این زمینه نقش ایجابی ایفا می‌کنند. قوانین و مقررات می‌توانند چارچوبی برای نظارت، شفافیت و کاهش تبعیض در استفاده از الگوریتم‌ها فراهم کنند. یکی از برجسته‌ترین مثال‌ها در این زمینه، مقررات عمومی حفاظت از داده‌ها در اتحادیه اروپا است. این مقررات، سازمان‌ها را ملزم می‌کند که فرایندهای تصمیم‌گیری خودکار را شفاف‌سازی کرده و دلایل تصمیمات الگوریتمی را به کاربران توضیح دهند. ایجاد چنین چارچوب‌های نظارتی شفاف می‌تواند نقش مهمی در کاهش تبعیض‌های الگوریتمی ایفا کند (Goodman & Flaxman, 2017:56). این نوع مقررات، الگویی برای دیگر کشورها فراهم کرده است که با الزام به پاسخگویی و شفافیت، توسعه‌دهندگان را ملزم می‌کنند که تأثیرات اجتماعی سیستم‌های خود را به‌طور جدی مورد توجه قرار دهند. همچنین از دستورالعمل‌های اخلاقی اتحادیه اروپا در زمینه هوش مصنوعی^۲ می‌توان به‌عنوان نمونه‌ای از «حقوق نرم»^۳ یاد کرد که نقش پیشرو در زمینه هوش مصنوعی دارد.

با این حال، تحول اساسی در این حوزه با تصویب قانون هوش مصنوعی اتحادیه اروپا^۴ رقم خورده است؛ قانونی که نخستین چارچوب الزام‌آور و جامع جهانی برای حکمرانی هوش مصنوعی محسوب می‌شود. ویژگی متمایز این قانون، اتخاذ رویکرد مبتنی بر ریسک است که سامانه‌های هوش مصنوعی را براساس شدت تهدید آنها برای حقوق بنیادین و منافع عمومی طبقه‌بندی می‌کند. در این چارچوب، برخی کاربردها به‌عنوان دارای «خطر غیرقابل قبول» به‌طور کلی ممنوع شده‌اند (مانند سامانه‌های امتیازدهی اجتماعی)، در حالی که سامانه‌های پرخطر ازجمله کاربردهای هوش مصنوعی در استخدام، آموزش، اعتبارسنجی، خدمات عمومی و نظام قضایی – مجاز شمرده شده‌اند، اما تحت الزامات



سخت‌گیرانه‌ای در زمینه کیفیت داده، مدیریت ریسک، نظارت انسانی، شفافیت و ثبت‌پذیری قرار گرفته‌اند. این رویکرد تنظیمی نشان می‌دهد که قانون‌گذار اروپایی، عدالت الگوریتمی را نه در قالب یک اصل انتزاعی، بلکه به عنوان معیاری عملی برای محدودسازی یا مشروط‌سازی استفاده از فناوری در حوزه‌های حساس تلقی کرده است.

در تکمیل راهکارهای فنی، سیاست‌گذاری و مقررات‌گذاری هوشمند نقشی تعیین‌کننده در تبدیل نوآوری‌های فناورانه به نتایج عادلانه و قابل اجرا ایفا می‌کند. توسعه الگوریتم‌های توضیح‌پذیر یا تکنیک‌های تعدیل سوگیری، بدون وجود سازوکارهای حاکمیتی و مشوق‌های حقوقی-اقتصادی مناسب، برای تحقق عدالت الگوریتمی کفایت نمی‌کند. آنچه تضمین‌کننده اجرای مؤثر این فناوری‌هاست، پیوند نظام‌مند میان نوآوری فنی و ابزارهای الزام‌آور حقوقی است.

در این چارچوب، خریده‌های دولتی^۱ به عنوان یکی از ابزارهای بالفعل حکمرانی، ظرفیت ویژه‌ای برای ارتقای عدالت و شفافیت الگوریتمی دارد. دولت‌ها، در مقام بزرگ‌ترین خریداران محصولات و خدمات فناورانه، می‌توانند از قدرت بازار خود برای الزام عرضه‌کنندگان به رعایت معیارهای عدالت، شفافیت و پاسخ‌گویی استفاده کنند. درج شروط مشخص در قراردادهای تأمین سامانه‌های هوش مصنوعی، امکان تنظیم سطح الزامات را متناسب با نوع فناوری، میزان ریسک و شدت تأثیر آن بر حقوق بنیادین افراد فراهم می‌سازد.

مزیت اصلی این رویکرد، انعطاف‌پذیری و پرهیز از یکسان‌سازی نامتناسب است؛ به گونه‌ای که سامانه‌های پرریسک، مانند الگوریتم‌های مورد استفاده در نظام قضایی یا امنیتی، مشمول الزامات سخت‌گیرانه‌تر افشا و حسابرسی شوند، درحالی‌که در کاربردهای کم‌خطرتر، سطح شفافیت به صورت متناسب تنظیم گردد. افزون بر این، این سازوکار با تنوع مدل‌های کسب‌وکار و ضرورت حفاظت از اسرار تجاری نیز سازگار است و امکان افشای کنترل‌شده اطلاعات در چارچوب‌های قراردادی امن را فراهم می‌آورد (Rowe & Prior, 2022:309).

در سطح ملی، نمونه‌هایی از نوآوری تقنینی نیز قابل مشاهده است. در ایالات متحده، قانون عدالت الگوریتمی^۲ نمونه‌ای از نوآوری‌های قانونی است که به طور خاص بر شناسایی و کاهش تبعیض در سیستم‌های الگوریتمی تمرکز دارد.^۳ این قانون شرکت‌ها را ملزم می‌کند که تأثیرات اجتماعی، اخلاقی و قانونی الگوریتم‌های خود را ارزیابی کنند و برای کاهش هرگونه تبعیض تلاش کنند. سنگاپور نیز قانون حفاظت از داده‌های شخصی (PDPA) را برای تضمین حفاظت از داده‌ها و حریم خصوصی افراد به تصویب رسانده است. این قانون تأکید دارد که جمع‌آوری و استفاده از داده‌های شخصی باید به گونه‌ای باشد که به حقوق و آزادی‌های افراد احترام گذاشته شود. قانون حفاظت از داده‌های شخصی همچنین



1- Public Procurement

2- Algorithmic Accountability Act

3- US Congress. (2019). Algorithmic Accountability Act of 2019. H.R. 2231.

شامل مقرراتی برای شفافیت و مسئولیت پذیری در استفاده از الگوریتم ها و هوش مصنوعی است. در سطح بین المللی، تلاش هایی برای هماهنگ سازی مقررات صورت گرفته است. علاوه بر مقررات الزام آور، دستورالعمل های اخلاقی غیرالزام آور نیز نقش مهمی در پیشبرد عدالت الگوریتمی داشته اند. برای مثال، اصول اخلاقی هوش مصنوعی سازمان همکاری و توسعه اقتصادی^۱ که در سال ۲۰۱۹ به تصویب رسید توانست چارچوبی جامع و بین المللی برای توسعه و به کارگیری مسئولانه فناوری هوش مصنوعی ارائه کند. این اصول با ایجاد زبان مشترکی میان کشورهای عضو و غیرعضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، نقش به سزایی در کاهش ناهماهنگی های قانونی و تنظیم گری در سطح جهانی ایفا نموده است. جالب توجه اینکه تاکنون ۴۲ کشور - فراتر از اعضای سازمان همکاری و توسعه اقتصادی - این چارچوب را به عنوان مبنای سیاست گذاری های ملی خود در حوزه هوش مصنوعی برگزیده اند که نشان دهنده پذیرش گسترده و تأثیرگذاری عملی این استانداردهای اخلاقی است.

تحلیل محتوایی این اصول نشان می دهد که رویکرد سازمان همکاری و توسعه اقتصادی ترکیبی متوازن از ملاحظات فنی، حقوقی و اخلاقی را در برمی گیرد. در سطح فنی، تأکید بر شفافیت و قابلیت تفسیر سیستم های هوش مصنوعی؛ در بعد حقوقی، توجه به مسئولیت پذیری و پاسخ گویی و در سطح اخلاقی، التزام به ارزش های انسانی و عدالت، از ویژگی های بارز این چارچوب محسوب می شوند. این جامعیت نظری، این اصول را به یکی از تأثیرگذارترین اسناد در حکمرانی جهانی هوش مصنوعی تبدیل کرده است. همچنین دستورالعمل های مؤسسه مهندسان برق و الکترونیک^۲ برای سیستم های هوش مصنوعی قابل اعتماد، بر طراحی انسان محور و ارزیابی تأثیرات اجتماعی تأکید دارند.

در هر صورت به نظر می رسد ارائه راهکار برای اجرای عدالت در چارچوب الگوریتم ها نیازمند رویکردهای چندجانبه است. تحقق عدالت الگوریتمی نیازمند تلفیق شاخص های دقیق حقوقی، ابزارهای فنی پیشرفته و همکاری بین رشته ای است تا ضمن رعایت ملاحظات اخلاقی، از پیامدهای منفی الگوریتم ها بر جامعه جلوگیری شود (Kamiran & Calders, 2012:17). در مجموع، حکمرانی جهانی هوش مصنوعی تنها زمانی مؤثر خواهد بود که نقش یک جانبه دولت ها یا شرکت ها کنار گذاشته شود و مطالبات جنبش های اجتماعی، کارگران فناوری و جامعه مدنی به مثابه عناصر حیاتی پاسخ گویی دموکراتیک به رسمیت شناخته شوند (Bloch-Wehba, 2022:75). برای ارائه راهکار دقیق تدوین چارچوب های منعطف و قابل تطبیق با نیازهای محلی ضروری است.

۲-۳- همکاری های بین المللی و توسعه آموزش و آگاهی بخشی به متخصصان و عموم مردم

یکی از مؤثرترین و در عین حال مغفول مانده ترین ابزارها برای ارتقای عدالت الگوریتمی، سرمایه گذاری هدفمند در آموزش تخصصی و گسترش آگاهی عمومی است. عدالت الگوریتمی صرفاً از رهگذر نوآوری



فنی یا تصویب قواعد حقوقی الزام آور محقق نمی شود، بلکه مستلزم افزایش سطح دانش، حساسیت و توان انتقادی نسبت به تبعیض ها و بی عدالتی های پنهان در سامانه های هوشمند است؛ امری که هم توسعه دهندگان و بهره برداران فنی و هم کاربران عادی را دربرمی گیرد.

در این راستا، قانون هوش مصنوعی اتحادیه اروپا رویکردی معنادار اتخاذ کرده و آموزش و شایستگی انسانی را به عنوان یکی از پیش شرط های استفاده مشروع از سامانه های هوش مصنوعی، به ویژه سامانه های پرخطر به رسمیت شناخته است. مطابق این قانون، بهره برداران سامانه های پرخطر مکلف اند تدابیر فنی و سازمانی مقتضی اتخاذ کنند تا این سامانه ها مطابق دستورالعمل های استفاده طراحی شده از سوی ارائه دهندگان به کار گرفته شوند. علاوه بر این، الزام به نظارت انسانی مؤثر مستلزم آن است که اشخاص ناظر، از صلاحیت، آموزش و اختیار کافی برخوردار باشند؛ موضوعی که نشان می دهد عدالت الگوریتمی بدون سرمایه گذاری در ظرفیت انسانی قابل تحقق نخواهد بود. آموزش تخصصی توسعه دهندگان هوش مصنوعی نقشی کلیدی در پیشگیری از تعصبات الگوریتمی دارد. چنانچه مهندسان و طراحان سامانه های هوشمند، از مرحله گردآوری داده تا طراحی مدل و استقرار سیستم، با اصول عدالت، شفافیت و عدم تبعیض آشنا باشند، احتمال تولید سامانه های منصفانه تر به طور معناداری افزایش می یابد (Floridi et al., 2018:4). این آموزش ها باید فراتر از مهارت های صرفاً فنی بوده و شامل شناسایی تعصب در داده های آموزشی، استفاده از الگوریتم های توضیح پذیر و ارزیابی پیامدهای اجتماعی و حقوقی تصمیم گیری های الگوریتمی نیز باشد.

در همین چارچوب، ماده ۴ قانون هوش مصنوعی اتحادیه اروپا مفهوم سواد هوش مصنوعی^۱ را به عنوان یک تعهد صریح برعهده ارائه دهندگان و بهره برداران سامانه های هوش مصنوعی قرار داده است. براساس این رویکرد، نهادهای مسئول موظف اند، تا حد امکان، سطح مناسبی از سواد هوش مصنوعی را در میان کارکنان و سایر اشخاصی که با بهره برداری یا کاربری این سامانه ها در ارتباط اند تضمین کنند. این الزام با توجه به سطح دانش فنی، تجربه، آموزش و زمینه کاربرد سامانه تنظیم می شود و همچنین آثار احتمالی سامانه ها بر افراد یا گروه های هدف را مد نظر قرار می دهد.

در کنار آموزش تخصصی برای توسعه دهندگان، ارتقای سواد الگوریتمی در سطح عمومی از ضرورت های اساسی تحقق عدالت الگوریتمی محسوب می شود. مطالعات نشان می دهد که بخش قابل توجهی از کاربران سیستم های هوشمند، درکی ناکافی از مکانیسم های تصمیم گیری الگوریتمی و پیامدهای اجتماعی آن دارند (al., 2018:34; Crawford et). این شکاف ممکن است به پذیرش غیر واقع گرایانه نتایج الگوریتمی یا مقاومت بی اساس در برابر فناوری های نوین منجر شود.

تجربه های موفق بین المللی نشان می دهد که ترکیب این راهکارها نه تنها موجب افزایش آگاهی عمومی می شود، بلکه بستری برای شکل گیری انتظارات اجتماعی از توسعه دهندگان و سیاست گذاران



ایجاد می‌کند (al., 2018: 15). در این زمینه، استفاده از مدل‌های توضیح‌پذیر^۱ می‌تواند به عنوان پلی میان پیچیدگی‌های فنی و درک عمومی عمل کند، چراکه امکان ارائه توضیحات قابل فهم برای کاربران غیرمتخصص را فراهم می‌سازد.

یکی از اهداف اصلی آگاهی بخشی عمومی، ارتقای توان نظارت اجتماعی بر فناوری‌های نوین است. زمانی که کاربران بدانند چگونه عملکرد یک الگوریتم می‌تواند منجر به تبعیض شود، می‌توانند مطالبه شفافیت و پاسخ‌گویی بیشتری از نهادهای توسعه‌دهنده و بهره‌بردار داشته باشند. این مطالبه‌گری عمومی، در کنار نظارت سازمانی، یک ضامن مهم برای حفظ عدالت در فرایندهای خودکار است (Pasquale, 2015: 292).

۳- ملاحظات اخلاقی و پیامدهای حقوقی در عدالت الگوریتمی

هوش مصنوعی و الگوریتم‌های یادگیری ماشین با تمام مزایایی که برای بهبود کارایی و دقت تصمیم‌گیری فراهم کرده‌اند، چالش‌های اخلاقی و پیامدهای حقوقی بسیاری به همراه داشته‌اند. در این میان، سه محور اصلی در ملاحظات اخلاقی و حقوقی مرتبط با عدالت الگوریتمی شامل تعادل میان عدالت و کارایی، حفظ حقوق بشر و حریم خصوصی و پیامدهای بلندمدت به عنوان موضوعات کلیدی مورد بحث قرار می‌گیرند. این مسائل، با تأثیرگذاری بر تصمیم‌گیری‌ها در حوزه‌های قضایی، پزشکی، اقتصادی و اجتماعی، ابعاد مختلفی از زندگی انسانی را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



۳-۱- تعادل میان عدالت و کارایی

یکی از مهم‌ترین مسائل در عدالت الگوریتمی، ایجاد تعادل میان عدالت و کارایی است. الگوریتم‌های هوش مصنوعی اغلب با هدف بهینه‌سازی کارایی طراحی می‌شوند، اما این بهینه‌سازی می‌تواند به قیمت کاهش عدالت یا افزایش تبعیض تمام شود. کارایی به معنای بهبود سرعت و دقت تصمیم‌گیری‌ها، اغلب اولویت سازمان‌ها است، اما این رویکرد ممکن است معیارهای عدالت توزیعی و رویه‌ای را نادیده بگیرد (Binns, 2018: 151). برای نمونه، در طراحی الگوریتم‌های استخدامی، معمولاً از داده‌های تاریخی استفاده می‌شود که اگر حاوی سوگیری‌های نهادینه شده باشند، الگوریتم ممکن است در جهت بهینه‌سازی گروه‌هایی از متقاضیان را به طور ناعادلانه نادیده بگیرد. مثلاً تمرکز هوش مصنوعی بر روی فارغ‌التحصیلان سال‌های اخیر می‌تواند موجب حذف فرصت‌های شغلی برای افراد با سابقه تحصیلی قدیمی‌تر شود. این تصمیم هرچند موجب افزایش سرعت پردازش و کارایی می‌شود، اما به قیمت نقض عدالت فرصت‌ها تمام خواهد شد. این وضعیت، نمونه‌ای از تعارض میان اهداف کارایی و عدالت است. برای کاهش این تعارض، بهره‌گیری از الگوریتم‌های چندمعیاری که به طور

هم‌زمان اهداف کارایی و عدالت را مدنظر دارند، توصیه می‌شود (Selbst, 2016: 709) (Barocas & این الگوریتم‌ها با استفاده از تکنیک‌هایی چون بهینه‌سازی ترکیبی تلاش می‌کنند تعادلی پویا میان اهداف فنی و ملاحظات اخلاقی برقرار کنند. این روش‌ها، الگوریتم‌ها را قادر می‌سازند تا بدون قربانی کردن یکی از معیارها، بهبودهای قابل توجهی در هر دو زمینه ایجاد کنند. پژوهش‌ها نشان داده‌اند که در سیستم‌های قضایی، بهره‌گیری از الگوریتم‌های شفاف، قابل توضیح و عادلانه می‌تواند هم دقت تصمیم‌گیری را افزایش دهد و هم از تبعیض در پیش‌بینی خطر یا تعیین مجازات جلوگیری کند (Kearns & Roth, 2020: 192).

نکته اساسی دیگر، ضرورت نظارت مستمر بر عملکرد الگوریتم‌ها است. حتی الگوریتم‌هایی که در مرحله طراحی متعادل به نظر می‌رسند، ممکن است با گذشت زمان و تغییر داده‌های ورودی دچار سوگیری مجدد شوند. از این رو، باید به‌طور منظم عملکرد آنها ارزیابی، تعصبات احتمالی شناسایی و با داده‌های جدید بازآموزی شوند (Floridi et al., 2018: 11).

در حوزه‌های حساسی چون عدالت کیفری، این مسئله اهمیت مضاعف دارد. یکی از چالش‌های رایج در فرایند دادرسی، مدیریت حجم گسترده‌ای از داده‌ها و اسناد حقوقی است که بررسی آنها به‌صورت دستی مستعد خطا، تأخیر و تصمیمات ناعادلانه است. در چنین شرایطی، طراحی و به‌کارگیری الگوریتم‌های عادلانه می‌تواند در تحلیل دقیق شواهد، دسته‌بندی اطلاعات و پیشنهاد تصمیم‌های اولیه، کمک مؤثری به قضات و وکلای مدافع ارائه دهد، مشروط بر آنکه این ابزارها تحت نظارت حقوقی و اخلاقی دقیق توسعه یابند.

در مجموع، دستیابی به الگوریتم‌هایی که در عین برخورداری از کارایی فنی بالا، به اصول بنیادین عدالت نیز پایبند باشند، هدفی ضروری و قابل تحقق است؛ مشروط بر آنکه طراحی، ارزیابی و استفاده از این سامانه‌ها با مشارکت میان‌رشته‌ای حقوق دانان، متخصصان علوم کامپیوتر و نهادهای ناظر صورت گیرد.

۳-۲- حفظ حقوق بشر و حریم خصوصی

حفظ حقوق بشر و حریم خصوصی یکی از ارکان بنیادین در تحلیل‌های اخلاقی و حقوقی مرتبط با عدالت الگوریتمی به‌شمار می‌آید. الگوریتم‌هایی که برای تحلیل و تصمیم‌گیری در حوزه‌های حساس طراحی می‌شوند، غالباً نیازمند حجم عظیمی از داده‌های فردی‌اند؛ داده‌هایی که در صورت سوءاستفاده یا استفاده بدون رضایت، می‌توانند منجر به نقض آشکار حقوق بنیادین انسان‌ها شوند.

در بسیاری از کاربردهای الگوریتمی، به‌ویژه در حوزه‌های بازاریابی دیجیتال، سلامت، آموزش و نظام قضایی، داده‌های حساس افراد جمع‌آوری، ذخیره و تحلیل می‌شوند. به‌عنوان نمونه، الگوریتم‌های پیش‌بینی رفتار مصرف‌کننده از ردپاهای دیجیتال کاربران، شامل تاریخچه مرور، خرید، جست‌وجو و حتی موقعیت جغرافیایی برای ارائه پیشنهادات شخصی‌سازی شده استفاده می‌کنند. این نوع استفاده



از داده‌ها، در صورت عدم شفافیت یا فقدان رضایت آگاهانه، با اصول بنیادین حریم خصوصی در تعارض قرار می‌گیرد (Zuboff, 2019: 634).

در حوزه پزشکی نیز نمونه‌های روشنی از این چالش وجود دارد. استفاده از داده‌های بیماران برای آموزش الگوریتم‌های تشخیص بیماری، اگرچه می‌تواند به بهبود دقت و سرعت خدمات درمانی منجر شود، اما در صورتی که بدون رضایت صریح یا بدون اطلاع‌رسانی کافی انجام گیرد، نقض صریح کرامت انسانی و حقوق فردی محسوب می‌شود (Floridi et al., 2018: 17).

قانون هوش مصنوعی اتحادیه اروپا این دغدغه را به صورت نظام‌مند در چارچوب رویکرد مبتنی بر ریسک خود منعکس کرده است. ماده ۲۷ مقدمه این قانون، با یادآوری دستورالعمل‌های اخلاقی غیرالزام‌آور «هوش مصنوعی قابل اعتماد» مصوب ۲۰۱۹، هفت اصل محوری از جمله حفظ حریم خصوصی و حکمرانی داده‌ها، شفافیت، نظارت انسانی، تنوع، عدم تبعیض و پاسخ‌گویی را به عنوان مبانی هنجاری مشترک برای تنظیم‌گری هوش مصنوعی برجسته می‌کند. این پیوند میان اخلاق و تنظیم‌گری الزام‌آور، نشان‌دهنده آن است که حفاظت از حقوق بشر در حوزه هوش مصنوعی، صرفاً توصیه‌ای اخلاقی نیست، بلکه مبنای شکل‌گیری قواعد حقوقی سخت نیز قرار گرفته است. در همین راستا ماده ۶۹ مقدمه این قانون به صراحت تأکید می‌کند که حق حریم خصوصی و حفاظت از داده‌های شخصی باید در سراسر چرخه عمر سامانه‌های هوش مصنوعی تضمین شود. قانون‌گذار اروپایی در این زمینه، نه تنها به ابزارهایی مانند ناشناس‌سازی و رمزنگاری اشاره می‌کند، بلکه استفاده از فناوری‌هایی نظیر یادگیری فدرال را نیز به عنوان راهکاری مشروع برای آموزش الگوریتم‌ها بدون انتقال یا کپی‌برداری از داده‌های خام مورد تأکید قرار می‌دهد.

از منظر فنی همان‌طور که سابقاً بیان شده توسعه روش‌هایی مانند یادگیری فدرال^۱ و رمزنگاری پیشرفته^۲ گام‌های مؤثری در جهت حفظ حریم خصوصی در فرایند آموزش الگوریتم‌ها بوده‌اند. یادگیری فدرال این امکان را فراهم می‌سازد که داده‌های کاربران به جای ارسال به سرور مرکزی، در محل تولید داده مورد استفاده قرار گیرند و تنها به روزرسانی مدل‌ها منتقل شود. این رویکرد علاوه بر ارتقای حریم خصوصی، به کاهش خطر نشت داده و سوءاستفاده‌های ثانویه نیز کمک می‌کند.

در کنار حفاظت از اطلاعات شخصی، مفهوم حقوق بشر در بستر عدالت الگوریتمی، دربرگیرنده الزامات دیگری نیز هست. از جمله آنها می‌توان به لزوم جلوگیری از تبعیض در نتایج الگوریتم‌ها اشاره



۱- یادگیری فدرالی به شبکه‌های توزیع شده و غیرمتمرکز کمک می‌کند تا به جای ارسال داده‌های محلی و سری خود، ماشین یادگیرنده را به صورت محلی آموزش دهند و پارامترهای مدل را با یکدیگر به اشتراک بگذارند. این روش، یادگیری مشارکتی نیز نامیده می‌شود. این روش برخلاف تکنیک‌های سنتی یادگیری ماشین، متمرکز است که همه مجموعه داده‌های محلی در یک سرور بارگذاری می‌شوند.

۲- این تکنیک به طور گسترده‌ای برای رمزنگاری و افزایش امنیت اطلاعات در انتقال داده یا در رمزنگاری اطلاعات طبقه‌بندی شده توسط سازمان‌ها به کار گرفته می‌شود.

کرد. اگر الگوریتمی، بر پایه داده‌های تاریخی حاوی تعصبات نژادی، جنسیتی یا طبقاتی آموزش ببیند، احتمال بازتولید این تبعیض‌ها در خروجی‌های آن وجود دارد. به‌ویژه در سیستم‌های قضایی، استخدامی یا اعطای وام، چنین وضعیتی می‌تواند مصداق آشکار نقض حق برابری، حق دسترسی به فرصت‌ها و کرامت انسانی باشد. از این‌رو، طراحی عادلانه الگوریتم‌ها باید متضمن رعایت اصول عدالت توزیعی (برابری در نتایج) و عدالت رویه‌ای (شفافیت و امکان اعتراض به فرایند) باشد. این الزام، نه تنها یک دغدغه اخلاقی بلکه یک ضرورت حقوقی در چارچوب اسناد بین‌المللی حقوق بشر و استانداردهای جهانی داده‌محور به‌شمار می‌آید.

۳-۳- پیامدهای بلندمدت

کاربرد روزافزون الگوریتم‌های هوش مصنوعی در ساختارهای تصمیم‌گیری نه تنها آثار کوتاه‌مدت عملیاتی دارد، بلکه پیامدهای بلندمدتی نیز بر پیکره نظم اجتماعی، اقتصادی و حقوقی برجای می‌گذارد. این پیامدها از جنس تحول در نقش انسان، جابه‌جایی قدرت تصمیم‌گیری، گسترش مسئولیت‌های حقوقی و تغییرات عمیق فرهنگی و نهادی هستند؛ تحولات بنیادینی که بی‌توجهی به آنها می‌تواند بنیان‌های عدالت را در جوامع دستخوش بحران کند (Binns, 2018: 151).

در بعد اقتصادی، اتکای روزافزون به الگوریتم‌های مالی برای تخصیص منابع، اعطای اعتبار، یا تعیین نرخ بهره می‌تواند نابرابری‌های ساختاری را تشدید کند. اگر این سامانه‌ها بر داده‌هایی آموزش ببینند که بازتاب تبعیض‌های تاریخی یا طبقاتی‌اند، آنگاه خروجی آنها نیز واجد همان سوگیری‌ها خواهد بود. به‌عنوان نمونه، ممکن است افراد با سابقه مالی محدود یا اقلیت‌های قومی، به‌طور سیستماتیک از دریافت وام یا نرخ بهره مناسب محروم شوند؛ امری که می‌تواند به حاشیه‌راندگی بیشتر گروه‌های آسیب‌پذیر منجر شود (Selbst, 2016: 701 & Barocas).

در سطح اجتماعی، الگوریتم‌ها به‌ویژه از طریق پلتفرم‌های رسانه‌ای، نقش فعالی در شکل‌دهی به ترجیحات، نگرش‌ها و تعاملات انسانی یافته‌اند. الگوریتم‌های توصیه‌گر در شبکه‌های اجتماعی با تقویت اطلاعات هم‌سو با باورهای پیشینی کاربران، پدیده اتاق پژواک^۱ را تشدید کرده به گونه‌ای که افراد عمدتاً در معرض دیدگاه‌ها، اطلاعات و باورهایی قرار می‌گیرند که با دیدگاه‌های قبلی خودشان هماهنگ است و دیدگاه‌های مخالف یا متنوع به‌ندرت وارد آن فضا می‌شوند یا نادیده گرفته می‌شوند و از این رهگذر زمینه‌ساز قطبی‌سازی افکار عمومی می‌شوند (Crawford et al., 2018: 23). این وضعیت، علاوه بر تهدید انسجام اجتماعی، می‌تواند تهدیدی برای گفت‌وگو، عدالت اجتماعی و مشارکت برابر شهروندان باشد.

در حوزه حقوقی، استفاده از الگوریتم‌ها پرسش‌های بنیادینی درباره مسئولیت حقوقی، پاسخ‌گویی



و جبران خسارت ایجاد می‌کند. در شرایطی که یک تصمیم ناعادلانه یا تبعیض‌آمیز توسط یک الگوریتم اتخاذ شده باشد، تعیین اینکه مسئولیت متوجه توسعه‌دهنده، نهاد بهره‌بردار یا تأمین‌کننده داده است، نیازمند تبیین دقیق حقوقی است. این امر مستلزم بازنگری در نظریه‌های سنتی مسئولیت مدنی و کیفری و نیز تدوین قوانین جدید در زمینه مسئولیت‌پذیری الگوریتم‌ها است (Goodman & Flaxman, 2017:55). درنهایت، پیامدهای بلندمدت استفاده گسترده از الگوریتم‌ها با توجه به سرعت گسترش آنها بسیار فراتر از مسائلی است که اکنون بشر با آن مواجه است. این فناوری‌ها می‌توانند به تدریج بر عدالت اجتماعی، آزادی‌های فردی و نحوه اداره جوامع اثر بگذارند.

نتیجه‌گیری

عدالت الگوریتمی، به مثابه یکی از گونه‌های نوپدید عدالت در عصر داده‌ها، به مجموعه اصول و سازوکارهایی اطلاق می‌شود که با هدف تضمین انصاف، بی‌طرفی، شفافیت و پاسخ‌گویی در تصمیم‌گیری‌های الگوریتمی طراحی می‌شود. این مفهوم در پاسخ به نگرانی‌های فزاینده نسبت به تأثیرات تبعیض‌آمیز الگوریتم‌ها بر حقوق افراد، به ویژه در حوزه‌هایی مانند قضا، سلامت، اشتغال و خدمات عمومی شکل گرفته است. عدالت الگوریتمی در واقع برآمده از بازخوانی مفاهیم کلاسیک عدالت در بستر فناوری است و با انواع شناخته شده تری چون عدالت توزیعی، عدالت رویه‌ای و عدالت ترمیمی نسبت مفهومی و کاربردی دارد. عدالت توزیعی، که بر توزیع منصفانه منابع و فرصت‌ها تأکید دارد، در قالب الگوریتمی به معنای توزیع عادلانه نتایج سیستم‌های خودکار میان گروه‌های مختلف اجتماعی است. عدالت رویه‌ای که بر انصاف در فرایند تصمیم‌گیری متمرکز است، در حوزه الگوریتم‌ها ایجاب می‌کند که فرایندها شفاف، قابل توضیح و قابل اعتراض باشند. همچنین، عدالت ترمیمی که هدف آن جبران خسارات ناشی از بی‌عدالتی یا تبعیض است، در عرصه عدالت الگوریتمی می‌تواند در قالب اصلاح داده‌های تبعیض‌آمیز، بازنگری مدل‌های تصمیم‌گیر و جبران آثار ناعادلانه تصمیمات گذشته جلوه‌گر شود. بنابراین، عدالت الگوریتمی نه تنها نوعی جدید از عدالت است، بلکه بستری برای بازتعریف عدالت کلاسیک در عصر هوش مصنوعی به شمار می‌رود. این مقاله بر آن است که نشان دهد تحقق چنین عدالتی، نیازمند رویکردی جامع و میان‌رشته‌ای است که فناوری را با حقوق، اخلاق و سیاست‌گذاری به گونه‌ای یکپارچه پیوند دهد.



منشأ اصلی بی‌عدالتی در سیستم‌های الگوریتمی را می‌توان در دو سطح بررسی کرد: داده‌ها و نحوه طراحی الگوریتم. در سطح داده، مشکل اصلی آنجاست که تعصب‌ها و نابرابری‌های تاریخی که در داده‌های آموزشی وجود دارد، بدون اینکه لزوماً آگاهانه باشد، به الگوریتم منتقل می‌شود و تصمیم‌هایی ناعادلانه را تولید می‌کند. به بیان دیگر، اگر داده‌ها ناعادلانه باشند، خروجی الگوریتم هم نمی‌تواند عادلانه باشد. در سطح طراحی، مسئله از آنجا ناشی می‌شود که بسیاری از الگوریتم‌ها بر اساس معیارهایی طراحی می‌شوند که تنها به کارایی و دقت توجه دارند، بدون آنکه عدالت و انصاف در آنها لحاظ شود.

نتیجه چنین طراحی‌هایی این است که سیستم، حتی اگر دقیق باشد، ممکن است خروجی‌هایی تولید کند که ناعادلانه یا تبعیض‌آمیز است. برای رفع این مشکلات، لازم است عدالت نه به عنوان یک ویژگی اختیاری، بلکه به عنوان یک شرط الزام‌آور در طراحی الگوریتم‌ها وارد شود. به این معنا که معیارهای مربوط به عدالت باید در همان ابتدا و در دل فرمول‌های اصلی الگوریتم‌ها (توابع هدف) گنجانده شوند، تا سیستم از ابتدا ملزم به رعایت آنها باشد. تنها با این رویکرد می‌توان از بروز تبعیض‌های سیستماتیک جلوگیری کرد و الگوریتم‌هایی ساخت که هم دقیق و کارآمد باشند و هم عادلانه.

از حیث حقوقی، عدالت الگوریتمی نه تنها مسئله‌ای اخلاقی، بلکه به عنوان یک حق بنیادین کاربران باید در ساختار هنجاری نظام‌های حقوقی نهادینه گردد. حق اعتراض به تصمیمات خودکار، حق اطلاع از منطق تصمیم و حق درخواست بازبینی انسانی، باید بخشی از حقوق شهروندی دیجیتال محسوب شوند. تحقق این امر مستلزم آن است که نظام‌های مسئولیت مدنی، کیفری و اداری نیز بازنگری شده و قابلیت انطباق با الگوهای تصمیم‌گیری غیرانسانی را پیدا کنند. مفهوم «خطای انسانی» در این نظام‌ها، باید به گونه‌ای توسعه یابد که شامل «خطای الگوریتمی» نیز گردد و مسئولیت‌ها در زنجیره توسعه، استقرار و بهره‌برداری به درستی بازتوزیع شوند. به بیان دیگر، هنگامی که تصمیم نادرست یا زیان‌بار ناشی از عملکرد الگوریتم است، باید روشن شود که مسئولیت آن متوجه چه کسی یا نهادی است: طراح، برنامه‌نویس، بهره‌بردار، یا ناظر سیستم. تنها در صورت بازتوزیع دقیق این مسئولیت‌ها در زنجیره تولید و استفاده از سامانه‌های هوشمند است که می‌توان از بروز خلأهای حقوقی جلوگیری کرد و عدالت را در حوزه فناوری نیز نهادینه ساخت.



از منظر فنی، یکی از چالش‌های اساسی عدالت الگوریتمی، تعارض ذاتی میان شفافیت و پیچیدگی در ساختار الگوریتم‌هاست. به ویژه در الگوریتم‌های یادگیری عمیق که به دلیل معماری چندلایه خود از قدرت پیش‌بینی بالایی برخوردارند، فرایند تصمیم‌گیری به گونه‌ای پیچیده و اغلب غیرقابل تفسیر باقی می‌ماند. این در حالی است که تحقق عدالت، به ویژه در بُعد رویه‌ای آن، مستلزم شفافیت، تبیین‌پذیری و امکان اعتراض آگاهانه به تصمیمات است. برای غلبه بر این تعارض، توسعه ابزارها و روش‌های فنی ویژه‌ای ضرورت دارد؛ از جمله طراحی الگوریتم‌های توضیح‌پذیر، بهره‌گیری از مدل‌های ترکیبی که دقت را با تفسیرپذیری تلفیق کنند و استقرار سازوکارهای نظارت الگوریتمی که امکان ارزیابی بیرونی بر فرایند تصمیم‌گیری آنها را فراهم سازند. این ابزارها باید قادر باشند تا منطق درونی الگوریتم را به زبان قابل فهم برای کاربران، نهادهای ناظر و مراجع قضایی تبدیل کنند.

در غیاب این قابلیت‌های فنی، نه تنها نظارت مؤثر اداری یا قضایی بر تصمیمات خودکار ناممکن خواهد بود، بلکه اصل پاسخ‌گویی نیز به چالش کشیده می‌شود و خطر شکل‌گیری فضایی غیرشفاف و خارج از دسترس حقوقی افزایش می‌یابد. از این رو، تفسیرپذیری و توضیح‌پذیری باید به عنوان معیارهای اساسی در طراحی و ارزیابی سیستم‌های هوش مصنوعی در نظر گرفته شوند، نه صرفاً مزایای اختیاری. در سطح کلان، تحقق عدالت الگوریتمی مستلزم شکل‌گیری سازوکارهایی منسجم، چندلایه

و فراملی است. از آنجا که الگوریتم‌ها اغلب در بسترهای جهانی عمل می‌کنند و آثار آنها فراتر از مرزهای جغرافیایی گسترش می‌یابد، لازم است نظام‌های حقوقی کشورها با یکدیگر همگرا شده و به چارچوب‌های تنظیم‌گری هماهنگ و تطبیق‌پذیر دست یابند. این هماهنگی، در عین حال باید به تنوع فرهنگی، ساختارهای حقوقی بومی، و حساسیت‌های اجتماعی هر کشور احترام بگذارد؛ به گونه‌ای که تعادل میان استانداردهای جهانی و اقتضائات محلی حفظ شود. فراتر از قوانین الزام‌آور، توسعه‌ی سازوکارهای مکمل همچون اصول اخلاقی مشترک، دستورالعمل‌های بین‌المللی و استانداردهای فنی قابل قبول برای طراحی و ارزیابی الگوریتم‌ها، نقشی حیاتی در تحقق عدالت ایفا می‌کند. چنین چارچوبی تنها در صورتی اثربخش خواهد بود که مبتنی بر هم‌افزایی مستمر میان دولت‌ها، نهادهای بین‌المللی، جامعه مدنی، بخش خصوصی و مراکز علمی باشد. به بیان دیگر، عدالت الگوریتمی در سطح جهانی، بدون نهادسازی مؤثر، هماهنگی میان فرهنگی، و اجماع اخلاقی-حقوقی، در حد یک ایده باقی خواهد ماند و امکان تحقق عملی نخواهد یافت.

در نهایت، بدون گنجاندن عدالت الگوریتمی در نظام آموزشی حقوقی، هیچ‌یک از اقدامات یادشده پایدار نخواهد بود. تربیت متخصصانی که هم با فناوری‌های یادگیری ماشین آشنا باشند و هم درک عمیقی از مفاهیم عدالت، تبعیض و مسئولیت حقوقی داشته باشند، کلید گذار از سامانه‌های ناقص و ناعادلانه به سیستم‌هایی مسئولانه، شفاف و عادلانه است. این تربیت علمی، اگرچه زمان‌بر و دشوار است، اما در بلندمدت مهم‌ترین سرمایه برای تضمین عدالت در عصر هوش مصنوعی به شمار می‌آید.

بر این اساس، عدالت الگوریتمی نباید به مثابه مفهومی آرمانی، اختیاری یا زینتی نگریسته شود، بلکه باید آن را به عنوان سنگ بنای نظم حقوقی نوین تلقی کرد؛ نظامی که اگرچه ابزار تصمیم‌سازی آن به طور فزاینده‌ای از سوی سیستم‌های غیرانسانی اداره می‌شود، اما نتایج آن ناگزیر باید همسو با ارزش‌های انسانی، اصول برابری و کرامت ذاتی افراد باقی بماند. در چنین نظامی، معیار مشروعیت نه صرفاً کارایی فنی، بلکه میزان انطباق الگوریتم‌ها با موازین عدالت انسانی خواهد بود.

منابع

۱. انصاری، باقر (۱۴۰۱). مطالعه حقوقی تبعیض الگوریتمی، فصلنامه دانش حقوق عمومی، سال یازدهم، زمستان، شماره ۳۸، صفحات: ۱۷۸-۱۴۷.
2. Angwin, J., Larson, J., Mattu, S., & Kirchner, L. (2016). Machine Bias. *ProPublica*. P:1-11.
3. Binns, R. (2018). Fairness in machine learning: Lessons from political philosophy. *Proceedings of the 2018 Conference on Fairness, Accountability, and Transparency (FAT* '18)*, 149-159. <https://doi.org/10.1145/3287560.3287598>
4. Barocas, S., & Hardt, M. (2016). Fairness in Machine Learning. In *Proceedings of the 2016 Conference on Fairness, Accountability, and Transparency (FAT)**. P:1-167.
5. Barocas, S., & Nissenbaum, H. (2014). Big Data's End Run around Anonymity and Consent. In J. Lane, V. Stodden, S. Bender, & H. Nissenbaum (Eds.), *Privacy, Big Data, and the Public Good: Frameworks for Engagement* (pp. 44-75). Cambridge University Press.
6. Barocas, S., & Selbst, A. D. (2016). Big Data's Disparate Impact. *California Law Review*, 104(3), 671-732.
7. Binns, R. (2018). Fairness in Machine Learning: Lessons from Political Philosophy. *Proceedings of the 2018 Conference on Fairness, Accountability, and Transparency*. P:149-159.
8. Bloch-Wehba, Hannah. (2022). Algorithmic Governance from the Bottom Up. *BYU Law Review*, Vol. 48, p. 69.
9. Chen, L. (2020). Algorithmic Fairness in Asian Legal Contexts. *Asian Journal of Law and Society*, 7(2), 233-255.
10. Crawford, K., Whittaker, M., Dobbe, R., Fried, G., Kaziunas, E., Mathur, V., ... & Schwartz, O. (2018). AI Now Report 2018. AI Now Institute. P:1-44.
11. European Commission. (2019). Ethics Guidelines for Trustworthy AI.
12. Floridi, L., Cows, J., King, T. C., & Taddeo, M. (2018). How to Design AI for Social Good: Seven Essential Factors. *Science and Engineering Ethics*, 24(3), 1-13.
13. Friedman, B., & Nissenbaum, H. (1996). Bias in Computer Systems. *ACM Transactions on Information Systems*, 14(3), 330-347.
14. Goodman, B., & Flaxman, S. (2017). European Union regulations on algorithmic decision-making and a "right to explanation". *AI Magazine*, 38(3), 50-57.
15. IEEE. (2020). IEEE 7000-2020 - Standard for Ethically Aligned Design.
16. ISO. (2020). ISO/IEC 27001:2013 Information technology — Security techniques — Information security management systems — Requirements.
17. Kamiran, F., & Calders, T. (2012). Data preprocessing techniques for classification without discrimination. *Knowledge and Information Systems*, 33(1), 1-33.
18. Kearns, M., & Roth, A. (2020). The Ethical Algorithm: The Science of Socially Aware Algorithm Design. Oxford University Press. P:1-232.
19. Mehrabi, N., Morstatter, F., Saxena, N., Lerman, K., & Galstyan, A. (2021). A survey on bias and fairness in machine learning. *ACM Computing Surveys*, 54(6), Article 115, 1-35. <https://doi.org/10.1145/3457607>
20. Mulligan, D. K., Zalnieriute, M., Daly, A., & Gellert, R. (2019). Articulating the values of data protection: progress and problems. *International Data Privacy Law*, 9(2), 135-148.
21. OECD. (2019). Recommendation of the Council on Artificial Intelligence. *OECD Publishing*.
22. O'Neil, C. (2016). Weapons of Math Destruction: How Big Data Increases Inequality and Threatens



- Democracy. Crown Publishing Group. P:1-272.
23. Pasquale, F. (2015). *The Black Box Society: The Secret Algorithms That Control Money and Information*. Harvard University Press. P:1-320.
24. PDPA. (2012). *Personal Data Protection Act*. Singapore.
25. Rawls, J. (1971). *A theory of justice* (p. 11). Harvard University Press.
26. Ribeiro, M. T., Singh, S., & Guestrin, C. (2016). "Why Should I Trust You?": Explaining the Predictions of Any Classifier. *Proceedings of the 22nd ACM SIGKDD International Conference on Knowledge Discovery and Data Mining*. P:1-10.
27. Rowe, E. A., & Prior, N. (2022). Procuring Algorithmic Transparency. *Alabama Law Review*. P: 303–364.
28. Russell, S. J., & Norvig, P. (2021). *Artificial Intelligence: A Modern Approach* (4th ed.). Pearson. P:1-11.
29. Selbst, A. D., Boyd, D., Friedler, S. A., Venkatasubramanian, S., & Vertesi, J. (2019). Fairness and Abstraction in Sociotechnical Systems. In *Proceedings of the Conference on Fairness, Accountability, and Transparency* (pp. 59-68). ACM.
30. Stern, R. E., Liebman, B. L., Roberts, M., & Wang, A. Z. (2021). Automating Fairness? Artificial Intelligence in the Chinese Court. *Columbia Law School Scholarship Archive*. P:515-553.
31. US Congress. (2019). *Algorithmic Accountability Act of 2019*. H.R. 2231.
32. Woods, Andrew Keane. (2022/2023). Robophobia. *University of Colorado Law Review*, Vol. 93, No. 1, pp. 51–114.
33. Weller, A. (2019). Transparency: Motivations and Challenges. In T. K. Seppälä, S. Poutanen, & A. R. Harju (Eds.), *Digital Transformation and Ethics* (pp. 23-39). Springer International Publishing.
34. Zuboff, S. (2019). *The Age of Surveillance Capitalism: The Fight for a Human Future at the New Frontier of Power*. PublicAffairs.P:1-704.



تبیین رابطه دیالکتیکی دین و رسانه

زهرا سادات پورسیدآقایی^۱

تاریخ ارسال: ۱۴۰۴/۹/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۲/۲۰

چکیده

هدف: هدف این پژوهش تبیین رابطه دیالکتیکی دین و رسانه و ارائه یک مدل روان‌شناختی-فناورانه است تا بدین وسیله شکافی که از تقابل نظریه‌های کلان ساختارگرا (مانند رسانه‌ای شدن) با رویکردهای خرد عاملیت‌محور (مانند شکل‌گیری دینی فناوری) و غفلت از سطح روان‌شناختی و سازوکارهای عینی تعامل ناشی می‌شود را پر سازد.

روش: مقاله با بهره‌گیری از روش سنتز نظری ساختاریافته در چارچوب پارادایم تفسیری و از طریق تحلیل مضمون انتقادی، چهار جریان نظری اصلی را ترکیب می‌کند.

یافته‌ها: یافته این تحقیق، ارائه مدل روان‌فناورانه سه‌لایه‌ای است که در آن سامانه روان‌شناختی (شامل ابعاد شناختی، هیجانی، انگیزشی و هویتی) به عنوان فیلتر تفسیری ضروری میان فشارهای ساختاری منطق رسانه و پاسخ‌های عاملیتی کنشگران دینی عمل می‌کند. این تعامل دیالکتیکی از طریق سه سازوکار عینی تجلی می‌یابد: شکل‌گیری دینی در سطح طراحی، الهیاتی‌سازی در سطح محتوا و بازتعریف آیینی-هویتی در سطح عمل که هر یک با مصادیقی از بافت اسلامی (نظیر اپلیکیشن‌های قرآنی، تولیدات سریالی و آیین‌های مجازی) تشریح شده‌اند.

نتیجه: مدل پیشنهادی نه تنها شکاف نظری مذکور را پر می‌کند، بلکه چارچوبی زمینه‌مند، قابل اجرا و میان‌رشته‌ای را برای پژوهش‌های آینده فراهم می‌سازد و دلالت‌های روش‌شناختی مشخصی را برای



دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم

مطالعات ترکیبی، تطبیقی بین فرهنگی و طراحی محور در حوزه دین دیجیتال ارائه می دهد.

واژه های اصلی: دین، رسانه، عاملیت دینی، واسطه گری روان شناختی، مدل دیالکتیکی، دین دیجیتال.

مقدمه

مطالعات معاصر در حوزه دین و رسانه تحولی را نشان می دهد که در آن درک از رسانه از نگاهی صرفاً ابزاری به دیدگاهی پیچیده تر حرکت کرده است؛ دیدگاهی که رسانه را به عنوان زمینه ای فعال در خلق معنا و شکل دهی به تجربه دینی درک می کند (هوور^۱؛ لاندبی^۲، ۲۰۱۸). با این حال، گفتمان کنونی با دو شکاف مهم روبه روست. نخست، شکاف میان نظریه های کلان ساختارگرا مانند رسانه ای شدن که بر جبر ساختاری تأکید دارند (هجوارد^۳، ۲۰۱۳) و نظریه های خرد عاملیت محور مانند نظریه عمل که بر کنش روزمره متمرکزند (کولدري^۴، ۲۰۱۲؛ کمپبل^۵، ۲۰۱۰). در این میانه، سطح روان شناختی که می تواند سازوکارهای درونی این تعامل را تبیین کند، مغفول مانده است. دوم، تمرکز غالب چارچوب های موجود بر بافت غربی و غفلت از تنوع فرهنگی در جوامع غیر غربی، مانند جهان اسلام، به عنوان عرصه ای پویا از تعامل دین و فناوری است (بونت^۶، ۲۰۱۸؛ مول^۷، ۲۰۲۰).

در پاسخ به این کاستی ها، این پژوهش در پی ارائه مدلی دیالکتیکی و چندسطحی است که با سنتز دیدگاه های فوق، تعامل دین و رسانه را به مثابه فرایندی چرخشی، مذاکره ای و عمیقاً زمینه مند فهم کند. مدل پیشنهادی با قراردادن واسطه گری روان شناختی در کانون این رابطه و مشخص کردن سه سازوکار عینی طراحی، محتوا و عمل به عنوان مجاری تأثیر متقابل، درصدد پرکردن خلأ نظری موجود است. بر این اساس، پرسش اصلی پژوهش حاضر این است: چگونه می توان رابطه دیالکتیکی دین و رسانه های نوین را در چارچوب یک مدل روان شناختی-فناورانه یکپارچه تبیین کرد که سطوح تحلیل کلان (ساختاری-فرهنگی)، میانی (نهادی-عاملیتی) و خرد (روان شناختی-عملی) را همزمان پوشش داده و سازوکارهای مشخص تعامل میان آنها را صورت بندی نماید؟

مرور ادبیات و چارچوب نظری

فراتر از ابزارانگاری: رسانه به مثابه زمینه ساز تجربه و معنای دینی

نگرش غالب اولیه در تحلیل رابطه دین و رسانه، رویکرد ابزارانگاره بود که رسانه را صرفاً یک کانال خنثی برای انتقال کارآمد پیام های دینی از پیش تعریف شده می دانست (لاندبی، ۲۰۱۸). این پارادایم ساده انگارانه، که مبتنی بر دوگانگی غیرتاریخی «محتوا» در برابر «وسیله» بود، به تدریج با چالش های



1- Hoover

2- Lundby

3- Stig Hjarvard

4- Couldry

5- Campbell

6- Bunt

7- Moll

نظری و تجربی مواجهه شد. نقطه عطف، کار استوارت هوور (۲۰۰۶) بود که با عبور از مدل‌های خطی، استدلال کرد رسانه‌ها دیگر صرفاً حامل پیام نیستند، بلکه خود به محیط یا زمینه‌ای تبدیل شده‌اند که در آن، فرایندهای پیچیده شکل‌گیری، ادراک و معنابخشی به امر دینی رخ می‌دهد. همزمان، پژوهش‌های میدانی در بافت‌های غیرغربی مانند مطالعه بونت (۲۰۱۸) در مورد فتوای آنلاین در جهان اسلام، نشان داد که این زمینه‌سازی فعال رسانه‌ای، صرفاً یک تحول غربی نیست، بلکه در جوامع دینی مختلف، الگوهای بومی معناسازی و بازتعریف اقتدار دینی را نیز شکل می‌دهد.

چارچوب کلان رسانه‌ای شدن: منطق رسانه به مثابه نیروی ساختاری شکل‌دهنده

برای صورت‌بندی نظام‌مند این دگرگونی عمیق، نظریه رسانه‌ای شدن^۱ به رهبری اندیشمندانی چون هجوارد، به عنوان چارچوب کلان مسلط ظهور یافت. هجوارد (۲۰۱۳) رسانه‌ای شدن را یک فرایند تاریخی-فرهنگی درازمدت می‌داند که طی آن، رسانه‌ها از وضعیت ابزار صرف، به نهادهای اجتماعی نیمه‌مستقل و بسیار قدرتمندی ارتقا یافته‌اند. این نهادها، «منطق رسانه‌ای» خاص خود را - شامل مؤلفه‌هایی مانند دراماتیزه‌سازی، شخصی‌سازی، عینیت‌نمایی، مجاورت و تابعیت از رتبه‌بندی تجاری - به سایر نهادهای اجتماعی، از جمله دین، تحمیل می‌کنند. از منظر روان‌شناسی اجتماعی و شناختی، اعمال این منطق می‌تواند چارچوب‌های ذهنی جدیدی برای پردازش اطلاعات دینی ایجاد کند و بر شکل‌گیری نگرش‌ها تأثیر بگذارد (شوفله و آیانگار، ۲۰۱۷). نتیجه این فرایند ساختاری، ظهور پدیده‌ای است که هجوارد «دین عامه‌پسند رسانه‌ای شده» می‌خواند. با این حال، اعمال این منطق در بافت‌های غیرغربی همواره یکسان نیست. برای مثال، مطالعه مول (۲۰۲۰) بر روی اپلیکیشن‌های قرآنی نشان می‌دهد که در حالی که منطق شخصی‌سازی و دسترسی فوری (از مؤلفه‌های منطق رسانه‌ای) پذیرفته شده، اما منطق دراماتیزه‌سازی و عینیت‌نمایی خبری ممکن است با تفسیرهای بومی از حرمت متن مقدس در تعارض قرار گیرد و منجر به شکل‌گیری گونه‌های بومی «دین رسانه‌ای شده» شود.



تمایز مفهومی بنیادین: دین رسانه‌ای شده در برابر رسانه‌های دینی

درک دقیق رابطه دین و رسانه مستلزم شفاف‌سازی تمایزی حیاتی است که اغلب در ادبیات خلط می‌شود: تفاوت بین دین رسانه‌ای شده^۲ و رسانه‌های دینی^۴. مفهوم دین رسانه‌ای شده هسته نظریه رسانه‌ای شدن را تشکیل می‌دهد و به دگرگونی درونی و کیفی در اشکال، اقتدار، محتوا و ماهیت خود پدیده دین تحت تأثیر منطق رسانه اشاره دارد (هجوارد، ۲۰۱۳). این یک فرایند کلان ساختاری-فرهنگی است. مثال بارز آن در غرب، تبدیل وعظ سنتی به یک برنامه تلویزیونی^۵ است. در جهان اسلام، نمونه‌ای

مشابه اما متمایز را می‌توان در برنامه‌های «فتوای تلویزیونی» مشاهده کرد که در آن، اقتدار سنتی مفتی، در قالب پرسش و پاسخ با مخاطب و با رعایت محدودیت‌های زمانی پخش، قاب‌بندی می‌شود. این برنامه‌ها در عین حال که مصداقی از دین رسانه‌ای شده هستند، اغلب توسط نهادهای دینی (به عنوان رسانه دینی) تولید می‌شوند و بنابراین، عرصه‌ای برای مشاهده دیالکتیک پیچیده میان این دو مفهوم فراهم می‌آورند (ر.ک. به تحلیل‌های موردی در بونت، ۲۰۱۸).

مفهوم رسانه‌های دینی به ابزارها، پلتفرم‌ها، محتواها یا نهادهای ارتباطی اشاره دارد که با مأموریت و کارکرد اصلی صریحاً دینی ایجاد و اداره می‌شوند (کمپبل، ۲۰۱۰). تمرکز اینجا بر عاملیت و راهبرد آگاهانه نهادها و کنشگران دینی در عرصه فناوری ارتباطات است. یک شبکه تلویزیونی مذهبی، یک اپلیکیشن آموزش دعا، یا یک پادکست تفسیر قرآن نمونه‌های رسانه دینی هستند. این رسانه‌ها ممکن است همزمان هم بستر و هم محصول فرایند رسانه‌ای شدن باشند (هجوارد، ۲۰۱۳).

این دو مفهوم در رابطه‌ای دیالکتیکی پویا قرار دارند. رسانه‌های دینی غالباً بسترهای عینی‌سازی فرایند رسانه‌ای شدن دین هستند. همزمان، فشارهای ناشی از رسانه‌ای شدن فضای عمومی، انگیزه‌ای برای نهادهای دینی به منظور ایجاد رسانه‌های دینی مختص خود (به مثابه قلمروهای مقاومت، بیان بدیل یا تبلیغ) فراهم می‌کند (کمپبل، ۲۰۱۰ و هجوارد، ۲۰۱۳).

پاسخ‌های نظری به جبرگرایی: تأکید بر عاملیت دینی و بعد روان‌شناختی

در واکنش به گرایش جبرگرایانه‌ای که ممکن است در نظریه رسانه‌ای شدن احساس شود، جریان‌های فکری تأثیرگذاری پدید آمده‌اند که بر نقش فعال و سازنده کنشگران دینی - چه در سطح نهادها و چه افراد- در برابر فناوری‌های رسانه‌ای تأکید می‌ورزند (چنگ، ۲۰۱۷). کمپبل (۲۰۱۰) با توسعه نظریه شکل‌گیری اجتماعی فناوری، مفهوم «شکل‌گیری دینی فناوری» را مطرح کرد که براساس آن، جوامع دینی رسانه‌های نوین را صرفاً به عنوان ابزارهایی تحمیلی نمی‌پذیرند، بلکه آنها را از صافی ارزش‌ها، باورهای الهیاتی و نیازهای عبادی و جمعی خود عبور داده، به دقت ارزیابی می‌کنند، با شرایط خود هماهنگ می‌سازند و گاه از نو طراحی می‌کنند. این نگاه تنها به جوامع غربی محدود نیست؛ مطالعاتی در جهان اسلام، مانند پژوهش‌های مربوط به شبکه‌های اجتماعی، نشان می‌دهند کاربران مسلمان چگونه با اولویت قرار دادن ارزش‌هایی مانند حفظ حریم خصوصی جمعی و پرهیز از محتوای ناهمسو با شئون اخلاقی همچون مفهوم حیا، به «اسلامی‌سازی» کارکرد پلتفرم‌هایی مانند فیسبوک یا تلگرام دست می‌زنند (اشمیت^۲، ۲۰۲۱). این فرایند تنها به مصرف محدود نمی‌شود و حتی در خلق پلتفرم‌های جایگزین و بومی نیز متجلی می‌گردد.

همزمان، کولدري (۲۰۱۲) با معرفی چارچوب «عمل رسانه‌ای»، توجه را به سوی کنش‌های ملموس،



روزمره و عمیقاً زمینه‌مند افراد و گروه‌ها معطوف کرد. این رویکرد که پیوندهایی با روان‌شناسی فرهنگی دارد، استدلال می‌کند که برای فهم واقعی رابطه دین و رسانه، باید به این پرسش پرداخت که افراد در زندگی روزمره خود چگونه از رسانه‌ها استفاده می‌کنند، چگونه درباره آنها سخن می‌گویند و چگونه هویت خود را از طریق این تعاملات می‌سازند و بازمی‌آفرینند. چنین نگاهی، دریچه‌ای به روی مشاهده راهبردهای خلاقانه، صورت‌های خرد مقاومت و شیوه‌های بدیعی می‌گشاید که مردم برای معنابخشی به زندگی دینی خود در دل محیط رسانه‌ای به کار می‌بندند.

صورت‌بندی سازوکارهای اثرگذاری متقابل: گذر از کلی‌گویی به تحلیل عینی

ادعای اثرگذاری متقابل دین و رسانه، برای تبدیل شدن از گزاره‌ای کلی به پایه‌ای نظری مستحکم، نیازمند تبیین سازوکارمند است. این مقاله استدلال می‌کند که این اثرگذاری متقابل و دیالکتیکی عمدتاً از طریق سه سازوکار نظری به هم پیوسته محقق می‌شود:

الف. سازوکار شکل‌گیری دینی در سطح طراحی^۱: یکی از مستقیم‌ترین راه‌هایی که از طریق آن دینداری می‌تواند بر فناوری تأثیر بگذارد، در سطح طراحی و معماری فناوری رخ می‌نماید. این سازوکار که ریشه در نظریه «شکل‌گیری دینی فناوری» دارد، نشان می‌دهد که جوامع دینی می‌توانند با مشارکت فعال در فرایند طراحی، مهندسی یا اقتباس عمیق یک ابزار رسانه‌ای، از رابط کاربری گرفته تا هسته الگوریتمی آن، تغییرات ملموسی در آن ایجاد کنند (کمپیل و اولوی^۲، ۲۰۲۰). برای نمونه، توسعه یک پلتفرم پخش ویدیو که به کاربران امکان می‌دهد محتوا را براساس موازین اخلاقی یا دینی خاص خود پالایش و گزینش کنند، نمونه‌ای از این تأثیرگذاری است. چنین اقدامی، منطق رایج و مسلط در بسیاری از پلتفرم‌های تجاری که بر بیشینه‌سازی تعامل بدون قید و شرط متمرکزند را به چالش می‌کشد و نشان می‌دهد که چگونه ارزش‌های یک سنت می‌تواند در دل فناوری جاسازی شود (چنگ، ۲۰۱۷).

نمونه گویای دیگری که از بستر جهان اسلام قابل اشاره است، طراحی و گسترش اپلیکیشن‌های «قبله‌نما» و «اوقات شرعی» می‌باشد. در این نمونه، یک تکلیف فقهی - یعنی لزوم طهارت و جهت‌گیری دقیق به سوی کعبه برای ادای نماز - در مواجهه با شرایط زندگی نوین و مسافرت‌ها، به یک نیاز روان‌شناختی مهم برای کاربران تبدیل می‌شود: نیاز به کسب اطمینان و کاهش نگرانی در مکان‌های ناآشنا. طراحان این برنامه‌ها هوشمندانه نه تنها از منطق فنی رایج سامانه‌های موقعیت‌یاب جهانی، که معمولاً برای مسیریابی کاربرد دارد، استفاده می‌کنند، بلکه آن را با محاسبات تخصصی نجومی و استنباط‌های فقهی درهم می‌آمیزند. به این ترتیب، آنها موفق می‌شوند خواسته‌ها و الزامات یک سنت دینی را در قلب و الگوریتم‌های یک فناوری مدرن جای



دهند و نشان دهند که چگونه منطق دینی می‌تواند در بطن منطق فنی رسوخ کند و آن را دگرگون سازد.

ب. سازوکار الهیاتی‌سازی در سطح محتوا و روایت: این سازوکار از پیوند میان مطالعات فرهنگی و نظریه روایت سرچشمه می‌گیرد (لینچ^۲، ۲۰۲۰). در اینجا، کنشگران دینی با تولید حرفه‌ای انبوهی از محتوا در قالب‌های رایج رسانه‌ای -از سریال و پادکست تا صفحه‌های اینفلوئنسری- قالب‌ها، ژانرها و فرمول‌های روایی پرتعداد را برمی‌گزینند، اما آنها را با گنجینه روایی، نمادها، ارزش‌ها و نظام معنایی خاص سنت خود پر می‌کنند. به بیان دیگر، منطق دراماتیک یا جذابیت بصری که موتور محرکه بسیاری از تولیدات رسانه‌ای است، در این فرایند «الهیاتی» می‌شود و در خدمت بازنمایی و انتقال مفاهیم دینی قرار می‌گیرد (پای، کونال و کومار^۳، ۲۰۲۴).

برای نمونه، در بستر فرهنگی ایران، تولید سریال‌های تاریخی-مذهبی مانند «مختارنامه» را می‌توان نمونه‌ای بارز از این الهیاتی‌سازی دانست. در چنین آثاری، روایت بنیادین مبارزه حق و باطل که در سنت شیعی عمق تاریخی دارد، در قالبی جذاب از درام تاریخی ریخته می‌شود و با بهره‌گیری از تم‌های موسیقی حماسی و تصویرپردازی‌های عاطفی، همراه مخاطب می‌شود. از این طریق، مفاهیمی مانند شهادت و انتظار، نه به عنوان ایده‌هایی انتزاعی، بلکه به مثابه الگوهای هویتی زنده و سرشار از بار هیجانی-ادراکی به مخاطب انتقال می‌یابند. این فرایند پیچیده روایت‌پردازی، تأثیری ژرف بر بازتعریف جمعی هویت مذهبی در گستره عمومی جامعه گذاشته است.

سازوکار بازتعریف آیینی و هویتی در سطح عمل^۴: سومین و ظریف‌ترین سازوکار که بیشترین پیوند را با فرایندهای روان‌شناختی دارد، از تلفیق نظریه عمل و مطالعات آیینی شکل می‌گیرد. در این سطح، کاربران و جماعت‌های دینی نه با تغییر قابلیت‌های فنی، بلکه از طریق الگوهای تکراری و آیینی استفاده، معنای اولیه و کارکرد ذاتی یک پلتفرم را از درون دگرگون می‌سازند (ایشیک^۵، ۲۰۲۴). برای نمونه، عمل فشاردادن دکمه «لایک» یا نوشتن «کامنت» در شبکه‌های اجتماعی می‌تواند از نشانه‌ای برای محبوبیت فردی فراتر رفته و به نمادی برای ابراز هم‌دلی، مشارکت در یک عبادت جمعی مجازی یا تأیید و تحکیم یک هویت جمعی تبدیل شود. در این بازتعریف خلاقانه، خود عمل استفاده به حامل معنایی دینی بدل می‌شود و این معنا بر تجربه کلی کاربر از آن پلتفرم تأثیر می‌گذارد (چنگ، ۲۰۱۷).

این سه سازوکار در کنار هم نشان می‌دهند که آنچه «منطق رسانه‌ای» خوانده می‌شود، پدیده‌ای ایستا و تحمیل‌شده از بالا به پایین نیست، بلکه عرصه‌ای پویا برای مذاکره است که در آن، دین از طریق عاملیت نهادها و افراد می‌تواند در شکل‌گیری و تکامل آن نقش داشته باشد



(کولدري و هپ،^۱ ۲۰۱۷). در حالی که سازوکارهای سه‌گانه فوق، مسیرهای عینی اثرگذاری متقابل را ترسیم می‌کنند، واکاوی عمیق‌تر چگونگی وقوع این اثرات در سطح فردی، ما را به سوی بینش‌های روان‌شناسی رسانه در سطح خرد رهنمون می‌سازد. رویکردهای نوین در این حوزه، با متمرکز شدن بر مکانیسم‌های شناختی و هیجانی تعامل کاربر، لایه‌های دیگری از پیچیدگی این رابطه را آشکار می‌کنند (چنگ،^۲ ۲۰۲۱).

جریان‌های نوین روان‌شناسی رسانه

رویکردهای معاصر در روان‌شناسی رسانه، با متمرکز شدن بر سازوکارهای خرد تعامل انسان با رسانه، پلی حیاتی میان تحلیل‌های کلان ساختاری و تجربه زیسته و ذهنی کاربران ایجاد می‌کنند. این جریان‌ها نشان می‌دهند که درک رابطه دین و رسانه، مستلزم توجه به لایه‌های ظریف روان‌شناختی است که در مواجهه روزمره افراد با فناوری‌های ارتباطی نقش‌آفرینی می‌کنند (اسکولاری،^۳ ۲۰۱۲).

نخست، مفهوم «درگیری با رسانه» به عنوان سازه‌ای چندبعدی مطرح شده است که فراتر از صرف «استفاده»، ابعاد شناختی (تمرکز و پردازش عمیق)، هیجانی (هم‌حسی و وابستگی عاطفی) و کنشی (مشارکت فعال و اشتراک‌گذاری) را دربرمی‌گیرد (گونتِر،^۴ ۲۰۲۴). این چارچوب، پرسش از ظرفیت قالب‌های رسانه‌ای نوین را پیش می‌کشد: آیا یک ویدئوی کوتاه مذهبی یا یک اپلیکیشن تعاملی دعا، صرفاً توجه ما را جلب می‌کند یا امکان درگیری شناختی و عاطفی پایداتر و معناداتر را فراهم می‌سازد؟ برای مثال، ویژگی‌های تعاملی در برخی اپلیکیشن‌های قرآنی پیشرفته، تجربه تلاوت را از یک عمل شنیداری نسبتاً منفعل، به یک فعالیت ادراکی یکپارچه و غوطه‌ورساز تبدیل می‌کنند و عمق درگیری کاربر را افزایش می‌دهند (حسن وحید،^۵ ۲۰۲۴).

دوم، مدل‌های «پردازش اطلاعات هیجانی-شناختی یکپارچه» بر این اصل استوارند که هیجان و شناخت در مواجهه با محتوا، دو سیستم درهم‌تنیده و غیرقابل تفکیک هستند. بر این اساس، تحلیل محتوای دینی نمی‌تواند صرفاً بر متن یا عقیده متمرکز باشد، بلکه باید ریکتارهای هیجانی برانگیخته‌شده و چارچوب‌های معنایی فعال‌شده را به طور همزمان مورد واکاوی قرار دهد. این نگاه، برای درک چگونگی اثرگذاری یک محتوای رسانه‌ای ضروری است (لازاروس،^۶ ۱۹۹۱؛ داوِلینگ،^۷ و همکاران، ۲۰۲۲).

سوم، «نظریه زیست‌بوم رسانه‌ای» با نگاهی کل‌نگرتر، رسانه را نه صرفاً یک ابزار، بلکه به مثابه یک محیط یا زیست‌بوم معنا‌ساز درنظر می‌گیرد که قواعد تعامل، الگوهای توجه و حتی سبک‌های تفکر را دگرگون می‌سازد (استریت،^۸ ۲۰۱۷). در این زیست‌بوم دیجیتال، کاربران منفعل نیستند، بلکه به راهبردهای انطباقی فعالی روی می‌آورند. برای نمونه، بسیاری از کاربران دیندار در شبکه‌های اجتماعی،



از طریق فرایند «گردآوری هدفمند»، با دنبال کردن حساب‌های خاص و سازمان‌دهی جریان اطلاعات، خُرد-زیست‌بوم‌های اطلاعاتی شخصی‌سازی شده‌ای می‌سازند تا فضایی برای تأمل و معناسازی دینی در دل انبوه اطلاعات ایجاد کنند (چنگ، ۲۰۲۱).

این بینش‌های نوین، مستقیماً مدل پیشنهادی این مقاله را غنا می‌بخشند. سازه «درگیری» می‌تواند به عنوان یک متغیر میانجی کلیدی، رابطه بین طراحی یک فناوری دینی و پیامدهای نهایی روان‌شناختی مانند تحکیم هویت را تبیین کند. مدل پردازش هیجانی-شناختی یکپارچه، تحلیل سازوکار «الهیاتی‌سازی در سطح محتوا» را با ابزارهای دقیق‌تری مجهز می‌سازد. و نهایتاً، دیدگاه زیست‌بوم رسانه‌ای، درک ما از «بستر فرهنگی-تاریخی» را تعمیق می‌بخشد و نشان می‌دهد که این بستر، صرفاً متشکل از هنجارهای کلان نیست، بلکه شامل الگوهای مسلط شناختی و چارچوب‌های الگوریتمی حاکم بر محیط‌های دیجیتال نیز می‌شود.

گفتمان‌های پژوهشی در جهان اسلام: زمینه‌سازی برای یک مدل حساس به بافت

در کنار چارچوب‌های نظری غربی، شاهد رشد پژوهشی پویا در حوزه اسلام دیجیتال هستیم. این پژوهش‌ها با تحلیل پدیده‌هایی چون فتواهای آنلاین (بونت، ۲۰۱۸)، اپلیکیشن‌های قرآنی (مول، ۲۰۲۰) و نقش شبکه‌های اجتماعی در بسیج دینی (اشمیت، ۲۰۲۱)، لایه‌های پیچیده رابطه دین و رسانه را آشکار می‌کنند. آنها نشان می‌دهند چگونه مفاهیمی مانند «امت» و «اجتهاد» و «پیروی» در فضای دیجیتال بازتعریف می‌شوند و مؤید عاملیت فعال جوامع دینی (مطابق با نظریه کمپبل) و معناسازی زمینه‌مند (مطابق با دیدگاه کولدردی) هستند. این بینش‌های تجربی، چارچوب‌های نظری موجود را غنا می‌بخشند و بر ضرورت تحلیل‌های تاریخی و فرهنگی شده تأکید می‌ورزند.

خلأ نظری و مسئله پژوهش حاضر: نیاز به یک سنتز دیالکتیکی و میان‌رشته‌ای

با وجود غنای چارچوب‌های نظری موجود در تحلیل رابطه دین و رسانه، شکاف عمده‌ای پابرجاست. نظریه‌های کلان (مانند رسانه‌ای شدن) بر جبر ساختاری و نظریه‌های خرد (مانند شکل‌گیری دینی فناوری و عمل رسانه‌ای) بر عاملیت تأکید دارند، اما هیچ‌یک به طور نظام‌مند این دو سطح را با هم تلفیق نکرده‌اند. افزون بر این، تبیین سازوکارمند اثرگذاری دین بر منطق رسانه و نیز توجه به سطوح روان‌شناختی و الهیاتی این تعامل، مغفول مانده است.

هدف پژوهش حاضر پرکردن این خلأ از طریق ارائه چارچوبی دیالکتیکی و میان‌رشته‌ای است که با سنتز انتقادی دیدگاه‌های موجود و تأکید بر سه سازوکار عینی (طراحی، محتوا، عمل)، رابطه پویای دین و رسانه را در سه لایه ساختاری، عاملیتی و روان‌شناختی ترسیم کند و ابزاری تحلیلی برای بررسی این رابطه در عصر حاضر فراهم آورد.



روش پژوهش

این پژوهش با هدف ارائه چارچوبی نوین برای تحلیل رابطه دین و رسانه، از روش سنتز نظری ساختاریافته در پارادایم تفسیری بهره برد (جاکولا، ۲۰۲۰). فرایند تحقیق در سه گام اصلی پیش رفت. نخست، با نقشه برداری انتقادی و مرور نظام مند ادبیات، مفروضات و محدودیت های پارادایم های مسلط (مانند ابزارانگاری و جبرگرایی) شناسایی و در قالب یک منظره مفهومی سازمان دهی شد (براون و کلارک، ۲۰۲۲). در گام دوم با تشخیص گسل های مفهومی، کاستی های عمده ادبیات موجود -از جمله تقلیل گرایی خطی، غفلت از سطح روان شناختی، نادیده گرفتن عاملیت دینی و کم توجهی به زمینه فرهنگی- از طریق تحلیل گفتمان انتقادی صورت بندی گردید (فرکلاف^۳، ۲۰۱۳). سرانجام، در گام سوم با عنوان گردآوری بینش های هسته ای، چهار جریان نظری پیشرو- شامل نظریه رسانه ای شدن، شکل گیری دینی فناوری، عمل رسانه ای و روان شناسی فرهنگی- براساس معیارهای ارتباط مفهومی، نفوذ آکادمیک، تکمیلی بودن و قابلیت ترکیب میان رشته ای انتخاب شدند. جزئیات این انتخاب ها، شامل نام نظریه پردازان، مفاهیم محوری و دلایل انتخاب هر جریان، به طور نظام مند در جدول ۱ ارائه شده است. این جدول چارچوبی روشن از مصالح مفهومی اصلی پژوهش را در اختیار می گذارد که مبنای سنتز دیالکتیکی در مرحله بعد قرار گرفت.

جدول ۱: جریان های فکری منتخب و معیارهای انتخاب

ردیف	نویسنده (گان) و سال	جریان فکری / مفهوم محوری	دلیل انتخاب (مطابقت با معیارها)
۱	Hjarvard (2013,2016)	نظریه رسانه ای شدن و مفهوم منطق رسانه ای	پاسخ به گسل تقلیل خطی و ارائه تحلیل کلان ساختاری (معیار ۱). اثر بنیادین و بسیار پراستناد در حوزه (معیار ۲). نقطه شروع تقابل دیالکتیکی (معیار ۳).
۲	Campbell (2010); Campbell & Evolvi (2020)	شکل گیری دینی فناوری (RSST)	پاسخ مستقیم به گسل غفلت از عاملیت نهادی دینی (معیار ۱). چارچوب مسلط در مطالعات دین دیجیتال (معیار ۲). تکمیل کننده جبرگرایی نظریه رسانه ای شدن (معیار ۳).
۳	Couldry (2012); Couldry & Hepp (2017)	نظریه عمل رسانه ای و عرصه مذاکره	تمرکز بر کنش روزمره و زمینه مند برای پوشش گسل کم توجهی به زمینه (معیار ۱). رویکردی پرنفوذ در مطالعات انتقادی رسانه (معیار ۲). پیوند دهنده سطح خرد به کلان (معیار ۳).
۴	Pargament (2011); Cheong (2017,2021)	روان شناسی دین و روان شناسی فرهنگی رسانه	پر کردن شکاف سطح روان شناختی (معیار ۱). مرجعیت در حوزه روان شناسی دین و رسانه (معیار ۲). ارائه مکانیسم های واسطه برای تبیین اثرگذاری (معیار ۳).
۵	Hoover (2006)	رسانه به مثابه زمینه فعال معنا ساز و دگرگونی اقتدار دین	رسانه نقد پایه ای بر ابزارانگاری و گذار به دیدگاه زمینه ساز (معیار ۱). اثر کلاسیک و شاخص در شکل گیری حوزه دین و رسانه (معیار ۲). پل مفهومی بین تحلیل محتوا و تحلیل ساختاری (معیار ۳).



دوره فصلنامه
دین و جامعه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم

برای دستیابی به جوهره نظری هر جریان فکری، فرایندی تحت عنوان استخراج «بینش‌های هسته‌ای» طراحی و اجرا شد. در این مرحله، با مطالعه دقیق متون پایه و مرجع هر جریان-اعم از کتاب‌های شاخص و مقالات مروری پراستناد- و با به‌کارگیری روش تحلیل مضمون انتقادی، آن دسته از مفاهیم، گزاره‌های تبیینی یا سازوکارهای کلیدی که دارای قابلیت تعمیم و ترکیب با سایر ایده‌ها بودند، شناسایی و جدا شدند. به منظور شفاف‌سازی روش و اطمینان از قابلیت تکپذیری آن، این فرایند به صورت گام‌به‌گام برای یکی از متون کلیدی، یعنی مقاله «رسانه‌ای شدن و دگرگونی اقتدار دین. رسانه، فرهنگ و جامعه» نوشته هجوارد (۲۰۱۶)، انجام و شرح کامل آن در جدول ۲ ارائه شده است.

جدول ۲: نمونه فرایند تحلیل مضمون و استخراج بینش هسته‌ای (موردی از هجوارد، ۲۰۱۶)

خروجی (بینش هسته‌ای استخراج شده)	بخش‌های کلیدی متن	فعالیت انجام شده	گام تحلیل
درک کلی: رسانه بستر ساز معناست، نه فقط حامل	کل مقاله	خوانش عمیق و مکرر متن	۱. آشنایی اولیه
کد: رسانه به مثابه محیط/زمینه	«رسانه‌ها... محیطی را می‌سازند که در آن، درک از دین شکل می‌گیرد...»	علامت‌گذاری قطعات مرتبط	۲. کدگذاری اولیه
کد: بازتعریف اقتدار در محیط رسانه‌ای	«... اقتدار سنتی دین در گفتمان عمومی به چالش کشیده و بازتعریف می‌شود.»		
مضمون اولیه: زمینه‌سازی رسانه‌ای برای دین	ترکیب کدهای فوق با کدهای مشابه از دیگر آثار هورر	گروه‌بندی کدهای مرتبط	۳. جستجوی مضمون
بینش هسته‌ای نهایی: «رسانه به مثابه زمینه فعال معنا ساز در امر دینی». این بینش، مستقیم‌ترین پاسخ به پارادایم ابزارانگاره (گسل مفهومی شماره ۱) است.	بررسی انسجام مضمون با کل مقاله و چارچوب نظری نویسنده	ارزیابی و تصحیح مضامین در برابر کل داده‌ها	۴. بازبینی مضامین
این بینش به عنوان یکی از پایه‌های لایه ساختاری-زمینه‌ای در مدل پیشنهادی قرار گرفت.	-	توصیف نهایی مضمون برای استفاده در سنتز	۵. تعریف و نام‌گذاری

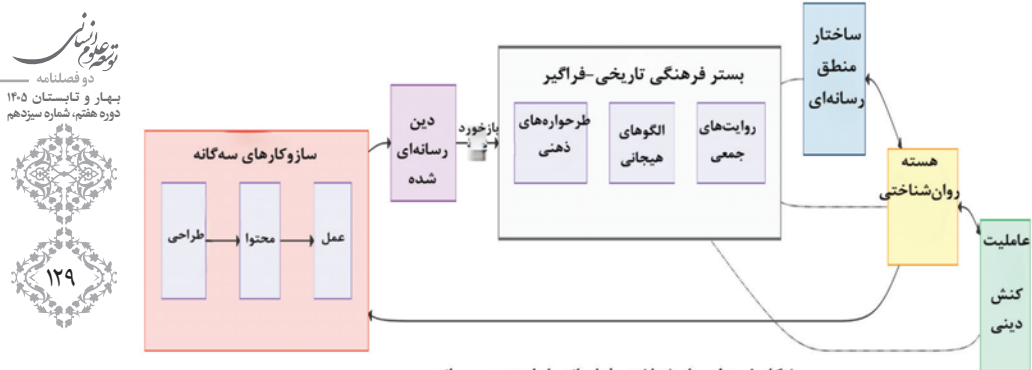


بینش‌های کلیدی استخراج شده از ادبیات نظری، ابتدا براساس دو معیار «تناسب با مسئله پژوهش» و «توانایی پرکردن شکاف ساختار-عاملیت» ارزیابی و گزینش شدند (جاکولا، ۲۰۲۰). این فرایند به تشکیل بانکی متشکل از ۱۵ تا ۲۰ بینش هسته‌ای انجامید. در مرحله بعد، این بینش‌ها طی یک فرایند خلاقانه به نام «سنتز دیالکتیکی» و با بهره‌گیری از تکنیک‌هایی چون تحلیل مضمون فراافزایانه^۱

(تیمرمانس و تاوری^۱، ۲۰۲۲)، استعاره سازی نظری و نقشه برداری مفهومی پویا با یکدیگر ترکیب شدند. خروجی این مرحله، صورت بندی نهایی «مدل سه لایه ای دیالکتیکی» و ترسیم نمودار آن بود. در گام پایانی، اعتبار درونی مدل از طریق سه آزمون «انسجام منطقی»، «قدرت تبیین» و «قابلیت بهره برداری» مورد سنجش قرار گرفت (تریسی^۲، ۲۰۲۰) و مدل تکمیل شد.

صورت بندی مدل روان شناختی فناورانه رابطه دین و رسانه

بر پایه بررسی ژرف ادبیات موجود و واکاوی شکاف های نظری که پیشتر نمایان شد، این بخش در پی ترسیم چارچوبی منسجم و یکپارچه است. مدل پیشنهادی که در شکل ۱ نمایش داده شده، حاصل یک سنتز دیالکتیکی است و می کوشد پویایی رابطه دین و رسانه را نه به صورت خطی، بلکه به مثابه فرایندی چرخشی، چندلایه و ریشه دار در بسترهای فرهنگی خاص تبیین کند. از این منظر، فرد دیندار در مواجهه با رسانه ها نه موجودی منفعل است و نه بازیگری کاملاً مستقل؛ بلکه از عاملیتی پیچیده و ترکیبی برخوردار است که در درون یک زیست بوم پیچیده رسانه ای-فرهنگی عمل می کند و هم از آن اثر می پذیرد و هم بر آن اثر می گذارد (چنگ، ۲۰۲۱).



شکل ۱. مدل روان شناختی فناورانه رابطه دین و رسانه

شکل ۱. مدل روان شناختی فناورانه رابطه دین و رسانه

تبیین مدل

ارکان سه گانه بنیادین این مدل عبارت اند از: ساختار، عاملیت و هسته روان شناختی. در لایه نخست، ساختار، به شکل «منطق رسانه ای» ظاهر می شود. این منطق، مجموعه ای از قواعد نهادینه شده فنی، اقتصادی، حرفه ای و زیبایی شناختی است که زیست بوم دیجیتال امروز را می سازد و هم بر تولید محتوا

و هم بر چارچوب‌های ذهنی ما اثر می‌گذارد (هپ، ۲۰۲۰).

در لایه دوم، عاملیت دینی، به توانایی نهادها، جماعت‌ها و افراد دیندار اشاره دارد که بر پایه جهان‌بینی، نظام ارزشی و نیازهای عمیق سنت خود، در برابر فناوری واکنش نشان می‌دهند (پارگامنت، ۲۰۱۱؛ کمپبل، ۲۰۱۰).

نوآوری مرکزی مدل در اینجا است که تأثیرات ساختاری منطق رسانه و پاسخ‌های عملیاتی کنشگران دینی، هرگز مستقیماً با هم تبادلی نمی‌شوند. تمامی این تعاملات باید از صافی تفسیری لایه سوم، یعنی سامانه روان‌شناختی افراد و جوامع عبور کند. این سامانه یک موتور پردازشگر پویا و چهاربعدی است: بعد شناختی شامل طرح‌واره‌های ذهنی (مانند تمایز مقدس/عرفی)، تخصیص توجه و استدلال دینی است. بعد هیجانی شامل پاسخ‌های عاطفی برانگیخته‌شده (احساس قداست، شفقت، حیا) و تنظیم این هیجان‌هاست. بعد انگیزشی ریشه در نیازهای بنیادین بشر برای معنا، تعلق و شایستگی دارد و محرک جستجو و درگیری با محتوای دینی است. و نهایتاً بعد هویتی بر فرایند مستمر ساختن، نمایش دادن و مذاکره درباره «خویشستن دینی» در فضای دیجیتال متمرکز است (رایان و همکاران، ۲۰۲۱؛ پارگامنت، ۲۰۱۱).

پردازش‌های صورت‌گرفته در این هسته روان‌شناختی است که سازوکارهای سه‌گانه تعامل -که پیشتر در چارچوب نظری پژوهش تبیین گردید- را هدایت نموده و به آن عمق می‌بخشد. هر یک از این سازوکارها با یک مکانیسم روان‌شناختی مسلط پیوند خورده است:

۱- سازوکار شکل‌گیری دینی در سطح طراحی (مکانیسم غالب: شناختی-هیجانی): زمانی که نیازهای روانی کاربران (مانند نیاز به تمرکز و اطمینان) با الزامات الهیاتی (مانند حرمت متن مقدس) تلفیق می‌شود، به ضرورتی فنی برای طراحان تبدیل می‌گردد. برای مثال، حذف تبلیغات در اپلیکیشن‌های تلاوت قرآن، هم نیاز شناختی-هیجانی به «تداوم و تمرکز» را پاسخ می‌گوید و هم با اصل الهیاتی حفظ حرمت هماهنگ است. اینجا، طراحی فناوری مستقیماً متأثر از پردازش روان‌شناختی کاربران و ارزش‌های دینی آنان است (بونت، ۲۰۱۸؛ و؛ آمرمن، ۲۰۲۰).

۲- سازوکار الهیاتی‌سازی در سطح محتوا (مکانیسم غالب: روایی-هیجانی): در اینجا، قالب‌های رسانه‌ای رایج (مانند سریال یا موشن‌گرافیک) با گنجینه معنایی و عاطفی سنت دینی پر می‌شوند. موفقیت این ترجمه، وابسته به تطابق هوشمندانه با الگوهای شناختی (طرح‌واره‌های ذهنی آشنا) و هیجانی مخاطب دیجیتال است که انتظار دریافت جذاب، سریع و احساسی محتوا را دارد. برای نمونه، استفاده از موسیقی حماسی و تصویرپردازی عاطفی در سریال‌های تاریخی-مذهبی، مفاهیمی مانند شهادت را از سطح انتزاعی به تجربه‌ای هیجانی-ادراکی تبدیل می‌کند (یوسفی، ابن‌الدین و حداد، ۱۳۹۸).



۳- سازوکار بازتعریف آیینی و هویتی در سطح عمل (مکانیسم غالب: هویتی-انگیزشی): این سازوکار خلاقانه‌ترین سطح تعامل را نشان می‌دهد، جایی که کاربران از طریق الگوهای استفاده تکراری و معناساز، کارکرد اصلی پلتفرم‌ها را بازتعریف می‌کنند. برای مثال، فشردن دکمه «شرکت می‌کنم» در گروه‌های نماز جماعت مجازی، از یک کنش فنی ساده به یک کنش آیینی تبدیل می‌شود که حس تعلق (انگیزش) و هویت جمعی کاربر را تقویت می‌کند. این فرایند، مستلزم تغییر در چارچوب‌های ادراکی و سامانه‌های انگیزشی فرد است (پارگامنت^۱، ۲۰۱۱؛ آمرمن، ۲۰۲۰؛ کمپبل، ۲۰۱۰).

تمامی این فرایندها تعاملی در درون یک بستر فرهنگی-تاریخی خاص جریان دارد که متشکل از طرح‌واره‌های ذهنی غالب، الگوهای هیجانی مقبول و چارچوب‌های تفسیری جمعی است (سومایلا، ۲۰۲۲). این بستر، هم زمینه‌ساز و هم جهت‌دهنده شکل خاص تعامل است. مدل حاضر همچنین جایگاه دو مفهوم کلیدی را روشن می‌سازد: رسانه‌های دینی عمدتاً به عنوان مصادیق عینی و برآیند «کنش دینی» در سطح نهادی و همچنین بستر اصلی تحقق سه سازوکار عمل می‌کنند. دین رسانه‌ای شده به عنوان حالت یا پیامد کلان این تعامل دیالکتیکی در نظر گرفته می‌شود. این پدیده، پس از تثبیت، خود به عنوان یک عامل فرهنگی نوظهور عمل کرده و از طریق بازخورد بر بستر فرهنگی-تاریخی اثر می‌گذارد. برای مثال، عادی شدن «عبادت مجازی» می‌تواند به تدریج طرح‌واره‌های ذهنی جامعه درباره مکان و زمان مقدس را تعدیل کند و چارچوب‌های معنایی حاکم بر درک امر دینی را بازنگری نماید (گریو، ۲۰۲۲). این بازخورد، بستر را برای دور بعدی تعامل با پارامترهای تغییر یافته آماده می‌سازد و بر پویایی دیالکتیکی بلندمدت تأکید دارد.

این تبیین نشان می‌دهد که مدل پیشنهادی، صرفاً تکرار سازوکارها نیست، بلکه نحوه میانجی‌گری نظام روان‌شناختی را در هر یک از این مجاری تعامل برجسته می‌سازد و توضیح می‌دهد که چرا و چگونه فشارهای ساختاری یکسان می‌توانند در بافت‌های مختلف به پاسخ‌های عاملیتی کاملاً متفاوتی منجر شوند.

بحث

پژوهش حاضر با هدف پاسخ‌گویی به شکاف نظری در تحلیل رابطه دین و رسانه، یک چارچوب دیالکتیکی چندسطحی ارائه کرده است. مدل پیشنهادی، با ادغام انتقادی چارچوب‌های مسلط شامل رسانه‌ای شدن (هجوارد، ۲۰۱۳)، شکل‌گیری دینی فناوری (کمپبل، ۲۰۱۰؛ کمپبل و اولوی، ۲۰۲۰)، عمل رسانه‌ای (کولدري، ۲۰۱۲؛ کولدري و هپ، ۲۰۱۷) و روان‌شناسی دین و روان‌شناسی فرهنگی رسانه (پارگامنت، ۲۰۱۱؛ چنگ، ۲۰۱۷، ۲۰۲۱) استدلال می‌کند که تبیین این رابطه مستلزم عبور از دوگانه ساده‌انگارانه ساختار/عاملیت است. نوآوری اصلی این مدل، شناسایی «سطح روان‌شناختی» به عنوان





هسته واسطه‌گر ضروری است. در این چارچوب، تأثیرات ساختاری منطق رسانه‌ای و پاسخ‌های عاملیتی کنشگران دینی، به‌طور نظام‌مند از طریق فیلتر تفسیری سامانه روان‌شناختی شامل پردازش شناختی، پاسخ هیجانی، نظام انگیزشی و فرایند هویت‌سازی تعدیل و جهت‌دهی می‌شوند. این نگاه، پاسخی مستقیم به جبرگرایی بالقوه نظریه رسانه‌ای شدن و فردگرایی افراطی نظریه‌های عمل است.

برای درک جایگاه مدل حاضر در منظومه نظری موجود، مقایسه آن با دو مدل کلیدی و تأثیرگذار ضروری است: مدل یکپارچه رسانه‌ای شدن دین (هجوارد، ۲۰۱۳) به‌عنوان چارچوبی ساختارگرا، و مدل رابطه سه‌گانه دین و رسانه (کمپبل، ۲۰۲۰، ۲۰۱۰) به‌عنوان چارچوبی عاملیت‌محور. مدل هجوارد (۲۰۱۳) به‌وضوح یک چارچوب کلان-ساختاری است که در آن «منطق رسانه‌ای» به‌مثابه نیرویی قوی و نسبتاً یک‌سویه عمل می‌کند و دین را به سوی اشکال «عامه‌پسند»، «شخصی‌شده» و «وابسته به رسانه» سوق می‌دهد. نقطه قوت این مدل، تبیین تحولات نهادی گسترده مانند عرفی‌شدن اقتدار دینی در گفتمان عمومی است. با این حال، مدل هجوارد از چند جهت ناقص و تقلیل‌گرا است. نخست، نقش کنشگران دینی اعم از نهادها، افراد و جماعت‌ها را در تفسیر، مقاومت و اقتباس فعالانه منطق رسانه نادیده می‌گیرد یا حاشیه‌ای می‌کند. دوم، سازوکارهای درونی روان‌شناختی که از طریق آنها افراد و گروه‌ها منطق رسانه را درک، پذیرش یا رد می‌کنند، مغفول می‌ماند. سوم، به تنوع فرهنگی در مواجهه با منطق رسانه حساسیت کافی ندارد. برتری مدل حاضر این است که با پذیرش بینش کلان هجوارد درباره قدرت ساختاری منطق رسانه، اما با قرار دادن سطح روان‌شناختی به‌عنوان پل اجباری و تعدیل‌گر، از جبرگرایی آن می‌گریزد. این مدل نشان می‌دهد که منطق رسانه‌ای مانند یک نیروی فیزیکی مستقیم عمل نمی‌کند، بلکه همواره از مجرای فیلترهای شناختی، هیجانی، انگیزشی و هویتی افراد و جوامع که خود متأثر از نظام الهیاتی و بستر فرهنگی هستند عبور می‌کند. بنابراین، نتایج مواجهه دین با رسانه می‌تواند از پذیرش کامل تا مقاومت هوشمندانه و بازتعریف خلاقانه در نوسان باشد، نه صرفاً «رسانه‌ای شدن» خطی.

در مقایسه با مدل رابطه سه‌گانه دین و رسانه کمپبل (۲۰۱۰)، و بسط‌یافته در (۲۰۲۱) که با تمرکز بر «شکل‌گیری دینی فناوری» عاملیت فعال جوامع دینی را در مواجهه با فناوری‌های جدید نشان می‌دهد، باید گفت نقطه قوت این مدل، ارائه تحلیلی غنی از سطح میانی نهادی-جماعتی است. محدودیت اصلی آن، اما، تمرکز عمدتاً بر مرحله طراحی و پذیرش اولیه و توجه کمتر به پویایی‌های روان‌شناختی استفاده روزمره و تأثیرات بلندمدت ساختاری است. برتری مدل حاضر این است که بینش کمپبل درباره عاملیت دینی را می‌پذیرد، اما آن را در یک چارچوب گسترده‌تر چندسطحی و چرخشی جای می‌دهد. نخست، نشان می‌دهد که کنش دینی شامل شکل‌گیری فناوری تنها در سطح نهادی رخ نمی‌دهد، بلکه در سطح خرد «عمل رسانه‌ای» روزمره (کولدري، ۲۰۱۲) و حتی در سطح بازتعریف آیینی کاربران نیز جریان دارد. دوم، این مدل سازوکارهای اثرگذاری را نه تنها در سطح طراحی که تمرکز کمپبل است، بلکه در سطوح محتوا و عمل نیز صورت‌بندی می‌کند. سوم و مهم‌تر، سامانه روان‌شناختی را به‌عنوان موتور محرک و جهت‌دهنده این کنش‌ها معرفی می‌کند. انگیزه‌ها، هیجان‌ها، طرح‌واره‌های شناختی و نیازهای

هویتی هستند که تصمیم یک جامعه دینی برای طراحی یک اپلیکیشن خاص یا انتخاب یک کاربر برای مشارکت در یک عبادت مجازی را شکل می‌دهند. در این معنا، مدل حاضر عمق روان‌شناختی را به تحلیل عاملیت دینی می‌افزاید.

درنهایت، مدل پیشنهادی این مقاله نه جانشین، بلکه تکامل‌دهنده و یکپارچه‌کننده مدل‌های پیشین است. این مدل با ترسیم یک چرخه دیالکتیکی پویا نشان می‌دهد که فشارهای ساختاری منطق رسانه بر سامانه روان‌شناختی تعدیل‌شده توسط الهیات و فرهنگ اثر می‌گذارند. این پردازش روان‌شناختی، کنش دینی را در سه مسیر ممکن طراحی، تولید محتوا و عمل کاربری برمی‌انگیزد یا شکل می‌دهد. این کنش‌ها، به نوبه خود، از طریق سازوکارهای مشخص، هم بر ساختار فناورانه مثلاً با طراحی پلتفرم‌های جدید و هم بر بستر فرهنگی مثلاً با عادی‌سازی اشکال جدید تجربه دینی اثر بازخوردی می‌گذارند. این تغییر در بستر و ساختار، دور جدیدی از تعامل را با پارامترهای تعدیل‌یافته آغاز می‌کند که برآیند آن در مقیاس کلان، همان پدیده «دین رسانه‌ای شده» است.

در جمع‌بندی مقایسه‌ای می‌توان استدلال نمود که مدل هجوارد (۲۰۱۳) عمدتاً به تبیین «چیستی» تحولات کلان ساختاری، با تمرکز بر پدیده‌ی «دین رسانه‌ای شده»، می‌پردازد. درمقابل، مدل کمپبل (۲۰۱۰) بر «چگونگی» آغاز فرایند تغییر از منظری عاملیت‌محور تأکید می‌ورزد و نقش فعال جوامع دینی در «شکل‌گیری دینی فناوری» را برجسته می‌سازد. مدل پیشنهادی حاضر، با تمرکز بر «چگونگی درونی» (روان‌شناختی) این تعامل، پُلی ضروری میان دو سطح کلان و میانی ایجاد می‌کند. این مدل، از طریق صورت‌بندی سازوکارهای روان‌فناورانه (شکل‌گیری در سطح طراحی، الهیاتی‌سازی در سطح محتوا و بازتعریف در سطح عمل)، تبیین می‌کند که چرا و چگونه فشارهای یکسان ساختاری در بافت‌های فرهنگی گوناگون می‌توانند به پاسخ‌های عاملیتی متفاوت و گاه متناقضی منجر شوند. درنتیجه، این چارچوب یکپارچه نه تنها شکاف نظری مذکور را پُر می‌سازد، بلکه ابزاری تحلیلی نظام‌مند، انعطاف‌پذیر و عمیقاً حساس به زمینه در اختیار پژوهشگران قرار می‌دهد تا بتوانند پویایی‌های پیچیده‌ی رابطه‌ی دین و رسانه را در فضای چندقطبی و به سرعت در حال تحول دیجیتال معاصر، با دقت بیشتری رصد و تبیین نمایند.

دلالت‌های روش‌شناختی برای پژوهش‌های تجربی

مدل ارائه‌شده، صرفاً یک چارچوب نظری نیست، بلکه یک برنامه عملی برای پژوهش است که چگونگی بررسی تجربی رابطه پیچیده دین و رسانه را نشان می‌دهد. قدرت این مدل در رویکرد ترکیبی و چندسطحی آن نهفته است که پژوهشگر را به استفاده همزمان از ابزارهای کمی و کیفی فرا می‌خواند. مسیر پژوهش با عملیاتی‌سازی سامانه روان‌شناختی آغاز می‌شود. این هسته مرکزی را می‌توان با تکنیک‌های مستقیمی مانند «بیان همزمان افکار» و ردیابی چشمی برای شناخت، مقیاس‌های هیجانی لحظه‌ای و سنجش‌های فیزیولوژیک برای هیجان، مصاحبه‌های عمیق و تحلیل گفتمان پروفایل‌ها برای



هویت، و پرسشنامه‌های مبتنی بر نظریه خودتعیین‌گری برای انگیزش، مورد سنجش قرار داد. سپس، نوبت به بررسی سازوکارهای سه‌گانه اثرگذاری می‌رسد:

- سازوکار طراحی از طریق آزمایش‌های میدانی (مانند مصاحبه با طراحان) بررسی می‌شود.
- سازوکار محتوا با روش‌هایی مانند تحلیل روایت، نشانه‌شناسی و گروه‌های کانونی واکاوی می‌گردد.
- سازوکار عمل در میدان واقعی و با ابزارهای قوم‌نگاری دیجیتال و تحلیل شبکه‌های اجتماعی مطالعه می‌شود.

برای رسیدن به درکی یکپارچه، این مدل پژوهش‌های چندسطحی را تشویق می‌کند؛ مطالعاتی که بتوانند در یک پروژه واحد، لایه‌های ساختاری (طراحی)، روان‌شناختی (پردازش کاربر) و عملیاتی (عمل کاربر) یک پدیده (مانند یک اپلیکیشن دینی) را به هم پیوند بزنند. همچنین، به دلیل نقش محوری بافت، انجام مطالعات تطبیقی بین فرهنگی برای فهم تفاوت‌های معناسازی در سنت‌های دینی گوناگون، یک گام ضروری و غنی‌کننده است.

درمجموع، این چارچوب با تصریح مسیرهای روشن برای تبدیل مفاهیم انتزاعی به پروژه‌های تحقیقاتی عملی، ابزاری ارزشمند برای عبور از تئوری محض به سمت تولید دانش تجربی و کاربردی در این حوزه پیچیده فراهم می‌آورد.

نتیجه‌گیری

این مقاله با ارائه یک مدل روان‌شناختی-فناورانه سه‌لایه، کوشید تا رابطه دیالکتیکی دین و رسانه را تبیین کند. یافته کلیدی، نقش محوری سطح روان‌شناختی به عنوان پل اجباری میان ساختار (منطق رسانه) و عاملیت (کنش دینی) است. تمام تعاملات از فیلتر تفسیری سامانه روان‌شناختی (شامل شناخت، هیجان، انگیزش و هویت) عبور می‌کنند، که به بازتعریف سوژه دینی دارای «عاملیت هیبریدی» منجر می‌شود.

مدل با صورت‌بندی سه سازوکار عینی (شکل‌گیری در طراحی، الهیاتی‌سازی در محتوا، بازتعریف در عمل)، هم چارچوبی تحلیلی و هم ابزاری روش‌شناختی برای پژوهش‌های تجربی آینده ارائه می‌دهد. با وجود دستاوردهای نظری، این مدل با محدودیت‌هایی مانند چالش عملیاتی‌سازی، تمرکز اولیه بر ادبیات غربی و نیاز به تطابق با فناوری‌های نوظهور (مانند هوش مصنوعی) روبه‌روست. برای غلبه بر این محدودیت‌ها و آزمون مدل، چهار عرصه پژوهشی پیشنهاد می‌شود:

- مطالعات تجربی ترکیبی برای آزمون مسیرهای روان‌شناختی.
- پژوهش‌های تطبیقی بین فرهنگی.
- بررسی تأثیر فناوری‌های نوظهور.
- پژوهش‌های طراحی محور مشارکتی.



منابع

۱. یوسفی، ر.، ابن‌الدین، م.، و حداد، ف. (۱۳۹۸). رتبه‌بندی عوامل مؤثر بر تقاضای سینمای دفاع مقدس در جوانان: (مطالعه موردی مدرسه سینمایی حوزه هنری انقلاب اسلامی). شاهد اندیشه، ۱۱(۱)، ۳۹-۶۴.
2. Ammerman, N. T. (2020). *Rethinking religion: Toward a practice approach*. Oxford University Press.
3. Brown, V., & Clarke, V. (2022). *Applied thematic analysis*. Sage Publications.
4. Bunt, G. R. (2018). *Hashtag Islam: How cyber-Islamic environments are transforming religious authority*. University of North Carolina Press.
5. Campbell, H. A. (2010). *When religion meets new media*. Routledge.
6. Campbell, H. A., & Evolvi, G. (2020). Contextualizing current digital religion research on emerging technologies. *Human Behavior and Emerging Technologies*, 2(1), 5-17. <https://doi.org/10.1002/hbe2.149>
7. Cheong, P. H. (2017). *Digital religion, social media and culture: Perspectives, practices and futures*. Peter Lang.
8. Cheong, P. H. (2021). *Authority and trust in digital religion*. Bloomsbury Academic.
9. Couldry, N. (2012). *Media, society, world: Social theory and digital media practice*. Polity Press.
10. Couldry, N., & Hepp, A. (2017). *The mediated construction of reality*. Polity Press.
11. Dovel, K., Von Scheve, C., & Konijn, E. A. (Eds.). (2022). *The Routledge handbook of emotions and mass media*. Routledge.
12. Fairclough, N. (2013). *Critical discourse analysis: The critical study of language* (2nd ed.). Routledge.
13. Hjarvard, S. (2013). *The mediatization of culture and society*. Routledge.
14. Hjarvard, S. (2016). Mediatization and the changing authority of religion. *Media, Culture & Society*, 38(1), 8-17. <https://doi.org/10.1177/0163443715615412>
15. Gunter, B. (2024). *The psychology of binge-watching TV* (1st ed.). Routledge. <https://doi.org/10.4324/9781003390354>
16. Grieve, G. P. (Ed.). (2022). *Digital religion: Understanding religious practice in digital media* (2nd ed.). Routledge.
17. Hasan Wahid, S. (2024). Exploring the intersection of Islam and digital technology: A bibliometric analysis. *Social Sciences & Humanities Open*, 10, 101085. <https://doi.org/10.1016/j.ssaho.2024.101085>
18. Hoover, S. M. (2006). *Religion in the media age*. Routledge.
19. Hepp, A. (2020). *Deep mediatization: Key ideas in media & cultural studies*. Routledge.
20. Işık, T. (2024). The effects of digital culture and new media on religious identity in the postmodern age: The case of Türkiye. *Medya ve Din Araştırmaları Dergisi*, 253-280*. <https://doi.org/10.47951/mediad.1524883>
21. Jaakkola, E. (2020). Designing conceptual articles: Four approaches. *AMS Review*, 10, 18-26. <https://doi.org/10.1007/s13162-020-00161-0>
22. Lazarus, R. S. (1991). *Emotion and adaptation*. Oxford University Press.
23. Lundby, K. (Ed.). (2018). *Religion across media: From early antiquity to late modernity*. Peter Lang.
24. Lynch, G. (2020). *Religion, media and culture: A reader*. Routledge.
25. Moll, Y. (2020). *The spiral of digital Islam: Apps, algorithms, and the auditory*. Princeton University Press.
26. Pargament, K. I. (2011). *The psychology of religion and coping: Theory, research, practice*. Guilford Press.
27. Pai, V., Kunal, K., & Kumar, N. (2024). Storytelling in the digital world: The power of narratives and

- analogies to demystify emerging technologies. *Educational Administration: Theory and Practice*, 30 (11), 2610–2617. <https://doi.org/10.53555/kuey.v30i11.10733>
28. Ryan, R. M., Deci, E. L., Vansteenkiste, M., & Soenens, B. (2021). Building a science of motivated persons: Self-determination theory's empirical approach to human experience and the regulation of behavior. *Motivation Science*, 7(2), 97–110. <https://doi.org/10.1037/mot0000194>
29. Street, M. (2017). *The media ecology: Understanding media as environment* (New edition). Peter Lang Inc., International Academic Publishers. (Understanding Media Ecology).
30. Scheufele, D. A., & Iyengar, S. (2017). The state of framing research: A call for new directions. In K. Kenski & K. H. Jamieson (Eds.), *The Oxford handbook of political communication* (pp. 619–632). Oxford University Press.
31. Schmidt, S. (2021). *Digital Islamic practices: Everyday lives in the ummah*. Palgrave Macmillan.
32. Scolari, C. A. (2012). Media ecology: Exploring the metaphor to expand the theory. *Communication Theory*, 22(2), 204–225. <https://doi.org/10.1111/j.1468-2885.2012.01404.x>
33. Sumiala, J. (2022). Digital religion – A methodological approach. In H. A. Campbell & P. H. Cheong (Eds.), *The Oxford handbook of digital religion* (pp. C24.S1–C24.S12). Oxford University Press. <https://doi.org/10.1093/oxfordhb/9780197549803.013.24>
34. Timmermans, S., & Tavory, I. (2022). *Data analysis in qualitative research: Theorizing with abductive analysis*. University of Chicago Press.
35. Tracy, S. J. (2020). *Qualitative research methods: Collecting evidence, crafting analysis, communicating impact* (2nd ed.). Wiley-Blackwell.



بسط مفهومی شاخص‌های سبک زندگی سهم‌گذارانه مبتنی بر آرای علامه جوادی آملی

معصومه اسمعیلی^۱، کوثر دهدست^۲، فهیمه شاداب‌مهر^۳

تاریخ ارسال: ۱۴۰۴/۱/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۵

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



چکیده

هدف: هدف از این پژوهش تدوین شاخص‌های سبک زندگی سهم‌گذارانه مبتنی بر آثار علامه جوادی آملی و بررسی نقش آن در ایجاد تغییرات سطح سوم مشاوره‌ای بود. روش: این پژوهش از طریق روش هرمنوتیک کلاسیک مبتنی بر نظریات شلایرماخر صورت گرفت. براین اساس در این تحقیق به سراغ آثار و تألیفات علامه جوادی آملی در تفسیر تسنیم و نیز آرای ایشان در تفسیر خارج فقه از سال ۱۳۹۱ تا ۱۳۹۵، رفتیم که جهت انتخاب آن از روش نمونه‌گیری هدف‌مند استفاده شد. یافته‌ها: یافته‌های تحقیق حاضر نشان داد که تغییر مرتبه سوم در آگاهی و ادراک هستی‌محور حول «نقش جلوه‌گری احسن و وسعت بخشی هدف‌مند» عامل زمینه‌ساز عمل براساس اصول سبک زندگی سهم‌گذارانه است که این اصول عبارت‌اند از اصل عاملیت، انتخاب‌گری، معنازایی، هماهنگی با اهداف، معیارمندی، نیت‌مداری، مسئولیت‌پذیری، احترام‌مداری، امنیت‌مداری، آرامش شخصی، روابط تکوین‌بخش، پیوندزایی، و اصل نقش‌گذاری احسن. به این ترتیب که دستیابی به تغییر مرتبه سوم در انسان سبب

۱- عضو پیوسته فرهنگستان علوم؛ استاد، گروه مشاوره، دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی، دانشگاه علامه طباطبائی (ره)، تهران، ایران.

۲- استادیار، گروه مشاوره، دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی، دانشگاه علامه طباطبائی (ره)، تهران، ایران.

۳- دکتری مشاوره، گروه مشاوره، دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی، دانشگاه علامه طباطبائی (ره)، تهران، ایران. (نویسنده

می‌گردد ادراک فرد و مرتبه جهان بینی او پیرامون خود، آینده، دنیا، نقش های خویشتن، انتظارات و خواسته های وی به گونه ای تغییر کند که به جای تمرکز بر سهم گیری و بهره وری صرف در روابط، به سوی ایفای نقش احسن خویش حرکت کرده و در جهت وسعت بخشی هدف مند به خویشتن کوشش نماید. نتیجه گیری: در نتیجه زمانی که انسان سهم گذار براساس اصول سهم گذارانه عمل کرده و به این مرتبه از سبک زندگی دست یابد، دستیابی به رشد و توسعه شخصی و اجتماعی برای وی تسهیل می‌گردد.

واژه های اصلی: رویکرد سهم گذاری، سبک زندگی سهم گذارانه، آرای علامه جوادی آملی، تغییرات مرتبه سوم مشاوره ای، روش هرمنوتیک.

مقدمه

سبک زندگی^۱ در دهه های اخیر از مفاهیم اساسی در حوزه علوم انسانی بوده است که از دیدگاه صاحب نظران، مجموعه ای از طرز تلقی ها، ارزش ها، شیوه های رفتار، حالت ها و سلیقه ها را تشکیل می‌دهد و معنایی است که به روش خاصی از زندگی یک فرد یا جامعه تعلق می‌گیرد و تحت تأثیر جهان بینی و ارزش های حاکم بر آن فرد و جامعه است. مرور نظام مند بر تعاریف اخیر پیرامون سبک زندگی نشان می‌دهد که این مفهوم تحت تأثیر چهار مقوله اصلی دستاوردهای تحصیلی^۲، موقعیت اجتماعی^۳، پیچیدگی و مرتبه شغل^۴ و توانمندی های ذهنی - شناختی^۵ قرار دارد (سوان و متیو، ۲۰۱۹) و نحوه ی شکل گیری سبک زندگی سالم، زمینه کاهش رفتارهای نابلغانه اخلاقی و عملکردی انسان و میزان طول عمر فرد را تحت تأثیر قرار می‌دهد (لی و همکاران^۶، ۲۰۱۸) لذا سبک زندگی معیوبی که در آن ابعاد سلامت جسمانی، شناختی، عاطفی و روحی فرد به مخاطره می‌افتد باید در چرخه اصلاح قرارگیرد تا سبک زندگی سالم و رشد دهنده جایگزین آن شود. در این زمینه مداخلات پیرامون اصلاح سبک زندگی سالم یک عامل کلیدی برای بهبود عملکرد و بهینه سازی الگوهای عاداتی، رفتاری، سازه های ذهنی و شناختی انسان است (بارگز، هاسمن، ولوارت و پامپا^۷، ۲۰۱۷). در مقابل، رویکردهای جامعه شناسانه سبک زندگی را تلاشی برای شناخت مجموعه منظمی از رفتارها یا الگویی از کنش ها دانستند که افراد آنها را انتخاب کرده و کنش های آنها در زندگی روزمره به واسطه آنها هدایت می‌شود (حسنی، ذکایی، طالبی و انتظاری، ۱۳۹۶).

سازمان بهداشت جهانی نیز در تعریف سبک زندگی بیان می‌کند که اصطلاح سبک زندگی به روش زندگی مردم و بازتابی کامل از ارزش های اجتماعی، طرز برخورد و فعالیت ها اشاره دارد که باعث ترکیبی از الگوهای رفتاری و عادات فردی در زندگی انسان شده و در فرایند جامعه پذیری شکل می‌گیرد (زیانگ،



1- life style

2- Educational attainmen

3- Sociological situation

4- Occupational complexity

5- Cognitive ability

6- Swann, L & Mathews, F.E

7- Li, Y., Pan, A., Wang, D., Liu, X., D hana, K. e

8- Burgess, E., Hassmen, P., Welvaert, M & Pampa, K

ژانگ و کواهارا^۱، ۲۰۲۰). بنابراین سبک زندگی هر فرد نمایش مجموعه‌ای نسبتاً هماهنگ از تمامی رفتارها و واکنش‌های یک فرد در طول زندگی روزمره خود است و در واقع نمودی از جهت‌گیری‌های هدف‌مند و عملکرد و عادات روزانه است که به عنوان یک عامل کلیدی بر سلامت و کیفیت زندگی فرد تأثیر می‌گذارد. تحقیقات نشان داده است که شیوه زندگی عاملی مهم در تعیین سلامت و نحوه مراقبت‌های بهداشتی پیشگیرانه و ارتقای سلامت روان‌شناختی است (پارک و پارک^۲، ۲۰۲۰).

به این ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که سبک زندگی افراد در ادبیات موجود متفاوت از یکدیگر جلوه کرده و در دو دسته عمده معرفی می‌شود. اولین برداشت بیشتر بر بعد فردی و عینی شامل رفتارها، الگوهای ارتباطی و عادات تأکید می‌کند، ولی برداشت دوم سبک زندگی را مجموعه عقایدی معرفی می‌نماید که علاوه بر موارد فوق، ارزش‌ها و اهداف، نگرش‌ها، نظام‌های معنایی و جهت‌گیری‌های ذهنی انسان در بستر اجتماع، را نیز بخش بسیار مهمی از سبک زندگی به حساب می‌آورد. لذا در این نگاه هر الگوی رفتاری که در سبک زندگی خود را نشان می‌دهد، براساس نظام معنایی و جهت‌گیری‌های هدف‌دار ذهنی فرد بوده و به تدریج از طریق منش شخصی و عادات‌ها به کنش فرد تبدیل می‌شود. بنابراین با توجه به اینکه تعاریف، تبیین‌ها و بازنمایی‌های موجود پیرامون سبک زندگی مبتنی بر واقعیت‌های مدرنیته و دگرگونی‌های ساختی در آن بسترهای اجتماعی مفهوم‌سازی شده است؛ از جامعیت کافی برای انطباق با جوامع غیرغربی برخوردار نبوده و همه ابعاد وجودی و هستی‌شناسانه انسان در بسترهای متفاوت در آنها منظور نشده است. لذا نمی‌توان این تعاریف را صورت‌بندی‌های جهان‌شمول برای تعریف الگویی از سبک زندگی قلمداد کرد. علاوه بر این با توجه به اینکه هر الگوی نظری مبتنی بر پیش‌فرض‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی منحصر به بستر زایش خود است، امکان انطباق با اقتضائات محیطی ناهمخوان را ندارد؛ در نتیجه بهره‌گیری از رویکردهای نظری همخوان با ارزش‌ها و فرهنگ جامعه با هدف جهت‌دهی به سبک‌های زندگی مردم با اهمیت می‌شود.

رویکرد سهم‌گذاری اسمعیلی (۱۳۹۳) یکی از رویکردهای پرورشی-مشاوره‌ای است که در حل مسائل درون شخصی و بین شخصی مبتنی بر دیدگاه قرآنی درباره انسان مطرح شده است. این رویکرد براساس پنج مبنای جلوه‌گی و مخلوقیت انسان، آفرینش احسن، پیوستگی و وسعت هستی، هدف‌مندی آفرینش یا به تعبیر دیگر منظومه جلوه‌ها و پیوندزایی و زوجیت، بیان می‌شود. این رویکرد با ایجاد فضای تسهیل‌گر برای آگاهی درباره خود، پیوندهای خود با محیط و جهان هستی و تمرکز بر نقش خود در منظومه جلوه‌ها یا به تعبیری جهان و وسعت بخشیدن به دامنه تماس و تعامل با بودگی خود و جهان تلاش می‌کند راه‌جویان یا به تعبیری مراجعان را در قرار گرفتن در موضع سهم‌گذاری برای گذر از مواضع سهم‌گیرانه اضطراب‌زا و محدودکننده و تغییرات رشدی پایدار یاری کند.

رویکرد سهم‌گذاری از حیث نگرش به هستی، روان‌شناسی اتصال‌ناپذیر می‌شود؛ زیرا تمام هستی



را مد نظر قرار داده و معتقد است انسان، جلوه مختاری درون یک منظومه یا ماتریس بی نهایت بعد و بی انتها از جلوه های جلوه گر مطلق یا به تعبیری خداوند است. ماتریس جلوه ها به طور بی وقفه در حال شدن و گسترش یافتن است. جلوه های محاسبه، نظارت، پیوندزایی، علیّت از امور و فرایندهای دائمی هستند که همه جلوه ها از جمله نیت و عمل، کنش و واکنش و همه ی امورات مرتبط با او را که ناشی از انتخاب اوست با دقت ذره ای در برمی گیرد، لذا انسان در این نگاه، عامل مختار، فعال، مؤثر، قدرتمند، انتخاب گر و مسئول تمامی انتخاب های خویش است. از این منظر، انسان به عنوان یکی از اجزای هستی با سایر اجزا در پیوند است و در یک جهان پیوسته زیست می کند و می خواهد که خود را در این جهان بیابد و خود را تعریف کند.

با توجه به تبیین سهم گذارانه انسان در مشاوره حل مسئله درون شخصی یا بین شخصی مستلزم آگاهی از نقش خود در ایجاد مسئله، آگاهی از حیطه اختیارات و انتخاب گری خود، پرهیز از واگذاری نقش های خود به گذشته محیط و دیگری و پذیرش مسئولیت نتایج ناشی از نیت، عزم و اراده خود در زندگی است (اسمعیلی ۱۴۰۲).

بنابراین یک راه نما یا مشاور با رویکرد سهم گذاری مراجع یا راه جو را در یافتن آگاهی از نقش خود در ایجاد مشکلات و توانایی خود در تغییر موقعیت در محدوده اختیارات خود ملازم می نماید. راه جو در یافتن آگاهی از تعدد نقش ها و مسئولیت ایجاد هماهنگی و تعادل بین آنها به گونه ای که بهترین نقش را در مدیریت موقعیت ایفا نماید ملازم می شود. همچنین در این روش راه جو در اتخاذ تصمیمات هماهنگ با قواعد هستی و پیشروی سازگارانه در وضعیت های گوناگون آگاهانیده و ملازم می شود تا با بهره مندی و توزیع متعادل از امکانات، منابع، استعدادها و نقش ها، که در تعامل با هم به وجود می آورد، به گونه ای امکان دستیابی به آرامش^۲، تولید و توسعه^۳ پیوندهای سازنده برای او فراهم شود. در یک کلام هدف درمانی رویکرد سهم گذاری، شناسایی و فهم جهان بینی انسان و اهداف مبتنی بر آن است تا راه جو سهم های وجودی خود را در نقش های مختلف کشف کند و از رنج کوشش های سهم گیرانه و تناقضات میان ذهنیت و عمل در زندگی خود رها شود و نهایتاً تغییرات هماهنگ با معیارهای مبدأ و مقصد مورد پذیرش و انتخاب های کلی خود برای دسترسی به رشد، رضایت و آرامش در زندگی را شکل دهد. همچنین مفروضه اصلی مشاوره با رویکرد سهم گذاری بر این است که انسان همواره برای خود کار می کند و نتیجه هر عمل رشد دهنده یا آسیب زایی که از انسان سر می زند، به خود او برمی گردد (اسمعیلی ۱۴۰۱). در رویکرد سهم گذاری، هسته اصلی اضطراب ها و آشفتگی ها «سهم گیری» معرفی شده است.



- ۱- در رویکرد سهم گذاری، مراجع تحت عنوان راه جو، و مشاور با عنوان راه نما، و فرایند مشاوره، فرایند راه جویی نامیده می شود.
- ۲- منظور از آرامش شخصی و اجتماعی در این الگو به عنوان اولین پیامد سبک زندگی سهم گذارانه، جهت یابی، سامان یابی و رفع نیازهای مادی و عاطفی در ارتباط با دیگران به گونه ای است که احساس امنیت شخصی و اجتماعی وجود داشته باشد.
- ۳- منظور از تولید و توسعه در این الگو به عنوان دومین پیامد سبک زندگی سهم گذارانه، تربیت انسان مطمئن سالم، تربیت شهروند خوب و تربیت انسان جهانی خوب است که در هر دو بعد نسلی و نگرشی باید صورت گیرد.

سهم‌گیری در اثر تکاثر، تمایل به استغنا و دستیابی خیالی به بی‌نیازشدن شکل می‌گیرد. در مقابل، بهره‌مندی از فرصت‌ها و موهبت‌ها در ساخت احسن خود در نقش‌های مختلف، مانند مخلوق انسان، باورمند، شهروند، والد، همسر، فرزند، دوست، معلم، کارگر، پزشک، یاددهنده، یادگیرنده و... از فشار ناکامی‌های حاصل از سهم‌گیری‌های زیاده‌جویانه می‌کاهد، شکاف‌های هویتی را پر کرده و با ارتقای امید، ابعاد وجود خود را تا حد امکان یکپارچه کرده و توسعه می‌بخشد. به این ترتیب با گرفتن نقش سهم‌گذار، تمرکز شخص بر نحوه نقش‌گذاری خود در روابط معطوف می‌شود و به تدریج راهبردهای تماس با اصل خود و ارتباط با گستره هستی تلاش‌های سهم‌گیرانه فاصله گرفته و به سوی ایفای نقش احسن سهم‌گذارانه حرکت خواهد کرد. راه‌نما در این مسیر راه‌جو را ملازمت می‌کند تا از نقش پیش‌فرض‌های خود در زندگی‌اش آگاه شود. با آگاهی از پیش‌فرض‌های آلوده به ظن شخصی ناشی از تعمیم تجربه‌های محدود و گفتمان عام ناشی از مقاصد پنهان و آشکار حافظان آنها، اراده متأثر از اطلاعات مستقل از ذهن شخصی و جمعی و منطبق بر حقیقت را بر رفتار و احساس و اندیشه خود حاکم نماید (اسمعیلی ۱۴۰۳)، به این ترتیب راه‌جو ملازمت می‌شود تا با متمرکزشدن بر نقشه ذهنی خود در جهت حرکت از نقطه موجود به نقطه مطلوب اقدام مسئولانه نماید. این تلاش باعث می‌شود که عمل جدید متناسب با پیش‌فرض‌های اصلاح شده شکل گیرد. لذا نقش راه‌نما یا مشاور سهم‌گذار، ملازمت راه‌جو در مسیر شناسایی جهان‌بینی تا چارچوب عملکرد است و به عبارت دیگر، راه‌نما ملازم تحقق اراده تغییر و تسهیل‌گر آگاهی از چارچوب عمل از طریق خلق نقشه ذهنی و نیز کشف پیش‌فرض‌های مبتنی بر زمینه‌های هستی‌گرایانه است (اسمعیلی، شاداب مهر و دهدست، ۱۴۰۲).

دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



سهمی که هر شخص برای رشد خود هزینه خواهد کرد متناسب با بهره‌مندی او از موهبت‌هایی است که به عنوان ظرفیت و مسئولیت در اختیار او قرار داده شده است و او با مرتبه به‌کارگیری آن روی پیوستار احسن بودن خود را با آن تعریف خواهد کرد لذا شناسایی این ظرفیت‌ها در شخص از طریق ارتقای آگاهی جاری و دائمی نسبت به خود و به عبارتی خودبازایی جاری فرایند بازسازی رشدی را مقدور می‌سازد تا این «سهم‌آگاهی‌های پیوسته» بر ثبات هویت پیوسته شخص افزوده و مسیر وی برای ظهور پیوندزایی و توسعه خود هموارتر شود. آگاهی سهم‌گذارانه، از مرتبه آگاهی جاری و دائمی است که با افزایش ادراک مدیریت انتخاب‌های شخص، به سبک زندگی او معنا و امید داده و توجه او را به احساس مسئولیت در قبال تکالیف زندگی معطوف می‌کند. با جریان یافتن شناخت سهم‌گذارانه در شخص، او خود و دیگران را همچون حلقه‌هایی متصل به یکدیگر می‌بیند که اعمال‌شان مرتبط باهم بوده، و هریک جلوه‌ای از جلوه‌های جلوه‌گر مطلق یعنی خداوند هستند (اسمعیلی، شاداب مهر و دهدست، ۱۴۰۲).

در نتیجه چون فصل مشترک اشخاص مراجعه‌کننده به جلسات مشاوره، تمایل به دریافت کمک از راه‌نما است، لذا مشاوره با رویکرد سهم‌گذاری درصدد است تا بتواند سازای راه‌جو یا مراجع از طریق تجربه یک مسیر خوددرمانگری در جلسات، به حل مسئله وی بپردازد تا پس از اتمام این فرایند، مراجع به

مرتب‌های از فلسفه زندگی و اصول عملی ویژه آن دست یافته باشد. به این ترتیب او می‌تواند سایر مسائل زندگی خود را در آن مسیر کلی و در قالب قواعد و اصول دریافت شده مرتفع نماید و در این شرایط، در فرد ویژگی‌های "خودارزیابی" و "خودهدایتگری" پدید آمده است. از این رو هدف نهایی مشاوره با این رویکرد، ایجاد تغییرات پایدار در نگاه، بازبینی در باورهای هستی‌شناسانه و جهان‌بینی‌شان نسبت به زندگی است (اسمعیلی، دهدست، قبادی و عسگری، ۱۴۰۰) که برای تجلی و رشد سهم‌گذاری در روابط و انتخاب‌های فرد و پایداری تغییرات در سبک زندگی، درک صحیح از دو حوزه اصول سبک زندگی سهم‌گذارانه و سطوح تغییر در مشاوره و مرتبه پایدار ضرورت می‌یابد. بر این اساس هدف تحقیق حاضر تبیین اصول سبک زندگی سهم‌گذارانه از نگاه قرآن و بررسی نقش آن در پایداری تغییرات مرتبه سوم در مشاوره است.

۱- مبانی نظری تحقیق پیرامون سطوح تغییر در مشاوره

به گزارش آمارهای سازمان بهداشت جهانی^۱ جمعیت قابل ملاحظه‌ای از مردم جهان شاخص‌های سلامت روان را دارا نیستند که می‌توان از طریق بهبود راهبردها و به‌کارگیری برنامه‌های جامع کارآمد و بهره‌گیری از منابع اجتماعی به پیشگیری‌های گسترده‌تر آسیب‌های روان‌شناختی کمک کرده (بیکر، ۲۰۲۰) و زمینه ارتقای عملکرد فردی و اجتماعی را به وجود آورد (شهابی، مهارلویی، جولایی و باقری لنکرانی، ۱۴۰۰). یکی از این راهبردها ایجاد تغییرات در سطوح مختلف زندگی فردی و اجتماعی ازجمله سبک زندگی انسان است.

در این زمینه وندال، سسیل و روبرت^۳ (۲۰۰۴) تغییر^۲ را فرایندی برنامه‌ریزی شده و اصولی نظام‌مند تعریف می‌کنند که با بهره‌گیری از ارزش‌ها و اصول علم روان‌شناسی، در پی ایجاد اثربخشی عملکرد است. تغییر برنامه‌ریزی شده مستلزم آگاهی‌های کلی، تلاش و فعالیت در طی زمان، دارا بودن رویکردی اصولی و هدف‌دار، دانشی معتبر در مورد پویایی‌های انسان و چگونگی تغییر در آنها است که از طریق رهنمودها و فعالیت‌های ایجاد تغییر که هدف آنها رفع مسئله و مشکل شخص در شرایط خاص و مسئله‌ساز است، به‌کارگرفته می‌شود. در این زمینه فانل و راجرز^۵ (۲۰۱۱) نیز بیان می‌کنند بین اهداف خوب و نتایج عالی، تغییر برنامه‌ریزی شده هم شامل فهرستی از وظایف مورد نظر برای تغییر، و هم ارائه چشم‌اندازی از آنچه باید تغییر کند و چگونگی ایجاد آن است. ماحصل چنین برنامه‌ای بهبود سازگاری و تطبیق بین افراد و محیط پیرامونشان است.

کامینسکی^۶ (۲۰۱۱) هم در توضیح این موضوع، تغییر را فرایندی تعریف می‌کند که از طریق تمرکز بر ترک رفتار پیشین^۷ حرکت به مرتبه جدیدی از رفتار و تثبیت مجدد یک رفتار تازه^۸ رخ می‌دهد که مستلزم



1- The world Health Organization

2- Baker, C

3- Wendell, F., Cecil, B & Robert, Z

4- change

5- Funnell, S.C & Rogers, P.J

6- Kaminski, J

7- unfreezing the old behavior

8- refreezing

حرکت از یک نقطه تعادلی به نقطه تعادلی دیگر است. در این فرایند در ابتدا الگوهای قدیمی گذشته که دیگر کاربردی برای فرد ندارند، یا تصمیم به کنار گذاشته شدن می‌کند و یا حداقل این نگرش در فرد شکل می‌گیرد که باید کنار گذاشته شوند سپس تغییر از طریق تمرکز بر روی اصلاح شناختی، هیجانی و یا رفتاری صورت گرفته و در نهایت تثبیت تغییرات به منظور پایداری اصلاحات صورت گرفته، از طریق ملکه‌سازی و ایجاد عادت با تکرار و تمرین انجام می‌شود و عاملی در جهت رشد و بهبود عملکردهای انسانی و سازمانی خواهد بود (حسینی، لی، اکرم و حیدری،^۱ ۲۰۱۸).

در این زمینه سطوح متفاوت تغییر که در آن وضعیت جدید مطلوب با وضعیت سابق، به طور پایداری فرق می‌کند و زمینه عملکرد مؤثرتر فرد در زندگی شخصی و اجتماع شده، وجود دارد. بنابراین این نکته که یک مشاور یا روان‌شناس تغییرات مذکور را با الگوهای مشاوره‌ای متفاوت، در چه مرتبه‌ای ایجاد کرده و میزان پایداری آنها در چه حدی است؛ بستگی دارد به تعریفی که از سطوح و چگونگی ایجاد تغییرات می‌کند. علاوه بر این، اینکه عوامل مسبب تغییر در نظریه‌های مختلف، درون شخص یا خارج از او، در خانواده، محیط و یا اجتماعی که در آن زندگی می‌کند، تعریف شده باشد؛ سبک مشاوره‌ای او را شکل می‌دهد.

بنابراین در بررسی این سؤال که تغییر چیست و انسان چگونه تغییر می‌کند؛ میان نظریه‌های شخصیت از نظر تأکید بر فرایند تغییر، شرایط مختلف تغییر و تغییر در ابعاد مختلف عملکرد شخصیت، تفاوت وجود دارد و میزان و چگونگی توجه هر یک از نظریه‌پردازان علم روان‌شناسی در این زمینه با دیگری متفاوت است. بعضی از این تفاوت‌ها احتمالاً نشان‌دهنده دیدگاه‌های مختلف و بعضاً متضاد است و بعضی دیگر، صرفاً بیان‌کننده اصطلاحاتی است مختلف برای فرایندهای شبیه یکدیگر که درک این تفاوت‌ها و شباهت‌ها برعهده نگاه نکته‌بین پژوهشگران است.

● مراتب تغییر ابتدایی در مشاوره: مرتبه اول و دوم

تغییر در رویکرد منظومه‌ای عبارت است از بازسازی یا خلق مجدد الگوهای ارتباطی خانواده (دیوی، دونکن، کیسیل، دیوی و فیش^۲، ۲۰۱۱). تغییرات مرتبه اول و دوم مفاهیمی‌اند که توسط اندیشمندان منظومه‌ای مورد استفاده قرار گرفتند (نیکولزو شوارتز^۳، ۱۱۹۸). واتزلوویک، ویکلند و فیش^۴ (۱۹۷۴) برای اولین بار با ترسیم مفاهیم اساسی در زمینه منطق ریاضیات تمایز خود را بین تغییر درجه اول و دوم براساس یکی مناسبات منطقی بین عناصر (اعضا) و کل (گروه‌ها) و دیگری مرتبه تغییراتی که ممکن است با توجه به قوانین ریاضی خاص، در بین عناصر رخ دهد، در نگاه منظومه‌ای پایه‌گذاری کردند.

نکته اینجاست که گروه‌های مختلف با سطح پیچیدگی‌های مختلف (به عنوان مثال، خانواده‌ها و سازمان‌ها) فقط در مرتبه تغییر درجه اول ثابت هستند اما هنگامی که یک تغییر کیفی در بدنه قوانین و



1- Hussaini, T., Lei, Sh., Akram, T & Heidari, J
3- Nichols, M., & Schwartz, R.

2- Davey, M., Duncan, T., Kissil, K., Davey, A., & Fish, L. S.
4- Watzlawick, P., Weakland, J., & Fisch, R.

قواعد حاکم بر ساختار یا نظم داخلی آنها ایجاد می‌شود، در معرض تغییر درجه دوم قرار می‌گیرند. به این معنا که در تغییر مرتبه دوم، عامل بیرونی وارد منظومه می‌شود و از طریق عوامل داخلی نمی‌تواند اتفاق بیفتد، در نتیجه در این مرتبه تغییر اعضا همگی تغییر کرده و بدنه قوانین و ساختار داخلی گروه تغییر می‌کند. ولی در تغییر مرتبه اول، گروه ثابت می‌ماند و یا تغییر فقط در مرتبه شخص به شخص خواهد بود. تغییر درجه اول متمرکز بر مشکل است و به الگوهای کلی منظومه توجهی ندارد اما تغییر مرتبه دوم متمرکز بر فرایند است و تلاش می‌کند الگوهای کل منظومه را تغییر دهد. در تغییر مرتبه اول ما فقط قصد تغییر یک رفتار را داریم ولی در مرتبه دوم کل ساختار را مورد توجه قرار می‌دهیم. بنابراین تغییر مرتبه دوم در مرحله منطقی بالاتری نسبت به مرتبه اول قرار دارد (فوری^۱، ۲۰۰۷).

براساس این مبانی، در دهه اخیر تفکر منظومه‌ها تغییر کرده است و از تمرکز بر تعاملات موجود در خانواده به تغییر مرتبه دوم دانش هدایتگری انتقال یافته است. در این مرتبه تفکر، منظومه‌ها خود به عنوان یک عامل تنظیم‌کننده و خودگردان در نظر گرفته می‌شود، این بدین معناست که رفتار یک عضو به وسیله ساختار موجود آن منظومه معین می‌شود. گاهی مسائل بیرونی مزاحم منظومه می‌شوند ولی در اینجا نحوه‌ای که منظومه به محرک پاسخ می‌دهد به ساختار آن وابسته است نه به آن محرک بیرونی، و منظومه تنها به وسیله ساختاری که دنبال می‌کند توانایی واکنش‌گری و پاسخ دارد (استرن و ویلیام^۲، ۲۰۱۰).

واتزوالیک و همکاران (۱۹۷۴) در این زمینه توضیح می‌دهند که یک منظومه قادر است از دو طریق تغییر کند. اول به وسیله ایجاد تغییر در پارامترهای فردی که به صورت مداوم تغییر می‌کنند اما ساختار کلی منظومه تغییر نمی‌کند؛ و به عنوان "تغییر درجه اول" شناخته می‌شود. دوم، منظومه به صورت کیفی و ناپیوسته تغییر می‌کند که به عنوان "تغییر درجه دوم" شناخته می‌شود. این مرتبه دوم از تغییر منظومه‌ها، با "تغییر در بدنه قوانین حاکم بر ساختار یا نظم داخل آنها" اتفاق می‌افتد. اگرچه تغییر درجه اول عمدتاً شامل تنظیمات خطی بدون عارضه است، تغییر درجه دوم به عنوان یک ساختار غیرخطی، وسیع، عمیق یا تغییر هسته‌ای در یک فرد توصیف می‌شود. این تغییر، نه سطحی است و نه محیطی، و از یک سازگاری جزئی با مسئله تشکیل نمی‌شود. در عوض، این یک تجدید ساختار اساسی در ساختار خود، حالت وجود داشتن و قواعد بافت زندگی فرد است. در فرایند تغییر درجه دوم، اغلب تعادل فرد مورد تهدید واقع شده و این تغییر می‌تواند همراه با عوامل تنش‌زای محیط یا درگیری‌های داخلی به میزان قابل توجهی باشد. چنین شرایطی می‌توانند به عنوان تسهیل‌گر تغییر درجه دوم باشند یعنی این‌گونه می‌توان نتیجه گرفت که تغییر درجه اول اغلب با حل مسئله و کاهش نشانه‌ها همراه است. در مقابل، تغییر درجه دوم به عنوان تغییری تعریف می‌شود که در آن ساختار اساسی منظومه مورد بازنگری قرار می‌گیرد؛ به گونه‌ای که علاوه بر حل مسئله و کاهش نشانه‌ها، منظومه به طور دائمی تغییر کرده و طراحی مجدد می‌شود. این



تمایزات در مرتبه تغییر می‌تواند برای منظومه فرد و همچنین منظومه خانواده اعمال شود (ماری^۱، ۲۰۰۲). بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که تغییر مرتبه اول یک پیشرفت خطی برای انجام بیشتر، بهتر، سریع‌تر، تقویت و تسهیل رشد است. تغییر از این مرتبه در فعالیت‌ها و الگوهای رفتاری و ارتباطی، ملموس است مثل تغییر در نحوه گفتگو و ارتباط کلامی بین نوجوان و والدین‌شان. از طرف دیگر تغییر مرتبه دوم شامل پیشرفت غیرخطی است، تحول از یک حالت به حالت دیگر است که این امکان را فراهم می‌کند از طریق تغییر قواعد در بافت زندگی، فرد برای رفتارکردن، فکرکردن یا احساس، متفاوت عمل کند. در مرتبه دوم تغییر ابزارهای عملی قابل استفاده ممکن است مدل‌سازی شوند مثلاً رویارویی، خودداری و از همه مهم‌تر معرفی تجربه شخصی قاطعانه متفاوت در رابطه با گذشته. این امر به معنای آن است که تغییر مرتبه دوم برای تغییر، تعارض بیشتری می‌طلبد زیرا نقض تجارب شخصی و مشروعیت آن را باعث می‌شود. در تغییر مرتبه اول فرد مطابق نظم مورد نظر و اهداف تعیین شده تغییر می‌کند. در حالی که در مرتبه دوم مشاور، فرد را با توجه به استعدادها و تجربیات و تلاش‌های خود درگیر تغییر می‌کند. در تغییر مرتبه اول این تغییر با ارزش‌ها و هنجارهای موجود تضاد ندارند. بنابراین تغییر مرتبه اول تنها در آنچه که در حال حاضر وجود دارد تغییر ایجاد می‌کند. اما تغییر مرتبه دوم تغییری است که به طور واضح برای شخص مشخص نیست زیرا از طریق تغییر در الگوهای تکراری و بازتعریف روابط، مسائل و قوانین و راه‌حل‌های قدیمی، ساختار معیوب کنونی را تغییر دهد که اغلب در تضاد با هنجارهای فعلی منظومه است (استرن و ویلیام، ۲۰۰۷).

● مرتبه تغییر پایدار در مشاوره: مرتبه سوم

همان‌گونه که توضیح داده شد، از تغییرات مرتبه دوم بیشتر در توصیف منظومه و توانایی انطباق یا تنظیم آن با نیازهای محیطی فعلی استفاده می‌شود. به این معنا که اگر منظومه با استرس بیش از اندازه روبه‌رو شود، و "درجه نوسانات" از یک معیار بحرانی عبور کرده و فراتر رود، تجزیه کارکردها اتفاق می‌افتد. این «شکستن تقارن» به نوبه خود منجر به نوسانات اضافی و سازمان‌دهی مجدد احتمالی منظومه می‌شود. این مرتبه تغییر که به تغییر مرتبه دوم اشاره داشت، یک تغییر غیرخطی در ساختار منظومه را نشان داده و شامل تغییر کیفی منظومه و ظرفیت‌های آن می‌باشد (تغییر درجه دوم). ویژگی مهم تغییر مرتبه دوم این است که چنین تغییراتی غالباً بر اثر فشارهای منظومه، استرس‌های محیطی آشفته یا تعارضات داخلی که تمامی آنها به عنوان کاتالیزور تحول مشخص می‌شوند، اتفاق می‌افتند.

ولی زمانی نیاز می‌شود که تغییر در نظام ارزشی و نگرشی فرد همراه شود. تغییرات در این مرتبه مداخلاتی را در برمی‌گیرد که در گستره بزرگ‌تری از ارتباطات اتفاق می‌افتد و شامل زیرنگرگفتن منتقدانه ارزش‌ها، باورها و وابستگی‌های متقابل فرد با محیط و اجتماع است. بدین طریق نارسایی‌ها در الگوهای موجود آشکار شده و الگوهای جدید برنامه‌ریزی می‌شوند و در نتیجه شامل بازآرایی در مقیاس بزرگ می‌شوند



رینانت، براتون و هین^۱، ۲۰۱۷). به این معنا که تغییر مرتبه سوم در انسان، زمانی رخ می‌دهد که طرح‌ها یا چارچوب‌های جدید، در منظومه اعتقادی فرد نهادینه می‌شود که بیانگر یک تغییر اساسی و دیدگاهی است (بس^۲، ۲۰۰۶). بنابراین نتیجه‌گیری می‌شود که پیامد فراتر رفتن از تغییر مرتبه اول و دوم به تغییر مرتبه سوم، مستلزم تغییر در دیدگاه‌ها و معانی افراد و در نظر گرفتن زمینه اجتماعی و سازوکارهای گفتمانی دربرگیرنده آنها است (مک داول، نادسون مارتین و برمودز^۳، ۲۰۱۹) که با اتخاذ مرتبه‌ی نگاه و جهان بینی جدید، بر فراروایت‌هایی که افراد زندگی‌شان را براساس آن تنظیم و تنسيق می‌کنند، تمرکز می‌کند.

در نتیجه در این مرتبه از تغییر، شیوه نگرش و تفکر فرد تغییر پیدا می‌کند (تی سوکاس و پاپولیس^۴، ۲۰۰۵) و این مکمل دیدگاه لیدون^۵ (۱۹۹۰) بود که بیان می‌کرد رویکردهای عقل‌گرایانه به مرتبه‌ای از رویکردهای مشاوره‌ای تعلق دارد که بر هدف تغییر درجه اول و دوم متمرکز است و توضیح می‌دهد که رویکردهای سازنده‌گرایانه و سازنده‌گرایی اجتماعی گرایش به مرتبه‌ای از رویکردهای مشاوره‌ای دارند که برای تسهیل تغییر درجه سوم طرح‌ریزی شده‌اند. ولی نکته‌ای که باید مدنظر داشت، این است که اصول پارادایم علمی سازنده‌گرایی، متأثر از جهان بینی و مرتبه نگاه به انسان و هستی و تعریفی که از اینها در نظریه حاکم بر فضای مشاوره‌ای است؛ قرار می‌گیرد. لذا ایجاد تغییر مرتبه سوم در رویکردهای مشاوره‌ای دیگر که هستی‌شناسی و انسان‌شناسی متفاوت از نظریه‌های سازنده‌گرایی داشته و در دیدگاه قرآنی قرار دارند، اصول و شاخص‌های دیگری را مدنظر قرار می‌دهند.

یکی از این رویکردهای مشاوره‌ای که درصدد ایجاد تغییر مرتبه سوم مشاوره‌ای بوده، نظریه سهم‌گذاری اسمعیلی (۱۳۹۳) است که با تکیه بر دیدگاه قرآنی و از طریق تمرکز بر نظام هستی‌شناسانه افراد که اساس شکل‌دهی نحوه نگرش، تفکر و متعاقباً احساسات آنهاست، در نظر دارد به ایجاد و معرفی بستری در فرایند مشاوره بپردازد تا افراد به عنوان عامل مختار، با افزایش آگاهی نسبت به انتخاب‌های خود، دستیابی به تغییر مرتبه سوم در فرایند مشاوره را به گونه‌ای که منجر به توسعه آنها گردد، اراده کنند؛ و ایجاد چنین تغییری با استفاده از رویکرد سهم‌گذاری، اصول و شاخص‌های ویژه‌ای را مدنظر قرار می‌دهد که در این پژوهش در ابتدا به تبیین این اصول سهم‌گذارانه در سبک زندگی انسان مبتنی بر آثار انسان‌شناسی علامه جوادی آملی پرداخته شده زیرا ایشان از جمله دانشمندانی است که ورود به نوشته‌ها و آرای ایشان نشان می‌دهد که در حوزه‌های مرتبط با زندگی و مبانی انسان‌شناسی اسلامی و مفاهیم وابسته به آن تخصص داشته و صاحب نظر است و در کتاب‌های خود به خصوص در تفسیر تسنیم و دروس خارج فقه خود، به بحث‌های نظری و عملی در این زمینه پرداخته‌اند. و البته در ادامه تحقیق به تبیین نقش این شاخص‌ها در ایجاد پایداری تغییرات مرتبه سوم در مشاوره با رویکرد سهم‌گذاری نیز خواهیم پرداخت.

1- Reynante, B., Bratton, M., & Hein, L

2- Bess, K.D

3- McDowell, T., Knudson-Martin, C., & Bermudez, J. M

4- Tsoukas, H., & Papoulias, D. B

5- Lyddon, W. J.

روش‌شناسی

روش مورد استفاده در پژوهش حاضر هرمنوتیک کلاسیک^۱ مبتنی بر نظریات شلایرماخر است. همان‌گونه که از معنای اصطلاحی آن در لغت‌نامه دانشنامه اسلامی برمی‌آید، هرمنوتیک به معنای خبر دادن و ترجمه کردن و تعبیر کردن، علم یا نظریه تأویل است که فهم متون و چگونگی ادراک و فهم و روند آن را بررسی می‌کند. بنابراین هدف آن کشف رمز اسراری است که در یک متن وجود دارد. به بیان دیگر، علم هرمنوتیک یا نظریه فهم، علم و فن فهم زبان و نیت گوینده (گفتار) یا نویسنده (متن) یا تفسیر کلام دیگران، در آنچه گفته است.

شلایرماخر به امکان فهم عینی متن، معتقد است و مسئله سوء فهم، او را به ورطه تفسیر ذهنی نمی‌کشاند. این نکته، یکی از وجوه تفاوت این رویکرد با هرمنوتیک فلسفی است. هرمنوتیک فلسفی، مفسر محور است، اما از دید شلایرماخر، رسالت هرمنوتیک بازسازی ذهنیت و فردیت مؤلف است که به صورت عینی امکان‌پذیر می‌شود. بر این اساس در این تحقیق آثار و تألیفات علامه جوادی آملی در تفسیر تسنیم و نیز آرای ایشان در تفسیر خارج فقه از سال ۱۳۹۱ تا ۱۳۹۵، مورد مطالعه قرار گرفت که جهت انتخاب آن از روش نمونه‌گیری هدف‌مند استفاده شد. با توجه به اینکه نمونه‌گیری هدف‌مند مستلزم جمع‌آوری داده‌ها براساس مقوله‌ها برای تدوین نظریه است، بنابراین ملاک انتخاب آثار مورد بررسی، کتب و متون مرتبط با زندگی و مبانی انسان‌شناسی اسلامی مندرج در آثار علامه جوادی آملی بود که به صورت پیش‌رونده مبتنی بر نظریه در حال شکل‌گیری، بررسی مفاهیم شکل‌های جدیدتر و جزئی‌تری به خود گرفته و واژه‌هایی که در جریان تحقیق برای جستجو کشف می‌شد، مثل تعقل، مسئولیت‌پذیری، اهداف، اراده و نظایر این، متفاوت از قبل گشت. این ملاک باعث شد محوریت بررسی، تفسیر تسنیم ایشان قرار گیرد. این منابع جامع با پرسش از چند نفر از صاحب‌نظران و نیز با توجه به اهداف تحقیق و جامعیت آن در زمینه موضوع پژوهش انتخاب شد. لازم به ذکر است فهم گفته‌های مؤلف برای پاسخ به سؤال چپستی سبک زندگی انسان متأله، در نگاه قرآنی جوادی آملی پیرامون ابعاد فهم یعنی تفسیر دستوری و روان‌شناختی صورت گرفت. به این معنا که براساس تفسیر دستوری یا نحوی، اندیشه و بیان مؤلف (در اینجا علامه جوادی آملی) که با جنبه‌های زبان‌شناسانه فهم سروکار دارد؛ در کنار بُعد تفسیر روان‌شناختی که به معنای جایگزینی مفسر (در اینجا سهم‌گذاری اسمعیلی) به جای ذهن مؤلف است، براساس اصل ادغام افق‌ها در این روش تحقیق انجام گرفته و برای طبقه‌بندی گزاره‌های استخراج شده در قالب اصول سبک زندگی انسان متأله در قرآن (افق سهم‌گذاری)، روش کدگذاری در سه مرحله اصلی کدگذاری آزاد، محوری و نظری استفاده شد.

منظور از ادغام افق‌ها در این روش ایجاد تعاملی دیالکتیک میان سنت محقق و معنای متن بود که براساس آن عمل فهم صورت می‌گیرد یعنی مرتبه‌ای از پرسش متقابل محقق (سهم‌گذاری) از متن که



براساس آن محقق از نگاه خود با افق مؤلف (علامه جوادی آملی) به گفتگو می‌پردازد تا به پرسش‌های تحقیق مبتنی بر آرای مؤلف (علامه جوادی آملی) درباره سبک زندگی قرآنی پاسخ دهد.

یافته‌ها

در این قسمت، محققان تلاش کرده‌اند مبتنی بر درک مبانی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی در دیدگاه جوادی آملی در مورد زندگی انسان و ماهیت وجودی او و ادغام افق سهم‌گذاری با آن الگویی برای توصیف و تبیین اصول سبک زندگی سهم‌گذارانه ارائه دهند. بنابراین در ادامه گزاره‌های مستخرج از تفسیر تسنیم علامه و دروس تفسیر خارج فقه ایشان از سال ۱۳۹۱ تا ۱۳۹۵، و کدهای محوری و نظری آن بیان خواهد شد که به صورت زیر در جداول ۱ و ۲ و شکل ۱ قابل مشاهده هستند.

جدول ۱- کدهای تبیین‌کننده اصول سبک زندگی سهم‌گذارانه براساس افق آرای علامه جوادی آملی

کدهای محوری (افق سهم‌گذاری اسمعیلی- محقق)	آرای علامه جوادی آملی (افق مؤلف)
اصل عاملیت انسان سهم‌گذار	عمل زنده است و هیچ عملی از بین نمی‌رود و عامل را رها نمی‌کند، اگر خوب بود در خدمت عامل است، اگر بد بود دامن‌گیر او می‌شود، به طور کلی عمل چه خوب باشد چه بد، مختص عامل است و عامل را رها نمی‌کند (ج ۳: ص ۶۹۹). به عبارتی، عمل چه خوب و چه بد، جز عامل با احدی ارتباط بالذات ندارد (ج ۳: ص ۶۸۳) یعنی در ارتباط با عمل انسان، محال است که کسی به کسی بد بکند، و محال است که کسی نسبت به کسی خوبی بکند. این بالعرض است؛ یعنی سایه عمل بد انسان یا عمل خوب انسان به دیگری می‌افتد. انسان همین که تصمیم گرفت عمل بد کند، چندین غده درون خود ایجاد می‌کند و گوشه‌ای از آثار این غده هم به دیگری می‌رسد. در احسان هم همین‌گونه است. به طور کلی عمل برای عامل است و او را رها نمی‌کند (ج ۳، ص ۷۰۰). از سوی دیگر، کار اختیاری از انسان بدون عزم و اراده ممکن نیست یعنی ممکن نیست کاری را انسان انجام بدهد و عزم یا همان اراده در آن نباشد. اگر انسان خودش کاری انجام می‌دهد حتماً با تصمیم و اراده اوست (ج ۳: ص ۸۹۵). رابطه ناگسستگی عمل و عامل هم سر جایش محفوظ است. در نظام تکوین، یک حرف به گوینده‌اش و یک کار به انجام‌دهنده‌اش مرتبط است. و البته مادامی که انسان در عالم طبیعت هست، جا برای هرگونه تغییر هست یعنی قابل تغییر است (ج ۳: ص ۶۹۸).



۱- إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا (اسراء، آیه ۷)

۲- إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا (اسراء، آیه ۷)

۳- يُبْدِلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ (فرقان، آیه ۷۰)

کدهای محوری (افق سهم‌گذاری اسمعیلی- محقق)	آرای علامه جوادی آملی (افق مؤلف)
اصل انتخاب‌گری انسان سهم‌گذار	ذات اقدس اله می‌فرماید آنچه لازمه سعادت شماسست را در درون شما نهاده‌اند کردم، همه فجور و همه تقوا را در درون شما گذاشتم، یا مثل مؤمنین عادی یا فطرت سالم زندگی کنید یا اگر درسی خواندید، چیزی باشد که با صاحبخانه درگیر نشود ^۱ (ج: ۳، ص: ۶۹۹). چراکه خدای سبحان اراده کرده که انسان آزادانه ایمان را انتخاب کند (ج: ۳، ص: ۱۹۳). بشر باید به کمال برسد و در کمال هم که اجباری در کار نیست، با اجبار که کسی کامل نمی‌شود، کمال با اختیار است ^۲ (ج: ۳، ص: ۳۱۱). برخی آیات هم در تفکیک اعمال اشاره می‌کند که عمل خوب به سود انسان و عمل بد به زیان انسان می‌باشد ^۳ (ج: ۳، ص: ۶۹۹).
اصل معنازایی انسان سهم‌گذار	هرکس کاری انجام دهد، این کار از بین نمی‌رود، چیزی که وارد عالم هستی شد، نابود نمی‌شود و در جای خودش هست، به علاوه، ما هیچ چیز معطلی در عالم نداریم یعنی یک چیز موجود باشد که نه در چیزی اثر بگذارد و نه از چیزی اثر بگیرد. این را نداریم. نکته بعد، کاری که انجام شد و وارد هستی شد و معطل و بی‌کار هم نیست، می‌افتد در خط تولید، آثاری دارد، لوازم و ملزوماتی دارد، یک وقت آدم را گرفتار می‌کند (ج: ۳، ص: ۶۹۸). همه سیمت‌هایی که در دنیا در اختیار انسان است، در عین حال که مسئولیت و گاهی هم نعمت است، با امتحان الهی هم همراه است ^۴ (ج: ۱، ص: ۳۰۳). همچنین خدای سبحان در قرآن کریم نشان می‌دهد که هنگام سقوط نیز بندگان را به حال خویش رها نکرده، بلکه با مبتلا کردن آنان به غمی ممدوح از گرفتاری‌شان به اندوه مذموم پیشگیری فرموده است ^۵ (ج: ۱۶، ص: ۶۵).
اصل هماهنگی با اهداف انسان سهم‌گذار	قرآن کریم مثلثی را تبیین می‌کند که کل نظام هستی از آغاز تا انجام همه باهم هماهنگ هستند. یک ضلع، کلمات تکوینی خدای تعالی یعنی نظام آفرینش، یکدست و همگون هستند. ضلع دیگر، کلمات تدوینی که کتاب‌های الهی است نیز همه باهم همگون هستند. ضلع سوم، کلمات تکوینی و تدوینی هم با یکدیگر هماهنگ هستند. لذا در نظام عالم هیچ فونی نیست که بی‌نظمی ایجاد کند، هیچ شکافی نیست که گذشته و آینده را قطع کند؛ بلکه همه حلقه‌های این سلسله سرجای خودش به شکلی هماهنگ، متشابه، همگون و موافق هم محفوظ است ^۶ (ج: ۲، ص: ۲۸۳-۲۸۷). امت اسلامی هم از خدای سبحان می‌خواهند که باهم یکدست باشند، با نظام آفرینش هماهنگ باشند، با کتب آسمانی هماهنگ باشند، با انبیا و اولیا هماهنگ باشند، و با مجموع این اضلاع هم هماهنگ باشند ^۷ (ج: ۲، ص: ۲۸۸). از سوی دیگر، خداوند هر چیزی را با ساختار درونی کامل خلق کرده، برای او هدف معین کرده، بین او و هدف راهی را مهندسی کرده، و ابزاری که بتواند راه را طی کند و به مقصد برسد. حال اگر انسان خودش نرود مطلب دیگری است ^۸ (ج: ۲، ص: ۱۰۲۴). و انسان ضال انسانی است که به هدف نمی‌رسد و در راه سرگردان می‌ماند (ج: ۲، ص: ۸۲۷).

۱- فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (شمس، آیه ۸)

۲- قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ (کهف، آیه ۱۸).

۳- مَنْ عَمِلْ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا (فصلت، آیه ۴۶).

۴- وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ (انفال، آیه ۲۸).

۵- فَأَنَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِكَيْلَا تَحْزِنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ (آل عمران، آیه ۱۵۳).

۶- مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَؤُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ (ملک، آیه ۳)

۷- وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا (حشر، آیه ۱۰)

۸- رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى (طه، آیه ۵۰)

کدهای محوری (افق سهم‌گذاری اسمعیلی - محقق)	آرای علامه جوادی آملی (افق مؤلف)
اصل معیارمندی انسان سهم‌گذار	اصل عدل را همه می‌پذیرند، عدل به معنای آن است که هر چیزی سر جای خودش قرار بگیرد. حال در این مورد که جای اشیاء را چه کسی معین می‌کند؛ مؤمن می‌گوید جای اشیاء را اشیاء آفرین و جای اشخاص را اشخاص آفرین باید معین کند اما کافر می‌گوید جای اشیاء و اشخاص را خودم تعیین می‌کنم. این همان فکر فرعونی است. چون ما در نظام عالم داریم کار می‌کنیم، خود ما را دیگری آفریده، عالم را هم که دیگری آفرید، پیوند ما و عالم را هم دیگری آفریده پس قرار نیست ما خودمان بیایم معیار بگذاریم ^۱ (ج: ۳، ص: ۷۰۰).
اصل نیت‌مداری انسان سهم‌گذار	ما یک نیروی انگیزه در انسان داریم که نیت و قصد و اراده به عهده آن است، و مرز آن از نیروی اندیشه جداست. گاهی ممکن است انسان چیزی را کاملاً بفهمد که حق است، اما به آن عمل نکند (ج: ۱، ص: ۹۹۷). به عبارتی، عقل نظری مسئول اندیشه است و تمام کارهای فکری، و هستی‌های تکوینی برعهده اوست و همه دانش‌ها را درک می‌کند؛ اما عقل عملی مسئول اراده و انگیزه است یعنی کارش نیت و قصد و اراده است که مربوط به عمل فرد می‌شود، و اگر عقل عملی در جهاد با نفس، اسیر و مغلوب شد دیگر نمی‌تواند فرمان دهد و هدایت کند، به همین خاطر است که گاهی فرد به چیزی علم دارد اما به آن عمل نمی‌کند. بنابراین، نفس انسان هماهنگ‌کننده عقل نظری و عملی است که اندیشه را به انگیزه تبدیل می‌کند تا براساس دانش خود، نیت و اراده کند و عمل مبتنی بر آن شکل بگیرد (ج: ۱، ص: ۸۱۶-۸۱۳).
اصل مسئولیت‌پذیری انسان سهم‌گذار	از آنجا که خداوند این نظام خلقت را به حق خلق کرده، و باید به مقصد برسد پس هرکسی نسبت به افعال و اقوال خود مسئول است ^۲ (ج: ۱، ص: ۸۷۹). کاری در دنیا انجام نمی‌شود که با مسئولیت همراه نباشد، و زمانی که خدای سبحان چیزی را به کسی عطا کند، مسئولیتی او را همراهی می‌کند. کسی که در کنار سفره احسان الهی نشسته است خود را مسئول می‌بیند ^۳ (ج: ۱، ص: ۸۵-۹۶). هم شخصیت حقیقی و هم شخصیت حقوقی مسئولیت می‌آورد برای انسان ^۴ (ج: ۱، ص: ۱۱۷۸). و مهم‌ترین عامل اصلاح انسان و جامعه اعتقاد به این است که من در برابر کارهایم مسئول هستم، کار من یک موجود زنده است که از بین نمی‌رود، سرگردان و شناور هم نیست و تنها با عامل خود درگیر است ^۵ (ج: ۲، ص: ۵۳۵). فلذا کسی که قیامت را باور دارد مواظب گفتار و رفتار خودش است زیرا در برابر کار خود احساس مسئولیت می‌کند و اگر روز حساب را فراموش کند خود را مسئول نمی‌داند ^۶ (ج: ۱، ص: ۱۶۱).
اصل احترام‌مداری انسان سهم‌گذار	تشکر از مخلوق و محترم شمردن او به عنوان واسطه‌ی فیض، دال بر ادب اجتماعی است. اگر کسی مخلوق را احترام نگذاشت، درحالی‌که از سوی خدای سبحان به وسیله این شخص، فیضی به او رسیده، پس او شکرگزار خالق هم نیست. این ادب اجتماعی یعنی «وسيله» را محترم شمردن هست که درواقع انسان خدا را شکر می‌کند که از این راه، خیریه به او رساند (ج: ۲، ص: ۱۳۰).



۱- أَقْرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ (جاثیه، آیه ۲۳)

۲- وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ (لقمان، آیه ۲۵)

۳- قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ (قصص، آیه ۱۷).

۴- يَضَاعَفُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ (احزاب، آیه ۳۰).

۵- لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (نجم، آیه ۳۹).

۶- بِمَا نَسُوا نَوْمَ الْحِسَابِ (ص، آیه ۲۶).

کدهای محوری (افق سهم‌گذاری اسمعیلی- محقق)	آرای علامه جوادی آملی (افق مؤلف)
اصل امنیت‌مداری انسان سهم‌گذار	وقتی که دل به عنایت مقلب القلوب، محفل وقار و طمأنینه شد، دیگر ترسی ندارد و انسان با دارا بودن تقوا، احساس امنیت می‌کند (ج: ۳؛ ص: ۱۴۱). به علاوه، در جزای عمل صالح، لطف الهی، و در جزای عمل طالح، عدل الهی است و امنیت انسان به قدری اهمیت دارد که اگر کسی جامعه را ناامن کند مثلاً از طریق آدم‌کشی، خداوند قصاص را مطرح می‌کند چراکه وقتی امنیت از جامعه گرفته شود، زندگی در آن دشوار می‌شود ^۱ (ج: ۱؛ ص: ۴۴۵).
اصل آرامش شخصی انسان سهم‌گذار	خدای سبحان که مقلب القلوب است، اگر کسی به راه بیفتد و قلبش را در اختیار او قرار دهد، سکینت و آرامش را نصیب او می‌کند چراکه آرامش از بهترین نعمت‌های الهی است. خداوند می‌فرماید شما با مشکلات جدی مواجه بودید ما از چند ناحیه شما را کمک کردیم، بی‌تابی می‌کردید ما در قلب شما آرامش ایجاد کردیم ^۲ (ج: ۱؛ ص: ۱۱۰۷).
اصل روابط تکونین بخش انسان سهم‌گذار	اینکه نظام آفرینش نظام «حق» است به این معناست که هستی طوری خلق شده که ظلم را نمی‌پذیرد، دروغ را نمی‌پذیرد، خیانت را نمی‌پذیرد و اگر کسی چنین کند همین نظام او را رسوا می‌کند. به عبارتی نظام به طرزی خلق شده است که با باطل هماهنگ نیست و هرکاری که انسان انجام می‌دهد، نظام آفرینش آن کار را اولاً حفظ می‌کند، و ثانیاً نشان می‌دهد و این می‌شود حق. و اگر در کار انسان، ظلم و دروغ و خیانت باشد، هستی، او را رسوا می‌کند ^۳ (ج: ۲؛ ص: ۱۴۴۵).
اصل پیوندزایی انسان سهم‌گذار	خدای سبحان می‌فرماید مرد و زن، دو بیگانه بودند و ما آنها را به طرزی آفریدیم که نسل‌ساز باشند و عامل تولید باشند، جهاز و دستگاه آفرینش مرد را برای پدرشدن، کامل کردیم، و جهاز تناسلی زن را برای مادرشدن، کامل کردیم، و این دو بیگانه را با دو اصل مودت و دوستی عاقلانه و نیز رحمت و مهربانی و گذشت، پیوند دادیم تا بتوانند خانواده تشکیل بدهند و عامل تولید باشند و مربی باشند. و خانواده زمانی که سامان پذیرفت، جامعه سامان می‌پذیرد ^۴ (ج: ۱؛ ص: ۵۸۶).
اصل نقش‌گذاری احسن انسان سهم‌گذار	کسانی را بشارت بدهید که اهل پژوهش و تحقیق هستند، مکتب‌های گوناگون، آرا و نظرات مختلف را می‌بینند، ارزیابی می‌کنند، و سپس احسن آنها را انتخاب می‌کنند ^۵ (ج: ۲؛ ص: ۲۷۰). قهر و مهر، و غضب و رحمت مؤمن در اختیار ایمان عقلانی اوست، از این‌رو در عین توانایی بر قهر، مهر می‌ورزد و در حال اقتدار بر مهر، قهر را روا می‌دارد. و این نشان همین قدرت اوست ^۶ (ج: ۱۶؛ ص: ۱۴۲).
تغییر مرتبه سوم مشاوره‌ای در "آگاهی ادراک و عمل براساس اصول سبک زندگی سهم‌گذارانه" پدیده محوری تحقق رشد و توسعه شخصی و اجتماعی	
کد نظری (ادغام افق مؤلف و محقق)	

۱- مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا (مانده، آیه: ۳۲).
۲- ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا (توبه، آیه: ۲۶).
۳- وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا (ص، آیه: ۲۷).
۴- لَتَشْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلْ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً (روم، آیه: ۲۱).
۵- الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ (زمر، آیه: ۱۸).
۶- وَ لَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِظَ الْقَلْبُ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ (آل عمران، آیه: ۱۵۹).

جدول ۲- کدهای تبیین‌کننده عامل زمینه‌ساز تحقق عمل براساس اصول سبک زندگی سهم‌گذارانه

کدهای محوری (افق سهم‌گذاری اسمعیلی- محقق)	آرای علامه جوادی آملی (افق مؤلف)	
تمرکز ادراک و عمل بر نقش جلوه‌گری احسن انسان سهم‌گذار	اگر کسی به هندسه کلی این عالم دست یابد، با برهان عقلی احسن بودن این نظام را در همه جهان در می‌یابد (ج ۱۶: ص ۲۶۵). به این معنا که آفرینش جهانی زیباتر از این، محال است. البته منظور از احسن زیبایی، جمال حسی نیست بلکه مقصود احسن وجودی از یک سو و احسن اخلاقی، فقهی و حقوقی از سوی دیگر است^۱ (ج ۷: ص ۲۵۴). گفتنی است که خدای سبحان تنها در آفرینش انسان، خود را به احسن الخالقین ستوده پس انسان احسن المخلوقین است و اما "احسن تقویم" بودن انسان، با ایمان و عمل صالح او پیوند جدی دارد و انسانی مصداق احسن تقویم است که فطرت الهی خویش را حفظ کند^۲ (ج ۱۳: ص ۹۶-۹۷). همچنین خدای سبحان که ما را آزاد آفرید و همه امکانات عقلی را به ما داد، فرمود ما شما را با سرمایه‌های دانشی و سرمایه‌های ارزشی خلق کردیم؛ شما هستید با این سرمایه‌ها، این بدیهیات و سرمایه‌های فطرت را از دست ندهید. بدیهیات نظری همان سرمایه‌های دانشی است مثلاً شما می‌فهمید که اجتماع تقیضین محال است. از نظر سرمایه‌های ارزشی هم، می‌فهمید که دروغ و خیانت، بد است و وفای به عهد و ادب، خوب است. این دو سرمایه از بین نمی‌روند و برای همیشه با شما هستند^۳ (ج ۳: ص ۸۷۷). بنابراین اگر انسان علم داشته باشد به مهندسی جهان که در کل جهان چه می‌گذرد، و خود او و اراده او و کار او هم جزء مجموعه این مهندسی شده است، او دیگر نمی‌تواند کل نظام را تغییر بدهد. پس باید اولاً ایمان و باور داشته باشد و ثانیاً بداند که چه چیز وظیفه من است که من باید آن را به نحو احسن انجام بدهم^۴ (ج ۳: ص ۸۱۹).	
تمرکز ادراک و عمل بر نقش وسعت بخشی هدف‌مند انسان سهم‌گذار	براساس نظام علّی و معلولی عمل فرد یا جامعه، اثر آنهاست و هر اثری فقط به مؤثر خود مرتبط است؛ یعنی نه بی‌ارتباط به چیز دیگر است و نه ارتباط آن غیرمنسجم و پراکنده است تا به هر چیزی یا شخصی وابسته شود. عمل حقیقی همان است که در قلمرو حیات انسان یافت می‌شود و آنچه بیرون از حوزه هستی اوست حاشیه جانبی عمل اوست؛ مثلاً متعلق کار صحیح یا عمل نادرست فاعل خارج از قلمرو هستی اوست؛ ولی اصل عمل که عبارت از امانت یا خیانت است در اقلیم وجودی وی جا دارد و هرگز بیرون از حوزه هستی او یافت نخواهد شد.	
	تغییر مرتبه سوم مشاوره‌ای در "آگاهی ادراک و عمل هستی‌محور حول نقش جلوه‌گری احسن و وسعت بخشی هدف‌مند" عامل زمینه‌ساز تحقق اصول سبک زندگی سهم‌گذارانه	کدنظری (ادغام افق مؤلف و محقق)



دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم

۱۵۲

۱- الذی أحسنَ کلَّ شیءٍ خَلَقَهُ (سجده، آیه ۷).

۲- لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ... إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (تین، آیه ۴-۶).

۳- فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا... وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (شمس، آیه ۸-۱۰).

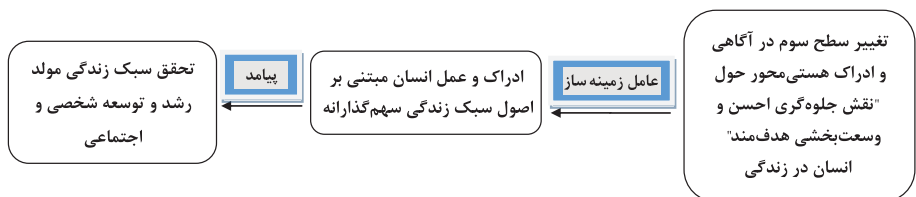
۴- وَمَا أَدْرَى مَا يَفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَيْتُمْ إِلَّا مَا يُوْحَى (احقاف، آیه ۹).

یافته‌های تحقیق حاضر براساس بررسی افق آرای جوادی آملی نشان داد که تغییر مرتبه سوم در آگاهی و ادراک هستی محور حول «نقش جلوه‌گری احسن و وسعت بخشی هدف‌مند» عامل زمینه‌ساز عمل براساس اصول سبک زندگی سهم‌گذارانه است. به این معنا که دستیابی به تغییر در ادراک فرد و مرتبه جهان بینی پیرامون خود، آینده، دنیا، نقش‌های خویشتن، انتظارات و خواسته‌هایش باعث تغییر مرتبه سوم می‌شود که به جای تمرکز بر سهم‌گیری و بهره‌وری صرف در روابط، به سوی ایفای نقش احسن خویش حرکت کرده و در جهت وسعت بخشی هدف‌مند به خویشتن کوشش می‌نماید و در این زمینه به آگاهی و ادراک مرتبه بالاتری دست می‌یابد.

همچنین با بررسی دیدگاه جوادی آملی که نمایانگر جهان بینی توحیدی نسبت به سبک زندگی انسان سهم‌گذار است، اصول سبک زندگی سهم‌گذارانه استخراج شده که عبارت است از: «اصل عاملیت، اصل انتخاب‌گری، اصل معنایابی، اصل هماهنگی با اهداف، اصل معیارمندی، اصل نیت‌مداری، اصل مسئولیت‌پذیری، اصل احترام‌مداری، اصل امنیت‌مداری، اصل آرامش شخصی، اصل روابط تکوین‌بخش، اصل پیوندزایی، و اصل نقش‌گذاری احسن». درنهایت، دستیابی به ادراک مرتبه بالاتر، انسان را به سمت عمل مرتبه بالاتر در همه ابعاد هدایت می‌کند و زمانی که انسان سهم‌گذار براساس اصول سهم‌گذارانه عمل کرده و به این مرتبه از سبک زندگی دست یابد، دستیابی به رشد و توسعه شخصی و اجتماعی برای وی تسهیل می‌گردد. بنابراین، می‌توان گفت «ادراک و عمل براساس اصول سبک زندگی سهم‌گذارانه» عامل زمینه‌ساز تحقق رشد و توسعه شخصی و اجتماعی است. در الگوی مفهومی زیر خلاصه‌ای از مباحث مطرح شده به صورت شمایی کلی نشان داده شده است که عوامل علی و بسترساز شکل‌گیری تحقق عمل براساس اصول سبک زندگی سهم‌گذارانه، متأثر از «تغییر مرتبه سوم ناشی از آگاهی و ادراک هستی محور حول نقش جلوه‌گری احسن و وسعت بخشی هدف‌مند انسان» خواهد بود.



دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



شکل ۱- الگوی شماتیک فرایند شکل‌گیری و تحقق عمل براساس اصول سبک زندگی سهم‌گذارانه

بحث و نتیجه‌گیری

در تحقیق حاضر به منظور پاسخ به این سؤال که شاخص‌های سبک زندگی سهم‌گذارانه در رویکرد اسلامی چیست و چگونه می‌توان از طریق تغییرات مرتبه سوم مشاوره‌ای به این سبک، دست پیدا کرد؛ به سراغ افق نگاه علامه جوادی آملی رفتیم تا براساس دیدگاه انسان‌شناسی ایشان و ادغام افق ایشان با افق سهم‌گذاری به این شاخص‌ها دست پیدا کنیم. به این منظور بررسی ادبیات پژوهش در حوزه تغییر

به ما نشان داد، این مفهوم فرایندی نظام‌مند است که با بهره‌گیری از ارزش‌ها و اصول علم روان‌شناسی، در پی ایجاد اثربخشی عملکرد بوده و مستلزم آگاهی‌های کلی، تلاش و فعالیت در طی زمان، دارا بودن رویکردی اصولی و هدف‌دار، دانشی معتبر در مورد پویایی‌های انسان و چگونگی تغییر در آنها است که از طریق رهنمودها و فعالیت‌های ایجاد تغییر که هدف آنها رفع مسئله و مشکل شخص در شرایط خاص و مسئله‌ساز است، به‌کار گرفته می‌شود.

برطبق رویکرد سهم‌گذاری، اساسی‌ترین عملی که در یک جلسه مشاوره راه‌جویانه رخ می‌دهد، «فرایند تغییر» است. تغییر در امر مشاوره، یک فرایند برنامه‌ریزی شده است و شروع این فرایند از یک نقطه خواهد بود که مطلوب فرد نیست و مقصد آن نقطه‌ای است که با توجه به دامنه هستی‌شناسی فرد، مبدأ و مقصد حیات فرد، اهداف و جهت و معانی فرد و وسعت مفهوم احترام به خود و دیگر جلوه‌های وجود برای او تعریف می‌شود. فرایند ایجاد تغییر، از طریق نظم و توجه به قواعد و جهت‌مندی در راستای هدف تغییر، رخ می‌دهد. هر انسانی که تغییر و هماهنگ‌سازی خود با اهداف کلی زندگی را یک اصل می‌داند، می‌تواند دائم رفتارهای خود را مورد توجه قرار داده و در نتیجه از عادت‌های مشکل‌ساز خود دوری کرده و در مسیر رشد خود و دیگران، حرکت کند.

برای درک بهتر مراتب و ابعاد تغییر و جایگاه آن در فرایند مشاوره با رویکرد سهم‌گذاری به سراغ تعاریف آن می‌رویم.

واتزوالیک (۱۹۷۴) مراتب تغییر را در دو مرتبه اول و دوم توضیح داده و بیان کرد تغییر مرتبه اول، متشکل از مداخلاتی است که جنبه‌های محدود یک واحد یا خرده منظومه یا سازمان را هدف قرار می‌دهد. هدف این مرتبه از تغییر، دستیابی به نتایج مشخص بدون ایجاد هرگونه تغییر اساسی در وضعیت فعلی خانواده است. در این مرتبه، تغییر در چارچوب ساختار موجود از طریق کار بر روی الگوهای ارتباطی و رفتاری اعضا بدون تغییر دادن نقطه تعادل حیاتی آنها صورت می‌پذیرد و بیشتر شامل پذیرش وضعیت و ساختار موجود است که شامل راه‌حل‌هایی برای مشکلات بدون تغییر در روش درک مشکلات است. این راه‌حل‌ها عمدتاً تغییر در اصل و اساس رابطه‌ها ایجاد نکرده و در شرایطی که مراجعان در بحران یا موقعیت‌های دیگری که به ساختار زیادی نیاز دارند، می‌تواند مفید باشد. هدف در این شرایط تثبیت و نه لزوماً ایجاد تغییر پایدار است. لذا الگوی پویایی رابطه معمولاً دست‌نخورده باقی می‌ماند (کومار و تیپودو، ۱۹۹۰).

برای مثال خانمی از دیر برگشتن همسرش از محل کار ناراضی و شاکی است. اگر مشاور برای بهبود اوضاع رابطه‌ای زن و شوهر که به خاطر این نارضایتی، با تعارض و درگیری روبه‌رو شده، بخواهد تغییری در مرتبه اول ایجاد کند، از همسر خانم می‌خواهد که برای کم کردن تنش، هدیه‌ای برای همسرش بخرد و تلاش کند که ساعت خروج از محل کار را طوری تنظیم کند که به شلوغی و ترافیک خیابان‌ها برخورد نکرده و به موقع به منزل بازگردد.

ولی در تغییر مرتبه دوم که تغییر در مرتبه فرایند و رابطه‌ها است، تغییر در الگوی تکراری و



برنامه‌های مراجع انجام شده و در این شرایط به فرد یا خانواده کمک می‌شود تا روابط‌شان و مسائل‌شان و راه‌حل‌های‌شان را بازتعریف کرده و فهم خود را از آنها مورد بازبینی قرار دهند. لذا در این مرتبه، قوانین، ساختارها و مرتبه منظومه تغییر می‌کنند (واتزوالیک، ۱۹۷۴). به این معنا که تغییر در مرتبه دوم از طریق اصلاح فرایند و قواعد و بافت ایجادکننده ساختار معیوب کنونی، تغییر در الگوهای تکراری و برنامه‌ها بازبینی و بازتعریف روابط، مسائل و راه‌حل‌ها، تغییر قوانین، ساختارها و مرتبه منظومه است. در نتیجه فرایند ایجاد تغییر در این مرتبه با به‌کارگیری فرامشاهده روابط و چرایی ایجاد آن، انتخاب مجدد روش‌ها و پذیرش مسئولیت آن، پذیرش نقطه‌گذاری متفاوت، بازتعریف الگوهای بین نسلی و نقش‌های جنسیتی و تصمیم‌سازی برای جابه‌جایی اهداف متناسب با موقعیت اهداف کلی رخ می‌دهد که مک داول، نادسون و برمودز (۲۰۱۹) آن را معمولاً همان چیزی می‌دانند که برای ایجاد روابط پایدار و مهم در درمان برای خانواده‌ها مدنظر قرار گرفته می‌شود.

بنابراین در مثال خانم و آقای که بر سر همیشه دیر برگشتن آقا به منزل، تعارض داشتند، ایجاد تغییر مرتبه دوم در مسئله‌شان به این شکل تعریف می‌شود که علل زمینه‌ساز دیر برگشتن آقا به منزل در بافت رابطه‌ای مورد بحث قرار می‌گیرد و از طریق بازتعریف الگوهای ارتباطی زن و شوهر، تلاش می‌شود با روش‌ها و راه‌حل‌های دیگری که ممکن است حتی شامل تغییر در قواعد خانوادگی آنها هم باشد، تعارض را به حداقل رساند.

ولی در مرتبه نهایی، سازه‌گرایان^۱ تغییر مرتبه سوم را این‌گونه پیشنهاد دادند که در آن، تغییر در مرتبه جهان‌بینی فرد در مورد رابطه‌ها و زندگی کلی افراد اتفاق می‌افتد و متفاوت از تغییرات مرتبه اول و دوم است زیرا ارزش‌ها و نگرش‌های فرد را تحت تأثیر تغییرات قرار می‌دهد (تی سوکاس و پاپولیاس^۲، ۲۰۰۵). این امر به این معناست که این تغییرات در مراتب بالاتر رخ داده و در کلیات انجام می‌شود و در جهت کلی زندگی انسان تغییرات مبنایی اتفاق می‌افتد. به این ترتیب که تغییر و تحول در جهان‌بینی انسان ایجاد می‌شود که اصطلاحاً تغییر مرتبه سوم است. به گونه‌ای که در این مرتبه از تغییر، تمرکز مراجع باید از نقطه خاصی که در آن باقی‌مانده و گیرکرده است، برداشته شده و در محیط بسیار گسترده توزیع شود. بر این اساس تفکر مرتبه سوم به مشاورانی نیاز دارد که از طریق سبک مشاوره‌ای خاص خود و مشارکت و همراهی با مشارکت‌کننده، باعث ایجاد دیدگاهی در آنها می‌شوند که طی آن به تأثیر ارتباطات گسترده‌تر شامل منظومه‌های اجتماعی و پویایی‌های قدرتی و معانی جمعی پی برده و به مرور جهان‌بینی گسترده‌تری از ارتباطات در زندگی پی برده تا به فرد این امکان داده شود مجموعه گزینه‌های جایگزین درون نظام‌های به هم پیوسته‌ای که او در آن قرار دارد را مفهوم‌سازی کرده و به طور مؤثرتری به مسائل پاسخ دهد زیرا این مرتبه از نگاه که طی آن همه‌ی جهان در ارتباط با یکدیگر دیده می‌شود، چارچوبی برای انسان ایجاد می‌کند که در آن فرد، نقش خود را در ارتباطات مختلف دیده و نسبت به تأثیرات گسترده

اجتماعی و فرهنگی پی می برد. در نتیجه مجموعه پاسخ ها و راه حل های فرد در یک جهان بینی جدید، گسترده تر شده و تغییر می کند و در یک کلام مفهوم سازی مجدد گزینه های جایگزین مؤثرتر درون نظام های به هم پیوسته ای که انتخاب کننده در آن قرار دارد، باعث گشودن دامنه و چارچوب وسیع تری از ارتباطات در برابر او می شود، و به این ترتیب آماده ارائه مجموعه پاسخ ها و راه حل های مناسب با جهان بینی جدید می شود.

در راستای این یافته ها رینانت، براتون و هین (۲۰۱۷) نیز مرتبه بالاتری از تغییرات را این گونه توضیح دادند که زمانی نیاز می شود تغییر در نظام ارزشی و باوری فرد همراه شود. تغییرات در این مرتبه مداخلاتی را در برمی گیرد که در گستره بزرگ تری از ارتباطات اتفاق افتد و شامل زیر نظر گرفتن منتقدانه ارزش ها، باورها و وابستگی های متقابل فرد با محیط و اجتماع باشد. بدین طریق نارسایی ها در الگوهای موجود آشکار شده و الگوهای جدید برنامه ریزی می شوند و در نتیجه شامل بازآرایی در مقیاس بزرگ می شوند که این مرتبه بالاتری از تغییر است که در آن پایداری و عدم بازگشت درمان را شاهد هستیم. و این زمانی اتفاق می افتد که طرح ها یا چارچوب های جدید، تماماً در منظومه اعتقادی و هویتی فرد نهادینه می شود که خود را در سبک زندگی جدید فرد نشان می دهد.

بنابراین پیامد عزیمت از تغییر مرتبه اول و دوم به تغییر مرتبه سوم، مستلزم تغییر در دیدگاه ها و در نظر گرفتن زمینه اجتماعی و سازوکارهای گفتمانی دربرگیرنده آنها است (مک داول، نادسون مارتین و برمودز، ۲۰۱۹) که با اتخاذ مرتبه ی نگاه و جهان بینی جدید، بر فراوانی هایی که افراد زندگی شان را براساس آن تنظیم و تنسيق می کنند، تمرکز می کند. در نتیجه در این مرتبه از تغییر، شیوه نگرش و تفکر فرد تغییر پیدا می کند (تی سوکاس و پاپولیس، ۲۰۰۵).

هرچند فرایند آگاهی افزایی درباره ی ارتباطات فرد با جهان خارج از طریق الگوها و سبک های مشاوره ای مختلفی امکان پذیر است اما هرچه این فرایند بیشتر با فرهنگ راه جو نزدیک باشد، اثرات آن به دلیل مقبولیت حسی و درک روشن تر سریع تر و عمیق تر و پایدارتر خواهد بود. اسمعیلی (۱۳۹۳) در رویکرد مشاوره ای سهم گذاری خود که مبتنی بر هستی شناسی قرآنی است، به منظور ایجاد تغییرات مرتبه سوم در افراد سبکی متفاوت از رویکرد درمانی را بنا نهاد. چنانچه قبل بیان کردیم، مبانی هستی شناسانه این رویکرد بیان می دارد که جهان و آفریدگارش دارای وجود واقعی و مستقل از فاعل شناسا هستند. وجود جهان و از جمله انسان تابع قوانین واحد و یکپارچه ای است و مبدأ و مقصد آن به هستی آفرین برمی گردد. در نتیجه در این نگاه، انسان جزئی از هستی است که مالک حقیقی در آن خداوند بوده و او مخلوق خداوند واحد در این جهان است. در این شرایط، خالق محور معنا بخشی است و هر حرکت، تصمیم و تغییری منطبق بر اراده خداوند صورت خواهد گرفت. لذا انسان سهم گذار تابع قوانین کلی هستی بوده و مسئول درک و هماهنگی عمل کردن با هدف هستی است. به این معنا که هر عملی از سوی او باید هدفی متناسب با اهداف هستی داشته باشد زیرا در غیر این صورت، آن عمل بیهوده بوده و زمینه رشد و تکامل او را ایجاد نخواهد کرد. در این شرایط، توجه و بازگشت اساسی به پایگاه هستی شناسانه مبدأ و معادی،



توان شخص را برای حل هر مسئله ایجادشده‌ی او افزایش می‌دهد.

در این رویکرد انسان عامل و به‌وجودآورنده سعاد و شقاوت خود بوده و براساس فضایی که مسئله در آن شکل گرفته است، هم به لحاظ معنایی و هم به لحاظ تاریخی، مسئولیت، نقش و عاملیت انسان در ایجاد تبعات آن مورد بررسی قرار می‌گیرد. از این نظر انسان وجود انتخاب‌گری دیده می‌شود که براساس قاعده‌ای تغییرناپذیر، نتیجه عمل خود را دریافت خواهد کرد.^۱ در نتیجه در چشم‌انداز مشاوره با رویکرد سهم‌گذاری، انسان به مرتبه‌ای از تغییر می‌رسد که خود هدایتگر و ارزیاب خود شده و نقش عامل مختار بودن خود را می‌پذیرد. بر این اساس انتخاب سبک زندگی مبتنی بر اصول سهم‌گذارانه خواهد بود. چنانچه بیان شد، اصول انسان‌شناسی سهم‌گذاری شامل درک حقیقت عاملیت، انتخاب‌گری، معنازایی، جهت‌مندی، معیارمندی، نیت‌مندی، مسئولیت‌مندی، احترام‌مداری، امنیت‌مداری، آرامش‌خواهی، آرامش‌زایی، تکوین‌مندی، پیوندزایی و نقش‌گذاری احسن است. فرایند کسب این ادراک تابع زیستی آگاهانه از طریق عقل‌ورزی صورت می‌پذیرد که در آن هسته مرکزی تحقق‌پایداری عمل در انسان "ایجاد آگاهی و ادراک هستی‌محور حول نقش جلوه‌گری احسن و وسعت بخشی هدف‌مند راه‌جو در زندگی و در هستی" است که این تغییرات حول محور آگاهی‌افزایی هستی‌محورانه به منظور ایجاد تغییرات مرتبه سوم رخ می‌دهد.

دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



۱۵۷

پروچسکا و نورکراس (۲۰۰۷) نیز بالا بردن آگاهی را به عنوان یکی از فرایندهای اصلی تغییر در روان‌درمانی نام برده و آن را محور ایجاد تغییر در درمان‌های بینشی معرفی کردند. از آنجا که فرایند افزایش آگاهی برای افزایش اطلاعات در دسترس افراد جهت پاسخ مؤثر به محرک‌های در جریان زندگی است، یک مشاور راه‌نما با رویکرد سهم‌گذاری در فرایند تغییر یا روی تجربه فرد و بافت زندگی او فعالیت می‌کند. تغییرات در این رویکرد حول محور آگاهی‌افزایی هستی‌محورانه به منظور تقویت انتخاب‌گری و سبک زندگی سهم‌گذارانه رخ می‌دهد.

در فرایند مشاوره با این رویکرد، تمرکز راه‌نما بر نقش مراجع راه‌جو در ساخت موقعیت نامطلوب و نقش او در ایجاد تغییر این موقعیت است. در اینجا تلاش می‌شود با ایجاد کرامت نفس از طریق درک نقش اثرگذار خود مسئولیت تغییر به عهده راه‌جو ثبت شود و راه‌جو ملازمت شود تا از طریق تغییر نگرش حول شاخص‌های سبک زندگی سهم‌گذارانه و مشاهده نقش عاملیت خود، حس مسئولیت‌پذیری و انتخاب‌گری با وجود خود تماس برقرار کند و برای رویارویی با آینده از طریق تمرکز بر معناهایش در زندگی و هماهنگ شدن با اهداف، به گونه‌ای احترام‌مند و امنیت‌مدار ارتباطاتش را با دیگران تکوین بخشیده و زمینه‌ساز نقش‌گذاری احسن خود در سبک زندگی جدید باشد و با آگاهانه عمل کردن خود عملکردش را ارتقاء بخشد و به آرامش برسد.

کامینسکی (۲۰۱۱) نیز در توضیح این موضوع، تغییر را مبتنی بر دیدگاه منظومه‌ای، فرایندی تعریف

می‌کند که از طریق تمرکز بر ترک رفتار پیشین^۱ حرکت به مرتبه جدیدی از رفتار و تثبیت مجدد یک رفتار تازه^۲ رخ می‌دهد که مستلزم حرکت از یک نقطه تعادلی به نقطه تعادلی دیگر است. در این فرایند در ابتدا الگوهای قدیمی گذشته که دیگر کاربردی برای فرد ندارند، یا تصمیم به کنار گذاشته شدن پیدا می‌کند و یا حداقل این نگرش در فرد شکل می‌گیرد که باید کنار گذاشته شوند سپس تغییر از طریق تمرکز بر روی اصلاح شناختی، هیجانی و یا رفتاری صورت گرفته و در نهایت تثبیت تغییرات به منظور پایداری اصلاحات صورت گرفته، از طریق ملکه‌سازی و ایجاد عادت با تکرار و تمرین انجام می‌شود و عاملی در جهت رشد و بهبود عملکردهای انسانی و سازمانی در سبک زندگی جدید خواهد بود (حسینی، لی، اکرم و حیدری، ۲۰۱۸) که در سبک مشاوره‌ای سهم‌گذاری، علی‌رغم وجود شباهت‌های زیاد برای شکستن الگوهای ناکارآمد رفتاری و ارتباطی، تفاوت اساسی با مبانی تفکر منظومه‌ای دارد.

مبانی نگاه سهم‌گذاری در نقطه‌گذاری حلقوی، به ما یاد می‌دهد تأثیر و تأثر متقابل اعمال انسان وابسته به عمل طرف مقابل است به گونه‌ای که در این مرتبه از تفکر حلقوی و منظومه‌ای، نظام‌ها خود به عنوان یک عامل تنظیم‌کننده و خودگردان در نظر گرفته می‌شوند، بدین معنا که رفتار یک عضو به وسیله ساختار موجود آن منظومه معین می‌شود. گاهی مسائل بیرونی مزاحم منظومه می‌شوند ولی در اینجا نحوه‌ای که منظومه به محرک پاسخ می‌دهد به ساختار آن وابسته است نه به آن محرک بیرونی و منظومه به وسیله ساختاری که دنبال می‌کند توانایی واکنش‌گری و پاسخ‌دهی دارد (استرن و ویلیام، ۲۰۱۰) که این متفاوت با مبانی تفکر سهم‌گذاری است که در آن در دنیا هیچ چیز به چیز دیگری وابسته نبوده و همه پدیده‌ها از طریق نسبت‌شان با خالق با یکدیگر نسبت پیدا می‌کنند. لذا تمرکز بر نقش خود انسان برای ایجاد تغییر از طریق «ایجاد آگاهی و ادراک حول نقش جلوه‌گری احسن و وسعت بخشی هدف‌مند در زندگی» می‌تواند راهگشای شکل‌گیری سبک زندگی جدید او باشد.

به این معنا که هم راه‌نما و هم راه‌جو در الگوی سهم‌گذاری باید درک کنند و به این مرتبه از آگاهی برسند که اولاً همه اجزاء و ذرات موجود در این عالم آفرینش هدف‌مندی دارند و هم اینکه هدف فعلی داشته که به خاطر آن آفریده شده‌اند و لذا برای متجلی شدن آن هدف باید تلاش کنند و هدفی هم‌راستا و هماهنگ با آن هدف کلی آفرینش برای زندگی کنونی خودشان انتخاب کنند. و چون هستی پیوسته در حال وسعت و گسترده شدن است، لذا انسان هم نیاز دارد پیوستگی خود را با سایر مراتب هستی حفظ کند و هستی را مثل حلقه‌هایی در نظرگیرد که اجزائی دارد و هر جزء این هستی، قسمتی از این حلقه‌های زنجیر است و لازم است که به نقش تک تک این اجزاء و پیوستگی آنها توجه کند.

می‌توان این‌گونه نتیجه‌گیری کرد که در مشاوره با رویکرد سهم‌گذاری، برای نقطه‌گذاری درمان، مشاور راه‌نما بر نقش وسعت بخشی هدف‌مندانه راه‌جو متمرکز می‌شود و جلوه‌گری احسن، همزمان به حل مسائل درون شخصی و برون شخصی و اجتماعی او مبادرت ورزیده و اصالت به هر دوی این



حوزه‌ها داده می‌شود زیرا انسان را جلوه‌ای در این هستی می‌بیند که قوه عقل دارد و می‌تواند فکر کند و عمل کند و در مقابل جریان جامعه و خارج از خودش ایستادگی کند و آن را تغییر دهد؛ و از جهت دیگر، مسائل بیرون شخص هم اهمیت و تقدم دارد و اصالت با آن نیز است زیرا جامعه جمع جبری افراد تشکیل‌دهنده خودش نیست و یک شخصیت واحد و مستقلى دارد که برآمده از روابط است و فراتر از تک تک افراد بوده و جامعه هم می‌تواند جریان خود را بر سرنوشت انسان‌ها غالب کند. پس حل مسائل خارج از درون شخص هم اهمیت زیادی دارد و در الگوی سهم‌گذاری این جامعیت لحاظ شده و درمانگر با نگاه سهم‌گذاری همچنان که توجه به مسائل درون شخص را می‌دهد به مسائل خارج از شخص هم اهمیت داده و وابسته به موقعیت و مسئله ایجادکننده مشکل مراجع، مشاور نقطه‌گذاری درمان را با تمرکز بر نقش خود فرد در ایجاد تغییرات صورت می‌دهد. به این معنا که تبیین‌های درمانگر سهم‌گذار به صورت بین شخصی و درون شخصی، یکپارچه بوده و برای نقطه‌گذاری تغییر، به نقش و مسئولیت خود فرد در ایجاد و شکل‌گیری مسائل می‌پردازد.

البته در اینجا چون انسان در ارتباط با جهان هستی در نظر گرفته می‌شود، همبستگی او با موقعیت را نیز نمی‌توان نادیده گرفت یعنی نمی‌توانیم انسان را جدای از جهان هستی در نظر بگیریم زیرا کل جهان هستی با اراده‌های بودن در ارتباط با خالق، در حال هست شدن است و در نتیجه همبستگی مجموعه جهان هستی قابل نادیده گرفتن نیست که این تفاوت مبنایی با رویکردهای مشاوره‌ای مدعی ایجادکننده تغییر مرتبه سوم یعنی سازنده‌گرایان دارد که ارتباط انسان با خالق در آنها لحاظ نمی‌شود.

علاوه بر این، طبق نظریات مونی و لیدون (۱۹۸۸) یکی از تضادهای بین رویکردهای عقل‌گرایانه و سازنده‌گرایانه در مورد تأکیدات مربوط به مداخله، می‌تواند تحت عنوان یک تمایز "مشکل در مقابل فرایند" توصیف شود. مداخلات عقل‌گرایانه تمایل به ماهیت تاریخچه‌ای داشته و بر کنترل و برطرف کردن مشکلات فعلی و علائم‌شناسی همزمان آنها تمرکز پیدا می‌کنند. از آنجا که افکار خودکار مراجعان، باورهای غیرمنطقی و خودگویی‌ها به عنوان واسطه‌ای بر وقایع زندگی جاری و پاسخ‌های عاطفی مطرح می‌شوند، روش‌های درمانی عقل‌گرایانه نیز تمرکز خود را بر تغییر محتوای شناختی مراجعان قرار می‌دهند، یعنی محتوای غیرمنطقی با منطقی و تفسیرهای معتبر از برخی رویدادهای زندگی جایگزین می‌شود. این تأکید بر حل مشکلات به گونه‌ای که الگوهای ثابت بتوانند کارکرد بیشتری داشته باشند، نشان‌دهنده تمرکز مداخله مرتبه اول است. از طرف دیگر، از آنجایی که رویکردهای سازنده‌گرایی و سازنده‌گرایی اجتماعی تمایل دارند تا به تأکید بر انواع مضامین تاریخی، تکاملی و خودسازمانی بپردازند، مشاوران نیز براساس آن یک جهت‌گیری ساختاری/فرایندی را اتخاذ می‌کنند یعنی تمرکز شناختی خاص شامل کاوش در معانی شخصی مراجع (تمرکز ساختاری) و تسهیل دگرگونی این معانی (تمرکز فرایندی) در جهت بازنمایی‌های عملی‌تر از تجربه؛ با این تفاوت که الگوی سهم‌گذاری، مبانی خود را ریشه در نگاه قرآنی و درک اتصالات و ارتباطات فرد با هستی و در ارتباط با خالق در نظر می‌گیرد که یک تفاوت پارادایمیکی است.

بنابراین در تغییر مرتبه سوم که هدف الگوی سهم‌گذاری است، تأکید بر کمک به مراجعان برای تولید خودبینشی است به روشی که این آگاهی‌طوری ایجاد شود که تجارب گذشته فرد بازنمایی‌هایی را که از خود و دنیایی که دیگر سازگار نیست، تغییر داده و در یک تجربه ادراکی جدید، نگاه و جهان‌بینی متفاوتی نسبت به مسئله پیدا کند. در این حالت مراجع و مشاور به جای اینکه افکار غیرمنطقی خاص یا وضعیت خود را به چالش بکشند، در جستجوی الگوها و فرایندهای مهم در فهم معانی قدیمی ایجادکننده مسئله هستند تا بدین‌سان الگوهای جدیدی ایجاد شود. این تأکید بر تغییر کیفی معانی «ساختار عمیق»، به جای اصلاح محتوا «ساختار مرتبه‌ای»، حاکی از کانون مداخله‌ای مرتبه بالاتری است که گویدانو^۱ (۱۹۸۷) بیان می‌کند می‌تواند زمینه‌ساز تغییرات پایدارتری شود.

نکته دیگری که در رویکرد مشاوره‌ای مبتنی بر سهم‌گذاری در ارتباط با مراجعان لازم است به آن توجه کنیم، این است که اگر زمانی یک فرد نتواند بازنمودهای قبلی‌اش را از تجارب گذشته که در او هیجان‌های منفی ایجاد می‌کند، قطع کند، بازگشت در درمان رخ می‌دهد و پایداری تغییرات اتفاق نیفتاده و شکل‌گیری سبک زندگی جدید امکان‌پذیر نمی‌شود. لذا قطع بازنمودهای قبلی در ذهن مراجع از طریق تغییر در ادراک او نسبت به موضوع، باعث تثبیت درمان خواهد شد که این یافته‌ها همسو با نتایج تحقیقاتی است که در این زمینه بیان می‌کند، از دیدگاه عقل‌گرایانه، مشکلات (و ارتباط هیجانی آنها) به صورت قاطع به عنوان نقش و یا اختلال کارکرد در نظر گرفته می‌شود (ماهونی و گابریل، ۲۰۰۲) یعنی به طور خاص، مشکلات به عنوان خطاهای ادراکی و شناختی در تفسیر وقایع زندگی، مفهوم‌سازی می‌شوند. در این الگوها، آموزش درمانی در قالب تفکر منطقی برای تنظیم محتوای شناختی مراجع و هماهنگی بیشتر آن با واقعیت طراحی شده است. این تنظیم دقیق شناختی مراجع، یک رویکرد درمانی مرتبه اول برای تعریف مسئله را نشان می‌دهد. از طرف دیگر، سازه‌گرایان تمایل دارند تا مشکلات را به عنوان اختلاف بین چالش‌های تکاملی فعلی و ظرفیت‌های فعلی مراجعان مفهوم‌سازی کنند. این مسئله به جای اینکه به عنوان یک نقص که باید درصدد حل آن برآمد، مفهوم‌سازی شود؛ تصور می‌شود که مشکلات فرصت‌های قدرتمندی را برای ظهور الگوهای درجات بالاتر و ساختارهای شناختی مراجعان فراهم می‌آورند (ماهونی و لیدون، ۱۹۸۸).

به عنوان مثال، کارلسن^۲ (۱۹۸۸) یکی از سازنده‌گرایان معاصر، از فرصت‌های خطرناک بحرانی «به عنوان چالش ساختاری و تغییر تکاملی» یاد می‌کند. همچنین ایشان در این زمینه بیان می‌کند تکامل یک تغییر تحول‌گرا بوده که با حرکت شخص از یک منظومه ساختاردهی به منظومه دیگر رخ می‌دهد. این یک جریان و روند تجمعی ساده نیست بلکه یک روند تحول‌گرا می‌باشد که با افزایش پیچیدگی اندیشه و خودشناسی، ظرفیت بیشتری برای دستیابی به راه‌حل‌های خلاقانه شخصی و اشکال جدید دانش ایجاد می‌شود. دیدگاه سازنده‌گرایانه از مشکلات به عنوان نشانگر برخی از چالش‌های زندگی در



امر تکامل و تحول اساسی در ایجاد تحولات شخصی، یک رویکرد مرتبه دوم برای مفهوم‌سازی مسئله و مشکل را نشان می‌دهد که در الگوی سهم‌گذاری هم به این امر توجه می‌شود و در سبک درمانی مشاور راه‌نما خودش را نشان می‌دهد.

اما علاوه بر این در الگوی حاضر چون اهداف مشاوره‌ای در سطوح مختلف تبیین می‌شود، لذا برای ایجاد تغییر مرتبه سوم راهبردهای دیگری نیز اتخاذ می‌شود زیرا در تغییر مرتبه سوم هدف این است که افراد خودشان بتوانند ظرفیت‌شان را گسترش داده و سبک زندگی خود را انتخاب کرده و شکل دهند که این امر مستلزم این است به مراجعان کمک شود تا به این توانایی و ظرفیت دسترسی پیدا کنند تا بتوانند به تأثیر اتصالات خود با گذشته بر رفتار کنونی‌شان پی ببرند. بنابراین تغییر مرتبه سوم نیازمند این است که مشاور نقش پرورش دهنده‌ای داشته باشد و به مراجع آموزش دهد که بین اتصالات با گذشته و تقویت و گسترش آن یا انتخاب برای جایگزین کردن و اصلاح تصمیم‌های قبلی، تشخیص قائل شود.

در تغییر مرتبه دوم این مشاور است که تشخیص می‌دهد چه عملکرد و انتخابی برای فرد مناسب است و سپس مراحل درمان را طرح می‌کند. اما در تغییر مرتبه سوم، مشاور به مراجع کمک می‌کند تا خود به عنوان تشخیص‌دهنده و تصمیم‌گیرنده و متخصص اجرا و عمل کند و درواقع از مراجع انتظار دارد تا از تصمیم‌های ناآگاهانه خود فراتر رود، از مزایا و معایب انتخاب‌هایش و چگونگی ایجاد آن تحت تأثیر عوامل مختلف شخصی و گفتمانی آگاه شود و هدف این است که مراجع ظرفیت بالاتری را برای فهم و درک این روابط کسب کند. بنابراین در تغییر مرتبه سوم همین آگاهی‌ها وسیله‌ای می‌شوند برای نوآوری شناختی؛ که در سبک سهم‌گذاری این اتصالات و ارتباطات گسترده‌تر در ارتباط با خالق و هستی نیز دیده می‌شود.

اگرچه تغییر مرتبه سوم تا زمانی که بر روی کاغذ است، ساده به نظر می‌رسد اما در عمل چون که باید بر یک الگوی فرامفهومی قرار گیرد، بسیار دشوار خواهد بود زیرا تغییر مرتبه اول و دوم ظرفیت شناختی انسان را بالاتر نمی‌برند اما تغییر مرتبه سوم آگاهی بیشتری را در افراد می‌طلبد و صرفاً با تمرکز اینجا و اکنون که در تغییر مرتبه دوم وجود دارد برآورده نمی‌شود.

در یک کلام چون تغییر مرتبه سوم در زمینه‌های خاص اتفاق می‌افتد و با عواملی مانند بینش، امکان مقابله با یک مشکل و ایجاد دیدگاه جدید از مسئله، جهان و خود همراه است (هانا و ریچی، ۱۹۹۵)، منجر به تغییرات پایدار و انتخاب سبک زندگی مؤثرتری شده که به بهترین شکل با اصطلاح و ویژگی "تعالی" می‌توان آن را توصیف کرد. تعالی شامل فراتر رفتن یا خارج شدن از مجموعه‌ای از محدوده‌ها، حصرها یا محدودیت‌های درک شده و تاحد زیادی از منظومه‌های معنایی قبلی که تمامی این عوامل توانایی مراجع در ایجاد تغییر و تحول در شکل متعالی را تقویت می‌کند. چنانچه تین (۱۹۹۱) مرحله آخر در این "تعالی" را فرایند شکست شرایط قدیمی و تجربه کردن خود به روشی توصیف می‌کند که امکان



تعامل جدید با جهان را فراهم می‌سازد. همچنین وی بیان می‌کند که در این حالت از بودن، فرد مرزهای قدیمی خود را خفه‌کننده تجربه کرده و در تلاش برای غلبه بر آنها برمی‌آید و به این نحو گذشته را پشت سر می‌گذارد و سبک زندگی جدیدش را آگاهانه پایه‌گذاری می‌کند.

این امر به معنای آن است که شخص خودش یک کارکرد سازمان‌دهنده و یکپارچه را فراهم می‌کند به گونه‌ای که منظومه او برای زندگی بهینه ترمیم و هم‌تراز شود؛ و این تجسم تغییر مرتبه سوم است. کمک کردن فرا زمینه‌ای ممکن است روشی سودمندتر و کارآمدتر برای پرداختن به درخواست‌های مراجعان برای تغییر مرتبه اول مانند حل مشکلات خاص یا کاهش نشانه‌های خاص باشد؛ اما وقتی شخصی تعالی یافته باشد و تغییر مرتبه سوم در او ایجاد شده باشد، دیگر جنبه‌های نگران‌کننده زندگی تقریباً بدون تلاش خاصی حل می‌شوند. این مسئله ممکن است به این معنا باشد که صرفاً تمرکز بر تغییر مرتبه اول و دوم مانند دادن یک ماهی به مراجع است، در حالی که کمک به تسهیل تعالی و شناخت فرا زمینه‌ای مانند آموزش ماهیگیری به مراجع می‌باشد.

بنابراین به طور خاص، واضح به نظر می‌رسد که اولاً تغییر مرتبه سوم نیاز به تغییر در شاخص‌هایی که در پژوهش حاضر تبیین شد دارد، ثانیاً این تغییر را می‌توان با تأثیر از شخص دیگری تسهیل کرد و ثالثاً این تغییر با سایر تغییرات قابل توجه زندگی در دامنه‌هایی مانند روابط با دیگران و احساس بهزیستی شخصی مرتبط می‌باشد که در سبک مشاوره‌ای سهم‌گذاری ارائه شده در این پژوهش خود را نشان

می‌دهد.

نکته‌ای که در تحقق سبک زندگی سهم‌گذارانه باید به آن توجه کرد این است که تمام هستی آفرینش احسن دارد، و به بهترین شکل آفریده شده است، لذا انسان در نحوه زندگی و ارتباطش با دیگران و هر جزء هستی، باید به شیوه احسن عمل کند. این امر به معنای آن است که در جهت ایجاد سبک زندگی سهم‌گذارانه، مشاور در ارتباط با مراجع او را به سمتی هدایت می‌کند که در هر ارتباطی بهترین و احسن‌ترین انتخاب و جلوه‌گری خود را برای انجام عمل داشته و اعمالش را بدون اینکه در ارتباط با کار طرف مقابل در نظر بگیرد، متمرکز بر نقش خود صورت دهد که در این حالت، به مرور نقطه تعادل تغییر کرده و منظومه در یک فرایند حلقوی تغییر خواهد کرد و در نهایت هدف آفرینش انسان که رشد و وسعت یافتگی شخصی و اجتماعی است، نیز اتفاق افتاده و در عین حال آرامش شخصی و اجتماعی را هم در ارتباطات شاهد خواهیم بود (اسمعیلی، ۱۴۰۰).

در این زمینه کیتس، تراویز و ویلبنکس^۱ (۲۰۱۲) نیز نیل به این مرتبه از آگاهی و ادراک از ارتباطات فرد با خود، دیگران و جهان پیرامون خودش را عاملی برای ایجاد تغییرات تحول‌گرا^۲ و ادامه‌دار یا پایدار^۳ در زندگی بیان کرد، زیرا باعث انطباق افزایشی^۴ و سازگاری در فرد گشته که همسو با نتایج تحقیق

دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



1- Kates, R. W., Travis, W. R., & Wilbanks, T. J.

2- Transformational Change

3- Continuous

4- Incremental adaptation

حاضر است چنانچه وی نیز در ادامه تأکید کرد. توجه به این نکته که در برخی از راهبردهای درمانی این مرتبه از انطباق از طریق به‌کارگیری مرتبه تغییر، و سبک مشاوره‌ای غیر مؤثر مشاور، ممکن است ناکافی بوده و بازگشت در درمان اتفاق بیفتد؛ مهم است (کیتس، تراویز و ویلبنکس، ۲۰۱۲) که در الگوی سهم‌گذاری نیز مورد مذاقه قرار گرفته و اسمعیلی (۱۳۹۳) در تبیین سبک زندگی سهم‌گذارانه بیان می‌کند که در دیدگاه اسلامی، مسیر صحیح یک مسیر است و مسیرهای غلط بی‌شمار؛ پس درواقع یک سبک سهم‌گذاری صحیح وجود دارد که در آن سهم‌گذاری متعادل یا متقوم (پایدار) بوده که در آن هدف این می‌شود که سهم‌گذاری در اتاق مشاوره توسط سهم‌گذار درمان‌گر متجلی شده و این ظرفیت در مراجع رشد کند و بر پایداری تغییرات اثر بگذارد. در این میان ظرفیت وجودی مراجع، آمادگی‌های روانی و ویژگی‌های شخصیتی و تجربه‌های قبلی متفاوت او عاملی است که زمینه‌ساز می‌شود سهم‌گذار درمان‌گر با طرح‌های درمانی متفاوت وارد مسیر درمان شده و در ارتباط بین آنها محتوای درمان شکل گیرد.

در این رویکرد مؤلفه‌های نگرشی مشاور شامل نگاه رشد‌دهنده، یادگیرندگی و رشدکنندگی خود است، نه به گونه‌ای که متخصص مآبانه در رابطه با مراجع عمل نماید و با نگاهی اثباتی عمل نماید و با فضای ذهنی که عدم وابستگی پدیده‌ها به یکدیگر را نه در یک تبیین حلقوی که به نقش خود فرد در تغییردهندگی و تغییرکنندگی توجه نمی‌کند، بلکه متمرکز بر نقش خود مراجع در هستی و مسئولیت‌پذیری و آزادی او برای انتخاب، به عنوان مؤلفه‌های نگرشی مشاور وارد مسیر درمانی شده و با مؤلفه‌های ارتباطی مؤثر شامل ارتباط ملازمانه، همدلانه، محترمانه و متوجهانه برای درک و فهم مراجع و مسئله او ایجاد تغییر را تسهیل می‌کند (اسمعیلی، دهدست، قبادی و عسگری، ۱۴۰۰).

در این زمینه مکوال^۱ (۲۰۱۱) بیان می‌کند وقتی ارتباط مؤثر با مراجع برقرار شود، مشکل او دقیق‌تر شناسایی شده و پیروی از درمان بالاتری در او حاصل خواهد شد. درنتیجه مشکل خود و انتخاب‌های درمانی را بهتر درک کرده و تغییرات سریع‌تر و پایدارتر رخ می‌دهد. اینگل^۲ (۱۹۷۷) نیز در الگوی زیستی روانی اجتماعی که درباره عوامل مؤثر بر رضایت از درمان توضیح داد، به عاملی به نام پیروی از درمان اشاره نمود که در آن افرادی که پیروی از درمان بالاتری دارند، به نتایج بهتری دست یافته و به تبع آن رضایت‌شان از مشاوره و ایجاد تغییر بالاتر خواهد بود.

از سوی دیگر، در این رویکرد، بیان کردیم علت اینکه فردی در مقابل مسئله‌ای احساس درماندگی می‌کند، ریشه در مرتبه نگاه سهم‌گیرانه‌ای دارد که به خودش، دیگران و مرتبه هستی دارد. در این حالت چون این انسان، بین خود و دیگران و هستی به گونه‌ای تمایز قائل می‌شود که گویی او در یک سو و دیگران، جهان و خدا در سوی دیگر قرار دارد، این تصور ناصواب جدایی، احساس تنهایی و واماندگی را در شخص افزایش داده و او را از یکپارچه، سازگار و هماهنگ عمل کردن با خود گسترش یافته و محافظ او باز می‌دارد و درنتیجه مشکلات مختلف او در زمینه‌های متفاوت که او را وارد فرایند مشاوره می‌کند،

ازجمله فرزندپروری، تعارض در سطوح و محتواهای مختلف و مواردی از این دست، نمایان می‌شود. در نتیجه مبتنی بر این نگاه، عبور از نقطه سهم‌گیری و ورود به حیات سهم‌گذارانه که همان توسعه ابعاد و نقش‌های خود است، فرد را وارد فضای یکپارچه با جهان می‌کند و او درک خواهد کرد که لازم است هماهنگی با این هستی در حرکت باشد، به گونه‌ای که با بده بستان وجودی در ماتریس هستی بتواند سهم‌گذارانه عمل کند و از این طریق یاد می‌گیرد اضطراب‌ها، ترس‌ها، ناامیدی‌ها و مشکلات مختلف در زندگی‌اش را به فرصت‌های یادگیری و رشد تبدیل کند و با این سبک، زندگی پر از شکر و نشاط خود را شکل دهد.

در جهت نیل به این هدف، در فرایند مشاوره با رویکرد سهم‌گذاری، تمرکز راه‌نما بر نقش راه‌جو در ساخت موقعیت نامطلوب و نقش او در ایجاد تغییر این موقعیت است. در نتیجه تلاش می‌شود با ایجاد کرامت نفس از طریق درک نقش اثرگذار خود، مسئولیت تغییر به عهده خود راه‌جو قرار گیرد و او ملازمت شود تا از طریق تغییر نگرش حول شاخص‌های سبک زندگی سهم‌گذارانه و مشاهده نقش عاملیت خود، حس مسئولیت‌پذیری و انتخاب‌گری، با وجود خود تماس برقرار کند و برای رویارویی با آینده از طریق تمرکز بر معنایاش در زندگی و هماهنگ شدن با اهداف، به گونه‌ای احترام‌مند و امنیت‌مدار ارتباطاتش را با دیگران تکوین بخشیده و زمینه‌ساز نقش‌گذاری احسن خود در سبک زندگی جدید باشد و با آگاهانه عمل کردن خود، عملکردش را ارتقا بخشد و به آرامش برسد.

نکته شایان ذکر این است که در رویکرد حاضر سعی می‌شود موضوعات با توجه به مبنای هستی‌شناسانه، مغز انسان و کارکرد عقل و قلب و رابطه این موارد با هم تبیین شود. همچنین سعی شده جنس خود هستی انسان در نظر گرفته شود و لذا در این رویکرد همواره پیش‌فرض‌ها و ملاحظات را در نظر داریم:

اول، مبنای هستی‌شناسانه رویکرد مشاوره‌ای سهم‌گذاری بیان می‌دارد که جهان و آفریدگارش دارای وجود واقعی و مستقل از فاعل شناسا هستند. وجود جهان و ازجمله انسان تابع قوانین واحد و یکپارچه‌ای است و مبدأ و مقصد آن به هستی‌آفرین برمی‌گردد. در این نگاه، انسان جزئی از هستی است که مالک حقیقی در آن خداوند بوده و او مخلوق خداوند واحد در این جهان است. در این شرایط، خالق محور معنا بخشی است و هر حرکت، تصمیم و تغییری منطبق بر اراده خداوند صورت خواهد گرفت. در نتیجه انسان سهم‌گذار تابع قوانین کلی هستی است و مسئول درک و هماهنگی عمل کردن با هدف هستی است. به این معنا که هر عملی از سوی او باید هدفی متناسب با اهداف هستی داشته باشد زیرا در غیر این صورت، آن عمل بیهوده بوده و زمینه رشد و تکامل او را ایجاد نخواهد کرد و منجر به توانمندی و رشد و توسعه او در چالش‌ها و مشکلات زندگی نمی‌شود.

دوم، الگوی آفرینش تمام اجزاء هستی، یکسان است؛ در نتیجه قواعد مشابهی در دل میکروسیستمی مثل یک اتم تا ماکروسیستم که کل منظومه محسوب می‌گردد، وجود دارد، به این معنا که همان الگوی موجود در دل کوچکترین ذره، در الگوهای بزرگ نیز تکرار شده و صدق می‌کند. از آنجا که این الگوی



آفرینشی، دائماً در حال حیات یافتن است، هرچند رویدادی در ظاهر به صورت شر یا نقصان ادراک شود، اما الگوی کلی آفرینش دارای حرکتی در جهت خیر و احسن است و هر جزء موجود در هستی، یقیناً دارای هماهنگی، معنا داری و هدف مندی می‌باشد. همه اجزاء جلوه‌ای برگرفته از جلوه‌گر مطلق یعنی خداوند هستند؛ مانند ماتریسی که تمام ضرب‌ها و تقاطعات آن به یک نقطه ختم می‌شود.

سوم) تمام ذرات در سیستم کلی هستی دارای هماهنگی با یکدیگر هستند و در این میان، انسان به عنوان عامل مختار، از توانایی حرکت هماهنگ یا ناهماهنگ با جهت هستی برخوردار است. در صورت انتخاب حرکت هماهنگ، به آرامش، اطمینان و نور دسترسی خواهد داشت چراکه پیامد حرکت در جهت هدف کلی زندگی و مطابق با جلوه‌گر مطلق و پذیرش قواعد او، دستیابی به آرامش خواهد بود اما به محض انتخاب کنش ناسازگار و ناهماهنگ با این جهت، و تکاثر و زیاده‌طلبی که در رویکرد حاضر «سهم‌گیری» نام دارد، آشفته‌گی‌ها، اضطراب‌ها و ناآرامی‌ها تولید خواهند شد. از آنجا که شخص سهم‌گیر، خود را از هدف کلی هستی متمایز دیده و عمل منطبق با نقش‌گذاری احسن از وی بروز نمی‌کند، بسته به میزان و درجه حرکت ناهماهنگ با سیستم، احساس ناآرامی و دردسر نیز در او افزایش خواهد یافت، و تبعاً دچار شکاف در هستی خود شده و هویت پیوسته خویش را از دست خواهد داد.

چهارم) در این رویکرد انسان عامل و به وجودآورنده سعادت و شقاوت خود بوده و براساس فضایی که مسئله در آن شکل گرفته است، هم به لحاظ معنایی و هم به لحاظ تاریخی، مسئولیت، نقش و عاملیت انسان در ایجاد تبعات آن مورد بررسی قرار می‌گیرد. از این نظر انسان وجود انتخاب‌گری دیده می‌شود که براساس قاعده‌ای تغییرناپذیر، نتیجه عمل خود را دریافت خواهد کرد^۱. در نتیجه در چشم‌انداز مشاوره با رویکرد سهم‌گذاری، انسان به مرتبه‌ای از تغییر می‌رسد که خود هدایت‌گر و ارزیاب خود شده و نقش عامل مختار بودن خود را می‌پذیرد.

پنجم) وجود تمرکز عمل بر نقش خود راه‌جو در هستی، به عنوان یکی از عناصر سازنده عملکرد راه‌نما در سبک سهم‌گذاری، براساس پیش فرض مسئولیت و آزادی انتخاب راه‌جو در زندگی به عنوان نقطه‌گذاری فرایند درمان هدایت‌کننده مسیر مشاوره راه‌نما است زیرا مسئول بودن یعنی بانی و مؤلف انکارناپذیر یک رویداد یا شیء بودن و آگاهی از مسئولیت یعنی آگاهی از اینکه خود انسان سرنوشت، گرفتاری‌های زندگی، احساسات و در نتیجه رنج‌هایش را پدید می‌آورد. این یعنی اینکه فرد علاوه بر اینکه در برابر زندگی خویش مسئول است، در برابر کوتاهی‌هایش هم مسئولیت دارد. در این حالت وقتی مراجع از مسئولیت اعمال خود آگاه باشد و بر نقش خود تمرکز کند، آنگاه بر ظرفیت وجودی خود آگاه خواهد شد.

ششم) در مشاوره با رویکرد سهم‌گذاری، برای نقطه‌گذاری درمان، راه‌نما بر نقش وسعت‌بخشی هدف‌مندانه و جلوه‌گری احسن راه‌جو یا مراجع متمرکز می‌شود، همزمان به حل مسائل درون شخصی و برون شخصی و اجتماعی او مبادرت ورزیده و اصالت به هر دوی این حوزه‌ها داده می‌شود. زیرا انسان

را جلوه‌ای در هستی می‌بیند که قوه عقل دارد و می‌تواند فکر کند و عمل کند و در مقابل جریان جامعه و خارج از خودش ایستادگی کند و آن را تغییر دهد.

هفتم) از جهت دیگر، مسائل بیرون شخص هم اهمیت و تقدم دارد و اصالت با آن نیز است زیرا جامعه جمع جبری افراد تشکیل دهنده خودش نیست و یک شخصیت واحد و مستقلی دارد که برآمده از روابط است و فراتر از تک تک افراد بوده و جامعه هم می‌تواند جریان خود را بر سرنوشت انسان‌ها غالب کند. پس حل مسائل خارج از درون شخص هم اهمیت زیادی دارد و در الگوی سهم‌گذاری این جامعیت لحاظ شده و درمانگر با نگاه سهم‌گذاری همچنان که توجه به مسائل درون شخص را می‌دهد به مسائل خارج از شخص هم اهمیت داده و وابسته به موقعیت و مسئله ایجادکننده مشکل راه‌جو، راه‌نما نقطه‌گذاری درمان را با تمرکز بر نقش خود فرد در ایجاد تغییرات صورت می‌دهد. به این معنا که تبیین‌های درمانگر سهم‌گذار به صورت بین شخصی و درون شخصی، یکپارچه بوده و برای نقطه‌گذاری تغییر، به نقش و مسئولیت خود فرد در ایجاد و شکل‌گیری مسائل می‌پردازد.

هشتم) در این نگاه چون انسان در ارتباط با جهان هستی در نظر گرفته می‌شود، از طرفی همبستگی او با موقعیت را نمی‌توان نادیده گرفت. از طرف دیگر، در موقعیت‌های مختلف زندگی، هیچ چیز به چیز دیگری وابسته نبوده و همه پدیده‌ها از طریق نسبت‌شان با خالق با یکدیگر نسبت پیدا می‌کنند. به این معنا هر عملی که از انسان سر می‌زند، فقط برای شخص اوست، جهتی به سوی خود شخص دارد، و بازگشت اثر عمل نیز به سوی شخص او خواهد بود. لذا تمرکز بر نقش خود انسان برای ایجاد تغییر از طریق "ایجاد آگاهی و ادراک هستی‌محور حول نقش جلوه‌گری احسن و وسعت بخشی هدف‌مند راه‌جو در زندگی و در هستی" است. فرایند کسب این ادراک تابع زیستی آگاهانه از طریق عقل‌ورزی صورت می‌پذیرد که در نهایت منجر به تحقق اراده تغییر و نیل به خودتوانمندی در چالش‌های زندگی می‌شود.

نهم) فرایند تغییر در الگوی مشاوره‌ای سهم‌گذاری، تأکید بر کمک به مراجعان برای تولید خودبینی است به روشی که این آگاهی‌طوری ایجاد شود که تجارب گذشته فرد بازنمایی‌هایی را که از خود و دنیایی که دیگر سازگار نیست، تغییر داده و در یک تجربه ادراکی جدید، نگاه و جهان‌بینی متفاوتی نسبت به مسئله پیدا کند. البته در این فرایند، چنانچه بیان شد، تمرکز راه‌نما بر نقش راه‌جو در هستی و ایجاد تغییر در مسائل شکل گرفته شده از طریق تغییر نگرش پیرامون ایجاد عاملیت در مراجع و حس مسئولیت‌پذیری و انتخاب‌گری در او و کمک به ایشان برای رویارویی با آینده از طریق ارتباط دادن‌شان با واقعیت و ایجاد آگاهی درباره فرایند شکل‌گیری مسئله و خارج کردن مراجع از حالت واکنشی رفتار کردن، در عملکرد او تغییراتی ایجاد می‌کند که در نهایت همین امر زمینه‌ساز تحقق تغییر پایدار در او خواهد شد.

دهم) از آنجا که فرایند افزایش آگاهی برای افزایش اطلاعات در دسترس افراد جهت پاسخ مؤثر به محرک‌های در جریان زندگی است، یک راه‌نما با رویکرد سهم‌گذاری در فرایند تغییر روی تجربه فرد و بافت زندگی او فعالیت می‌کند. تغییرات در این رویکرد حول محور آگاهی‌افزایی هستی‌محورانه به منظور



تقویت انتخاب‌گری و سبک زندگی سهم‌گذارانه مراجع رخ می‌دهد. این آگاهی از خود که در فرایند درمان اتفاق می‌افتد، سبب می‌شود بخش‌های وجود شخص یکپارچه شده و ابهام کاهش یابد؛ حس تسلط و کارآمدی بیشتر شده و به فرد امکان می‌دهد که با اهداف کلی خود در زندگی هماهنگ شود که این از طریق برانگیختگی عاطفی در کنار نیروی مهم نقش «اراده» انسان برای تکرار عمل تا جایی که ملکه‌سازی در انسان ایجاد شود، محقق می‌شود.

یازدهم) در فرایند مشاوره با این رویکرد، تمرکز راه‌نما بر نقش راه‌جو در ساخت موقعیت نامطلوب و نقش او در ایجاد تغییر این موقعیت و نیل به خودتوانمندی است. در نتیجه تلاش می‌شود با ایجاد کرامت نفس از طریق درک نقش اثرگذار خود مسئولیت تغییر به عهده راه‌جو ثبت و ملازمت شود تا از طریق تغییر نگرش حول شاخص‌های سبک زندگی سهم‌گذارانه و مشاهده نقش عاملیت خود، حس مسئولیت‌پذیری و انتخاب‌گری با وجود خود تماس برقرار کند و برای رویارویی با آینده از طریق تمرکز بر معناهایش در زندگی و هماهنگ شدن با اهداف، به گونه‌ای احترام‌مند و امنیت‌مدار ارتباطاتش را با دیگران تکوین بخشیده و زمینه‌ساز نقش‌گذاری احسن خود در سبک زندگی جدید باشد و با آگاهانه عمل کردن خود، عملکردش را ارتقا بخشد و به آرامش و خودتوانمندی برسد.

دوازدهم) در نتیجه در رویکرد سهم‌گذاری راه‌نما نقش پرورش دهنده‌ای دارد که با راه‌جو، همراهی و تسهیل‌گری می‌کند تا دریابد باید بین اتصالات با گذشته و تقویت و گسترش و تعویض آن تشخیص قائل شود و از تصمیم‌های ناآگاهانه خود فراتر رود، از مزایا و معایب انتخاب‌هایش و چگونگی ایجاد آن تحت تأثیر عوامل مختلف شخصی و گفتمانی آگاه شود تا به مرور راه‌جو ظرفیت بالاتری را برای فهم و درک این روابط کسب کند. بنابراین در فرایند تغییر همین آگاهی‌ها، وسیله و ابزاری می‌توانند باشند برای نوآوری شناختی؛ که در سبک سهم‌گذاری این اتصالات و ارتباطات گسترده‌تر در ارتباط با خالق و هستی نیز دیده می‌شود.

سیزدهم) در یک کلام مشاوران راه‌نمایی که با رویکرد سهم‌گذاری کار می‌کنند، از طریق سبک مشاوره‌ای خاص خود و مشارکت و همراهی با مراجع یا راه‌جو، باعث ایجاد فرایده‌گایی^۱ در آنها می‌شوند که طی آن به تأثیر ارتباطات گسترده‌تر شامل منظومه‌های اجتماعی و پویایی‌های قدرتی و معانی جمعی پی برده و به مرور جهان‌بینی گسترده‌تری از ارتباطات در زندگی آگاه می‌شود تا به فرد این امکان داده شود مجموعه گزینه‌های جایگزین درون نظام‌های به هم پیوسته‌ای که او در آن قرار دارد را مفهوم‌سازی کرده و به طور مؤثرتری به مسائل پاسخ دهد زیرا این مرتبه از نگاه که طی آن همه‌ی جهان در ارتباط با یکدیگر دیده می‌شود، چارچوبی برای انسان ایجاد می‌کند که در آن صورت، نقش خود را در ارتباطات مختلف دیده و نسبت به تأثیرات گسترده اجتماعی و فرهنگی خود پی می‌برد. در نتیجه مجموعه پاسخ‌ها و راه‌حل‌های فرد در یک جهان‌بینی جدید، گسترده‌تر شده و تغییر می‌کند و در یک کلام مفهوم‌سازی



مجدد گزینه‌های جایگزین مؤثرتر در درون نظام‌های به هم پیوسته‌ای که انتخاب‌کننده در آن قرار دارد، باعث گشودن دامنه و چارچوب وسیع‌تری از ارتباطات در برابر او می‌شود، و به این ترتیب آماده ارائه مجموعه پاسخ‌ها و راه‌حل‌های مناسب و انتخاب سبک زندگی مؤثرتر با جهان‌بینی جدید می‌شود.

چهاردهم) انتخاب سبک زندگی مؤثرتر که با خودتوانمندی در راه‌جویان همراه است، به بهترین شکل با اصطلاح و ویژگی «تعالی» می‌توان آن را توصیف کرد. تعالی شامل فراتر رفتن یا خارج شدن از مجموعه‌ای از محدوده‌ها، حصرها یا محدودیت‌های درک شده و تا حد زیادی از منظومه‌های معنایی قبلی است که تمامی این عوامل توانایی مراجع در ایجاد تغییر و تحول در شکل متعالی را تقویت می‌کند. در این «تعالی» فرایند شکست شرایط قدیمی و تجربه کردن خود به روشی که امکان تعامل جدید با جهان را داشته باشد، حائز اهمیت است زیرا در این حالت از بودن، فرد مرزهای قدیمی خود را خفه‌کننده تجربه کرده و در تلاش برای غلبه بر آنها برمی‌آید و به این نحو گذشته را پشت سر می‌گذارد و سبک زندگی جدیدش را آگاهانه پایه‌گذاری می‌کند. این امر به معنای آن است که شخص خودش یک کارکرد سازمان‌دهنده و یکپارچه را فراهم می‌کند به گونه‌ای که منظومه او برای زندگی بهینه ترمیم و هم‌تراز شود.

پانزدهم) نکته نهایی اینکه در رویکرد مشاوره‌ای مبتنی بر سهم‌گذاری در ارتباط با راه‌جویان لازم است به آن توجه کنیم، این است که اگر زمانی یک فرد نتواند بازنمودهای قبلی‌اش را از تجارب گذشته که در او هیجان‌های منفی ایجاد می‌کند، قطع کند، بازگشت در درمان رخ می‌دهد و اراده تغییر محقق نمی‌شود و شکل‌گیری سبک زندگی جدید امکان‌پذیر نخواهد بود. لذا قطع بازنمودهای قبلی در ذهن شخص از طریق تغییر در ادراک او نسبت به موضوع، باعث تثبیت درمان خواهد شد.

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



منابع

۱. اسمعیلی، معصومه (۱۳۹۳). ارائه الگوی خانواده‌درمانی سهم‌گذاری در حل تعارضات خانواده. دانشگاه علامه طباطبائی. نشریه علمی فرهنگ مشاوره و روان‌درمانی. ۵(۲۰): ۲۷-۵۷.
۲. اسمعیلی، معصومه (۱۳۹۹). تربیت مشاور با رویکرد سهم‌گذاری (صوت کارگاه). برگرفته از سایت <https://ma-siresolh.ir>
۳. اسمعیلی، معصومه (۱۴۰۰). تربیت مشاور با رویکرد سهم‌گذاری (صوت کارگاه). برگرفته از سایت <https://ma-siresolh.ir>
۴. اسمعیلی، معصومه (۱۴۰۱). تربیت مشاور با رویکرد سهم‌گذاری (صوت کارگاه). برگرفته از سایت <https://ma-siresolh.ir>
۵. اسمعیلی، معصومه؛ دهدست، کوثر؛ قبادی، شهاب (۱۴۰۰). مطالعه کیفی الگوی سهم‌گذاری در مشاوره با رویکرد اسلامی و نقش آن در پایداری تغییرات مرتبه اول، دوم، سوم مراجعان. مسائل کاربردی تعلیم و تربیت اسلامی. ۵(۴): ۱۴.
۶. اسمعیلی، معصومه؛ شاداب‌مهر، فهیمه؛ دهدست، کوثر (۱۴۰۲). تدوین و بررسی برخی ویژگی‌های روان‌سنجی پرسشنامه سبک زندگی سهم‌گذارانه. پژوهش‌های مشاوره. ۲۲(۸۶): ۵۶-۸۷.

۷. السون، متیو؛ هرگنهان، بی. آر. (۱۳۹۶). مقدمه‌ای بر نظریه‌های یادگیری. (ع.ا. سیف، مترجم). تهران: دوران.
۸. پروین، لارنس (۱۳۹۵). شخصیت: نظریه و پژوهش (ترجمه: جوادی، محمدجواد و کدیور، پروین). تهران: نشر آبیژ.
۹. پروچسکا، جیمز و نورکراس، جان (۲۰۰۷). نظریه‌های روان‌درمانی. (ترجمه: سیدمحمدی، یحیی. ۱۳۹۴). تهران: نشر روان.
۱۰. شهابی، سعید؛ مهارلوئی، نجمه؛ جولایی، حسن و باقری لنکرانی، کامران (۱۴۰۰). بهبود مرتبه سلامت روان زنان: خلاصه سیاستی. مجله علوم پزشکی صدرا، ۹(۳).
۱۱. شولتز، دوان (۱۳۸۴). نظریه‌های شخصیت. (ترجمه: کریمی، یوسف). تهران: نشر ارسباران.
۱۲. فضلی، مریم؛ فخار نوغانی، حمیده؛ سیدموسوی، حسین (۱۳۹۷). نگاه تطبیقی به مؤلفه‌های مؤثر در شکل‌گیری سبک زندگی کودک از دیدگاه آدلر و اسلام. پژوهش‌نامه علوم انسانی اسلامی، ۱۰: ۷۹-۱۰۶.
۱۳. هال، کارل (۱۳۸۹). مقدمات روان‌شناسی فروید. (ترجمه: شهیدی، شهریار). قم: نشر آینده درخشان.

References

1. Baker, C. (2020). Mental health statistics for England: prevalence, services and funding. House of Commons library.
2. Bess, K. D. (2006). The challenges of change in human service organizations: Identity, values, and narratives. ProQuest.
3. Burgess, E., Hassmen, P., Welvaert, M & Pumpa, K. (2017). Behavioral treatment strategies improve adherence to life style intervention programs in adults with obesity: a systematic review and meta analysis. Clinical obesity, 7(2): 105-114.
4. Carlsen, M. B. (1988). Meaning-making: Therapeutic processes in adult development. WWW.Norton & Co.
5. Davey, M., Duncan, T., Kissil, K & Stone Fish, L. 2011. Second-Order Change in Marriage and Family Therapy: A Web-Based Modified Delphi Study. Department of Couple and Family Therapy , Drexel University.
6. Engel, G.L. (1977). The need for a new medical model: A challenge for biomedicine science. 196: 129-136.
7. Funnell, S.C & Rogers, P.J. (2011). Purposfull program theory: effective use of theories of change and logic models. JohnWiley & Sons.
8. Fouri, D.P. 2007. Conservation of autonomy: Toward a second-order perspective on psychosomatic symptoms. South Africa Published online.
9. Guidano, V. F. (1987). Complexity of the self: A developmental approach to psychopathology and therapy. Guilford Press.
10. Hanna, F. J., & Ritchie, M. H. (1995). Seeking the active ingredients of psychotherapeutic change: Within and outside the context of therapy. Professional Psychology: Research and Practice, 26(2), 176-183.
11. Hussaini, T., Lei, Sh., Akram, T & Heidar, J. (2018). Kurt Lewin hangement model: A Critical view of the leadership and employee involvement in organizational change. Journal of innovation & knowledge 3(3): 123-127.
12. Kaminski, J. (2011). Theory applied to informatis-Lewin change theory. Canadian journal of nursing informatics. 6(1).

13. Kates, R. W., Travis, W. R., & Wilbanks, T. J. (2012). Transformational adaptation when incremental adaptations to climate change are insufficient. *Proc Natl Acad Sci U S A*, 109(19), 7156-7161. doi:10.1073/pnas.1115521109
14. Li, Y., Pan, A., Wang, D., Liu, X., D hana, K. e. (2018). Impact of healthy life style factors on life expectancies in the US population, *Circulation*, 138(4), 345-355.
15. Lyddon, W. J. (1990). First-and second-order change: Implications for rationalist and constructivist cognitive therapies. *Journal of Counseling & Development*, 69(2), 122-127.
16. Makoul, G. (2001). Essential elements of communication in medical encounters: the kalamazoo consensus statements. *Academic medicine*, 76(4): 390.
17. McDowell, T., Knudson-Martin, C., & Bermudez, J. M. (2019). Third-order thinking in family therapy: Addressing social justice across family therapy practice. *Family process*, 58(1), 9-22.
18. Murray, R. (2002). The phenomenon of psychotherapeutic change: Second-order change in one's experience of self. *Journal of Contemporary Psychotherapy*, 32(2-3), 167-177.
19. Nichols, M., & Schwartz, R. (1998). *Fami ly therapy: Conc~ts and methods (4'' ed.)* Boston: Allyn & Bacon.
20. Park , K.H & Park , J.H. (2020). Development of an elderly lifestyle profile: A Delphi survey of multidisciplinary health-care experts. Published: <https://doi.org/10.1371/journal.pone.0233565>
21. Prochaska, J. O., & Norcross, J. C. (2007). *Systems of psychotherapy: A transtheoretical approach*. South Melbourne, Australia: Thompson Brooks/Cole.
22. Reynante, B., Bratton, M., & Hein, L. (2017). From first-to third-order social change in development engineering: A case study. In 2017 IEEE Global Humanitarian Technology Conference (GHTC) (pp. 1-6). IEEE.
23. Stern, S.B. & William, J (2010). Evaluating problem and systems change in family therapy: A multiple tracking design. Reid Published online.
24. Swann, L & Mathews, F.E. (2019). Towards an operational definition of cognitive life style: modeling reserve across the lifespan, *innovation in aging*, 3(1): 484.
25. Tsoukas, H & Papoulias, D.B . (2005). Managing Third order change: the case of the public power corporation in Greece. *Long Range Planning*, 38: 79-95.
26. Watzlawick, P., Weakland, J., & Fisch, R. (1974). *Change. Principles of Problem Formation and Problem Resolution*. New York (Norton).
27. Wendell, F ., Cecil, B & Robert, Z. (2004). *Organization development and transformation: managing effective change*. Mc Graw-Hill/Irwin.
28. Xiang, M., Zhang, Z & Kuwahara, K. (2020). Impact of COVID-19 pandemic on children and adolescents' lifestyle behavior larger than expected. *Progress in cardiovascular*, 63(4)





تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی و توهم رضایت: مطالعه‌ای تطبیقی درباره محدودیت‌های شناختی رضایت در حقوق قراردادهای بین‌المللی و اتحادیه اروپا

حسین امینیان جونقانی^۱، پانته‌آ دباغ‌پور^۲، منصور امینی^۳

تاریخ ارسال: ۱۴۰۴/۱۰/۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۲۸

دوفصلنامه
تجارت و حقوق

بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



چکیده

دکترین سنتی حقوق قراردادها معمولاً فرض می‌کند که امضا یا پذیرش الکترونیکی (در قراردادهای الکترونیکی) بیانگر رضایت آزاد است؛ اما یافته‌های علوم اعصاب نشان می‌دهند که فشار زمانی، تصمیم‌های متوالی و تحلیل رفتگی منابع شناختی، توان ارزیابی را کاهش می‌دهند و افراد را به سمت انتخاب‌های تکانشی، پیش‌فرض‌ها و پذیرش‌های صوری سوق می‌دهند. بدین ترتیب رضایت ظاهری ممکن است فاقد بنیان شناختی معتبر باشد و آنچه به عنوان اراده واقعی تلقی می‌شود، محصول فرسودگی ذهنی باشد.

پژوهش حاضر با روش میان‌رشته‌ای و با اتخاذ رویکردی تطبیقی، نحوه مواجهه حقوق قراردادهای بین‌المللی و حقوق قراردادهای اتحادیه اروپا را با این محدودیت‌های شناختی بررسی می‌کند. در این راستا، ظرفیت اسناد حقوق قراردادهای فراملی و بین‌المللی از جمله کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا در حوزه تفسیر، همچنین اصول یونیرقوا، اصول قراردادهای اروپایی و چارچوب مشترک مرجع برای قراردادهای اروپایی در حوزه اعتبار، در کنار کنوانسیون ارتباطات الکترونیکی و دستورالعمل حقوق مصرف‌کننده اتحادیه اروپا در زمینه سازوکارهای اصلاح خطا و دوره‌های بازاندیشی، در مقام مقایسه، ارزیابی می‌شود. براساس پیش‌فرض این پژوهش، تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی را می‌توان در قالب «ضعف و ناتوانی موقعیتی» صورت‌بندی

۱- دانش‌آموخته کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

۲- دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روان‌شناسی شناختی، پژوهشکده علوم شناختی و مغز، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

۳- دانشیار گروه حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

کرد؛ وضعیتی که در صورت سوءاستفاده آگاهانه طرف مقابل، ابزارهای کنترل قرارداد را فعال می‌سازد. در این راستا در پژوهش حاضر سه موضوع مورد بررسی قرار می‌گیرد: نخست تفسیر رضایت در پرتو شرایط شناختی شکل‌گیری آن؛ دوم ارزیابی اعتبار و انصاف قراردادی از طریق دکترین‌های ناظر بر سوءاستفاده از ضعف طرف مقابل و درنهایت، بهره‌گیری از ضمانت اجراهای متناسب همچون تعدیل، اصلاح خطا و دوره بازاندیشی به جای رویکرد دوقطبی ابطال یا اجرا. درنهایت پژوهش حاضر نشان می‌دهد که رضایت، مفهومی سیال و پویاست، در بستر شرایط خاصی شکل می‌گیرد و بی‌توجهی به شرایط شکل‌گیری آن، می‌تواند جوهری رضایت را تحت تأثیر قرار دهد. نتیجه آنکه رضایتی که در باطن خالی از هرگونه عیب انگاشته شده است؛ عملاً معیوب و متفاوت از واقعیت خواهد بود.

واژه‌های اصلی: توهم رضایت، ضعف موقعیتی، اراده آزاد، حسن نیت، خستگی شناختی.

مقدمه

در حقوق قراردادهای معمولاً چنین فرض می‌شود که هرگاه فردی قراردادی را امضا می‌کند یا گزینه «می‌پذیرم»^۱ را در قراردادهای الکترونیکی انتخاب می‌کند، اراده‌ای سنجیده و خالی از عیوب ابراز کرده است. این فرض به گونه‌ای در بطن دکترین حقوقی رسوخ کرده که گویا هر شکل از ظواهر بیرونی، همواره با یک فرایند درونی سنجش عقلایی و تصمیم‌گیری آگاهانه همراه بوده، معنای مبتنی بر فراست خود را حفظ کرده است. با این حال، یافته‌های مطالعات علوم شناختی نشان می‌دهند کیفیت تصمیم‌گیری^۲ می‌تواند در شرایطی مانند خستگی شناختی^۳، فشار زمانی^۴ و بار اطلاعاتی سنگین^۵ کاهش یابد و افراد را به پذیرش‌هایی سوق دهد که از حیث ذهنی بنیان استواری ندارند. در چنین وضعیت‌هایی، رضایتی که در ظاهر نشانه‌ی قطعیت و التزام است، درواقع، ساختار روانی استوار و قابل اتکایی ندارد.

اهمیت این مسئله از آنجا ناشی می‌شود که بخشی از تصمیم‌های قراردادی در محیط‌هایی اتخاذ می‌شود که خستگی شناختی در آنها نه حادثه‌ای نادر، بلکه پدیده‌ای طبیعی و انتظارپذیر محسوب می‌شود.^۶ قراردادهای الکترونیکی^۷ ممکن است افراد را در معرض انتخاب‌های متعدد و لایه‌های متوالی



1- I Agree

2- Decision Making

3- Cognitive Fatigue

4- Time Pressure

5- Information Overload

۶- طبعاً نویسندگان این پژوهش درخصوص آمار و ارقام قراردادهای شکل‌گرفته در چنین شرایطی، اطلاعات دقیقی در اختیار ندارند لکن علی‌ای حال کثرت یا قلت قراردادهایی که در چنین وضعیت‌هایی منعقد می‌شوند تأثیر شگرفی در ماهیت مسئله ایجاد نمی‌کند و مانع از آن نمی‌شود که خستگی شناختی به عنوان عاملی که ظرفیت تضعیف کیفیت اراده را دارد، در تحلیل دکترین رضایت دخالت کند. اهمیت موضوع از آن جهت آشکار می‌شود که حتی اگر این وضعیت در حجم محدودی از روابط قراردادی تحقق پیدا کند، توان آن را دارد که بنیاد رضایت را در همان موارد متزلزل کند و مفهوم اراده را از وضعیت معهود خود خارج سازد و ضرورت بازاندیشی در سازوکارهای حقوقی را تقویت کند.

7- Digital Contracts

از تأیید قرار دهند و امکان تصوّر و تصدیق همراه با آرامش را محدود کنند. در مذاکرات کاری ممکن است، ریتم فشرده جلسات و فشار ناشی از موقعیت، توان تفکر منعطف و ارزیابی دقیق را کاهش دهد و تصمیم‌گیری را از مسیر طبیعی خود خارج کند. در چنین شرایطی اراده‌ای که نظام حقوقی آن را معتبر تلقی می‌کند، در عمل به رضایتی ظاهری و شکننده تنزّل پیدا می‌کند. با توجه به این واقعیت، تحلیل حقوقی ناگزیر باید به تعامل میان برداشت‌های دکترینی از اراده و کیفیت روان‌شناختی شکل‌گیری آن پردازد و ظرفیت‌های موجود در حقوق قراردادهای برای فهم این وضعیت آشکار سازد. هنگامی که رضایت در پرتو اوضاع و احوالی^۱ فهم می‌شود که در دل آن محقق شده است، معنا و حدود آن دگرگون می‌شود و امکان تفسیر دقیق‌تری پیدا می‌کند. توجه به وضعیت‌هایی که در آن ضعف موقعیتی ناشی از خستگی شناختی نقش‌آفرینی می‌کند، نشان می‌دهد قواعد ناظر بر انصاف^۲، استیفای غیرمنصفانه^۳ و حسن‌نیت^۴ چگونه ساختاری فراهم می‌کنند که اراده در بستر واقعی تشکیل خود سنجیده شود و از سطح یک نشانه صرفاً صوری فراتر رود.

غرض آنکه پیوند میان این درک شناختی و سازوکارهای حقوقی، می‌تواند افقی تازه در تحلیل قراردادها ایجاد کند. پیامد چنین نگاهی در حوزه انعقاد قراردادها، تنظیم فرایندهای الکترونیکی و سازوکارهای جبرانی نیز تأثیر می‌گذارد و شرایطی فراهم می‌کند که در آن حفظ آزادی قراردادی (آزادی اراده)^۵ با صیانت از کیفیت تصمیم‌گیری همراه شده، هماهنگی میان اراده ظاهری^۶ و اراده واقعی^۷ تقویت شود. در نتیجه، اراده و رضایت به عنوان ستون اصلی حقوق قراردادهای در پرتو محدودیت‌های واقعی ذهن انسان بازتعریف می‌شود و بنیان مستحکم‌تری پیدا می‌کند.

مسیر این تحلیل از دل شکاف میان برداشت سنتی از رضایت و واقعیت شناختی متعاقدين عبور می‌کند و به فهمی می‌رسد که در آن رضایت نه به عنوان یک نشانه صوری، بلکه به عنوان ماحصل شرایط ذهنی و شناختی معنا پیدا کند و اعتبار یابد. این نگاه امکان می‌دهد مفهوم اراده در حقوق قراردادهای در پرتو محدودیت‌های انسانی روشن‌تر شود و چارچوبی شکل گیرد که توافق‌ها با دقت، عمق و انصاف بیشتری ارزیابی شود.

روش پژوهش حاضر تطبیقی و کارکردی است. بدین معنا که یک مسئله واحد، یعنی محدودیت‌های شناختی مؤثر بر رضایت قراردادی، در دو چارچوب متمایز حقوق قراردادهای بین‌المللی و حقوق قراردادهای اتحادیه اروپا بررسی می‌شود. تطبیق نه بر مبنای تفاوت‌های صوری قواعد، بلکه براساس مقایسه پاسخ‌های هنجاری این دو نظام در سه سطح تفسیر اراده، اعتبار قرارداد و ضمانت اجرای قراردادی صورت می‌گیرد. هدف از این رویکرد، ارزیابی ظرفیت هر یک از این چارچوب‌ها در مواجهه با پدیده تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی و صیانت از رضایت آگاهانه است.

1- Circumstances

4- Good Faith

6- Normative Will

2- Equity

5- Freedom of Contract/ Freedom of Will

7- Actual Will

3- Prohibition of Unfair Exploitation

۱- روان‌شناسی تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی

تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی پدیده‌ای است که ساختار شناختی انتخاب را دستخوش دگرگونی می‌کند و بر کیفیت ارزیابی^۱، کنترل رفتاری^۲ و ظرفیت قضاوت اثر می‌گذارد. فهم این پدیده مستلزم آن است که مبانی نظری، شواهد تجربی و سازوکارهای زیستی مرتبط با آن بررسی شود. بر این اساس، در ادامه اجزاء اصلی این پدیده در سه سطح نظری^۳، تجربی^۴ و عصب‌زیستی^۵ تبیین می‌شود.

۱-۱- مبانی نظری و مفهومی تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی

تخمین زده می‌شود که یک بزرگسال آمریکایی روزانه ۳۵۰۰۰ تصمیم می‌گیرد (سولیش^۶ ۲۰۱۶). در حالی که برخی از این تصمیم‌های روزمره به ظاهر بی‌خطر هستند، یک مجموعه علمی نوظهور نشان می‌دهد که تصمیم‌گیری ممکن است پیامدهای منفی برای کنترل رفتار فرد و کیفیت تصمیمات بعدی داشته باشد. این پدیده که به عنوان تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی^۷ شناخته می‌شود، توانایی مختل شده در تصمیم‌گیری و کنترل رفتار را در نتیجه اعمال مکرر تصمیم‌گیری توصیف می‌کند (پیگناتیلو، مارتین و هیکن^۸، ۲۰۲۰).

تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی که توسط باومیستر^۹ و همکارانش در تحقیقات تأثیرگذارشان در مورد تخلیه نفس^{۱۰} معرفی شد، بر این فرض استوار است که خودکنترلی^{۱۱} و تصمیم‌گیری به مجموعه‌ای محدود از منابع ذهنی^{۱۲} نیاز دارند (باومیستر و همکاران، ۱۹۹۸؛ موراو^{۱۳} و باومیستر، ۲۰۰۰). با کاهش این منابع، افراد ظرفیت کمتری برای ارزیابی منطقی نشان می‌دهند و در عوض به اکتشافات، پیش‌فرض‌ها یا پاسخ‌های تکانشی (Impulsive responses)^{۱۴} تکیه می‌کنند (ووهس^{۱۵} و همکاران، ۲۰۰۸). استعاره اراده به عنوان یک عضله^{۱۶}، جوهره این پدیده را به تصویر می‌کشد: همان‌طور که یک عضله پس از فعالیت خسته می‌شود، ظرفیت انسان برای انتخاب نیز چنین می‌شود. درواقع، شواهد اخیر نشان داده‌اند که تلاش زیاد مورد نیاز برای تصمیم‌گیری عقلانی و هوشمندانه ممکن است همان منبعی را تحلیل ببرد که برای خویشتن‌داری لازم است؛ چنان‌که کاهش در رفتارهای مرتبط با خودکنترلی پس از انجام تصمیم‌گیری‌های متعدد توسط افراد مشاهده شده است (ووهس و همکاران، ۲۰۰۶).

در حالی که تعاریف تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی در ادبیات متفاوت است، این اصطلاح



1- Evaluation	2- Behavioral Self-Control	3- Theoretical
4- Empirical	5- Neurobiological	6- Sollisch
7- Decision Fatigue	8- Pignatiello, Martin, & Hickman	
9- Baumeister	10- Ego Depletion	

۱۱- توانایی تنظیم کردن و تغییر دادن پاسخ‌ها به منظور جلوگیری از رفتارهای نامطلوب، ترغیب به رفتارهای مطلوب.

12- Mental Resources	13- Muraven
----------------------	-------------

۱۴- مقصود از تکانش یا تکانش‌گری، انتخاب یا تصمیمات عجولانه و بدون درنگ و آینده‌نگری است.

15- Vohs	16- Willpower as a muscle
----------	---------------------------

عموماً برای منعکس کردن یک تغییر تدریجی در تصمیم‌گیری استفاده می‌شود که با گذشت زمان و با تصمیم‌گیری‌های بیشتر پدیدار می‌شود. تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی در طیف متنوعی از زمینه‌ها مشاهده شده است که در آنها تصمیم‌ها به صورت متوالی در یک دوره زمانی طولانی گرفته می‌شوند. به عنوان مثال، احتمال تأیید وام‌های اعتباری توسط متصدیان اعتباری در بخش مالی در طول ظهر در مقایسه با اوایل روز کاری کمتر است (بائر و اشنال^۱، ۲۰۲۱). دقت پیش‌بینی تحلیلگران با افزایش تعداد پیش‌بینی‌هایی که در یک روز ارائه می‌دهند، کاهش می‌یابد (هیرشلايفر^۲ و همکاران، ۲۰۱۹). و نرخ رد شدن مقالات توسط سردبیران مجلات دانشگاهی هنگام بررسی تعداد بیشتری از مقالات بالاتر است (استوارت^۳ و همکاران، ۲۰۱۲).

ترکیب یافته‌های ۱۸ مقاله در مرور نظام‌مند چودهاری و ساراوانان (۲۰۲۴)، هشت علت خستگی تصمیم‌گیری را آشکار کرد که شامل: (الف) وجود تصمیم‌های جایگزین (ب) فراوانی تصمیم‌گیری (ج) ترتیب تصمیم‌ها (د) مدت زمان تصمیم‌گیری (زمان روز) (ه) مسئولیت‌های مربوط به تصمیم‌گیری (و) پیچیدگی تصمیم‌گیری (ز) در دسترس بودن استراحت (ح) عدم قطعیت تصمیم‌ها می‌شوند. این هشت علت، بسته به منشأ این علل، به طور گسترده به عنوان علل فردی، سازمانی و محیطی تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی طبقه‌بندی شدند. چندین اثر تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی از ادبیات شناسایی و به عنوان اثرات اولیه و ثانویه طبقه‌بندی شدند که اثرات ثانویه ناشی از اثرات اولیه بودند. چهار اثر اولیه خستگی تصمیم‌گیری شامل: (الف) تصمیم‌گیری ناکارآمد (ب) محافظه‌کاری در تصمیم‌گیری (ج) تصمیم‌های اشتباه (د) پیچیدگی ادراک شده در تصمیم‌گیری هستند. هفت اثر ثانویه تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی شناسایی شد که شامل کاهش کارایی در تصمیم‌گیری، انتخاب آسان‌ترین گزینه، تصمیم‌های نادرست، ناهماهنگی در تصمیم‌گیری، انتخاب گزینه‌ای که به عنوان امن‌ترین گزینه تلقی می‌شود، افزایش تلاش شناختی در طول تصمیم‌گیری و نرخ پایین‌تر تصمیم‌گیری می‌شود.

۲-۱- شواهد تجربی و داده‌های میدانی

یکی از رایج‌ترین مشاهدات ذکر شده در مورد تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی در ادبیات، از یک مطالعه مشاهده‌ای ناشی می‌شود که نشان می‌دهد قضات دادگاه با طولانی شدن جلسات دادگاه، به تدریج بیشتر احتمال دارد درخواست‌های آزادی مشروط را رد کنند (به نفع نگه داشتن زندانی در زندان) (دانزیگر^۴ و همکاران، ۲۰۱۱). پیگناتیلو^۵ و همکاران (۲۰۲۰) برای اولین بار در سال ۲۰۲۰ یک تحلیل مفهومی از تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی انجام دادند. آنها دریافتند که ادبیات موجود نتوانسته است پیامدهای تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی را به طور کافی توصیف کند و به فقدان شواهد تجربی قوی



در مورد تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی اشاره کردند.

تحقیقی توسط سیورتنسن، جینو و پیوسان^۱ (۲۰۱۶) نشان داد که اوقات روز با تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی در بین دانش‌آموزانی که در آزمون‌های استاندارد شرکت می‌کنند، مرتبط است و دانش‌آموزان با گذشت روز عملکرد ضعیف‌تری دارند. این نتایج توسط یافته‌های کوچکی و اسمیت^۲ (۲۰۱۴) پشتیبانی می‌شود که گزارش دادند تصمیم‌گیری به زمان روز وابسته است؛ به طور خاص، تصمیم‌های اخلاقی با گذشت روز کاهش می‌یابند. شواهد تجربی تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی نیز در هر دو زمینه آزمایشگاهی و دنیای واقعی مستند شده‌اند. در یکی از مطالعات بسیار مورد استناد، دانزیگر، لواز و آونیم-پسو^۳ (۲۰۱۱) هزاران تصمیم‌آزادی مشروط قضایی در اسرائیل را بررسی کردند. آنها دریافتند که احتمال صدور حکم مطلوب در ابتدای روز یا بلافاصله پس از استراحت به طور قابل توجهی بیشتر و درست قبل از استراحت، زمانی که فرض می‌شد تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی در اوج خود است، به شدت کمتر است.

این یافته‌ها نشان می‌دهد که حتی قضاات بسیار آموزش دیده نیز از هزینه‌های شناختی تصمیم‌گیری مکرر مصون نیستند. تصمیم‌گیری قضاات در طول جلسات آزادی مشروط، قبل و بعد از دوره استراحت ناهار به طور قابل توجهی متفاوت بود (دانزیگر و همکاران، ۲۰۱۱). در تحقیقات مصرف‌کنندگان، الگوهای مشابهی مشاهده شده است. شیو و فدوریخین^۴ (۱۹۹۹) نشان دادند افرادی که تحت بار شناختی تصمیم‌های متعددی قرار می‌گیرند، بیشتر احتمال دارد گزینه‌های تکانشی و از نظر احساسی جذاب را به گزینه‌های منطقی ترجیح دهند. درواقع، یافته‌های آزمایش‌های آنها نشان می‌دهد که اگر منابع پردازش محدود باشند، واکنش‌های عاطفی خودجوش به جای شناخت‌ها، تأثیر بیشتری بر انتخاب دارند. پیگناتیلو، مارتین و هیگمن^۵ (۲۰۲۰) تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی را در زمینه‌های سلامت و مصرف‌کنندگان بیشتر مفهوم‌سازی کرده، تأکید کرده‌اند که چگونه ظرفیت تصمیم‌گیری کاهش یافته منجر به افزایش اتکا به پیش‌فرض‌ها و اجتناب از ارزیابی پیچیده می‌شود. این یافته‌ها با تحقیقات اقتصاد رفتاری^۶ در مورد «عقلانیت محدود» و «سوگیری حال»^۷ همسو هستند، اما تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی یک بُعد زمانی نیز به آن اضافه می‌کند: عقلانیت یک تصمیم نه تنها توسط محدودیت‌های ساختاری، بلکه توسط وضعیت شناختی آنی فرد نیز محدود می‌شود (سیمون^۸، ۱۹۵۷؛ کانمن^۹، ۲۰۱۱).



1- Sievertsen, Gino, & Piovesan
3- Danziger, Levav, and Avnaim-Pesso
5- Behavioral Economics
7- Present bias
9- Kahneman

2- Kouchaki & Smith
4- Shiv and Fedorikhin
6- Bounded rationality
8- Simon

۳-۱-۳- یافته‌های علوم اعصاب و سازوکار زیستی

تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی را می‌توان گونه‌ای خاص از خستگی شناختی دانست. خستگی شناختی، مطابق تعریف، حاصل فرسودگی کنترل شناختی در اثر استفاده مداوم از منابع ذهنی است (پسیگلیون، بلین، ویهلر و نیک، ۲۰۲۵).

خستگی شناختی می‌تواند ریشه‌های زیستی داشته باشد: به‌کارگیری کنترل شناختی ممکن است باعث دگرگونی‌های متابولیکی^۲ در نواحی زیرین قشر پیش‌پیشانی^۳ شود. خستگی شناختی می‌تواند پیامدهای انگیزشی نیز داشته باشد: هزینه‌ی بالاتر اعمال کنترل شناختی ممکن است فرد را از اقدام‌هایی که فراتر از روال‌های بی‌زحمت و پاداش‌های فوری‌اند باز دارد (پسیگلیون، بلین، ویهلر و نیک، ۲۰۲۵). یافته‌های لونا نوچی^۴ و همکاران (۲۰۲۳) شواهد قابل‌توجهی ارائه می‌دهند که شبکه‌های عصبی کارکردی مشخص می‌توانند حتی در حالت غیرفعال نیز بر اثر کار بیش از حد دچار خستگی شوند. آنها استدلال می‌کنند نتایج به‌دست‌آمده نشانگر نیرومندی هستند که برخی از انواع خستگی شناختی در افراد سالم از تغییرات زیستی قابل‌اندازه‌گیری در مدارهای عصبی ناشی می‌شود؛ تغییراتی که به‌دلیل به‌کارگیری مکرر آنها رخ می‌دهد.

در مطالعات عصب‌شناختی نشان داده شده است که ناحیه‌ای از rIns^۵ که در هنگام خستگی فیزیکی به ارزش تلاش انتخابی فیزیکی حساس است، در هنگام خستگی شناختی نیز به ارزش تلاش انتخابی شناختی حساس است. علاوه بر این، این مناطق از نظر عملکردی با سیگنال‌های مرتبط با تلاش شناختی حافظه کاری در dlPFC^۶ در زمان انتخاب همراه هستند، که نشان می‌دهد اطلاعات مربوط به وضعیت شناختی می‌تواند بر این انتخاب‌ها تأثیر بگذارد (استوارد، لویی و چیب^۷، ۲۰۲۵).

نتایج مطالعه استوارد، لویی و چیب (۲۰۲۵) همچنین نشان می‌دهند که خستگی شناختی نقش مهمی در تصمیم‌گیری برای اعمال تلاش ایفا می‌کند و یک پیوند مکانیکی ایجاد می‌کند که از طریق آن اطلاعات مربوط به وضعیت شناختی، انتخاب مبتنی بر تلاش را شکل می‌دهد. آنها نشان دادند که خستگی شناختی تمایل فرد را برای اعمال تلاش شناختی^۸ بالاتر کاهش می‌دهد، همچنین اینکه تصمیم‌ها برای اعمال تلاش در هنگام خستگی به سیگنال‌های ارزشی^۹ در rIns مربوط می‌شوند، و اینکه سیگنال‌های مربوط به تلاش‌های شناختی در dlPFC از نظر عملکردی با سیگنال‌های rIns در زمان انتخاب همراه هستند.

شواهد نظری نیز نشان می‌دهند که کاهش خودآگاهی که افراد مبتلا به تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی تجربه می‌کنند، ممکن است منجر به آسیب به عملکردهای اجرایی مرتبط با برنامه‌ریزی^{۱۰}



1- Pessiglione, Blain, Wiehler, & Naik

4- Ioannucci

7- Steward, Looi, & Chib

10- Planning

2- Metabolic Changes

5- Right anterior insula

8- Cognitive effort

3- Sub-prefrontal Regions

6- Dorsolateral Prefrontal Cortex

9- Value signals

و اجرای^۱ یک تصمیم شود. برنامه ریزی، که یک عملکرد اجرایی سطح بالاتر است، نیاز به هماهنگی پیچیده‌ای از عملکردهای اجرایی سطح پایین‌تر مانند حافظه کاری^۲، توجه^۳ و انعطاف پذیری شناختی^۴ دارد (دیاموند^۵، ۲۰۱۳). علاوه بر این، مطالعات تصویربرداری علوم اعصاب نشان می‌دهد که در دوره‌های تنظیم شدید عاطفی، مانند دوره تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی، قشرهایی از مغز که در استدلال و تصمیم‌گیری دخیل هستند، کمتر فعال هستند (هدرتون و واگنر^۶، ۲۰۱۱).

در حوزه‌ی حقوق خصوصی، اهمیت این یافته‌ها بسیار زیاد است. قانون فرض می‌کند که رضایت یک طرف در پایان یک روز که از نظر شناختی طاقت فرسا بوده است، به همان اندازه که در آغاز روز اعتبار دارد، معتبر است. روان‌شناسی خلاف این را نشان می‌دهد؛ زمان‌بندی و توالی تصمیم‌ها می‌توانند اساساً کیفیت رضایت را شکل دهند. آنچه از نظر قانونی یک توافق داوطلبانه به نظر می‌رسد، در واقعیت روان‌شناختی، ممکن است محصول فرسودگی، تحلیل رفتن و اتکا به قصور باشد. در موقعیت‌های قراردادی، گزینه پیش فرض اغلب «پذیرش» است؛ و تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی احتمال انتخاب این پیش فرض را بدون ارزیابی آگاهانه افزایش می‌دهد.

۲- دکترین حقوقی رضایت

مذاکراتی که پس از نیمه‌شب به درازا می‌کشند و تصمیم‌گیری‌هایی که تحت فشار زمانی و خستگی شناختی اتخاذ می‌شوند، ممکن است چهره فریبنده‌ای از «رضایت»^۷ خلق کنند. در چنین شرایطی ظاهراً امضاها و گزینه «می‌پذیرم» در قراردادها مشهود است؛ اما در باطن، آنچه رخ داده بیشتر «رضایت ناشی از خستگی» و به عبارت بهتر «توهم رضایت»^۸ است. پرسش این است که حقوق قراردادهای اروپایی^۹ با این واقعیت روان‌شناختی چه می‌کند و چگونه می‌توان، بدون فدا کردن آزادی و قطعیت معاملات^{۱۰}، به چنین موقعیت‌هایی اعتبار حقوقی بخشید؟

نقطه عزیمت، تمایز میان «نمود خارجی رضایت» و «اراده هنجاری» است. در خرید و فروش بین‌المللی کالا، کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا^{۱۱} چارچوب تفسیری‌ای فراهم می‌کند که از طریق آن می‌توان این شکاف را مشاهده و ارزیابی کرد. به موجب بند ۱ ماده ۷، این کنوانسیون باید با ملاحظه یکنواختی^{۱۲} و حسن‌نیت^{۱۳} تفسیر شود و ماده ۸ هم مقرر می‌دارد که «اظهارات و رفتار طرفین باید براساس معنای معقولی که با توجه به اوضاع و احوال می‌توان به آنها نسبت داد، تفسیر گردد». مستفاد از مواد مزبور، یک «قبول نیمه‌شبی» را نمی‌توان خارج از بافت^{۱۴} آن - از جمله خستگی، فشار و ضیق وقت و بار شناختی



- | | | |
|---------------------------|------------------------|--------------------------|
| 1- Operation | 2- Working Memory (WM) | 3- Attention |
| 4- Cognitive Flexibility | 5- Diamond | 6- Heatherton & Wagner |
| 7- Consent | 8- Illusion of Consent | 9- European Contract Law |
| 10- Contractual Certainty | 11- CISG | 12- Uniformity |
| 13- Good Faith | 14- Context | |

تحلیل شده - فهمید (شلکتیریم و شونزر،^{۲۰۲۲}؛ ژی لو و پنگ‌گو،^{۲۰۲۴}). در چارچوب حقوق قراردادهای بین‌المللی، تفسیر رضایت بر مبنای اوضاع و احوال شناختی شکل‌گیری آن، به طور عمده در سطح تفسیر اراده باقی می‌ماند و وارد قلمرو اعتبار قرارداد نمی‌شود.

در واقع، عطف به ماده ۴ کنوانسیون، مسائل مربوط به «اعتبار»^۲ قرارداد، خارج از حیطه شمول کنوانسیون قرار دارد و باید تحت قواعد حقوق تکمیلی^۴ یا اصول کلی حقوقی^۵ مورد بررسی قرار گیرد (شلکتیریم و شونزر،^{۲۰۲۲}؛ هانولد،^{۱۹۹۹}). بنابراین، منطق استخدام‌شده روشن است. در سطح تفسیر اراده، به مواد ۷ و ۸ تکیه می‌کنیم تا معنای واقعی «رضایت» را ارزیابی کنیم و به محض اینکه تحلیل به «عیوب رضایت» یا «استفاده از موقعیت» می‌رسد، به سوی اصول تکمیلی حقوق اتحادیه اروپا روی می‌آوریم که این گذار، خود بیانگر تفاوت کارکردی این دو چارچوب حقوقی در مواجهه با محدودیت‌های شناختی رضایت است.

در اینجا اصول یونیدوقو^۶ - که در کنار اصول قراردادهای اروپایی^۷ و چارچوب مشترک مرجع برای قراردادهای اروپایی^۸ به عنوان اسناد فراملی اثرگذار بر تکوین حقوق قراردادهای اتحادیه اروپا مورد استفاده قرار می‌گیرند - دو ضابطه هنجاری کلیدی ارائه می‌دهند. نخست ماده ۱/۷ این اصول ذیل عنوان «حسن نیت و معامله منصفانه»^۹ متعاقدين را به رعایت حسن نیت و معامله منصفانه در طول قرارداد از زمان مذاکرات قراردادی تا اختتام اجرای آن تکلیف می‌کند (کوتوبی و سوبوتا^{۱۰}،^{۲۰۱۷}). این امر این امکان را میسر می‌سازد که «حسن نیت» را نصب‌العین قرار بدهیم. برنامه‌ریزی بی‌ضرورت برای ساعات پایانی شب، دست‌کاری‌های لحظه آخری و طراحی‌های شتاب‌زایی که امکان پذیرش در شرایط خستگی شناختی را افزایش می‌دهند؛ براساس این معیار قابل ارزیابی هستند. دوم، قاعده «نفی اختلاف فاحش»^{۱۱} که مقرر می‌دارد؛ اگر یک طرف، به دلیل وابستگی، مضیقه اقتصادی، نیاز فوری، بی‌تجربگی، ناآگاهی یا ضعف در مهارت‌های مذاکره‌ای و چانه‌زنی، امتیازی بدهد که به نحو غیرموجهی و فاحشی نامتناسب باشد، طرف متضرر می‌تواند قرارداد یا یک شرط را ابطال کند و حتی ممکن است از دادگاه درخواست تعدیل آن را بنماید. وفق ماده ۳/۷ این اصول از این منظر، «خستگی شدید» یک احساس شخصی زودگذر نیست، بلکه یک ضعف موقعیتی قابل استناد است که اگر طرف مقابل عامدانه از این ضعف سوء استفاده کند و منفعت غیرمعمولی به دست آورد، سازوکار ابطال یا تعدیل فعال می‌شود. در نتیجه، در حقوق قراردادهای اتحادیه اروپا و اسناد فراملی وابسته به آن، محدودیت‌های شناختی مؤثر بر رضایت می‌توانند مستقیماً در قالب ضعف موقعیتی یا استیفای غیرمنصفانه صورت‌بندی شوند و به



1- Schlechtriem & Schwenzer

2- Jie Luo & Peng Guo

3- Validity

4- Supplementary Legal Rules

5- General Principles of Law

6- Honnold

7- UNIDROIT Principles of International Commercial Contracts

8- Principles of European Contract Law (PECL), 2002 (Last version)

9- Draft Common Frame of Reference (DCFR), 2009

10- Good Faith and Fair Dealing

11- Kotuby and Sobota

12- Gross Disparity

مرحله ارزیابی اعتبار و انصاف قراردادی راه یابند.

اصول قراردادهای اروپایی همین نگرش را با زبانی مشابه اما ساختاریافته تر تأیید می کنند. از یک سو، اصل حسن نیت و معامله منصفانه را مورد پذیرش قرار می دهد (ماده ۱:۲۰۱) و فضای هنجاری لازم برای ارزیابی فرایند را ایجاد می کند؛ از سوی دیگر، ماده ۴:۱۰۹ تحت عنوان «نفع اضافه یا امتیاز غیرمنصفانه»^۱، موقعیت هایی را به رسمیت می شناسد که در آنها یک طرف از نیاز، مضیقه، بی تجربگی، ناآگاهی یا ضعف در مهارت مذاکراتی و چانه زنی طرف دیگر سوء استفاده کرده، منفعت آشکارا نامتناسبی به دست آورده است. اهمیت این اصول در این است که علاوه بر ابطال، امکان تعدیل قضایی قرارداد یا یک شرط از آن را نیز پیش بینی می کند تا پاسخ حقوقی صفر یا صدی^۲ نباشد و هدف واقعی - بازگرداندن انصاف محقق نشده - تحقق یابد.

چارچوب مشترک مرجع برای قراردادهای اروپایی، با جزئیاتی دقیق تر در همان مسیر ادامه می دهد. در کتاب دوم و فصل هفتم ذیل عنوان «علت های بطلان»^۳ قاعده «استیفای غیرمنصفانه» را تبیین می کند. در این خصوص هرگاه یک طرف، با آگاهی از مضیقه، نیاز فوری، وابستگی، بی تجربگی، ناآگاهی یا ضعف روانی طرف دیگر، منفعت غیرمنصفانه ای از آن به دست آورد، قرارداد یا یک شرط قابل ابطال است و دادگاه ممکن است دستور تعدیل صادر کند. این فرمول به آسانی «تصمیم گیری تحت فشار خستگی شدید» را به عنوان یکی از مصادیق ضعف موقعیتی می پذیرد، به ویژه زمانی که این ضعف ناشی از تصادف نیست، بلکه از طراحی فرایند (زمان بندی، بار اطلاعاتی، تغییرات سریع) ناشی می شود.^۴

کنوانسیون ارتباطات الکترونیکی (۲۰۰۵)^۵ برای یکپارچگی فرایند در قراردادهای الکترونیکی به همان موضوع اشاره می کند. این کنوانسیون قواعد به رسمیت شناختن حقوقی و معادل سازی عملکردی برای ارتباطات الکترونیکی و شرایط شکلی برقرار می کند (مواد ۸-۹)، قواعد پیش فرضی را درباره زمان و مکان ارسال و دریافت تخصیص می دهد (ماده ۱۰)، تشکیل قرارداد توسط سیستم های پیام خودکار^۶ را مورد توجه قرار می دهد (ماده ۱۲)، در دسترس بودن شرایط قرارداد را الزامی می کند (ماده ۱۳) و به طور کلیدی، سازوکار اصلاح خطا را برای خطاهای ورودی در ارتباطات الکترونیکی در محیط های خودکار فراهم می نماید (ماده ۱۴). با خوانش ترکیبی این مقررات، رویکردی منضبط برای محیط ها و شرایط

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



1- Excessive Benefit or Unfair Advantage

2- Binary

3- Grounds of Invalidity

۴- در این پژوهش از سه سند PECL، UNIDROIT Principles و DCFR استفاده شده است زیرا هر سه پایه های نظری و هنجاری حقوق قراردادهای اتحادیه اروپا را شکل می دهند. اصول UNIDROIT مبنای جهانی هماهنگی حقوق قراردادهای اروپا را فراهم کرده، PECL همان مفاهیم را با تمرکز بر نظام های اروپایی بومی سازی کرده و DCFR گسترش یافته و نظام مندتر از آنهاست که مستقیماً با پروژه قانون مدنی اروپایی مرتبط است. ارجاع به این اسناد نشان می دهد که پژوهش بر مبنای منابع تطبیقی و فراملی است، تحول تدریجی حقوق قراردادهای اروپا را از قواعد نرم تا چارچوب قانونی پیشنهادی ترسیم می کند و جایگاه حقوق اتحادیه اروپا را در بستر هماهنگی بین المللی قراردادهای تبیین می سازد.

5- United Nations Convention on the Use of Electronic Communications in International Contracts, 2005

6- Automated Message Systems

مستعد تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی به دست می‌آید؛ این اطمینان حاصل می‌شود که «رضایت» در کانال‌های الکترونیکی، محصول شتاب‌زدگی یا اضافه بار شناختی نباشد، بلکه با فرصت‌هایی برای بازبینی و تصحیح همراه باشد.

از جمیع مراتب مزبور و مقررات قانونی پیش‌گفته، می‌توان منطق واحدی را برای اعطای اولویت به حالات روانی طرف قرارداد تدوین کرد:

۱- مرحله تفسیر^۱: با تکیه بر مواد ۷ و ۸ کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا، هر پذیرشی در بافت زمانی و شناختی خاص خود فهم می‌شود. پیام «می‌پذیرم» که در ساعت ۰۰:۴۵ پس از ساعت‌ها مذاکره متوالی ارسال شده، بار معنایی یکسانی با پیام مشابه در ساعت ۱۰ صبح یک روز کاری ندارد و این تفاوت در پرتو «معنای معقولی» که می‌توان به مواد ۷ و ۸ کنوانسیون مذکور نسبت داد، قابل ارزیابی است. اگر نتیجه این ارزیابی این باشد که علامت بیرونی نمایانگر اراده هنجاری نیست، براساس ماده ۴، مسئله اعتبار قرارداد مطرح می‌شود که خارج از حیطه کنوانسیون است و باید به اصول حقوقی تکمیلی مراجعه شود.

۲- مرحله اعتبار و عدالت ماهوی^۲: خستگی می‌تواند به عنوان یک ضعف موقعیتی عمل کند. اگر طرف دیگر از این ضعف سوء استفاده کند و منفعت غیرعادی و نامتناسبی به دست آورد؛ قواعد مربوط به اختلاف فاحش و استیفای غیرمنصفانه، ابطال یا تعدیل قرارداد را مجاز می‌شمارند. همچنین حسن نیت و انصاف نیز معیارهایی برای نظارت بر طراحی‌های شتاب‌زا و برنامه‌ریزی تحمیل شده هستند. کما اینکه پیش‌تر بیان شد؛ با نگاهی کلی و جامع‌نگر به مواد ۱/۲۰۱ اصول قراردادهای اروپایی، ۷/۲۰۷ چارچوب مشترک مرجع برای قراردادهای اروپایی و ۳/۲۷ یونیدقوآ می‌توان به نتیجه اخیر رسید.

۳- مرحله جبران‌های خسارت متناسب با واقعیت روان‌شناختی^۳: جبران مناسب، همیشه ابطال کامل یک قرارداد نیست. هنگامی که مشکل ناشی از تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی و طراحی فرایند غیرمنصفانه است؛ تعدیل و تغییر‌گزینشی شروط غیرمنصفانه، قابلیت تفکیک یا ابطال محدود بخش‌های معیوب، در حالی که کارایی و قطعیت قراردادی را حفظ می‌نماید؛ متعاقدين را به عدالت مطلوب نزدیک‌تر می‌کند. در این خصوص عنایت به مواد مذکور در قسمت پیشین راهگشا است. از رهگذر این منطق، یک دستورکار عملی روشن برای طراحی و اجرای قرارداد سربرمی‌آورد. با توجه به تحلیل‌های پیش‌گفته، ذیلاً دستورکاری عملی و روشن برای طراحی و اجرای قراردادها ارائه می‌شود که هدف آن، محافظت از اصالت رضایت طرفین و جلوگیری از تصمیم‌گیری تحت فشار و خستگی مفرط است. این دستورکار شامل اقدام‌های مشخص و قابل‌اجرائی است که آزادی قراردادها را نادیده نمی‌گیرد، بلکه آن را در مسیری منصفانه و شفاف هدایت می‌کند.

نخست برای شروط غیرمعمول قراردادی که به طور قابل توجهی خطر را منتقل یا مسئولیت را محدود



می‌کنند، باید یک دوره عودت یا فرصت بازبینی^۱ در نظر گرفته شود. این دوره به طرف قرارداد اجازه می‌دهد پس از فراغت از فشار مذاکره، با ذهنی آرام این شروط خاص را دوباره بررسی کند و در صورت لزوم از پذیرش آنها خودداری کند. این کار مانع از آن می‌شود که شروط حیاتی و پرمخاطره در سایه خستگی و عجله نادیده گرفته شوند یا به ناچار پذیرفته گردند.^۲

دوم در مورد تغییرات لحظه آخری که گاهی در دقایق پایانی مذاکرات اعمال می‌شوند، ضروری است که یک هشدار آشکار همراه با یک خلاصه خوانا از محتوا و پیامدهای آن تغییرات ارائه گردد. این هشدار باید به گونه‌ای برجسته باشد که هیچ شکلی از بی‌توجهی یا غفلت به دلیل خستگی را توجیه نکند. این اقدام، شفافیت را افزایش می‌دهد و تضمین می‌کند که هر تغییری با آگاهی کامل طرف مقابل صورت پذیرفته است.

سوم در محیط سکوها الکترونیکی و قراردادهای الکترونیکی، باید از طراحی‌هایی که کاربر را با «پیش‌فرض‌های تهاجمی»^۳ به سمت انتخاب‌های ناخواسته سوق می‌دهد، خودداری کرد. همچنین، گنجاندن یک «مکث آگاهانه»^۴ درست قبل از نهایی کردن فرایند - مانند یک صفحه تأیید نهایی که کاربر را ملزم به توقف و بازبینی می‌کند - امری کلیدی است. این مکث کوتاه، فرصتی برای تردید سازنده و بازنگری فراهم می‌آورد و از تصمیم‌گیری‌های آنی و پرخطری که محصول سرعت بالا و بار شناختی محیط‌های الکترونیکی است، جلوگیری می‌کند.^۵

در مجموع، این مجموعه اقدام‌های عملی، بدون آنکه به اصل آزادی قراردادها خدشه‌ای وارد کنند، صداقت در فرایند را به صورت عینی و قابل اندازه‌گیری درمی‌آورند. نتیجه نهایی، کاهش چشمگیر احتمال وقوع پدیده «رضایت خسته» و تقویت اعتبار و انصاف در قلب فرایند انعقاد قراردادها خواهد بود.



1- Cooling off period

۲- ماده ۹ دستورالعمل حقوق مصرف‌کننده اتحادیه اروپا به عنوان یک سند راهنما در سطح اتحادیه اروپا متضمن حق انصراف مصرف‌کننده (Right of withdrawal) است. با مذاقه در مقررات قانونی برخی کشورهای اتحادیه اروپا به موادی نظیر ماده 18-221 قانون مصرف فرانسه (Code de la Consommation) و بخش‌های ۳۵۵ و ۳۵۶ قانون مدنی آلمان (BGB Sec 355-356) برمی‌خوریم که تمامی مقررات مذکور مدت زمان ۱۴ روز به عنوان حق انصراف مصرف‌کننده به رسمیت شناخته‌اند. از این منظر، حق انصراف نه صرفاً ابزاری برای حمایت از مصرف‌کننده، بلکه سازوکاری است که می‌تواند در قالب دکترین «خستگی شناختی» نیز تعمیم یابد. در شرایطی که اراده در نتیجه‌ی فشار زمانی، پیچیدگی اطلاعات یا خستگی ذهنی تضعیف می‌شود، اعطای یک بازه زمانی برای بازنگری تصمیم، وسیله‌ای حقوقی برای احیای اراده‌ی واقعی و صیانت از اصالت رضایت به شمار می‌رود. بنابراین، همان منطقی که در حمایت از مصرف‌کننده به رسمیت شناخته شده است، می‌تواند در سطوح دیگر روابط قراردادی نیز برای مقابله با «رضایت خسته» و تضمین انصاف به کار گرفته شود.

3- Aggressive Defaults

4- Deliberate Pause

۵- ماده ۱۴ کنوانسیون سازمان ملل متحد درباره‌ی استفاده از ارتباطات الکترونیکی در قراردادهای بین‌المللی (United Nations Convention on the Use of Electronic Communications in International Contracts, 2005) درخصوص مکانیزم اصلاح خطاهای ورودی موضع‌گیری روشنی کرده است. با استفاده از همین محمل امکان اصلاح مفاد قراردادهایی که در بستر وقوع یک خطای شناختی یا خستگی در تصمیم‌گیری منعقد شده‌اند؛ امکان اصلاح وجود دارد.

۳- دکترین رضایت و سازوکارهای روان‌شناختی تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی

ارتباط وثیق میان دکترین رضایت و یافته‌های روان‌شناسی تصمیم‌گیری زمانی به درستی فهم می‌شود که نشان دهیم تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی چگونه ممکن است ساخت ذهنی رضایت را از درون تهی کند و منشأ «توهم رضایت» شود؟ مطالعات علوم شناختی و عصب‌زیستی نشان می‌دهند که تصمیم‌گیری مکرر، بار اطلاعاتی سنگین، فشار زمانی و توالی انتخاب‌ها، منابع کنترل شناختی را تحلیل می‌برند؛ منابعی که برای برنامه‌ریزی، توجه، تنظیم هیجان و سنجش پیامدها ضروری‌اند. فرسودگی این منابع موجب می‌شود فرد به جای ارزیابی حساب‌شده به پیش‌فرض‌ها، گزینه‌های تکانشی، پاسخ‌های کم‌هزینه و الگوهای تصمیم‌گیری مبتنی بر عاطفه متکی شود. این همان نقطه‌ای است که اراده واقعی از اراده هنجاری متمایز می‌شود.

یافته‌های علوم اعصاب این شکاف را تقویت می‌کنند. کاهش فعالیت در نواحی دخیل در استدلال و انتخاب (به‌ویژه dlPFC و افزایش حساسیت rIns به تلاش شناختی) نشان می‌دهد که تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی نه یک حالت روانی سطحی، بلکه یک وضعیت زیستی است که ظرفیت تحمل پیچیدگی، پردازش پیامد و مقاومت در برابر گزینه‌های تحمیلی را کاهش می‌دهد. در چنین شرایطی، پذیرش شروط سنگین، امضای توافق در نیمه‌شب یا کلیک «می‌پذیرم» پس از مسیرهای طولانی الکترونیکی، ممکن است ظاهری از رضایت ایجاد کند که فاقد بنیان شناختی معتبر است.

بنابر آنچه پیش‌تر گفته شد؛ نظام حقوق قراردادها نیز کم و بیش ابزارهای مفهومی لازم برای ترجمه این وضعیت شناختی به مقولات حقوقی را در اختیار دارد. مفاهیمی همچون «ضعف موقعیتی»، «استیفای غیرمنصفانه»، «اختلاف فاحش» و «حسن‌نیت» دقیقاً همان شرایطی را هدف می‌گیرند که در آن یک طرف، با آگاهی از تحلیل‌رفتگی ذهنی یا با طراحی فرایندی که این تحلیل‌رفتگی را افزایش می‌دهد، منفعت نامتناسب کسب می‌کند. در این مرحله، یافته‌های روان‌شناسی نقش تبیینی دارند. آنها توضیح می‌دهند که چرا خستگی نه یک خصوصیت فردی لحظه‌ای، بلکه یک قابلیت تضعیف‌کننده ساختاری اراده است و دقیقاً تحت همان عنوانی قرار می‌گیرد که اسناد حقوقی به عنوان «استفاده از ضعف طرف» می‌شناسند.

بر همین مبنا، منطق سه مرحله‌ای مطروح، معنا پیدا می‌کند. در مرحله تفسیر، مواد ۷ و ۸ کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا اجازه می‌دهند اراده براساس شرایط شناختی شکل‌گیری آن فهم شود. در مرحله اعتبار، تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی به عنوان مصداق ضعف موقعیتی، ابزارهای ابطال یا تعدیل را فعال می‌کند. در مرحله جبران، سازوکارهایی مانند تعدیل، فرصت بازاندیشی و اصلاح خطا، امکان بازگرداندن تعادل شناختی و هنجاری را فراهم می‌آورند. مآلاً پیوند حقوق و روان‌شناسی صرفاً هم‌نشینی دو حوزه نیست؛ بلکه نشان می‌دهد رضایت زمانی خالی از عیب است و اصالت دارد که ساختار شناختی آن سالم باشد و فرایند انعقاد قرارداد، اراده واقعی را از مسیر طبیعی خود خارج نکرده باشد.

۴- کاربردهای تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی در حقوق خصوصی

در این بخش به ترجمه روان‌شناسی تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی در عرصه‌های مختلف حقوق قراردادهای خواهیم پرداخت. هدف صرفاً توصیف آسیب‌پذیری‌های تجربی نیست، بلکه نشان دادن چگونگی تعامل این محدودیت‌های شناختی با مقولات دکترینال است که هم فرایند و هم ماهیت رضایت قراردادی را شکل می‌دهد. هر یک از موارد زیر (قراردادهای مصرف‌کننده و قراردادهای کار) می‌توانند بستری برای نمایش تأثیر خستگی شناختی و تأثیر آن در رضایت بر انعقاد قرارداد باشند.

۴-۱- قراردادهای مصرف‌کننده و الکترونیکی^۱

هیچ‌جا شکاف بین شکل حقوقی و واقعیت روان‌شناختی، آشکارتر از بازارهای مصرف‌کننده و الکترونیکی نیست. فرایندهای قراردادی مدرن به طور متداول از کاربران می‌خواهند تا پیش از تکمیل حتی ساده‌ترین معامله، از لایه‌های پیچیده رضایت، شامل افشای حریم خصوصی، شرایط اشتراک، تنظیمات کوکی و گزینه‌های اشتراک‌گذاری داده عبور کنند. هر انتخاب جزئی، انرژی شناختی مصرف می‌کند و مآلاً فرسودگی را ایجاد می‌نماید که به کلیک «موافقم»^۲ منجر می‌شود.

در زیرساخت دکترینال ترسیم‌شده در بخش دوم، رضایت از نمود بیرونی آن مفروض انگاشته می‌شود؛ با این حال، مطابق اصول یونیدقوآ (مواد ۱.۷ و ۳.۲.۷) و چارچوب مشترک مرجع برای قراردادهای اروپایی (بند ۷:۲۰۷ از کتاب دوم)، استیفای غیرمنصفانه از خستگی قابل پیش‌بینی مصرف‌کننده می‌تواند نقض «حسن نیت» یا «استیفای غیرمنصفانه» محسوب گردد. در جایی که طراحی یا زمان‌بندی به طور عمدی باعث حداکثرسازی فرسودگی می‌شود (مانند اعلان‌های نیمه‌شب، اجبار به پیمایش کردن^۳ متن‌های تخصصی حقوقی و ...) رفتار تاجر از ارائه بی‌طرفانه فراتر رفته، به دست‌کاری فرایندی تبدیل می‌شود. پیامد حقوقی این امر، با تبعیت از منطق تفسیری مواد ۷ و ۸ کنوانسیون وین، این است که ظاهر رضایت، بازتاب‌دهنده فهم معقول در بستر متن نیست؛ بنابراین مسئله از مرحله تشکیل قرارداد به مرحله بررسی اعتبار قرارداد براساس رژیم‌های تکمیلی اصول یونیدقوآ یا اصول حقوق قراردادهای اروپایی منتقل می‌شود.

۴-۲- قراردادهای کار^۴ و مذاکره تحت فشار خستگی

قراردادهای کار غالباً نقطه پایانی فرایندهای طولانی انتخاب هستند که با مصاحبه‌های متعدد، ارزیابی‌ها و باتکلیفی طولانی مشخص می‌شوند. زمانی که پیشنهاد کاری محقق می‌شود، داوطلبان از



1- Consumer and Digital contracts

2- I Agree

۳- معادل فارسی اسکرول کردن می‌باشد.

4- Labour contracts/ Employment contracts

نظر شناختی فرسوده و از نظر روانی درگیر هستند. تحقیقات تجربی نشان می‌دهد چنین شرایطی باعث افزایش تمایل به امتیازدهی و کاهش دقت در بررسی شروط محدودکننده می‌شود.^۱

از نظر حقوقی، این سناریو در تقاطع حسن نیت و انصاف قرار دارد. براساس ماده ۴۱۰۹ اصول قراردادهای اروپایی و ۳۲۷ یونیدقوآ، استیفای غیرمنصفانه از ضعف طرف، قرارداد را قابل فسخ می‌سازد مشروط بر آنکه طرف برخوردار از آن شرایط، از آن وضعیت آگاه بوده یا باید آگاه می‌بود. بنابراین، کارفرمایی که مذاکرات نهایی را در پایان یک چرخه خسته‌کننده جذب یا استخدام، برنامه‌ریزی می‌کند یا لحظاتی قبل از پذیرش، کارجو را با انبوهی از مدارک پیچیده مواجه می‌سازد، ممکن است استاندارد رفتار مبتنی بر حسن نیت را نقض نماید.

۵- اصلاحات کارکردی برای شکل‌گیری حقوق قراردادهای متناسب با خستگی شناختی

اگر خستگی تصمیم به طور نظام‌مند کیفیت رضایت را تضعیف کند، آنگاه حقوق قرارداد باید در ارزیابی داوطلبانه بودن آن بازنگری کند. چالش اصلی یافتن راهکارهایی حقوقی است که هم عملی و هم با دکترین موجود سازگار باشند. هدف جایگزینی اصل خودمختاری با نظارت پدرسالارانه^۲ نیست، بلکه تنظیم دوباره‌ی معیارهای حقوقی برای بازتاب واقعیت‌های روان‌شناختی در حوزه‌ی تصمیم‌گیری است. ادغام مفهوم تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی در حقوق خصوصی پیامدهای گوناگونی دارد.

یکی از اصلاحات ممکن، اتخاذ دوره‌های بازاندیشی، به‌ویژه در زمینه‌ی قراردادهای مصرفی و الکترونیکی است. چنین دوره‌هایی در برخی حوزه‌های حقوق مصرف‌کننده وجود دارند، مثلاً دستورالعمل حقوق مصرف‌کننده اتحادیه اروپا^۳ حق انصراف ۱۴ روزه برای قراردادهای از راه دور یا خارج از محل تجاری را پیش‌بینی کرده است (ماده ۲۹).^۴ توجیه سنتی برای دوره‌های بازاندیشی در قراردادهای مصرفی، بر عدم توازن اطلاعات میان فروشنده و مصرف‌کننده استوار است. با این حال، یافته‌های حقوق و اقتصاد رفتاری این توجیه را گسترش داده، بر محدودیت‌های شناختی تصمیم‌گیرندگان تأکید می‌کند. پژوهش‌ها در زمینه‌ی عقلانیت محدود و تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی نشان می‌دهند که مصرف‌کنندگان اغلب در شرایطی تصمیم به تعهد می‌گیرند که منابع ذهنی‌شان تحلیل رفته یا با پیچیدگی بیش‌ازحد گزینه‌ها مواجه‌اند (سایمون^۵، ۱۹۵۷؛ کانمن^۶، ۲۰۱۱). در این زمینه، لوآو^۷ و همکاران



۱- به‌عنوان مثال مقاله (شای دانزیگر و همکاران، ۲۰۱۱) نشان می‌دهد که تأثیر مخرب «خستگی تصمیم» بر قضاوت حرفه‌ای و افزایش نرخ اتخاذ تصمیمات تا چه حد بالا و قابل‌التفات است. به نظر از همین دستاوردهای تجربی بتوان در مانحن‌فیه استفاده کرد.

2- Paternalism

3- Directive 2011/83/EU of the European Parliament and of the Council on Consumer Rights

4- Save where the exceptions provided for in Article 16 apply, the consumer shall have a period of 14 days to withdraw from a distance or off-premises contract, without giving any reason, and without incurring any costs other than those provided for in Article 13(2) and Article 14.

5- Simon

6- Kahneman

7- Levav

(۲۰۱۰) نیز به صورت تجربی نشان دادند که تصمیم‌گیری‌های متوالی باعث تحلیل رفتگی ذهنی می‌شوند و ترجیح‌های فرد را از حالت واقعی منحرف می‌کنند. بنابراین، ساختار و ترتیب ارائه‌ی تصمیم‌ها در طراحی بازار، قراردادهای الکترونیکی تأثیر مستقیم بر نتایج دارند. در چنین وضعیتی، توان ارزیابی معنادار مفاد قرارداد کاهش می‌یابد. از این رو، دوره‌های بازاندیشی نه فقط ابزار اصلاح نابرابری اطلاعاتی، بلکه فرصتی برای بازنگری تصمیم‌ها پس از بازیابی توان شناختی فراهم می‌آورند (اتول^۱، ۲۰۱۵). بازتعریف حق انصراف به عنوان سازوکاری برای مقابله با تحلیل رفتگی شناختی، و نه صرفاً جبران نابرابری اطلاعات، مشروعیت هنجاری این ابزار را در حقوق حمایت از مصرف‌کننده تقویت می‌کند (بار-گیل^۲، ۲۰۱۲).

پیامد دوم به استفاده از زبان ساده و ساده‌سازی مفاد قرارداد مربوط می‌شود. نظام‌های افشای اطلاعات مدت‌هاست که به دلیل بی‌اثر بودن مورد انتقادند، زیرا مصرف‌کنندگان بندهای پیچیده و طولانی را به ندرت می‌خوانند (بن-شاهار و اشنايدر^۳، ۲۰۱۴). تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی این نقد را ژرف‌تر می‌کند؛ حتی وقتی انگیزه وجود دارد، فردی که دچار تحلیل رفتگی ذهنی است انرژی شناختی لازم برای درک اطلاعات پیچیده را ندارد. قوانین الزام‌کننده‌ی استفاده از زبان شفاف و قابل فهم، که در حمایت از مصرف‌کننده در حال گسترش‌اند (کارت رایت^۴، ۲۰۲۰)، با اتکاء بر علوم شناختی توجیه بیشتری می‌یابند. ساده‌سازی، بار شناختی را کاهش می‌دهد و این احتمال را که رضایت، بازتاب یک انتخاب آگاهانه و واقعی باشد، می‌افزاید.

سوم، روان‌شناسی تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی اقتضا می‌کند که طراحی قراردادهای الکترونیکی و استفاده از الگوهای تاریک^۵ با دقت بیشتری بررسی شود. شرکت‌ها روزه‌روز بیشتر فرایندهای قرارداد را طوری طراحی می‌کنند که از خستگی مصرف‌کننده بهره‌برداری کنند. مراحل طولانی ثبت نام که در پایان با گزینه‌ی «پذیرش» ختم می‌شود؛ تمدید خودکار پیش فرض، یا پیشنهادهای عضویت در ساعات پایانی شب نمونه‌هایی از این فرایندها هستند. اقتصاد رفتاری پیش‌تر این طراحی‌های فریبکارانه را نقد کرده است (بار-گیل^۶، ۲۰۱۲؛ ماثور^۶ و همکاران، ۲۰۱۹). مفهوم تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی این نقد را عمیق‌تر می‌کند، زیرا نشان می‌دهد چنین روش‌هایی عمداً لحظات تحلیل رفتگی ذهنی را هدف می‌گیرند. نهادهای نظارتی می‌توانند با محدود کردن پیش فرض‌های فریبنده، الزام گزینه‌های شفاف برای انصراف، و مقابله با رویه‌های قراردادی ناعادلانه در بازارهای الکترونیکی واکنش نشان دهند.

درنهایت، پیامد کلی‌تر این است که باید مفهوم دکرترین رضایت آزاد و آگاهانه^۷ بازتعریف شود. نظام‌های حقوقی غالباً فرصت خواندن مفاد قرارداد را معادل درک واقعی آن می‌دانند. روان‌شناسی



1- Atwell

2- Bar-Gill

3- Ben-Shahar, O., & Schneider

4- Cartwright

5- Dark patterns

6- Mathur

7- Doctrinal reframing of "free and informed consent"

نشان می‌دهد این فرض نادرست است: وجود اطلاعات به‌تنهایی تضمین‌کننده‌ی توان پردازش آن نیست، به‌ویژه وقتی یکی از طرفین از نظر ذهنی خسته است. بازتعریف ملایم رضایت، به‌گونه‌ای که نه فقط فرصت صوری بلکه شرایط شناختی معقول برای اندیشیدن را نیز الزامی بداند، حقوق خصوصی را با واقعیت‌های تصمیم‌گیری انسانی هماهنگ‌تر می‌سازد (کانمن، ۲۰۱۱). این امر لزوماً مستلزم ورود تفتیش‌گرانه به ذهن افراد نیست، بلکه صرفاً به معنای شناسایی موقعیت‌هایی است که خستگی قابل پیش‌بینی و تنظیم‌دکترین‌ها متناسب با آنهاست.

در مجموع، این پیامدها نشان می‌دهند که گنجاندن بینش‌های روان‌شناختی لزوماً حقوق قرارداد را بی‌ثبات نمی‌کند. برعکس، راهی برای پالایش دکترین‌ها و مقررات موجود فراهم می‌کند تا بازتاب‌دهنده‌ی شرایط واقعی شناختی هنگام ابراز رضایت باشند. با پذیرش مفهوم تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی، قانون می‌تواند مشروعیت اجرای قراردادها را تقویت کند و اطمینان یابد که توافق‌ها نتیجه‌ی انتخابی آگاهانه و داوطلبانه و نه محصول پیش‌بینی‌پذیر فرسودگی ذهنی هستند.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر نشان داد که مفهوم رضایت، آن‌گونه که در حقوق قراردادها تصویر شده، در برابر واقعیت روان‌شناختی تصمیم‌گیری انسان‌ها ایستا نیست. رضایت قراردادی، در بسیاری از موارد، بیش از آنکه محصول اراده‌ی آزاد و اندیشیده باشد، بازتابی از شرایط شناختی و احساسی خاصی است که فرد در آن گرفتار شده است. تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی، همان‌گونه که در پژوهش‌های روان‌شناسی اثبات شده، محدودیت طبیعی ذهن انسان است؛ محدودیتی که اگر در فرایند انعقاد قرارداد نادیده گرفته شود، می‌تواند جوهره‌ی رضایت را از درون تهی کند و به رضایت ظاهری اما غیرواقعی بینجامد.

حقوق قراردادها، برای آنکه به واقعیت انسانی نزدیک‌تر شود، باید این محدودیت شناختی را به رسمیت بشناسد. منطق ارائه‌شده در مقاله - متشکل از سه مرحله‌ی تفسیر، اعتبارسنجی و جبران - چارچوبی ارائه می‌دهد که در آن رضایت نه فقط بر پایه‌ی ظاهر الفاظ و امضاها، بلکه در پرتو اوضاع و احوال شناختی و زمانی شکل‌گیری آن ارزیابی می‌شود. براساس مواد ۷ و ۸ کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا، هر اراده‌ای باید با توجه به معنای معقول و بستر وقوع آن فهم گردد؛ و هنگامی که خستگی یا فشار نقش مؤثر داشته باشد، قواعد تکمیلی اصول یونیدقو، اصول قراردادهای اروپایی و چارچوب مشترک مرجع برای قراردادهای اروپایی، با ابزارهایی چون «حسن‌نیت»، «استیفای غیرمنصفانه» و «تعدیل منصفانه» امکان بازگرداندن تعادل قراردادی را فراهم می‌کنند.

از این دیدگاه، آزادی قراردادی به معنای رهاسازی طرفین در برابر ضعف‌های شناختی خود نیست، بلکه مستلزم تضمین شرایطی است که تصمیم‌گیری آگاهانه و سنجیده را ممکن سازد. بنابراین، تصمیم‌گیری تحت فشار خستگی باید به‌عنوان یک «ضعف موقعیتی قابل استناد» شناخته شود؛ وضعیتی که اگر از آن سوءاستفاده شود، نظام حقوقی مجاز است قرارداد را تعدیل یا ابطال نماید. در

سطحی گسترده‌تر، این شناخت، در طراحی قراردادهای الکترونیکی، مذاکرات کاری و حتی توافق‌های خانوادگی نیز اهمیت بنیادین دارد؛ زیرا نشان می‌دهد که رضایت واقعی، تنها در بستر فرایندی منصفانه و متوازن معنا می‌یابد.

درنهایت، پیوند میان روان‌شناسی تصمیم و دکتترین رضایت، چشم‌اندازی تازه برای حقوق خصوصی ترسیم می‌کند؛ حقوقی که دیگر صرفاً به ظاهر رضایت اکتفا نمی‌کند، بلکه به کیفیت ذهنی و شرایط شکل‌گیری آن نیز می‌نگرد. نتیجه‌ی نهایی این است که پاسداری از آزادی قراردادی، تنها با درک عمیق از محدودیت‌های شناختی انسان ممکن می‌شود. هنگامی که قانون به جای بی‌تفاوتی، نسبت به فرسودگی ذهنی حساس شود، رضایت از سطحی صوری و نمادین فراتر رفته، به معنای واقعی کلمه «اراده‌ی آزاد و آگاهانه» را باز می‌آفریند.



1. Bar-Gill, O. (2012). Seduction by Contract: Law, Economics and Psychology in Consumer Markets- Introduction. Seduction By Contract: Law, Economics and Psychology in Consumer Markets, Oxford University Press (2012), NYU Law and Economics Research Paper, 12–33.
2. Baumeister, R. F., Bratslavsky, E., Muraven, M., & Tice, D. M. (2018). Ego depletion: Is the active self a limited resource? In Self-regulation and self-control (pp. 16–44). Routledge.
3. Ben-Shahar, O., & Schneider, C. E. (2014). More than you wanted to know: The failure of mandated disclosure.
4. Cartwright, J. (2016). Contract Law: An Introduction to the English Law of Contract Law for the Civil Lawyer. UK: Hart Publishing.
5. European Law Institute & Study Group on a European Civil Code. (2009). Draft common frame of reference (DCFR): Outline edition. Sellier European Law Publishers.
6. Honnold, J., & Flechtner, H. M. (2021). Honnold's Uniform Law for International Sales under the 1980 United Nations Convention. Kluwer Law International BV.
7. International Institute for the Unification of Private Law (UNIDROIT). (2016). UNIDROIT principles of international commercial contracts. UNIDROIT.
8. Kahneman, D. (2011). Thinking, fast and slow. macmillan.
9. Kotuby Jr, C. T., & Sobota, L. A. (2017). General principles of law and international due process: Principles and norms applicable in transnational disputes. Oxford University Press.
10. Luo, J., & Guo, P. (2024). The Uniform Interpretation of the UN Sales Convention (CISG). Springer.
11. Simon, H. A. (1957). Models of man: Social and rational; mathematical essays on rational human behavior in society setting. New York: Wiley.

1. Baer, T., & Schnall, S. (2021). Quantifying the cost of decision fatigue: Suboptimal risk decisions in finance. *Royal Society Open Science*, 8(5), 201059.
2. Borumand, B. F., Shahbazinia, M., & Arabian, A. (2020). Procedural good faith of arbitration parties in England and Iranian Law. *Comparative Law Researches*, 24(4), 1–24.
3. Choudhury, N. A., & Saravanan, P. (2024). Identifying the causes and effects of decision fatigue through a systematic review. 68(1), 189–190.
4. Danziger, S., Levav, J., & Avnaim-Pesso, L. (2011). Extraneous factors in judicial decisions. *Proceedings of the National Academy of Sciences*, 108(17), 6889–6892.
5. Diamond, A. (2013). Executive functions. *Annual Review of Psychology*, 64(1), 135–168.
6. Heatherton, T. F., & Wagner, D. D. (2011). Cognitive neuroscience of self-regulation failure. *Trends in Cognitive Sciences*, 15(3), 132–139.
7. Hirshleifer, D., Levi, Y., Lourie, B., & Teoh, S. H. (2019). Decision fatigue and heuristic analyst forecasts. *Journal of Financial Economics*, 133(1), 83–98.
8. Ioannucci, S., Chirokoff, V., Dilharreguy, B., Ozenne, V., Chanraud, S., & Zénon, A. (2023). Neural fatigue by passive induction: Repeated stimulus exposure results in cognitive fatigue and altered representations in task-relevant networks. *Communications Biology*, 6(1), 142.
9. Kouchaki, M., & Smith, I. H. (2014). The morning morality effect: The influence of time of day on unethical behavior. *Psychological Science*, 25(1), 95–102.
10. Mathur, A., Acar, G., Friedman, M. J., Lucherini, E., Mayer, J., Chetty, M., & Narayanan, A. (2019). Dark patterns at scale: Findings from a crawl of 11K shopping websites. *Proceedings of the ACM on Human-Computer Interaction*, 3(CSCW), 1–32.
11. Muraven, M., & Baumeister, R. F. (2000). Self-regulation and depletion of limited resources: Does self-control resemble a muscle? *Psychological Bulletin*, 126(2), 247.
12. Pessiglione, M., Blain, B., Wiehler, A., & Naik, S. (2025). Origins and consequences of cognitive fatigue. *Trends in Cognitive Sciences*.
13. Pignatiello, G. A., Martin, R. J., & Hickman Jr, R. L. (2020). Decision fatigue: A conceptual analysis. *Journal of Health Psychology*, 25(1), 123–135.
14. Shiv, B., & Fedorikhin, A. (1999). Heart and mind in conflict: The interplay of affect and cognition in consumer decision making. *Journal of Consumer Research*, 26(3), 278–292.
15. Sievertsen, H. H., Gino, F., & Piovesan, M. (2016). Cognitive fatigue influences students' performance on standardized tests. *Proceedings of the National Academy of Sciences*, 113(10), 2621–2624.
16. Sollisch, J. (2016). The cure for decision fatigue. *Wall Street Journal*, 10.
17. Steward, G., Looi, V., & Chib, V. S. (2025). The neurobiology of cognitive fatigue and its influence on effort-based choice. *Journal of Neuroscience*, 45(24).
18. Stewart, A. F., Ferriero, D. M., Josephson, S. A., Lowenstein, D. H., Messing, R. O., Oksenberg, J. R., Johnston, S. C., & Hauser, S. L. (2012). Fighting decision fatigue. *Annals of Neurology*, 71(1), A5–A15.
19. Vohs, K. D., Baumeister, R. F., Schmeichel, B. J., Twenge, J. M., Nelson, N. M., & Tice, D. M. (2008). Personality Processes and Individual Differences-Making Choices Impairs Subsequent Self-Control: A Limited-Resource Account of Decision-Making Self-Regulation, and Active Initiative. *Journal of Personality and Social Psychology*, 94(5), 883.
20. Vohs, K. D., Baumeister, R. F., Twenge, J. M., Schmeichel, B. J., Tice, D. M., & Crocker, J. (2005). Decision fatigue exhausts self-regulatory resources—But so does accommodating to unchosen alternatives. *Manuscript Submitted for Publication*, 1(1–55), 1–55.

استناد

1. Bundesministerium der Justiz. (2002). Bürgerliches Gesetzbuch (BGB) – German Civil Code (as promulgated on 2 January 2002; as amended).
2. Commission on European Contract Law. (1995–2002). Principles of European contract law: Parts I–III. Kluwer Law International.
3. European Parliament & Council of the European Union. (2011). Directive 2011/83/EU of 25 October 2011 on consumer rights. Official Journal of the European Union, L 304, 64–88.
4. Légifrance. (2025). Code de la consommation (version consolidée au 3 décembre 2025).
5. United Nations. (1980). United Nations Convention on Contracts for the International Sale of Goods (CISG)



طراحی مدل تحول آفرین کسب و کار هوشمند مبتنی بر هم افزایی هوش مصنوعی و بلاک چین

پویا عبدالله زاده^۱، رؤیا افراسیابی^۲

تاریخ ارسال: ۱۴۰۴/۱۰/۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۲/۲۶



دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



چکیده

پژوهش حاضر با هدف طراحی مدل تحول آفرین کسب و کار هوشمند مبتنی بر هم افزایی هوش مصنوعی و بلاک چین انجام شد. این مطالعه از نظر هدف در زمره پژوهش های کاربردی-توسعه ای قرار دارد و با بهره گیری از رویکرد آمیخته شامل بخش کیفی برای طراحی مدل و بخش کمی به صورت پیمایشی و مقطعی برای اعتبارسنجی مدل انجام شده است.

رویکرد کلی پژوهش آمیخته اکتشافی (کیفی-کمی) است. جامعه آماری بخش کیفی، شامل مدیران ارشد، تعداد ۱۵ نفر از خبرگان و کارشناسان با سابقه شرکت های دانش بنیان فناوری بود و با نمونه گیری هدف مند، افراد دارای تجربه عملی و تخصصی در حوزه های هوش مصنوعی، بلاک چین و تحول دیجیتال انتخاب شدند. در بخش کمی، داده ها از دیدگاه ۳۰۰ نفر از مدیران شرکت های دانش بنیان فناوری گردآوری شد و نمونه گیری بخش کمی به روش خوشه ای-تصادفی ساده انجام گرفت. ابزار گردآوری داده ها شامل مصاحبه های نیمه ساختاریافته و پرسشنامه بود که روایی سازه، همگرا و واگرا آن مورد تأیید قرار گرفت و پایایی ابزار نیز با استفاده از آلفای کرونباخ و پایایی ترکیبی در سطح مطلوب ارزیابی شد. برای شناسایی ابعاد و مؤلفه های مدل از تحلیل کیفی مضمون استفاده شد. برای سنجش پایایی تحلیل

۱- گروه مدیریت کسب و کار، دانشگاه صنعتی خواجه نصیرالدین طوسی، تهران، ایران. p.abdollahzadeh@email.kntu.ac.ir

۲- گروه علوم تربیتی، واحد بجنورد، دانشگاه آزاد اسلامی، بجنورد، ایران. Afrasiabi@bojournidiau.ac.ir

کیفی، از شاخص توافق میان کدگذاران هولستی استفاده شد که مقدار ۰/۷۶ نشان دهنده سطح توافق قابل قبول میان ارزیابان است. در ادامه و برای تعیین روابط میان مؤلفه‌ها از روش مدل‌سازی ساختاری-تفسیری و برای اعتبارسنجی مدل از روش حداقل مربعات جزئی استفاده گردید. نتایج پژوهش نشان داد که سه مؤلفه حکمرانی داده و فناوری، سرمایه انسانی دیجیتال و زیرساخت فناوریانه دیجیتال نقش زیربنایی در به‌کارگیری هوش مصنوعی و بلاک چین ایفا می‌کنند. این دو فناوری در تعامل هم‌افزا، راهبرد تحول‌آفرینی هوشمند را شکل می‌دهند که خود بر مؤلفه‌های یکپارچگی فرایندها، تحول دیجیتال فرایندها و خودکارسازی فرایندها اثرگذار است. درنهایت، هوشمندی کسب‌وکار به‌عنوان پیامد نهایی مدل، بیانگر بلوغ داده‌محور و ارتقای توان تصمیم‌گیری هوشمند در شرکت‌های دانش‌بنیان فناوری است.

واژه‌های اصلی: تحول‌آفرینی، کسب‌وکار هوشمند، هوش مصنوعی، بلاک چین، شرکت‌های دانش‌بنیان فناوری.

۱- مقدمه

تحول دیجیتال در دهه اخیر باعث بازتعریف الگوهای سنتی کسب‌وکار و شکل‌گیری مدل‌های هوشمند مبتنی بر داده شده است. در این میان، هوش مصنوعی به‌عنوان یکی از فناوری‌های کلیدی انقلاب صنعتی چهارم، نقش تعیین‌کننده‌ای در ارتقای تصمیم‌گیری، اتوماسیون فرایندها و خلق ارزش از داده‌ها ایفا کرده است (بجانی و همکاران، ۱۴۰۴). بسیاری از کسب‌وکارهای نوپا با به‌کارگیری هوش مصنوعی، فناوری بلاک چین و الگوریتم‌های یادگیری ماشین و تحلیل پیش‌گویانه توانسته‌اند چابکی و بهره‌وری خود را به شکل چشمگیری افزایش دهند. کاربردهای متنوع هوش مصنوعی از تحلیل رفتار مشتری تا بهینه‌سازی زنجیره تأمین، مرزهای سنتی مدیریت را درنور دیده است (شارما و میشر، ۲۰۲۵). با این حال، گسترش استفاده از هوش مصنوعی، چالش‌هایی نظیر شفافیت الگوریتمی، اعتماد داده‌ای و حریم خصوصی را نیز به همراه داشته است. این مسائل سبب شده تا پیاده‌سازی هوش مصنوعی در محیط‌های واقعی به تعامل سازنده با فناوری‌های مکمل نیاز داشته باشد (باقری و همکاران، ۱۴۰۳). درنتیجه، کسب‌وکارها به بررسی فناوری‌های هم‌افزا در کنار هوش مصنوعی برای ارتقای اعتماد، امنیت و پایداری سیستم‌های هوشمند روی آورده‌اند. یکی از این فناوری‌ها بلاک چین است که قابلیت ترکیب آن با هوش مصنوعی مورد توجه فزاینده قرار گرفته است (تراونیو^۲ و همکاران، ۲۰۲۴). بلاک چین به‌عنوان زیرساختی توزیع‌شده و غیرمتمرکز، با هدف تضمین شفافیت، اعتماد و تغییرناپذیری داده‌ها توسعه یافته است. این فناوری از طریق قراردادهای هوشمند و دفترکل توزیع‌شده امکان انجام تبادلات دیجیتال بدون نیاز به واسطه‌های متمرکز را فراهم می‌سازد (علیرضایی و همکاران، ۱۴۰۴). بلاک چین می‌تواند در حوزه‌هایی چون زنجیره تأمین، خدمات مالی و نظام سلامت موجب ارتقای شفافیت،



ردیابی و کاهش هزینه‌های تراکنش شود. ویژگی غیرقابل تغییر بودن داده‌ها و سازوکار اجماع میان گره‌ها، اطمینان از صحت اطلاعات را افزایش داده است (باسری^۱ و همکاران، ۲۰۲۴). با این وجود، بلاک چین نیز با محدودیت‌هایی نظیر مقیاس پذیری، مصرف بالای انرژی و پیچیدگی ادغام با دیگر فناوری‌ها روبه‌رو است. پژوهشگران پیشنهاد کرده‌اند که بهره‌گیری از هوش مصنوعی می‌تواند برخی از این چالش‌ها را از طریق یادگیری تطبیقی و بهینه‌سازی خودکار کاهش دهد (الیم^۲ و همکاران، ۲۰۲۵). در همین راستا، رویکردهای هم‌افزایی میان بلاک چین و هوش مصنوعی به عنوان نسل جدیدی از نوآوری فناوریانه در حال شکل‌گیری است. این هم‌افزایی می‌تواند مبنای طراحی الگوهای تحول‌آفرین در کسب‌وکارهای نوین باشد (مهدی‌زاده طاهری و همکاران، ۱۴۰۳). شرکت‌های دانش‌بنیان به‌ویژه در صنایع فناوری محور، از نخستین بهره‌برداران این هم‌افزایی میان هوش مصنوعی و بلاک چین به شمار می‌آیند. این شرکت‌ها با تکیه بر منابع محدود اما انعطاف‌پذیری بالا، بستری مناسب برای آزمایش مدل‌های نوآورانه کسب‌وکار فراهم کرده‌اند (قنبری و صامتی‌مقدم، ۱۴۰۴). استفاده از ترکیب این دو فناوری در شرکت‌های دانش‌بنیان می‌تواند منجر به افزایش اعتماد سرمایه‌گذاران، شفافیت تبادلات دیجیتال و هوشمندسازی تصمیم‌گیری‌های مدیریتی شود. همچنین، این هم‌افزایی به توسعه پلتفرم‌های غیرمتمرکز و خودگردان کمک کرده است که امکان تعامل مستقیم میان کاربران و ارائه‌دهندگان خدمات را فراهم می‌سازد (خان^۳ و همکاران، ۲۰۲۳). هوش مصنوعی از داده‌های موجود در شبکه‌های بلاک چینی برای یادگیری و تحلیل بهره می‌گیرد، در حالی که بلاک چین امنیت، اصالت و مالکیت داده‌های آموزشی را تضمین می‌کند. چنین تعامل متقابلی، زیرساختی نو برای خلق ارزش در زیست‌بوم نوآوری دیجیتال ایجاد کرده است (شافیک^۴، ۲۰۲۵). در نتیجه، تمرکز روزافزونی بر نقش هم‌افزایی این دو فناوری در توانمندسازی مدل‌های کسب‌وکار نوپا و ارتقای اکوسیستم هوشمند جهانی مشاهده می‌شود. این رویکرد، زمینه‌ساز تحولات ساختاری در آینده کسب‌وکارها به شمار می‌رود (سالاما^۵ و همکاران، ۲۰۲۴).

درمجموع می‌توان گفت در شرکت‌های دانش‌بنیان فناور فناوری محور، به‌ویژه در زیست‌بوم نوآوری ایران، حرکت به سوی کسب‌وکار هوشمند و داده‌محور به یک ضرورت استراتژیک تبدیل شده است. این ضرورت در اسناد بالادستی کشور ازجمله «نقشه جامع علمی کشور»، «سند توسعه اقتصاد دیجیتال» و بندهای مرتبط در «برنامه هفتم توسعه» نیز تصریح شده است که بر ارتقای بهره‌وری و رقابت‌پذیری بنگاه‌های نوپا از طریق فناوری‌های تحول‌آفرین مانند هوش مصنوعی و بلاک چین تأکید دارند. از این رو، تلفیق این دو فناوری نه تنها برای بهبود عملکرد و تصمیم‌گیری داده‌محور در این شرکت‌ها اهمیت دارد، بلکه می‌تواند به خلق مدل‌های نوین کسب‌وکار و زنجیره‌های ارزش هوشمند منجر شود. این مسئله از منظر سلبی نیز حائز اهمیت است چراکه بخش عمده‌ای از شرکت‌های دانش‌بنیان فناوری



کشور به دلیل عدم یکپارچگی داده‌ها، نبود شفافیت در تبادلات دیجیتال و ضعف در اعتماد فناورانه میان ذی‌نفعان، با ناکارآمدی عملیاتی، ریسک سرمایه‌گذاری بالا و شکست در مقیاس‌پذیری مواجه‌اند. از سوی دیگر، وابستگی بیش از اندازه به فناوری‌های وارداتی و نبود الگوهای بومی برای بهره‌گیری از هم‌افزایی میان هوش مصنوعی و بلاک‌چین، شکاف فناورانه و مدیریتی قابل‌توجهی ایجاد کرده است که مانع بلوغ اکوسیستم نوآوری داخلی می‌شود. سهم پژوهش و هم‌افزایی نظری مطالعه حاضر نیز در آن است که با تمرکز بر پیوند میان قابلیت‌های تحلیلی هوش مصنوعی و سازوکارهای اعتمادزای بلاک‌چین، الگویی تحول‌آفرین برای کسب‌وکارهای هوشمند ارائه کند که ضمن تبیین ابعاد مفهومی این هم‌افزایی، مسیر عملیاتی‌سازی آن در شرکت‌های دانش‌بنیان فناوری ایرانی را روشن سازد. این پژوهش شکاف موجود میان مباحث نظری پراکنده در حوزه فناوری‌های داده‌محور و نیازهای واقعی کسب‌وکارهای نوپا را پر کرده و رویکردی یکپارچه برای طراحی مدل تحول‌آفرین پیشنهاد می‌کند. مطالعه حاضر به این پرسش کلیدی پاسخ می‌دهد که، مدل تحول‌آفرین کسب‌وکار هوشمند مبتنی بر هم‌افزایی هوش مصنوعی و بلاک‌چین در شرکت‌های دانش‌بنیان فناور چگونه است؟

۲- مبانی نظری پژوهش

تحول‌آفرینی کسب‌وکار:

تحول کسب‌وکار به فرایند بازآفرینی ساختارها، مدل‌ها و روش‌های مدیریتی سازمان برای سازگاری با تغییرات فناورانه، اقتصادی و اجتماعی اطلاق می‌شود. این مفهوم فراتر از بهبود تدریجی است و شامل دگرگونی بنیادی در شیوه خلق و ارائه ارزش به مشتریان می‌گردد (اموش^۱ و همکاران، ۲۰۲۵). تحول کسب‌وکار معمولاً با بهره‌گیری از فناوری‌های نوین مانند هوش مصنوعی، رایانش ابری و بلاک‌چین، زمینه‌ساز چابکی سازمانی و تصمیم‌گیری داده‌محور می‌شود. در دهه‌های اخیر، تغییرات سریع در محیط رقابتی و فشار ناشی از دیجیتالی‌شدن بازارها باعث شده است تا تحول دیجیتال به عنوان محور اصلی تحول کسب‌وکار شناخته شود (محمد و سونادارجان^۲، ۲۰۲۳). فرایند تحول دیجیتال کسب‌وکار نیازمند بازنگری در مدل‌های عملیاتی، ساختار منابع انسانی و نظام تصمیم‌گیری سازمان است. درواقع، تحول کسب‌وکار نه تنها راهی برای بقا در شرایط متغیر محیطی است، بلکه بستری برای خلق ارزش جدید و گسترش فرصت‌های بازار محسوب می‌شود (شکوری هاشجین، ۱۴۰۳).

کسب‌وکار هوشمند:

مفهوم «کسب‌وکار هوشمند» ریشه در تحولات فناوری اطلاعات در دهه ۱۹۹۰ دارد و در ابتدا با سیستم‌های هوش تجاری گره خورده بود. با گذر زمان و ظهور فناوری‌های نوین همچون اینترنت



اشیا، بلاک چین و یادگیری عمیق، کسب‌وکار هوشمند از تحلیل داده صرف فراتر رفته و به سطح تصمیم‌سازی خودکار و تطبیقی رسیده است (خانگ^۱ و همکاران، ۲۰۲۳). کسب‌وکار هوشمند به رویکردی اطلاق می‌شود که در آن تصمیم‌گیری‌ها، فرایندها و تعاملات سازمانی بر پایه داده، تحلیل و فناوری‌های هوشمند سامان می‌یابند (نظری جشن‌آبادی و همکاران، ۱۴۰۲). در این نوع کسب‌وکار، داده به‌عنوان سرمایه اصلی تلقی شده و با بهره‌گیری از ابزارهایی مانند هوش مصنوعی، یادگیری ماشین و تحلیل کلان‌داده‌ها، الگوهای پنهان در رفتار مشتریان و عملکرد بازار شناسایی می‌شود (وو و کین^۲، ۲۰۲۴). هدف اصلی کسب‌وکار هوشمند، افزایش کارایی، پیش‌بینی دقیق‌تر نیازهای مشتری و بهبود واکنش سازمان به تغییرات محیطی است (عزیزی، ۱۴۰۴). در ساختار چنین کسب‌وکاری، تصمیم‌گیری انسانی با پشتیبانی الگوریتم‌های تحلیلی ترکیب می‌شود تا سرعت و دقت واکنش‌های سازمانی افزایش یابد (اقلیمی و همکاران، ۱۴۰۲). امروزه کسب‌وکار هوشمند به‌عنوان پارادایمی نو در مدیریت شناخته می‌شود (آجرلو و همکاران، ۱۴۰۲) که توانایی سازمان را در خلق ارزش مبتنی بر داده، نوآوری مستمر و رقابت‌پذیری پایدار تقویت می‌کند (صادقی و همکاران، ۱۴۰۳).

فناوری هوش مصنوعی:

مفهوم هوش مصنوعی نخستین بار در دهه ۱۹۵۰ میلادی مطرح شد؛ زمانی که آلن تورینگ ایده‌ی «ماشین‌های اندیشمند» را پیشنهاد کرد و اندکی بعد، جان مک‌کارتی در سال ۱۹۵۶ واژه‌ی «هوش مصنوعی» را به‌طور رسمی وارد ادبیات علمی کرد. از آن زمان تا امروز، این فناوری با عبور از دوره‌های رشد و رکود، به یکی از ارکان اصلی تحول در زندگی فردی و سازمانی بدل شده است (بلانوس^۳ و همکاران، ۲۰۲۴). در تعریف هوش مصنوعی اجماع نظری کاملی وجود ندارد و اندیشمندان، بسته به دیدگاه خود، آن را از منظر محاسباتی، شناختی یا مهندسی تفسیر کرده‌اند. با این حال، در یک تعریف عمومی می‌توان گفت که هوش مصنوعی شاخه‌ای از علوم رایانه است که هدف آن طراحی ماشین‌ها و سامانه‌هایی است که توانایی انجام وظایفی را دارند که معمولاً به تفکر، یادگیری و تصمیم‌گیری انسانی نیاز دارد (صادقیان، ۱۴۰۴). این سامانه‌ها شامل نرم‌افزارها و سخت‌افزارهایی هستند که با جمع‌آوری و تحلیل داده‌های محیطی در فضاها فیزیکی یا دیجیتال، می‌کوشند بهترین کنش ممکن را انتخاب کنند (شادپور و همکاران، ۱۴۰۴). از دیدگاه فنی، هوش مصنوعی بر مبنای الگوریتم‌هایی عمل می‌کند که از ساختار نوروها و شبکه‌های عصبی انسان الهام گرفته‌اند تا بتوانند فرایندهای ادراکی و استنتاجی را شبیه‌سازی کنند. در کنار آن، اتوماسیون نیز به‌عنوان کاربرد عملی هوش مصنوعی شناخته می‌شود که با استفاده از ماشین‌ها و ربات‌ها، انجام وظایف تکراری یا خدماتی را بدون نیاز مستقیم به مداخله انسانی ممکن می‌سازد (وانگ^۴ و همکاران، ۲۰۲۴).



فناوری بلاک چین:

ایده اولیه فناوری بلاک چین در سال ۱۹۹۱ توسط استوارت هابر و اسکات استورنتا مطرح شد؛ آنان سامانه‌ای برای زمان‌سنجی و ثبت ایمن اسناد دیجیتال پیشنهاد کردند. با این حال، کاربرد واقعی و گسترده این فناوری نخستین بار در سال ۲۰۰۸ و هم‌زمان با معرفی بیت‌کوین توسط شخص یا گروهی با نام مستعار ساتوشی ناکاموتو تحقق یافت. از آن زمان، بلاک چین از عرصه مالی فراتر رفت و در زمینه‌های متنوعی همچون مدیریت، حسابداری و کسب‌وکار به‌کار گرفته شد (دونگ^۱ و همکاران، ۲۰۲۳). در ساده‌ترین تعریف، بلاک چین نوعی دفترکل دیجیتال مشترک است که در آن، کلیه تراکنش‌های مربوط به یک دارایی در قالب زنجیره‌ای از بلوک‌ها ذخیره و به‌صورت رمزنگاری شده نگه‌داری می‌شود (قجری، ۱۴۰۴). این فناوری با تکیه بر ویژگی‌هایی مانند غیرمتمرکز بودن، شفافیت و امنیت بالا، سازمان‌ها را قادر می‌سازد تا راهبردهای خود را با اعتماد بیشتر تدوین و اجرای آنها را با اطمینان و شفافیت فزاینده دنبال کنند (صابری و همکاران، ۱۴۰۳). به بیان دیگر، بلاک چین یک نظام توزیع‌شده برای نگه‌داری داده‌هاست که در آن هیچ مرجع مرکزی بر اطلاعات تسلط ندارد و تمام گره‌های شبکه در ثبت و اعتبارسنجی داده‌ها مشارکت می‌کنند. چهار ویژگی بنیادین تمرکززدایی، شفافیت، تغییرناپذیری و امنیت رمزنگاری شده، جوهره اصلی این فناوری را تشکیل می‌دهند (رسی^۲ و همکاران، ۲۰۲۵).

۳- پیشینه پژوهش

قنبری قشلاقی و صامتی‌مقدم (۱۴۰۴) مطالعه‌ای در زمینه نقش فناوری‌های نوظهور مانند بلاک چین و هوش مصنوعی در تحول الگوهای سرمایه‌گذاری در بخش تولید دانش بنیان انجام دادند. نتایج پژوهش نشان داد که این فناوری‌ها از طریق بهینه‌سازی تصمیم‌گیری، کاهش عدم تقارن اطلاعاتی و ارتقای امنیت داده‌ها، می‌توانند به تسهیل جریان سرمایه‌گذاری جسورانه در بخش تولید کمک کنند. بجانی و همکاران (۱۴۰۴) در پژوهشی با هدف شناسایی عوامل مؤثر بر تحول دیجیتال مبتنی بر هوش مصنوعی در کسب‌وکارهای الکترونیک دریافته‌اند که فرهنگ سازمانی دیجیتال، زیرساخت فناوری و سرمایه انسانی ماهر از ارکان کلیدی موفقیت در این مسیر هستند. نتایج بیانگر آن بود که ترکیب هوش مصنوعی با تصمیم‌سازی راهبردی موجب افزایش چابکی و نوآوری در محیط رقابتی می‌شود. باقری و همکاران (۱۴۰۳) پژوهشی با هدف ارزیابی سطح دیجیتالی بودن فرایند نوآوری در شرکت‌های دانش بنیان با رویکرد هوش مصنوعی انجام دادند. یافته‌ها نشان داد که میزان بلوغ دیجیتال سازمان و سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های فناورانه رابطه مستقیمی با توانایی سازمان در به‌کارگیری هوش مصنوعی در فرایندهای نوآورانه دارد. مهدی‌زاده طاهری و همکاران (۱۴۰۳) در مروری بر روش‌های مختلف پیاده‌سازی بلاک چین با کمک هوش مصنوعی به بررسی کاربردهای تلفیقی این دو فناوری پرداختند. نتایج پژوهش بیانگر



آن بود که ادغام این فناوری‌ها موجب بهبود امنیت، افزایش سرعت پردازش و ارتقای قابلیت اعتماد سامانه‌های دیجیتال می‌شود. صابری و همکاران (۱۴۰۳) در پژوهشی با تمرکز بر استفاده از بلاک چین در تدوین استراتژی‌های سازمانی، بر اهمیت این فناوری در ایجاد شفافیت و امنیت اطلاعات تأکید کردند. یافته‌ها نشان داد که بهره‌گیری از بلاک چین می‌تواند ساختار تصمیم‌گیری را متحول کرده و زمینه‌ساز طراحی راهبردهای هوشمند در سازمان‌ها شود.

در مطالعات خارجی مرتبط نیز شارما و همکاران (۲۰۲۵) مطالعه‌ای در زمینه نقش هوش مصنوعی و بلاک چین در مدیریت بحران و رشد شرکت‌های نوپا انجام دادند. یافته‌ها نشان داد که ترکیب این دو فناوری موجب بهبود تصمیم‌گیری هوشمند و افزایش تاب‌آوری سازمانی می‌شود. آنان تأکید کردند که بهره‌گیری هم‌زمان از این فناوری‌ها می‌تواند مسیر پایداری و رشد بلندمدت استارت‌آپ‌ها را هموار سازد.

تراونیه و همکاران (۲۰۲۵) پژوهشی در زمینه توانمندسازی زنجیره تأمین استارت‌آپ‌ها با استفاده از تأمین مالی هوشمند مبتنی بر هوش مصنوعی و بلاک چین انجام دادند. نتایج نشان داد که این ادغام، اعتماد بین بازیگران زنجیره را افزایش داده و ریسک‌های مالی و عملیاتی را کاهش می‌دهد. در نتیجه، شفافیت و جابجایی در زنجیره تأمین استارت‌آپ‌ها به‌طور چشمگیری ارتقا یافت. شافیک (۲۰۲۵) در مطالعه‌ای درباره فناوری‌های نوظهور مؤثر بر رشد بنگاه‌های کوچک و متوسط، به نقش هوش مصنوعی، بلاک چین و رباتیک اشاره کرد. نتایج پژوهش نشان داد که این فناوری‌ها موجب افزایش تنوع اقتصادی، خودکارسازی فرایندها و ارتقای نوآوری فناورانه در بنگاه‌های نوپا می‌شوند. علیم و همکاران (۲۰۲۵) پژوهشی درباره هم‌افزایی هوش مصنوعی و بلاک چین در توسعه راهبردهای کسب‌وکار هوشمند انجام دادند. یافته‌ها نشان داد که این ادغام موجب افزایش کارایی تصمیم‌گیری، امنیت داده‌ها و پویایی راهبردی در محیط‌های رقابتی می‌شود. سلامه و همکاران (۲۰۲۴) در بررسی کاربردهای هوش مصنوعی و بلاک چین در کسب‌وکارها، به نقش این دو فناوری در ارتقای شفافیت، امنیت اطلاعات و اعتماد مشتریان پرداختند. نتایج حاکی از آن بود که بهره‌گیری از این فناوری‌ها به تحول در ساختار مدیریتی و فرایندهای تصمیم‌سازی سازمان‌ها منجر می‌شود. بسری و همکاران (۲۰۲۴) پژوهشی درباره استارت‌آپ‌های فناورانه در عصر هوش مصنوعی انجام دادند. نتایج نشان داد که بهره‌گیری از هوش مصنوعی در استارت‌آپ‌ها به تسریع نوآوری، کاهش هزینه‌های عملیاتی و خلق مزیت رقابتی پایدار منجر می‌شود. خان و همکاران (۲۰۲۳) مطالعه‌ای در زمینه نقش مشترک بلاک چین، هوش مصنوعی و اینترنت صنعتی اشیا در دیجیتالی‌شدن بنگاه‌های کوچک و متوسط انجام دادند. نتایج بیانگر آن بود که ادغام این فناوری‌ها موجب افزایش بهره‌وری، قابلیت ردیابی و یکپارچگی اطلاعات در زنجیره‌های ارزش شد.

مرور پیشینه پژوهش‌های داخلی و خارجی نشان می‌دهد که علی‌رغم گسترش توجه به

فناوری‌های نوظهور، همچنان خلأهای نظری مهمی در تبیین الگوهای تلفیقی و تحول‌آفرین در بستر شرکت‌های دانش‌بنیان وجود دارد. قنبری فشلاقی و صامتی مقدم (۱۴۰۴) با تمرکز بر نقش فناوری‌های نوظهور در تحول الگوهای سرمایه‌گذاری، نشان دادند که هوش مصنوعی و بلاک چین می‌توانند از طریق بهینه‌سازی تصمیم‌گیری و ارتقای امنیت داده‌ها موجب تسهیل سرمایه‌گذاری جسورانه شوند، اما این مطالعه به تعامل راهبردی این فناوری‌ها در سطح ساختار کسب‌وکار نپرداخته است. بجانی و همکاران (۱۴۰۴) نیز در بررسی تحول دیجیتال مبتنی بر هوش مصنوعی در کسب‌وکارهای الکترونیک، فرهنگ دیجیتال و زیرساخت فناوری را عوامل کلیدی موفقیت معرفی کردند، ولی مدل یکپارچه‌ای برای هم‌افزایی فناوری‌ها و پیامدهای سازمانی ارائه نکردند. باقری و همکاران (۱۴۰۳) رابطه بلوغ دیجیتال و توان نوآوری سازمانی را در شرکت‌های دانش‌بنیان بررسی کردند و نشان دادند که میزان سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های فناورانه با بهره‌گیری از هوش مصنوعی مرتبط است، اما سازوکارهای مدیریتی و انسانی در این میان مغفول مانده است. مهدی‌زاده طاهری و همکاران (۱۴۰۳) در مرور خود بر پیاده‌سازی بلاک چین با کمک هوش مصنوعی به کاربردهای تلفیقی اشاره کردند، اما چارچوب نظری نظام‌مند برای هم‌افزایی این فناوری‌ها ارائه نشد. همچنین صابری و همکاران (۱۴۰۳) بر تأثیر بلاک چین در شفافیت و امنیت اطلاعات تأکید داشتند، بی‌آنکه به ارتباط آن با تصمیم‌سازی هوشمند و تحول در مدل‌های کسب‌وکار بپردازند.

در پژوهش‌های خارجی نیز شکاف مشابهی مشاهده می‌شود. شارما و همکاران (۲۰۲۵) بر نقش ترکیب هوش مصنوعی و بلاک چین در بهبود تصمیم‌گیری و تاب‌آوری شرکت‌های نوپا تأکید کردند، اما الگوی عملیاتی ادغام این فناوری‌ها در سطح استراتژی کسب‌وکار را تبیین نکردند. تراونیه و همکاران (۲۰۲۵) به توانمندسازی زنجیره تأمین از طریق تأمین مالی هوشمند پرداختند، اما نقش عوامل مدیریتی و سرمایه انسانی را نادیده گرفتند. شافیک (۲۰۲۵) نیز در بررسی فناوری‌های نوظهور مؤثر بر رشد بنگاه‌های کوچک و متوسط، به تأثیر هم‌زمان هوش مصنوعی و بلاک چین اشاره داشت، ولی ارتباط آن با تحول ساختار سازمانی و ارزش‌آفرینی هوشمند را مدل‌سازی نکرد. علاوه بر این، علیم و همکاران (۲۰۲۵) ضمن اشاره به هم‌افزایی این دو فناوری در راهبردهای کسب‌وکار، رویکردی کمی و سطحی اتخاذ کردند که برای استخراج مدل مفهومی جامع کافی نیست. سلامه و همکاران (۲۰۲۴) نیز کاربردهای هوش مصنوعی و بلاک چین را در ارتقای شفافیت و اعتماد مشتری بررسی کردند، اما تحلیل نظام‌مند اثرات هم‌زمان آنها بر هوشمندسازی سازمان ارائه نشد. همچنین بسری و همکاران (۲۰۲۴) بر نقش هوش مصنوعی در تسریع نوآوری استارت‌آپ‌ها و خان و همکاران (۲۰۲۳) بر اثر ترکیب سه فناوری بلاک چین، هوش مصنوعی و اینترنت صنعتی اشیا در بهره‌وری بنگاه‌ها تأکید داشتند، ولی تعامل میان این فناوری‌ها در قالب مدل تحول‌آفرین کسب‌وکار هوشمند مورد بررسی قرار نگرفت.

مرور پیشینه پژوهش‌های داخلی و خارجی نشان می‌دهد که اگرچه مطالعات متعددی به بررسی



نقش فناوری‌های نوظهور، به‌ویژه هوش مصنوعی و بلاک چین، در بهبود عملکرد سازمانی، تحول دیجیتال و ارتقای تصمیم‌گیری پرداخته‌اند، اما اغلب این پژوهش‌ها هر یک به‌صورت مجزا بر یک فناوری یا یک بُعد خاص از کاربرد آنها تمرکز داشته‌اند. به‌عنوان نمونه، برخی مطالعات داخلی نقش این فناوری‌ها را در سرمایه‌گذاری، فرهنگ دیجیتال یا بلوغ فناوری بررسی کرده‌اند، اما به تبیین تعامل راهبردی و هم‌افزایانه هوش مصنوعی و بلاک چین در سطح مدل‌های کسب‌وکار نپرداخته‌اند. همچنین در پژوهش‌های خارجی نیز اگرچه به مزایای ترکیب این فناوری‌ها در حوزه‌هایی مانند تصمیم‌گیری، زنجیره تأمین و نوآوری اشاره شده است، اما چارچوبی جامع که بتواند روابط میان ابعاد فناورانه، مدیریتی و راهبردی را در قالب یک مدل تحول‌آفرین کسب‌وکار هوشمند تبیین کند، ارائه نشده است. از این‌رو، محدودیت اصلی پژوهش‌های پیشین، فقدان یک مدل یکپارچه و بومی‌سازی شده برای توضیح نحوه هم‌افزایی هوش مصنوعی و بلاک چین در تحول کسب‌وکارهای دانش‌بنیان است؛ خلأیی که پژوهش حاضر درصدد پر کردن آن از طریق طراحی و اعتبارسنجی یک مدل تحول‌آفرین کسب‌وکار هوشمند در شرکت‌های دانش‌بنیان فناوری است.

۴- روش‌شناسی پژوهش

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم

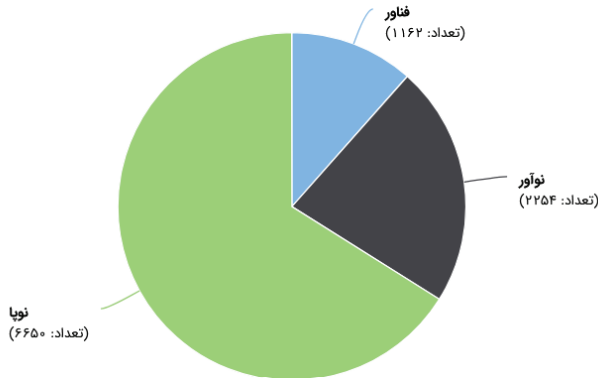


۱۹۹

هدف اصلی این پژوهش، تبیین و ارائه مدلی تحول‌آفرین برای کسب‌وکار هوشمند بر پایه هم‌افزایی میان هوش مصنوعی و فناوری بلاک چین در شرکت‌های دانش‌بنیان فناوری است. پژوهش حاضر از منظر ماهیت، در زمره مطالعات کاربردی-توسعه‌ای قرار دارد و از حیث روش گردآوری داده‌ها، در قالب یک مطالعه پیمایشی مقطعی طراحی و اجرا شده است. راهبرد پژوهش، طرح آمیخته اکتشافی با رویکرد متوالی (کیفی-کمی) است که در آن، داده‌های کیفی به‌عنوان بنیان نظری بخش کمی عمل می‌کنند. جامعه آماری بخش کیفی و ISM، شامل مدیران ارشد، خبرگان و کارشناسان باسابقه فعال در شرکت‌های دانش‌بنیان فناوری بود که دارای تجربه عمیق در حوزه‌های هوش مصنوعی، بلاک چین و تحول دیجیتال بودند. نمونه‌گیری به‌صورت هدفمند و از نوع گلوله‌برفی انجام شد تا اطمینان حاصل شود مشارکت‌کنندگان بیشترین غنای اطلاعاتی را دارند. فرایند مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته تا مرحله اشباع نظری ادامه یافت؛ به‌طوری‌که پس از سیزده مصاحبه، هم‌پوشانی داده‌ها مشاهده شد، اما برای اطمینان از جامعیت مضامین و پرهیز از اشباع زودرس، دو مصاحبه تکمیلی دیگر نیز صورت گرفت و درنهایت با پانزده مصاحبه، اشباع نظری محقق شد.

جامعه آماری بخش کمی پژوهش را مدیران شرکت‌های دانش‌بنیان فناوری تشکیل دادند. براساس آخرین گزارش «معاونت علمی، فناوری و اقتصاد دانش‌بنیان کشور» در نیمه دوم سال ۱۴۰۴، مجموع شرکت‌های دانش‌بنیان فعال در کشور ۱۰۰۶۶ واحد بوده است که از این میان، ۱۱۶۲ شرکت در طبقه‌بندی شرکت‌های فناوری قرار می‌گیرند.

تعداد کل: ۱۰۰۶۶ شرکت



شکل ۱- تعداد شرکت‌های دانش بنیان به تفکیک نوع مجوز

به منظور تعیین حجم نمونه، از فرمول کوکران استفاده شد که براساس آن، حجم نمونه معادل ۲۸۹ شرکت برآورد گردید. برای افزایش دقت نتایج و کاهش خطای نمونه‌گیری، تعداد ۳۰۰ نفر از مدیران شرکت‌های دانش بنیان فناور به عنوان حجم نهایی نمونه انتخاب شد. داده‌های مورد نیاز بخش کمی از طریق توزیع پرسشنامه میان مدیران ارشد، مدیران واحد فناوری و مدیران بازاریابی این شرکت‌ها گردآوری گردید. روش نمونه‌گیری به صورت خوشه‌ای-تصادفی ساده اجرا شد تا نمایندگی مناسبی از جامعه آماری و پراکندگی جغرافیایی شرکت‌ها حاصل شود.

دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



ابزار گردآوری داده‌ها در این پژوهش شامل دو بخش کیفی و کمی است. در بخش کیفی، از مصاحبه‌های نیمه ساختاریافته به منظور استخراج مضامین و شناسایی مؤلفه‌های بنیادین مدل استفاده شد. برای سنجش قابلیت اعتماد تحلیل‌های کیفی، از ضریب توافق میان کدگذاران با بهره‌گیری از شاخص هولستی^۱ استفاده گردید. درصد توافق مشاهده شده (PAO) با محاسبه ضریب هولستی برابر با ۰/۷۶ به دست آمد که نشان دهنده میزان توافق مطلوب و قابل قبول میان ارزیابان است. در بخش کمی، ابزار گردآوری داده‌ها پرسشنامه‌ای ساخت یافته بود که براساس یافته‌های مرحله کیفی تدوین شد. پس از توزیع پرسشنامه در میان نمونه منتخب، روایی آن از سه جنبه شامل روایی سازه (مدل بیرونی)، روایی همگرا (AVE) و روایی واگرا مورد ارزیابی قرار گرفت. مقادیر شاخص AVE برای تمامی سازه‌ها بیش از ۰/۵ به دست آمد که دلالت بر همگرایی مناسب گویه‌ها دارد. همچنین پایایی ترکیبی (CR) و ضریب آلفای کرونباخ تمامی سازه‌ها بالاتر از ۰/۷ برآورد شد که بیانگر پایایی درونی مطلوب ابزار است. نتایج نهایی مربوط به این شاخص‌ها در بخش برازش بیرونی مدل ساختاری ارائه گردیده است.

در مرحله تجزیه و تحلیل داده‌ها، بخش کیفی پژوهش با استفاده از روش تحلیل مضمون انجام

گرفت. بدین منظور، داده‌های حاصل از مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته در نرم‌افزار MaxQDA کدگذاری و در قالب مضامین پایه، سازمان‌دهنده و فراگیر طبقه‌بندی شدند. به منظور تبیین روابط میان سازه‌های شناسایی شده، از مدل‌سازی ساختاری-تفسیری (ISM) بهره گرفته شد و تحلیل‌های مربوطه با استفاده از نرم‌افزار MicMac صورت پذیرفت تا سلسله‌مراتب تأثیرگذاری و وابستگی میان مؤلفه‌ها مشخص شود. در گام نهایی، جهت اعتبارسنجی مدل مفهومی و آزمون روابط علی میان سازه‌ها، از روش مدل‌سازی معادلات ساختاری مبتنی بر حداقل مربعات جزئی (PLS) استفاده گردید. تحلیل داده‌های بخش کمی از طریق نرم‌افزار Smart PLS انجام شد که امکان ارزیابی هم‌زمان مدل‌های اندازه‌گیری و ساختاری را فراهم می‌سازد.

۵- یافته‌های پژوهش

در بخش کیفی این پژوهش، داده‌های گردآوری شده از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته با مدیران و کارشناسان شرکت‌های دانش‌بنیان فناوری مورد تحلیل قرار گرفت. فرایند تحلیل با بهره‌گیری از رویکرد تحلیل مضمون انجام شد تا ساختار مفهومی مدل تحول‌آفرین کسب‌وکار هوشمند با دقت و عمق نظری لازم استخراج گردد. هر مصاحبه به صورت مستقل کدگذاری شد تا از یک سو تنوع مفهومی حفظ شود و از سوی دیگر، هم‌پوشانی میان داده‌ها به صورت نظام‌مند شناسایی گردد. در مرحله نخست، کدگذاری باز برای استخراج مفاهیم اولیه و تولید کدهای معنادار از بیانات مشارکت‌کنندگان انجام شد و سپس در مرحله کدگذاری محوری، مفاهیم هم‌سنخ در قالب مقوله‌های میانی و محوری سازمان‌دهی گردیدند تا روابط علی و ساختاری میان آنها آشکار شود. جامعه مشارکت‌کنندگان در بخش کیفی پژوهش شامل ۱۵ نفر از مدیران ارشد، کارشناسان فناوری و متخصصان حوزه تحول دیجیتال بود که از این میان ۱۲ نفر مرد و ۳ نفر زن بودند. از نظر سنی، ۵ نفر کمتر از ۴۰ سال، ۷ نفر بین ۴۰ تا ۴۵ سال و ۳ نفر بیش از ۴۵ سال سن داشتند. از نظر سابقه کاری، ۴ نفر کمتر از ۱۰ سال، ۳ نفر بین ۱۰ تا ۱۵ سال، ۵ نفر بین ۱۵ تا ۲۰ سال و ۳ نفر بیش از ۲۰ سال سابقه فعالیت داشتند. از نظر سطح تحصیلات نیز ۳ نفر دارای مدرک کارشناسی ارشد و ۱۲ نفر دارای مدرک دکتری بودند که این ترکیب بیانگر غنای علمی و تجربه‌محور بودن جامعه کیفی پژوهش است.

فرایند تحلیل مضمون در این پژوهش براساس رویکرد شش مرحله‌ای براون و کلارک (۲۰۲۲) انجام گرفت. در مرحله نخست (آشنایی با داده‌ها)، متن کامل مصاحبه‌ها چندین بار بازخوانی و مرور شد تا پژوهشگر با محتوای داده‌ها و الگوهای مفهومی آشنا گردد.

در مرحله دوم (تولید کدهای اولیه)، واحدهای معنایی شامل جملات و پاراگراف‌های مرتبط با پدیده مورد مطالعه استخراج و برای هر واحد، کدهای مفهومی اولیه تعریف شد.

در مرحله سوم (جست‌وجوی مضامین)، کدهای هم‌معنا در دسته‌های مشترک سازمان‌دهی و مضامین اولیه شناسایی شدند.



در مرحله چهارم (بازنگری مضامین)، انسجام درونی هر مضمون و تمایز میان مضامین مورد بازبینی قرار گرفت تا اطمینان حاصل شود که هر دسته بندی به درستی بازتاب دهنده محتوای داده هاست.

در مرحله پنجم (تعریف و نام گذاری مضامین)، مضامین نهایی با تعاریف روشن و برجسته های مفهومی دقیق مشخص شدند.

در مرحله ششم (گزارش نویسی)، یافته ها در قالب ساختاری منسجم ارائه گردیدند. تمامی مراحل تحلیل در محیط نرم افزار MaxQDA انجام شد. در مجموع، ۴۴۲ کد اولیه شناسایی گردید که پس از پالایش و ادغام، در قالب ۱۰ مقوله سازمان دهنده و ۵۹ مضمون پایه طبقه بندی شدند. این ساختار، چارچوب اصلی تحلیل مضمون پژوهش را تشکیل داده و مبنای طراحی مدل تحول آفرین کسب و کار هوشمند مبتنی بر هم افزایی هوش مصنوعی و بلاک چین قرار گرفت. مضامین حاصل در جدول ۱ ارائه شده است.

جدول ۱- مضامین مدل تحول آفرین کسب و کار هوشمند مبتنی بر هم افزایی هوش مصنوعی و بلاک چین

مضامین اصلی	مضامین پایه (گویه ها)
حکمرانی داده و فناوری	«شفافیت و پاسخ گویی در جریان داده ها»، «وجود سیاست های روشن برای مالکیت و به اشتراک گذاری داده»، «سازوکارهای نظارتی برای امنیت و صحت اطلاعات»، «هماهنگی میان فناوری و الزامات قانونی»، «مدیریت چرخه عمر داده در سطوح سازمانی»، «فرهنگ اعتماد فناورانه در میان کارکنان و مدیران»
سرمایه انسانی دیجیتال	«مهارت افزایی در حوزه فناوری های نو»، «آنگیزش کارکنان برای پذیرش تغییر دیجیتال»، «یادگیری مستمر و ارتقای سواد داده ای»، «خلاقیت و نوآوری در استفاده از ابزارهای هوشمند»، «نگرش باز نسبت به تحول فناورانه»
زیرساخت فناورانه دیجیتال	«دسترسی پایدار به زیرساخت های ابری و شبکه ای»، «به روز رسانی مداوم سخت افزار و نرم افزار سازمان»، «یکپارچگی سیستم های اطلاعاتی و عملیاتی»، «امنیت سایبری در تبادلات داده»، «سرمایه گذاری هدف مند در تجهیزات و زیرساخت های دیجیتال»
به کارگیری هوش مصنوعی	«تصمیم گیری داده محور در امور مدیریتی»، «پیش بینی روندها و رفتار مشتریان با تحلیل الگوریتمی»، «بهینه سازی فرایندها با یادگیری ماشین»، «به کارگیری هوش مصنوعی در خدمات مشتری و پشتیبانی»، «افزایش دقت در تحلیل داده های عملیاتی»، «خودکارسازی تصمیم های تکراری»، «بهبود سرعت و کیفیت واکنش های سازمانی»، «خلق ارزش جدید از داده های نهفته»
به کارگیری بلاک چین	«ایجاد شفافیت در تبادلات دیجیتال»، «اطمینان از اصالت داده ها و تراکنش ها»، «حذف واسطه ها در فرایندهای تبادل اطلاعات»، «افزایش امنیت از طریق رمزنگاری و توزیع داده»، «اعتماد سازی میان ذی نفعان سازمان»، «ردیابی و پیگیری دقیق جریان داده»، «استفاده از قراردادهای هوشمند برای کنترل خودکار»، «تقویت سلامت اطلاعات در زنجیره ارزش»
راهبرد تحول آفرینی هوشمند	«طراحی نقشه راه تحول دیجیتال»، «جهت دهی تصمیم ها بر پایه تحلیل داده»، «هم راستا سازی فناوری با اهداف کلان سازمان»، «توسعه فرهنگ نوآوری و چابکی مدیریتی»، «نگاه بلندمدت به مزیت رقابتی فناورانه»، «پایش مستمر نتایج تحول و بازخوردگیری داده محور»
یکپارچگی فرایندها	«هماهنگی میان واحدهای سازمانی در تبادل داده»، «حذف فعالیت های تکراری از طریق ادغام سامانه ها»، «جریان آزاد اطلاعات بین بخش ها»، «استاندارد سازی رویه ها و داده ها»، «هم افزایی میان تصمیم های مدیریتی و عملیاتی»



در ادامه به منظور تبیین روابط میان مؤلفه‌های مدل تحول‌آفرین کسب‌وکار هوشمند مبتنی بر هم‌افزایی هوش مصنوعی و فناوری بلاک‌چین، از روش مدل‌سازی ساختاری تفسیری (ISM) استفاده شد. در گام نخست، به کمک تحلیل‌های خبرگان و با اتکا بر نتایج مرحله کیفی، ماتریس خودتعاملی ساختاری (SSIM) تدوین گردید. در این ماتریس، نوع و جهت روابط میان سازه‌های کلیدی مدل مشخص می‌شود. برای نمایش تعامل میان متغیرها از نمادهای A ، V ، O بهره گرفته شد؛ بدین معنا که نماد V نشان‌دهنده تأثیر متغیر i بر متغیر j ، نماد A بیانگر تأثیر متغیر j بر متغیر i ، نماد X بیانگر وجود رابطه دوسویه میان آن دو، و نماد O معرف فقدان رابطه میان متغیرها است (حبیبی و آفریدی، ۱۴۰۱). این فرایند امکان درک لایه‌های علی و ساختاری روابط میان سازه‌ها را فراهم ساخته و مبنای ترسیم مدل نهایی ISM در پژوهش حاضر قرار گرفت.

بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم

[illegible]

در ادامه فرایند تحلیل با استفاده از روش مدل سازی ساختاری-تفسیری، ماتریس خودتعاملی ساختاری (SSIM) به یک ماتریس دو ارزشی تبدیل گردید تا روابط میان سازه ها به صورت عددی نمایش یابد. این تبدیل منجر به تشکیل ماتریس دسترسی شد که در آن، درایه های واقع در قطر اصلی برابر با عدد ۱ در نظر گرفته شدند تا نشان دهنده رابطه هر متغیر با خود باشند. در گام بعد، به منظور اطمینان از جامعیت روابط، روابط ثانویه مورد بررسی و کنترل قرار گرفت. مطابق قاعده تراگذاری، اگر سازه A بر سازه B اثرگذار باشد و سازه B نیز بر سازه C تأثیر بگذارد، آنگاه سازه A باید بر سازه C نیز اثرگذار تلقی گردد. در مواردی که این رابطه ثانویه در ماتریس اولیه لحاظ نشده بود، اصلاحات لازم انجام گرفت تا تمامی اثرات مستقیم و غیرمستقیم در مدل بازتاب یابند. پس از اعمال این اصلاحات، ماتریس دسترسی نهایی استخراج شد که در جدول زیر ارائه شده است و مبنای تعیین سطوح سلسله مراتبی متغیرها در مدل ISM قرار گرفت.

جدول ۳- ماتریس دستیابی نهایی تحول آفرین کسب و کار هوشمند مبتنی بر هم افزایی هوش مصنوعی و بلاک چین

BI	PA	DTI	DHC	ITS	DTG	BCA	PT	PI	AIA	TM
۱	۱	۰	۰	۱	۰	۱	۱	۱	۱	به کارگیری هوش مصنوعی (AIA)
۱	۱	۰	۰	۰	۰	۰	۱	۱	۰	یکپارچگی فرایندها (PI)
۱	۱	۰	۰	۰	۰	۰	۱	۱	۰	تحول دیجیتال فرایندها (PT)
۱	۱	۰	۰	۱	۰	۱	۱	۱	۱	به کارگیری بلاک چین (BCA)
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	حکمرانی داده و فناوری (DTG)
۱	۱	۰	۰	۱	۰	۰	۱	۱	۰	راهبرد تحول آفرینی هوشمند (ITS)
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	سرمایه انسانی دیجیتال (DHC)
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	زیرساخت فناوریانه دیجیتال (DTI)
۱	۱	۰	۰	۰	۰	۰	۱	۱	۰	خودکارسازی فرایندها (PA)
۱	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	هوشمندی کسب و کار (BI)



پس از تشکیل ماتریس دسترسی و کنترل تراگذاری، به منظور تعیین ساختار سلسله مراتبی و روابط علی میان مؤلفه های مدل تحول آفرین کسب و کار هوشمند مبتنی بر هم افزایی هوش مصنوعی و بلاک چین، دو مجموعه مفهومی شامل مجموعه دستیابی و مجموعه پیش نیاز برای هر متغیر استخراج گردید. مجموعه دستیابی بیانگر تمامی متغیرهایی است که از طریق متغیر مورد نظر قابل تأثیرگذاری هستند و مجموعه پیش نیاز شامل متغیرهایی است که بر آن متغیر تأثیر می گذارند. تحلیل اشتراک این دو مجموعه، مبنای سطح بندی سازه ها در چارچوب مدل سازی ساختاری-تفسیری را فراهم ساخت و امکان شناسایی روابط علی-تبعی بین سطوح مختلف مدل را مهیا نمود.

نتایج تحلیل نشان داد که هوشمندی کسب‌وکار در رأس سلسله‌مراتب و در سطح ۱ مدل قرار دارد و به عنوان پیامد نهایی تعامل میان مؤلفه‌های فناوریانه و راهبردی عمل می‌کند. در سطح ۲، سه سازه یکپارچگی فرایندها، تحول دیجیتال فرایندها و خودکارسازی فرایندها شناسایی شدند که به عنوان سازه‌های میانجی، پیونددهنده فناوری‌های زیربنایی و خروجی‌های هوشمند محسوب می‌شوند. در سطح ۳، راهبرد تحول‌آفرینی هوشمند قرار دارد که جهت‌گیری کلان سازمان را در مسیر هم‌افزایی فناوری‌ها هدایت می‌کند. در سطح ۴، دو سازه به‌کارگیری هوش مصنوعی و به‌کارگیری بلاک چین به عنوان محرک‌های فناوریانه اصلی مدل عمل می‌کنند و بنیان تحول دیجیتال را شکل می‌دهند. در نهایت، حکمرانی داده و فناوری، سرمایه انسانی دیجیتال و زیرساخت فناوریانه دیجیتال در سطح ۵ به عنوان عوامل زیرساختی و زیربنایی قرار گرفته‌اند که بستر شکل‌گیری و پایداری سایر مؤلفه‌ها را فراهم می‌سازند.

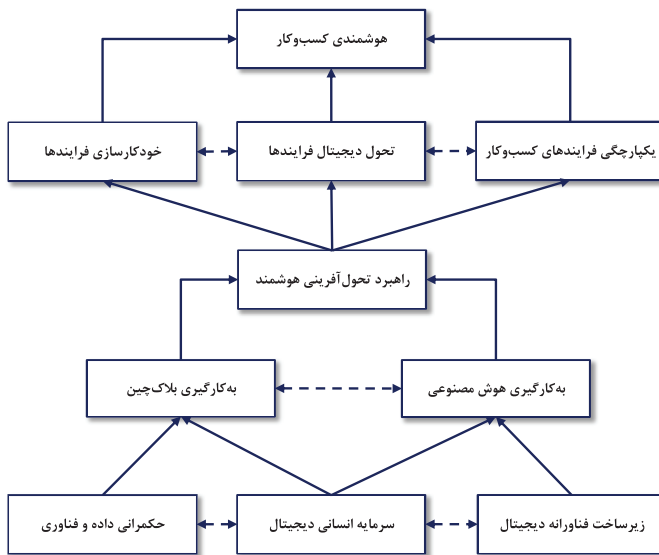
بررسی هم‌زمان قدرت نفوذ و وابستگی متغیرها نشان داد که متغیرهای سطح پایین دارای بیشترین قدرت نفوذ و کمترین میزان وابستگی بوده و نقش محرک در سیستم ایفا می‌کنند، در حالی که متغیرهای سطوح بالاتر بیشترین وابستگی و کمترین نفوذ را دارند و نمایانگر پیامدهای نهایی تعاملات سیستمی‌اند. شاخص‌های کمی مرتبط با این روابط در جدول ۴ ارائه شده است.

جدول ۴- قدرت نفوذ و میزان وابستگی تحول‌آفرین کسب‌وکار هوشمند مبتنی بر هم‌افزایی هوش مصنوعی و بلاک چین

سازه‌های پژوهش	میزان وابستگی	قدرت نفوذ	سطح
به‌کارگیری هوش مصنوعی (AIA)	۵	۷	۴
یکپارچگی فرایندها (PI)	۹	۴	۲
تحول دیجیتال فرایندها (PT)	۹	۴	۲
به‌کارگیری بلاک چین (BCA)	۵	۷	۴
حکمرانی داده و فناوری (DTG)	۳	۱۰	۵
راهبرد تحول‌آفرینی هوشمند (ITS)	۶	۵	۳
سرمایه انسانی دیجیتال (DHC)	۳	۱۰	۵
زیرساخت فناوریانه دیجیتال (DTI)	۳	۱۰	۵
خودکارسازی فرایندها (PA)	۹	۴	۲
هوشمندی کسب‌وکار (BI)	۱۰	۱	۱

پس از شناسایی روابط علی و تعیین سطوح سلسله‌مراتبی شاخص‌های استخراج‌شده، امکان ترسیم مدل مفهومی فراهم شد تا ساختار نهایی تعامل میان مؤلفه‌ها به صورت نظام‌مند نمایش یابد. در این مرحله، شاخص‌ها براساس نتایج سطح‌بندی، از سطوح زیربنایی تا سطوح پیامدی مرتب گردیدند

تا جریان تأثیرگذاری از پایین‌ترین سطح (عوامل زیرساختی و محرک) به بالاترین سطح (خروجی نهایی مدل) به وضوح قابل مشاهده باشد. بدین ترتیب، الگوی ساختاری مدل تحول‌آفرین کسب‌وکار هوشمند مبتنی بر هم‌افزایی هوش مصنوعی و بلاک‌چین طراحی شد که روابط مستقیم و غیرمستقیم میان متغیرها را در یک نظام چندسطحی تبیین می‌کند. مدل اولیه پژوهش در قالب شکل ۲ ارائه شده است و نشان‌دهنده تعامل پویا و تدریجی میان فناوری، راهبرد و هوشمندی کسب‌وکار در مسیر تحقق تحول‌آفرینی سازمانی است.



شکل ۲- مدل تحول‌آفرین کسب‌وکار هوشمند مبتنی بر هم‌افزایی هوش مصنوعی و بلاک‌چین

برای اعتبارسنجی مدل تحول‌آفرین کسب‌وکار هوشمند مبتنی بر هم‌افزایی هوش مصنوعی و بلاک‌چین، از روش مدل‌سازی معادلات ساختاری مبتنی بر حداقل مربعات جزئی (PLS) با بهره‌گیری از نرم‌افزار Smart PLS استفاده شد. داده‌های بخش کمی پژوهش براساس دیدگاه ۳۰۰ نفر از مدیران و کارشناسان شرکت‌های دانش‌بنیان فناور گردآوری گردید تا ارزیابی تجربی مدل مفهومی میسر شود. در بخش کمی این مطالعه از دیدگاه ۳۰۰ نفر استفاده شد. از منظر جنسیت ۱۸۹ نفر (۶۳٪) مرد و ۱۱۱ نفر (۳۷٪) زن بودند. از منظر سنی ۴۳ نفر (۱۴٪) کمتر از ۳۰ سال، ۶۸ نفر (۲۲٪) ۳۰ تا ۴۰ سال، ۱۱۱ نفر (۳۷٪) ۴۰ تا ۵۰ سال و ۷۸ نفر (۲۶٪) بیش از ۵۰ سال سن داشتند. از منظر تحصیلات ۵۶ نفر (۱۸٪) دیپلم و کمتر، ۳۶ نفر (۱۲٪) کاردانی، ۱۴۷ نفر (۴۹٪) کارشناسی و ۶۱ نفر (۲۰٪) تحصیلات تکمیلی داشتند. از منظر سابقه بیمه ۶۷ نفر (۲۲٪) کمتر از ۵ سال، ۹۰ نفر (۳۰٪) ۵ تا ۱۰ سال، ۷۲ نفر (۲۴٪) ۱۰ تا ۱۵ سال و ۷۱ نفر (۲۳٪) بیش از ۱۵ سال سابقه‌کاری داشتند. نتایج اعتبارسنجی مدل تحول‌آفرین کسب‌وکار هوشمند مبتنی بر هم‌افزایی هوش مصنوعی و بلاک‌چین در شکل ۳ نمایش داده شده است.



شکل ۳- اعتبارسنجی مدل تحول آفرین کسب و کار هوشمند مبتنی بر هم افزایی هوش مصنوعی و بلاک چین

برای ارزیابی کیفیت مدل اندازه‌گیری و اطمینان از صحت سنجش متغیرهای پژوهش، روایی همگرا و پایایی سازه‌ها مورد بررسی قرار گرفت. به منظور سنجش روایی همگرا، از شاخص میانگین واریانس استخراجی (AVE) استفاده شد که بیانگر میزان همبستگی میان گویه‌های یک سازه است. براساس معیار پیشنهادی، مقدار AVE باید بیش از ۰/۵ باشد تا نشان دهد که سازه بخش عمده‌ای از واریانس گویه‌های خود را تبیین می‌کند.

برای بررسی پایایی سازه‌ها نیز از سه شاخص پایایی ترکیبی (CR)، ضریب رو (ρA) و آلفای کرونباخ (α) استفاده گردید. براساس معیارهای پذیرفته‌شده در مدل‌سازی معادلات ساختاری، مقادیر این شاخص‌ها باید بیش از ۰/۷ باشند تا نشان‌دهنده انسجام درونی و ثبات قابل قبول ابزار اندازه‌گیری باشد (آذر و همکاران، ۱۴۰۰). نتایج مربوط به مقادیر AVE، CR، ρA و آلفای کرونباخ برای تمامی سازه‌های پژوهش، در جدول ۵ ارائه شده است که همگی بیانگر برخورداری مدل از روایی همگرا و پایایی مطلوب هستند.

جدول ۵- روایی و پایایی سازه‌های پژوهش (اعتبار بخش اندازه‌گیری مدل)

سازه‌های اصلی	AVE	آلفای کرونباخ	پایایی ترکیبی (CR)	ضریب رو (Rho)
به‌کارگیری بلاک‌چین	۰/۵۲۱	۰/۸۶۹	۰/۸۶۹	۰/۸۹۷
به‌کارگیری هوش مصنوعی	۰/۵۲۱	۰/۸۶۹	۰/۸۶۹	۰/۸۹۷
تحول دیجیتال فرایندها	۰/۵۶۹	۰/۸۱۱	۰/۸۱۱	۰/۸۶۸
حکمرانی داده و فناوری	۰/۵۴۳	۰/۸۳۲	۰/۸۳۲	۰/۸۷۷
خودکارسازی فرایندها	۰/۵۵۶	۰/۸۰۰	۰/۸۰۱	۰/۸۶۲
راهبرد تحول‌آفرینی هوشمند	۰/۵۴۳	۰/۸۳۲	۰/۸۳۲	۰/۸۷۷
زیرساخت فناوریانه دیجیتال	۰/۵۴۸	۰/۷۹۳	۰/۷۹۳	۰/۸۵۸
سرمایه انسانی دیجیتال	۰/۵۶۹	۰/۸۱۱	۰/۸۱۲	۰/۸۶۹
هوشمندی کسب‌وکار	۰/۵۶۶	۰/۸۴۷	۰/۸۴۷	۰/۸۸۷
یکپارچگی فرایندها	۰/۵۴۸	۰/۷۹۴	۰/۷۹۵	۰/۸۵۸



براساس مقادیر مندرج در جدول ۵، مدل اندازه‌گیری از اعتبار و برازش مناسبی برخوردار است. به بیان دیگر، تمامی سازه‌های پژوهش به درستی و با دقت قابل قبول مورد سنجش قرار گرفته‌اند و شاخص‌های مربوط به روایی و پایایی در محدوده مطلوب قرار دارند. این نتایج نشان می‌دهد که گویه‌های هر سازه توانسته‌اند به طور مؤثر مفهوم نهفته مورد نظر را بازنمایی کنند و از انسجام درونی بالایی برخوردارند.

پس از اطمینان از اعتبار مدل بیرونی، مرحله بعد به ارزیابی مدل درونی (ساختاری) اختصاص یافت تا روابط میان سازه‌های اصلی و میزان تأثیرگذاری آنها بر یکدیگر بررسی شود. در این بخش،

ضرایب مسیر، مقادیر آماره t و میزان واریانس تبیین شده (R^2) برای متغیرهای وابسته محاسبه گردید تا اعتبار روابط علی در مدل ساختاری مشخص شود.

خلاصه نتایج حاصل از تحلیل مدل ساختاری و ضرایب روابط میان متغیرهای پژوهش در جدول ۶ ارائه شده است.

جدول ۶- خلاصه نتایج بخش ساختاری مدل (روابط متغیرهای مدل)

رابطه	ضریب مسیر	آماره t	معناداری	اندازه اثر	نتیجه
به‌کارگیری بلاک چین ← راهبرد تحول‌آفرینی هوشمند	۰/۵۱۱	۷,۶۸۹	۰/۰۰۰	۰/۳۲۸	تأیید
به‌کارگیری هوش مصنوعی ← راهبرد تحول‌آفرینی هوشمند	۰/۴۱۴	۶,۲۷۸	۰/۰۰۰	۰/۲۱۵	تأیید
تحول دیجیتال فرایندها ← هوشمندی کسب‌وکار	۰/۸۲۸	۳۴,۳۷۵	۰/۰۰۰	۲/۱۸۵	تأیید
حکمرانی داده و فناوری ← به‌کارگیری بلاک چین	۰/۳۶۲	۵,۹۳۵	۰/۰۰۰	۰/۱۷۳	تأیید
حکمرانی داده و فناوری ← به‌کارگیری هوش مصنوعی	۰/۲۵۹	۴,۱۸۴	۰/۰۰۰	۰/۰۹۷	تأیید
راهبرد تحول‌آفرینی هوشمند ← تحول دیجیتال فرایندها	۰/۸۳۲	۳۴,۰۸۷	۰/۰۰۰	۲/۲۴۹	تأیید
راهبرد تحول‌آفرینی هوشمند ← خودکارسازی فرایندها	۰/۸۲۲	۳۳,۸۹	۰/۰۰۰	۲/۰۸۲	تأیید
راهبرد تحول‌آفرینی هوشمند ← یکپارچگی فرایندها	۰/۸۳۷	۳۹,۶۸۲	۰/۰۰۰	۲/۳۴۹	تأیید
زیرساخت فناوریانه دیجیتال ← به‌کارگیری بلاک چین	۰/۴۰۳	۶,۰۳۶	۰/۰۰۰	۰/۲۲۱	تأیید
زیرساخت فناوریانه دیجیتال ← به‌کارگیری هوش مصنوعی	۰/۴۲۸	۶,۵۷۳	۰/۰۰۰	۰/۲۷۳	تأیید
سرمایه انسانی دیجیتال ← به‌کارگیری بلاک چین	۰/۱۹۱	۳,۳۱۴	۰,۰۰۱	۰/۰۵۳	تأیید
سرمایه انسانی دیجیتال ← به‌کارگیری هوش مصنوعی	۰/۲۸۱	۴,۷۶۳	۰/۰۰۰	۰/۱۲۵	تأیید



نتایج تحلیل مدل ساختاری نشان داد که ضریب مسیر بین به‌کارگیری بلاک چین و راهبرد تحول‌آفرینی هوشمند برابر با ۰,۵۱۱ است که بیانگر وجود رابطه‌ای مثبت و نسبتاً قوی میان این دو سازه می‌باشد. مقدار آماره t برابر با ۷,۶۸۹ بوده که بیش از مقدار آستانه ۱,۹۶ است؛ بنابراین، این رابطه از نظر آماری معنادار ارزیابی می‌شود. همچنین مقدار سطح معناداری (p -value) برابر با ۰,۰۰۰ بوده که کمتر از سطح خطای استاندارد ۰,۰۵ است و نشان‌دهنده تأیید معناداری مدل در این مسیر می‌باشد.

علاوه بر این، اندازه اثر (f^2) برای مسیر مذکور برابر با ۰,۳۲۸ به‌دست آمد که بیش از مقدار معیار ۰,۱۵ بوده و حاکی از اثرگذاری قوی و تأثیر مستقیم بلاک چین بر راهبرد تحول‌آفرینی هوشمند است.

به‌طور کلی، ضرایب مسیر در مدل ساختاری شدت و جهت روابط میان متغیرها را نشان می‌دهند. بررسی آماره‌های t برای سایر مسیرها نیز بیانگر آن است که تمامی ضرایب مسیر از آستانه معناداری ۱,۹۶ فراتر رفته‌اند و بدین ترتیب، روابط میان سازه‌های مدل از اعتبار آماری بالایی برخوردارند. همچنین مقادیر به‌دست‌آمده از اندازه اثر متغیرهای مستقل در تمامی روابط بالاتر از حد متوسط (۰,۱۵) و در برخی موارد بیش از ۰,۳۵ بوده است که نشانگر قدرت تأثیرگذاری بالا و پویایی روابط در ساختار مدل

تحول آفرین کسب وکار هوشمند می باشد.

برای ارزیابی قدرت پیش بینی مدل ساختاری و بررسی میزان توانایی آن در تبیین متغیرهای وابسته، از دو شاخص کلیدی شامل ضریب تعیین (R^2) و شاخص ارتباط پیش بین (Q^2) استفاده شد. ضریب تعیین (R^2) نشان دهنده نسبت واریانس تبیین شده در متغیرهای وابسته توسط متغیرهای مستقل مدل است و درواقع میزان برازش مدل را از منظر قدرت تبیینی مشخص می کند. هرچه مقدار R^2 بزرگ تر باشد، مدل از قدرت پیش بینی بالاتری برخوردار است. براساس معیار پیشنهادی چین (۱۹۹۸)، مقادیر ۰٫۱۹، ۰٫۳۳ و ۰٫۶۷ به ترتیب نشان دهنده برازش ضعیف، متوسط و قوی مدل هستند. بنابراین، زمانی که مقادیر R^2 متغیرهای وابسته در محدوده متوسط تا قوی قرار گیرند، می توان استنباط کرد که مدل از کفایت تبیینی مناسبی برخوردار است.

برای تکمیل تحلیل پیش بینی، از شاخص ارتباط پیش بین (Q^2) یا شاخص استون-گیزر (Q^2 Stone-Geisser) استفاده شد. این شاخص میزان دقت پیش بینی مدل را از طریق روش Blind-folding ارزیابی می کند. چنانچه مقدار Q^2 مثبت باشد، بیانگر آن است که مدل از قدرت پیش بینی مطلوب برخوردار بوده و متغیرهای مستقل توانسته اند تغییرات متغیرهای وابسته را به درستی پیش بینی کنند. بر این اساس، مقادیر مثبت Q^2 در مدل حاضر مؤید آن است که مدل تحول آفرین کسب وکار هوشمند مبتنی بر هم افزایی هوش مصنوعی و بلاک چین از اعتبار پیش بینی مناسب و برازش قوی برخوردار است.

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم

جدول ۷- قدرت پیش بینی مدل تحول آفرین کسب وکار هوشمند مبتنی بر هم افزایی هوش مصنوعی و بلاک چین

سازه های اصلی	R^2	R^2 تعدیل شده	Q^2	q^2
به کارگیری بلاک چین	۰/۸۱۱	۰/۸۱۰	۰/۳۹۵	۰/۶۵۳
به کارگیری هوش مصنوعی	۰/۸۲۸	۰/۸۲۶	۰/۴۰۳	۰/۶۷۵
تحول دیجیتال فرایندها	۰/۶۹۲	۰/۶۹۱	۰/۳۷۱	۰/۵۹۰
خودکارسازی فرایندها	۰/۶۷۶	۰/۶۷۵	۰/۳۵۳	۰/۵۴۶
راهبرد تحول آفرینی هوشمند	۰/۷۹۸	۰/۷۹۷	۰/۴۰۷	۰/۶۸۶
هوشمندی کسب وکار	۰/۶۸۶	۰/۶۸۵	۰/۳۶۳	۰/۵۷۰
یکپارچگی فرایندها	۰/۷۰۱	۰/۷۰۱	۰/۳۶۱	۰/۵۶۵



به منظور ارزیابی میزان برازش کلی مدل پژوهش و اطمینان از انطباق ساختار نظری با داده های تجربی، از شاخص های استاندارد RMS، GOF و SRMR استفاده شد. این شاخص ها امکان سنجش میزان هم خوانی مدل اندازه گیری و مدل ساختاری را فراهم می سازند و مبنایی برای تأیید کفایت کلی مدل محسوب می شوند.

شاخص^۱ GOF به عنوان معیار جامع برازش مدل در روش حداقل مربعات جزئی شناخته می شود و حاصل ضرب میانگین اشتراک^۲ و ضریب تعیین (R^2) است. در این رابطه، مقادیر ۰٫۳۶ و ۰٫۲۵، به ترتیب بیانگر برازش ضعیف، متوسط و قوی مدل هستند.

شاخص RMS^۳ میزان خطای میانگین مجذور برآوردها را نشان می دهد و هرچه مقدار آن کمتر باشد، مدل از برازش بهتری برخوردار است.

شاخص SRMR^۴ نیز برای ارزیابی تفاوت بین ماتریس همبستگی مشاهده شده و ماتریس همبستگی برآورد شده در مدل استفاده می شود و مقدار آن باید کمتر از ۰٫۰۸ باشد تا برازش مدل قابل قبول تلقی گردد (حبیبی و جلال نیا، ۱۴۰۱).

بر اساس نتایج حاصل از تحلیل، تمامی شاخص های فوق در محدوده مطلوب قرار داشته و حاکی از برازش مناسب مدل تحول آفرین کسب و کار هوشمند مبتنی بر هم افزایی هوش مصنوعی و بلاک چین هستند. مقادیر دقیق شاخص های ارزیابی برازش در جدول ۸ ارائه شده است.

جدول ۸- ارزیابی برازش مدل تحول آفرین کسب و کار هوشمند مبتنی بر هم افزایی هوش مصنوعی و بلاک چین

شاخص	GOF	RMS_theta	SRMR	NFI	خی دو به هنجار
مقدار قابل قبول	۰٫۳۶	کوچکتر از ۰٫۱۲	کوچکتر از ۰٫۰۸	بزرگتر از ۰٫۶	کوچکتر از ۲
مقدار برآورد شده	۰٫۶۳۸	۰٫۰۹۵	۰٫۰۵۰	۰٫۷۰۷	۲٫۹۳۸



دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



نتایج حاصل از ارزیابی شاخص های برازش نشان می دهد که مدل پژوهش از برازش کلی مطلوبی برخوردار است. مقدار شاخص GOF برابر با ۰٫۶۳۸ بوده که بیش از آستانه ۰٫۳۶ است و نشان دهنده برازش قوی مدل محسوب می شود. مقدار شاخص RMS_theta برابر با ۰٫۰۹۵ به دست آمده که کمتر از مقدار مرجع ۰٫۱۲ بوده و حاکی از برازش مناسب بخش اندازه گیری مدل است. همچنین مقدار شاخص SRMR برابر با ۰٫۰۵۰ بوده که از حد مجاز ۰٫۰۸ پایین تر است و نشان می دهد تفاوت میان ماتریس همبستگی مشاهده شده و برآورد شده در مدل در حد بسیار مطلوب قرار دارد. از سوی دیگر، شاخص NFI برابر با ۰٫۷۰۷ برآورد شده که بیش از مقدار مرجع ۰٫۶ است و نشان دهنده انطباق قابل قبول مدل نظری با داده های تجربی می باشد. همچنین مقدار شاخص خی دو به هنجار^۵ برابر با ۲٫۹۳۸ به دست آمد که کمتر از حد آستانه ۵ است و تأییدکننده برازش مناسب مدل ساختاری است. بر این اساس، تمامی شاخص های ارزیابی نشان می دهند که مدل تحول آفرین کسب و کار هوشمند مبتنی بر هم افزایی هوش مصنوعی و بلاک چین از برازش قوی، پایداری ساختاری و انطباق تجربی مطلوب برخوردار است.

1- Goodness of Fit

2- Communality

3- Root Mean Square

4- Standardized Root Mean Square Residual 5- Normed Chi-square

۶- بحث و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف طراحی مدل تحول‌آفرین کسب‌وکار هوشمند مبتنی بر هم‌افزایی هوش مصنوعی و بلاک چین در شرکت‌های دانش‌بنیان فناور انجام شد. یافته‌های مدل پژوهش بیانگر آن است که ساختار تحول‌آفرین کسب‌وکار هوشمند در شرکت‌های دانش‌بنیان فناور از یک منطق سلسله‌مراتبی و نظام‌مند تبعیت می‌کند که در آن، لایه‌های زیرساختی، فناورانه و انسانی زیربنای لایه‌های راهبردی و عملیاتی را تشکیل می‌دهند. سه مؤلفه «حکمرانی داده و فناوری»، «سرمایه انسانی دیجیتال» و «زیرساخت فناورانه دیجیتال» در سطح پایه مدل، به عنوان بنیان‌های ساختاری و قابلیت‌ساز شناخته می‌شوند که از طریق ایجاد بسترهای فناورانه امن، نیروی انسانی توانمند و نظام مدیریتی داده‌محور، زمینه به‌کارگیری مؤثر فناوری‌های تحول‌آفرین را فراهم می‌سازند.

نتایج نشان می‌دهد که این زیرساخت‌ها به‌طور مستقیم بر دو فناوری کلیدی یعنی «به‌کارگیری هوش مصنوعی» و «به‌کارگیری بلاک چین» تأثیرگذارند. این دو فناوری نه به‌صورت مجزا بلکه در قالب یک رابطه هم‌افزا عمل می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که ترکیب قابلیت‌های پردازش هوشمند داده در هوش مصنوعی با شفافیت، امنیت و قابلیت رهگیری بلاک چین، بستری برای شکل‌گیری «راهبرد تحول‌آفرینی هوشمند» فراهم می‌آورد. این راهبرد، پیونددهنده فناوری و مدیریت بوده و سازمان را از سطح دیجیتالی‌سازی صرف به مرحله هوشمندسازی راهبردی سوق می‌دهد. در ادامه، راهبرد تحول‌آفرینی هوشمند به‌صورت معنادار بر سه مؤلفه «یکپارچگی فرایندها»، «تحول دیجیتال فرایندها» و «خودکارسازی فرایندها» اثر می‌گذارد. این اثر نشان‌دهنده آن است که جهت‌گیری فناورانه و تصمیم‌گیری هوشمند در سطح کلان سازمان، به بازآفرینی ساختارها، ساده‌سازی جریان‌های کاری و ارتقای چابکی عملیاتی منجر می‌شود. درنهایت، «هوشمندی کسب‌وکار» به عنوان متغیر نهایی در بالاترین سطح مدل قرار دارد و بیانگر دستیابی شرکت‌های دانش‌بنیان فناور به مرحله بلوغ داده‌محور، تصمیم‌گیری هوشمند و خلق ارزش از طریق تحلیل‌های پیش‌بین، خودیادگیر و امن است. بنابراین، تفسیر علمی نتایج نشان می‌دهد که مسیر تحول‌آفرینی در شرکت‌های دانش‌بنیان از زیربنای فناورانه و انسانی به سمت استقرار راهبرد هوشمند و سپس تحقق هوشمندی کسب‌وکار حرکت می‌کند و این فرایند، تبلور هم‌افزایی میان هوش مصنوعی و بلاک چین در ایجاد سازمان‌های داده‌محور و تصمیم‌ساز آینده‌نگر است. مقایسه نتایج پژوهش حاضر با مطالعات پیشین نشان می‌دهد که یافته‌های این تحقیق ضمن هم‌سویی با جریان جهانی پژوهش در حوزه هم‌افزایی فناوری‌ها، از نظر جامعیت مفهومی و سطح تبیین، گامی فراتر برداشته است. نتایج نشان داد که سه مؤلفه زیربنایی شامل حکمرانی داده و فناوری، سرمایه انسانی دیجیتال و زیرساخت فناورانه دیجیتال، به عنوان پیش‌نیازهای اصلی به‌کارگیری هوش مصنوعی و بلاک چین عمل می‌کنند و این دو فناوری در تعامل هم‌افزا، راهبرد تحول‌آفرینی هوشمند را شکل می‌دهند؛ راهبردی که زمینه‌ساز یکپارچگی و خودکارسازی فرایندها و درنهایت تحقق هوشمندی کسب‌وکار است. این الگو با نتایج پژوهش‌های قبلی قشلاقی و صامتی مقدم (۱۴۰۴)، بجانی و همکاران (۱۴۰۴) و باقری و همکاران



(۱۴۰۳) که بر اهمیت زیرساخت، فرهنگ دیجیتال و بلوغ فناورانه تأکید داشتند، هم‌راستا است، اما پژوهش حاضر با ارائه مدلی علی و چندسطحی، نحوه تعامل این مؤلفه‌ها را به صورت نظام‌مند تبیین کرده است. همچنین یافته‌های آن با مطالعات بین‌المللی شارما و همکاران (۲۰۲۵)، علیم و همکاران (۲۰۲۵) و سلامه و همکاران (۲۰۲۴) همسو است که به اثر هم‌زمان هوش مصنوعی و بلاک چین بر بهبود تصمیم‌گیری، امنیت داده و تاب‌آوری سازمانی اشاره کرده‌اند؛ با این تفاوت که پژوهش حاضر این اثرات را در قالب یک مدل بومی تحول‌آفرین برای شرکت‌های دانش‌بنیان فناوری ایران اعتبارسنجی کرده است. براساس نتایج پژوهش، پیشنهادات کاربردی زیر به مدیران شرکت‌های دانش‌بنیان فناوری ارائه می‌شود:

درخصوص بعد حکمرانی داده و فناوری، به مدیران شرکت‌های دانش‌بنیان فناوری پیشنهاد می‌شود با استقرار سازوکارهای شفاف برای جریان و مالکیت داده‌ها، تدوین سیاست‌های مشخص در زمینه به‌اشتراک‌گذاری اطلاعات، تقویت نظام‌های نظارتی امنیت و صحت داده، همسوسازی فناوری‌های هوش مصنوعی و بلاک چین با الزامات قانونی، مدیریت یکپارچه چرخه عمر داده و توسعه فرهنگ اعتماد فناورانه در میان کارکنان، زمینه ارتقای قابلیت اطمینان، امنیت و اثربخشی کسب‌وکار هوشمند را فراهم سازند.

درخصوص بعد سرمایه انسانی دیجیتال، به مدیران شرکت‌های دانش‌بنیان فناوری پیشنهاد می‌شود با طراحی دوره‌های تخصصی در زمینه هوش مصنوعی، بلاک چین و تحلیل داده، زمینه مهارت‌افزایی کارکنان در فناوری‌های نوین را فراهم کنند. همچنین از طریق ایجاد نظام‌های تشویقی، مشارکت کارکنان در فرایندهای تحول دیجیتال و پذیرش تغییرات فناورانه را افزایش دهند. توسعه برنامه‌های یادگیری مستمر، آموزش سواد داده‌ای و توانمندسازی کارکنان در تحلیل و تفسیر داده‌ها نیز می‌تواند به ارتقای آمادگی دیجیتال سازمان کمک کند. علاوه بر این، حمایت از ایده‌پردازی، تشکیل تیم‌های نوآوری و فراهم‌سازی بستر استفاده خلاقانه از ابزارهای هوشمند، نقش مؤثری در تقویت نوآوری سازمانی خواهد داشت. درنهایت، ترویج فرهنگ سازمانی مبتنی بر انعطاف‌پذیری، یادگیری و نگرش مثبت نسبت به تحول فناورانه، می‌تواند پذیرش و اثربخشی فناوری‌های نوظهور را در شرکت افزایش دهد.

درخصوص بعد زیرساخت فناورانه دیجیتال، به مدیران شرکت‌های دانش‌بنیان فناوری پیشنهاد می‌شود با توسعه دسترسی پایدار و پرسرعت به زیرساخت‌های ابری، شبکه‌ای و پلتفرم‌های پردازش داده، بستر لازم برای اجرای فناوری‌های هوشمند را فراهم سازند. همچنین به‌روزرسانی مستمر سخت‌افزارها، نرم‌افزارها و سامانه‌های عملیاتی متناسب با تحولات فناوری، می‌تواند موجب افزایش کارایی و انعطاف‌پذیری سازمان شود. یکپارچه‌سازی سیستم‌های اطلاعاتی، عملیاتی و مدیریتی نیز باید در اولویت قرار گیرد تا جریان داده‌ها به صورت هماهنگ و بدون گسست در سازمان مدیریت شود. علاوه بر این، تقویت زیرساخت‌های امنیت سایبری، رمزنگاری داده‌ها و کنترل دسترسی کاربران برای کاهش مخاطرات امنیتی و حفظ محرمانگی اطلاعات ضروری است. درنهایت، تخصیص سرمایه‌گذاری

هدف مند و بلندمدت در تجهیزات دیجیتال، زیرساخت های پردازشی و فناوری های نوظهور می تواند زمینه تحول پایدار و توسعه کسب و کار هوشمند را فراهم کند.

درخصوص بعد به کارگیری هوش مصنوعی، به مدیران شرکت های دانش بنیان فناور پیشنهاد می شود با توسعه نظام های تصمیم گیری داده محور، از تحلیل داده ها و الگوریتم های هوشمند در فرایندهای مدیریتی و راهبردی استفاده کنند. بهره گیری از ابزارهای تحلیل پیش بینانه برای شناسایی روندهای بازار، پیش بینی رفتار مشتریان و تحلیل الگوهای مصرف نیز می تواند دقت تصمیمات سازمانی را افزایش دهد. همچنین به کارگیری فناوری های یادگیری ماشین در بهینه سازی فرایندهای عملیاتی، کاهش خطاها و افزایش بهره وری سازمانی ضروری است. استفاده از سامانه های هوش مصنوعی در خدمات مشتری، پشتیبانی هوشمند و پاسخ گویی برخط نیز می تواند موجب ارتقای تجربه مشتری و افزایش رضایت ذی نفعان شود. علاوه بر این، مدیران باید از ابزارهای هوش مصنوعی برای تحلیل دقیق داده های عملیاتی، خودکارسازی تصمیم ها و فعالیت های تکراری و افزایش سرعت واکنش سازمان در شرایط متغیر بهره بگیرند. درنهایت، استخراج دانش و خلق ارزش جدید از داده های پنهان و پراکنده سازمانی از طریق تحلیل های هوشمند، می تواند مزیت رقابتی و ظرفیت نوآوری شرکت را تقویت کند.

درخصوص بعد به کارگیری بلاک چین، به مدیران شرکت های دانش بنیان فناور پیشنهاد می شود با بهره گیری از بسترهای بلاک چینی، شفافیت در تبادلات دیجیتال و جریان اطلاعات سازمانی را افزایش دهند. همچنین استفاده از سازوکارهای مبتنی بر ثبت غیرقابل تغییر داده ها می تواند اصالت اطلاعات و صحت تراکنش ها را تضمین کند. حذف واسطه ها در فرایندهای تبادل داده و تعاملات بین سازمانی نیز می تواند موجب کاهش هزینه ها، افزایش سرعت عملیات و بهبود کارایی شود. مدیران باید با استفاده از فناوری های رمزنگاری و توزیع شده، امنیت اطلاعات و حفاظت از داده های حساس را تقویت کنند. علاوه بر این، توسعه بسترهای مبتنی بر بلاک چین برای اعتمادسازی میان مشتریان، شرکا و سایر ذی نفعان سازمان ضروری است. بهره گیری از قابلیت ردیابی و رهگیری دقیق داده ها در زنجیره ارزش نیز می تواند شفافیت و قابلیت نظارت را ارتقا دهد. همچنین استفاده از قراردادهای هوشمند برای اجرای خودکار تعهدات، کنترل فرایندها و کاهش خطاهای انسانی توصیه می شود. درنهایت، تقویت سلامت، یکپارچگی و قابلیت اطمینان اطلاعات در کل زنجیره ارزش از طریق فناوری بلاک چین می تواند زمینه توسعه کسب و کار هوشمند و پایدار را فراهم سازد.

درخصوص بعد راهبرد تحول آفرینی هوشمند، به مدیران شرکت های دانش بنیان فناور پیشنهاد می شود با تدوین نقشه راه تحول دیجیتال، تصمیم گیری داده محور و هم راستاسازی فناوری های نوین با اهداف کلان سازمان، زمینه تحول هوشمند را فراهم کنند. همچنین توسعه فرهنگ نوآوری و چابکی مدیریتی، توجه بلندمدت به مزیت رقابتی فناورانه و پایش مستمر نتایج تحول با استفاده از بازخوردهای داده محور، می تواند اثربخشی فرایندهای تحول دیجیتال را افزایش دهد.

درخصوص بعد یکپارچگی فرایندها، به مدیران شرکت های دانش بنیان فناور پیشنهاد می شود با



تقویت هماهنگی میان واحدهای سازمانی در تبادل داده‌ها، ادغام سامانه‌های اطلاعاتی برای حذف فعالیت‌های تکراری، تسهیل جریان آزاد اطلاعات بین بخش‌ها و استانداردسازی رویه‌ها و داده‌ها، زمینه انسجام فرایندهای سازمانی را فراهم کنند. همچنین هم‌افزایی میان تصمیم‌های مدیریتی و عملیاتی می‌تواند به افزایش سرعت، دقت و کارایی عملکرد سازمان منجر شود.

درخصوص بعد تحول دیجیتال فرایندها، به مدیران شرکت‌های دانش‌بنیان فناور پیشنهاد می‌شود با بازطراحی فرایندهای کلیدی مبتنی بر فناوری‌های هوشمند، جایگزینی روش‌های سنتی و دستی با سامانه‌های دیجیتال، و ساده‌سازی عملیات سازمانی از طریق دیجیتالی‌سازی، کارایی و سرعت عملکرد را ارتقا دهند. همچنین افزایش سرعت پاسخ‌گویی به نیازهای مشتریان و تقویت انعطاف‌پذیری سازمان در مواجهه با تغییرات بازار، می‌تواند زمینه‌ساز مزیت رقابتی پایدار شود.

درخصوص بعد خودکارسازی فرایندها، به مدیران شرکت‌های دانش‌بنیان فناور پیشنهاد می‌شود با استفاده از سامانه‌های هوشمند، ربات‌ها و الگوریتم‌های خودآموز، فعالیت‌های تکراری و زمان‌بر را به‌صورت خودکار اجرا کنند تا خطاهای انسانی کاهش یافته و بهره‌وری سازمان افزایش یابد. همچنین بهره‌گیری از اتوماسیون برای صرفه‌جویی در زمان و منابع و ایجاد امکان نظارت بلادرنگ بر اجرای وظایف و خروجی‌ها، می‌تواند سرعت و دقت فرایندهای سازمانی را بهبود بخشد.

در پیامد هوشمندی کسب‌وکار، تحلیل داده‌ها و بهره‌گیری از داشبوردها و گزارش‌های تحلیلی، زمینه تصمیم‌سازی دقیق‌تر و آگاهانه‌تر را برای مدیران فراهم می‌کند. همچنین پیش‌بینی روندهای بازار و رفتار مشتریان، یادگیری سازمانی مبتنی بر داده و تحلیل بین‌رشته‌ای اطلاعات، موجب خلق ارزش و افزایش توان رقابتی سازمان می‌شود. افزون بر این، ارتقای چابکی سازمان در واکنش به تغییرات محیطی، از مهم‌ترین نتایج توسعه هوشمندی کسب‌وکار در شرکت‌های دانش‌بنیان فناور به شمار می‌رود.

از مهم‌ترین محدودیت‌های این پژوهش می‌توان به مقطعی بودن داده‌ها، تمرکز بر شرکت‌های دانش‌بنیان فناور و اتکا به داده‌های ادراکی مدیران اشاره کرد که تعمیم‌پذیری و پویایی مدل را تا حدی محدود می‌سازد. همچنین، استفاده از روش‌های مدل‌سازی تفسیری و حداقل مربعات جزئی با وجود کارآمدی، امکان تحلیل روابط غیرخطی و پویای میان مؤلفه‌ها را فراهم نمی‌کند.

بر این اساس، به پژوهشگران آینده پیشنهاد می‌شود از مطالعات طولی و چندصنعتی برای سنجش پایداری مدل در محیط‌های مختلف بهره‌گیرند، مدل‌های پویا و هوش‌محور مانند شبکه‌های عصبی و تحلیل‌های بیزین را برای کشف روابط پیچیده‌تر به‌کار گیرند و با انجام مطالعات تطبیقی بین‌المللی، تأثیر تفاوت‌های نهادی و فرهنگی بر کاربست هم‌افزایی هوش مصنوعی و بلاک چین را بررسی کنند تا چارچوبی فراگیر و چندبعدی‌تر از تحول دیجیتال در شرکت‌های دانش‌بنیان حاصل شود.

منابع

۱. اقلیمی، محمدامین؛ رونقی، محمدحسین؛ علی محمدلو، مسلم (۱۴۰۲). شناسایی عوامل مؤثر بر پیاده‌سازی موفق سیستم هوشمندی کسب‌وکار در دانشگاه. پژوهش‌های مدیریت منابع سازمانی، ۱۳(۲)، ۵۱-۷۳. <https://ormr.modares.ac.ir/article-18409.html>
۲. آجرلو، شهرام؛ سردار، سهیلا؛ رجب‌زاده‌قطری، علی؛ عاملی، آنژلا (۱۴۰۲). واکاوی عوامل نوآورانه مؤثر بر وفاداری مشتریان در بازاریابی چندسطحی مبتنی بر هوشمندی کسب‌وکار. توسعه تکنولوژی صنعتی، ۲۱(۵۴)، ۹۳-۱۰۴. <https://doi.org/10.22034/jtd.2023.705315>
۳. آذر، عادل؛ خسروانی، فرزانه؛ جلالی، رضا (۱۴۰۰). تحقیق در عملیات نرم. تهران: سازمان مدیریت صنعتی.
۴. باقری، علی؛ رادفر، رضا؛ قاضی‌نوری، سپهر (۱۴۰۳). ارزیابی سطح دیجیتالی‌بودن فرایند نوآوری با رویکرد هوش مصنوعی در تحول دیجیتال شرکت‌های دانش‌بنیان. ارزش‌آفرینی در مدیریت کسب‌وکار، ۴(۴)، ۷۱-۹۶. <https://doi.org/10.22034/jvcbm.2024.472784.1420>
۵. بجانی، رحیم؛ عباسی، رضوان؛ ثنایی، محمدرضا (۱۴۰۴). شناسایی عوامل مؤثر بر تحول دیجیتال مبتنی بر هوش مصنوعی در کسب‌وکارهای الکترونیک. مدیریت استراتژیک هوشمند، ۲۴(۲)، ۳۳۰-۳۵۴. <https://doi.org/3.2.11235564.3588787908814>
۶. حبیبی، آرش؛ آفریدی، صنم (۱۴۰۱). تصمیم‌گیری چندشاخصه. تهران: نارون‌دانش.
۷. حبیبی، آرش؛ جلال‌نیا، راحله (۱۴۰۱). حداقل مربعات جزئی. تهران: نارون‌دانش.
۸. شادپور، مارال؛ شاه‌رودی، کامبیز؛ دل‌افروز، نرگس (۱۴۰۴). مدلی برای کاهش ریزش مشتریان با استفاده از مدیریت ارتباط با مشتری مبتنی بر هوش مصنوعی در صنعت بیمه. مطالعات مدیریت کسب‌وکار هوشمند، ۱۳(۵۲)، ۱۸۹-۲۳۰. <https://doi.org/10.22054/ims.2025.81499.2507>
۹. شکوری‌هشجین، شهامت (۱۴۰۳). تحول دیجیتال و عوامل مؤثر بر نوآوری کسب‌وکار. مدیریت کسب‌وکار، ۱۶(۶۳)، ۷۸-۹۳. <https://sanad.iau.ir/Journal/bmj/Article/1068941/FullText>
۱۰. صابری، ماهان؛ نظرنیا، شایان؛ خلیلی‌فر، احمد (۱۴۰۳). استفاده از بلاک‌چین در تدوین استراتژی‌های سازمانی: چشم‌انداز جدید امنیت و شفافیت. مدیریت استراتژیک هوشمند، ۳(۴)، ۴۷-۶۶. <https://doi.org/bumara.3.2.15564.35879843315>
۱۱. صادقی، حمید؛ موسوی، سیدعبدالله‌امین؛ راه‌چمنی، احمد (۱۴۰۳). بررسی تأثیر مدیریت تغییر بر لایه‌های هوشمندی کسب‌وکار جهت بهبود ارتباط بین دانشگاه و صنعت (مطالعه موردی: پارک علم و فناوری دانشگاه تهران). مطالعات مدیریت راهبردی دفاع ملی، ۱۲(۳۲)، ۲۶۱-۲۸۰. <https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.2588746>
۱۲. صادق‌ان، امیرعباس (۱۴۰۴). هوش مصنوعی در حکمرانی و حکمرانی هوش مصنوعی. رویکردهای نو در مدیریت دولتی، ۲(۳)، ۱-۳۶. <https://www.doi.org/10.71815/jnapa.2025.1200094>
۱۳. عزیزی، محمد مهدی (۱۴۰۴). تأثیر هوشمندی کسب‌وکار بر چالاکی شرکت‌ها با توجه به نقش متغیرهای سازگاری راهبردی و ابتکار سازمانی. مطالعات مدیریت و حسابداری، ۱۱(۱)، ۱۶۱-۱۷۷.
۱۴. علی‌رضایی، حامد؛ کاظمی، مصطفی؛ مهرآیین، محمد؛ قنبری، رضا (۱۴۰۴). احصا و مدل‌سازی شاخص‌های تأثیرگذار بر شفافیت زنجیره تأمین مبتنی بر بلاک‌چین در صنعت پتروشیمی کشور. مطالعات راهبردی در صنعت نفت و انرژی، ۱۶(۶۵)، ۱-۲۰. <http://iieshrm.ir/article-1-1801-fa.html>



۱۵. قجری، سمیه (۱۴۰۴). تأثیر فناوری بلاک‌چین بر فرایندهای اداری با تأکید بر تقویت شفافیت، کارایی و اعتماد. رویکردهای نو در مدیریت دولتی، ۲(۲)، ۸۸-۱۰۹. <https://doi.org/https://doi.org/10.71815/jna-pa.2025.1194698>
۱۶. قنبری قشلاقی، زهرا؛ صامتی‌مقدم، شبنم (۱۴۰۴). بررسی نقش فناوری‌های نو ظهور (بلاک‌چین و هوش مصنوعی) در تحول الگوهای سرمایه‌گذاری در تولید دانش بنیان، دهمین کنفرانس بین‌المللی مدیریت، علوم انسانی و رفتاری در ایران و جهان اسلام، تهران. <https://civilica.com/doc/2295362>
۱۷. مهدی‌زاده طاهری، رضا؛ صفری، زهرا؛ رضایی‌نژاد، افسانه (۱۴۰۳). مروری بر روش‌های مختلف پیاده‌سازی بلاک‌چین با کمک هوش مصنوعی، نهمین همایش ملی مطالعات و تحقیقات نوین در حوزه علوم کامپیوتر، برق و مکانیک ایران، تهران. <https://civilica.com/doc/2021580>
۱۸. نظری جشن‌آبادی، جواد؛ رونقی، محمدحسین؛ علیمحمدلو، مسلم؛ ابراهیمی، ابوالقاسم (۱۴۰۲). چارچوب عوامل مؤثر بر بلوغ هوشمندی کسب‌وکار. مطالعات مدیریت کسب‌وکار هوشمند، ۱۲(۴۶)، ۱۰۶-۱۲۹. <https://doi.org/10.22054/ims.2023.74305.2346>
19. Alim, I., Imtiaz, N., Al Prince, A., & Hasan, M. A. (2025). Ai and blockchain integration: Driving strategic business advancements in the intelligent era. *Journal of Engineering and Computational Intelligence Review*, 3(2), 38-50. <https://doi.org/10.1007/s10796-022-10279-0>
20. Basri, T., Fahad, M., Veisieh, D., Ouaisa, M., & Ouaisa, M. (2024). Artificial intelligence for startups and innovation. In *Future tech startups and innovation in the age of AI* (pp. 1-20). CRC Press. <https://doi.org/10.1201/9781032715957-1>
21. Bolanos, F., Salatino, A., Osborne, F., & Motta, E. (2024). Artificial intelligence for literature reviews: Opportunities and challenges. *Artificial Intelligence Review*, 57(10), 259. <https://doi.org/10.1007/s10462-024-10902-3>
22. Braun, V., & Clarke, V. (2022). *Thematic analysis: A practical guide*. Sage.
23. Dong, S., Abbas, K., Li, M., & Kamruzzaman, J. (2023). Blockchain technology and application: an overview. *PeerJ Computer Science*, 43(15), 1140-1172. <https://doi.org/10.7717/peerj-cs.1705>
24. Holsti, O. R. (1969). *Content analysis for the social sciences and humanities*, Reading, MA: Addison-Wesley.
25. Khan, A. A., Laghari, A. A., Li, P., Dootio, M. A., & Karim, S. (2023). The collaborative role of blockchain, artificial intelligence, and industrial internet of things in digitalization of small and medium-size enterprises. *Scientific Reports*, 13(1), 1656. <https://doi.org/10.1038/s41598-023-28707-9>
26. Khang, A., Misra, A., Gupta, S. K., & Shah, V. (2023). *AI-Aided IoT technologies and applications for smart business and production*. CRC Press.
27. Mohammed, A., & Sundararajan, S. (2023). Emerging trends of business transformation. *MSNIM Management Review*, 1, 36-44.
28. Omoush, K., Lassala, C., & Ribeiro-Navarrete, S. (2025). The role of digital business transformation in frugal innovation and SMEs' resilience in emerging markets. *International Journal of Emerging Markets*, 20(1), 366-386. <https://doi.org/10.1108/IJOEM-12-2022-1937>
29. Ressi, D., Romanello, R., Piazza, C., & Rossi, S. (2024). AI-enhanced blockchain technology: A review of advancements and opportunities. *Journal of Network and Computer Applications*, 225, 103858. <https://doi.org/10.1016/j.jnca.2024.103858>
30. Salama, R., Alturjman, S., Altrjman, C., & Al-Turjman, F. (2024). An Overview of the Applications of Blockchain and AI in Business. *NEU Journal for Artificial Intelligence and Internet of Things*, 3(1).

31. Shafik, W. (2025). Emerging Technologies for Small and Medium Enterprises (SMEs) Growth: ChatGPT, Blockchain, Robotics, and Artificial Intelligence. *Fostering Economic Diversification and Sustainable Business Through Digital Intelligence*, 173-196. <https://doi.org/10.4018/979-8-3693-8492-3.ch009>
32. Sharma, A., & Mishra, A. (2025). The Role of Artificial Intelligence and Blockchain Technology in Crisis Management, Startup Growth, and Sustainable Future. *American Journal of Business Science Philosophy (AJBSP)*, 2(1), 12-22. <https://orcid.org/0000-0002-0098-6274>
33. Trawnih, A., Yaseen, H., Alsoud, M. A., Al-Salim, M. A., & Hattar, C. (2025). Empowering Startup Supply Chain: Exploring the Integration of SCF, AI, Blockchain, and Trust. *Logistics*, 9(2), 69. <https://doi.org/10.3390/logistics9020069>
34. Wang, S., Wang, F., Zhu, Z., Wang, J., Tran, T., & Du, Z. (2024). Artificial intelligence in education: A systematic literature review. *Expert Systems with Applications*, 252, 124-167. <https://doi.org/10.1016/j.eswa.2024.124167>
35. Wu, M., & Qin, X. (2024). AI based smart business management and control analysis based decision making by machine learning model. *Entertainment Computing*, 51, 100724. <https://doi.org/10.1016/j.entcom.2024.100724>



تحلیل تطبیقی مبانی تفسیر فقهی فریقین در استظهار معنای «الصلاه الوسطی»

میثم شعیب^۱، رضا ملازاده یامچی^۲

تاریخ ارسال: ۱۴۰۴/۵/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۷/۶

چکیده

زمینه و هدف: مناقشه دیرپای «الصلاه الوسطی» (بقره: ۲۳۸)، بحرانی کلاسیک در استنباط فقهی است که پژوهش‌های پیشین به آن مصداق محور نگریسته‌اند. این مقاله با رویکردی تطبیقی-روش‌شناختی، راهکارهای فریقین در مواجهه با تعارض ادله را تحلیل می‌کند. هدف، بازسازی و مقایسه «نظام‌های اولویت‌بندی ادله» در مکاتب اسلامی برای فهم ریشه‌های بنیادین این اختلاف است.

روش: این پژوهش کیفی با روش تحلیل تطبیقی-روش‌شناختی و بر پایه تحلیل محتوای متون اصلی تفسیری، روایی و اصولی فریقین انجام شده است. تحقیق با چارچوب تحلیلی «رویکردهای برون‌متنی» و «درون‌متنی»، به جای دفاع از یک دیدگاه، «پدیده اختلاف» را به عنوان موضوع مطالعه برگزیده است تا منطق استنباط حاکم بر هر مکتب را بازسازی نماید.

یافته‌ها: یافته‌ها نشان داد ریشه اختلاف در مصداق (عصر، ظهر، صبح)، نه تفاوت داده‌ها، بلکه تمایز در مبانی استظهار و نظام اولویت‌بندی ادله است. هر دیدگاه محصول یک منطق استنباطی متفاوت است: منطق «حاکمیت نصّ مفسّر» و ترجیح حدیث صریح نبوی نزد اکثریت اهل سنت؛ منطق «حاکمیت تبیین معصوم» و اصالت بخشی به روایات اهل بیت (ع) نزد امامیه؛ و منطق «حاکمیت



دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم

۲۱۹

۱- نویسنده مسئول، فارغ‌التحصیل دکتری، گروه فقه و حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران. رایانامه:

m.shoaiib68@gmail.com

۲- پژوهشگر پسادکتری، علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران. شماره تماس: ۰۹۱۴۲۳۵۳۸۷۶،

reza.mollazadehyamchi@alumni.um.ac.ir

انسجام سیاق» و اولویت دهی به قرائن داخلی متن نزد شافعیه.

نتیجه‌گیری: فرایند تفسیر فقهی خنثی نیست و عمیقاً تحت تأثیر مبانی کلامی و اصولی مجتهد قرار دارد. اختلاف بر سر «الصلاه الوسطی»، نزاع بر سر حجیت نهایی منابع معرفتی (حدیث مشهور، تبیین معصوم، یا ساختار متن) در هنگام بحران تفسیری است. این مناقشه، آینه تمام‌نمای غنا و پیچیدگی روش‌شناسی اجتهاد در سنت فکری اسلامی به شمار می‌رود.

واژه‌های اصلی: الصلاه الوسطی، تفسیر فقهی، فقه مقارن، تعارض ادله، روش‌شناسی استنباط.

۱- مقدمه

آیه ۲۳۸ سوره بقره، با امر مؤکد به محافظت از «الصلاه الوسطی»، یکی از ماندگارترین مناقشات تفسیری-فقهی را در تاریخ علوم اسلامی پدید آورده است. این مناقشه، که ریشه‌های آن به عصر صحابه بازمی‌گردد، چنان‌که سعید بن مسیب با درهم‌پردن انگشتانش شدت اختلاف آنان را به تصویر می‌کشید (طبری، ۱۴۱۲ ق، ج ۲، ص ۳۵۱)، به شکل‌گیری طیف گسترده‌ای از آرا انجامیده است که تقریباً تمام نمازهای یومیّه را دربرمی‌گیرد. این چالش صرفاً یک اختلاف نظر ساده نیست؛ بلکه یک «بحران استنباط» کلاسیک است که در آن، ادله به ظاهر معتبر، به نتایجی متعارض منتهی می‌شوند. از یک سو، حدیث منسوب به پیامبر (ص) در واقعه خندق که در منابع اهل سنت از اعتبار بالایی برخوردار است، «نماز عصر» را به صراحت مصداق «الصلاه الوسطی» معرفی می‌کند (برای نمونه نک: جصاص، ۱۴۰۵ ق، ج ۲، ص ۱۵۶؛ طبری، ۱۴۱۲ ق، ج ۲، ص ۳۴۵؛ ابن عطیه، ۱۴۲۲ ق، ج ۱، ص ۳۲۳) و این دیدگاه، به قول مشهور در میان آنان بدل شده است. از سوی دیگر، گزارش‌های اسباب نزول، شأن نزول آیه را سنگین آمدن «نماز ظهر» بر برخی صحابه در گرمای نیمروز دانسته‌اند (ابن قتیبّه، ۱۴۱۱ ق، ص ۸۲؛ ماوردی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۰۹؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ ق، ج ۶، ص ۴۸۶). همزمان، روایات متعدد و معتبر از طریق اهل بیت (ع)، «نماز ظهر» را به عنوان اولین نماز پیامبر (ص) و مصداق آیه تثبیت می‌کنند (ابن بابویه، ۱۴۰۳ ق، ص ۳۳۱؛ کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۳، ص ۲۷۱) و این دیدگاه به قول مشهور امامیه تبدیل شده است. در این میان، گروهی دیگر با اتکا به ساختار داخلی آیه، «نماز صبح» را به دلیل قرابت مفهومی با «قنوت» در ذیل آیه، به عنوان مصداق برگزیده‌اند (محقق حلی، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۵۳). این تعارض نظام‌مند در داده‌های بنیادین، که با اقوال دیگری در باب نماز مغرب، عشاء و حتی تفسیرهای کیفی و تأویلی پیچیده‌تر نیز می‌شود (نک: علامه حلی، ۱۴۱۲ ق، ج ۴، ص ۱۵۸؛ عیاشی، ۱۳۸۰ ق، ج ۱، ص ۱۲۸)، نشان می‌دهد که مسئله فراتر از یک ابهام لغوی بوده و ریشه در چالشی عمیق‌تر در روش فهم و استنباط از متون مقدس دارد.

ادبیات پژوهشی کلاسیک، عمدتاً در چارچوب «رویکرد مصداق‌محور» به این مسئله نگرسته و هر عالمی کوشیده است تا با ارزیابی ادله، قول مختار خود را اثبات یا ترجیح دهد. این مقاله اما، با عبور از پرسش سنتی «الصلاه الوسطی» کدام نماز است؟، پرسشی «مبناشناختی» را در کانون توجه



خود قرار می‌دهد: مکاتب فقهی-تفسیری فریقین، با چه مبانی، قواعد و اولویت‌هایی به مدیریت این تعارض پیچیده در ادله پرداخته و چرا این مبانی متفاوت، به نتایج متضاد در تعیین مصداق منجر شده است؟ فرضیه این پژوهش آن است که انتخاب هر یک از مصادیق (ظهر، عصر یا صبح)، بیش از آنکه محصول تفاوت در داده‌های روایی در دسترس باشد، نتیجه مستقیم تفاوت در «اصول تفسیری» و «مبانی استظهار» حاکم بر فرایند استنباط در هر مکتب است؛ مبانی‌ای که مشخص می‌کند کدام دسته از ادله (حدیث نبوی، روایات اهل بیت، سبب نزول، یا قرائن داخلی متن) در هنگام تعارض، از حجیت و اولویت برخوردار است.

برای تحلیل روش‌شناختی این تمایزات، این پژوهش از چارچوب نظری دوگانه «رویکردهای برون‌متنی» و «درون‌متنی» بهره می‌جوید. رویکرد برون‌متنی به آن دسته از فرایندهای استنباطی اطلاق می‌شود که در آن، معنای آیه عمدتاً توسط یک «نص یا داده خارجی» تعیین می‌گردد. در این روش فهم متن قرآن برای تعیین مراد نهایی خود به امری بیرون از خود ارجاع می‌دهد؛ خواه این امر، حدیثی صریح چون روایت «یوم الأحزاب» باشد که معنا را تثبیت می‌کند، یا روایتی تاریخی چون «سبب نزول» که زمینه را روشن می‌سازد. در مقابل، رویکرد درون‌متنی به روشی اطلاق می‌شود که بر خودبستگی نسبی متن قرآن در دلالت تأکید کرده و معنا را از طریق تحلیل ساختار داخلی آن استخراج می‌کند. این رویکرد بر عناصری چون دلالت لغوی واژگان (مانند تحلیل معنای «وسطی» به «افضل» (زمخشری، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۲۸۷)، ساختار نحوی (مانند تحلیل «واو» عطف در قرائات مختلف (نحاس، ۱۴۲۱ ق، ج ۱، ص ۱۱۹)، و مهم‌تر از همه، انسجام سیاق و هماهنگی میان اجزای آیه (مانند رابطه میان «الصلاه الوسطی» و «قوموا لله قانتین») اتکا دارد. این دوگانه، ابزاری تحلیلی برای طبقه‌بندی و فهم منطق پنهان در پس استدلال‌های به ظاهر پراکنده فراهم می‌آورد.

تلاش برای حل این معضل تفسیری در سنت اسلامی، پیشینه‌ای غنی دارد. مفسران بزرگی چون طبری کوشیده‌اند تا با گردآوری جامع روایات، تصویری کامل از گستره اختلاف ارائه دهند (۱۴۱۲ ق، ج ۲، صص ۳۴۲-۳۵۵) و متکلمانی چون فخر رازی به تحلیل عقلانی ادله متعارض پرداخته‌اند (۱۴۲۰ ق، ج ۶، صص ۴۸۲-۴۸۸). در حوزه فقه مقارن نیز آثاری گران سنگ نظیر الخلاف شیخ طوسی و منتهی المطلب علامه حلی، به شکلی عمیق به نقد و ترجیح ادله در بستری استدلالی پرداخته‌اند؛ برای نمونه، محقق حلی در المعتبر، پس از نقل اقوال، به نقد استدلال‌های شافعی و ابوحنیفه پرداخته و دیدگاه امامیه را با استناد به روایات خاصه تقویت می‌کند (۱۴۰۷ ق، ج ۲، صص ۵۲-۵۳). با این حال، هدف غایی این آثار عمدتاً اثبات قول مختار بوده است. نوآوری این پژوهش، در گذار از این رویکرد جدلی به یک تحلیل تطبیقی-روش‌شناختی است. این مقاله به جای دفاع از یک قول، خود «پدیده اختلاف» را به عنوان موضوع مطالعه برمی‌گزیند و می‌کوشد تا «منطق استنباط» و «قواعد نانوشته ترجیح» حاکم بر هر دیدگاه را بازسازی نماید. بدین منظور، در ادامه این پژوهش، ابتدا کانون‌های اصلی نزاع در سه سطح روایی، متنی-قرآنی و اصولی به تفصیل تحلیل شده، سپس به بررسی مقایسه‌ای راهکارهای هر یک از

مکاتب اصلی فریقین در مدیریت این تعارض پرداخته می‌شود تا درنهایت، تصویری روشن از نقش مبانی پیشینی در شکل‌دهی به تفسیر فقهی ارائه گردد.

۲- کانون‌های اصلی نزاع: تحلیل ادله متعارض

برای فهم عمیق بحران استنباط در مسئله «الصلاه الوسطی»، باید پیش از هر چیز، خود ادله متعارض را به مثابه داده‌های خامی که فقها با آن مواجه بوده‌اند، کالبدشکافی کرد. این مناقشه در سه سطح کلیدی جریان دارد: نخست، در سطح ادله روایی که گزارش‌های تاریخی و حدیثی متعارضی را عرضه می‌کند؛ دوم، در سطح ادله متنی-قرآنی که خود متن آیه را به میدان نزاع تبدیل می‌کند؛ و سوم، در سطح ادله اصولی که ابزارهای استنباط را به چالش می‌کشند.

۲-۱- ادله روایی

گزارش‌های حدیثی و تاریخی پیرامون «الصلاه الوسطی»، به جای ارائه یک پاسخ واحد، تصویری پیچیده از یک مناقشه زنده در سنت اسلامی اولیه ترسیم می‌کنند. این گزارش‌ها را می‌توان در یک ساختار ارتباط چندسویه تحلیل کرد که با یک دیدگاه ظاهراً قاطع آغاز شده و سپس با دیدگاه‌های رقیب به چالش کشیده می‌شود.

نخستین و شاید پرنفوذترین جریان استدلالی، خصوصاً در میان اهل سنت، بر محوریت یک نص صریح نبوی استوار است: حدیث مشهور «یوم الأحزاب». این روایت، که با طرق متعدد و از صحابه طراز اولی چون علی بن ابی‌طالب (ع)، عبدالله بن مسعود، ابوهریره، ابوسعید خدری و سمره بن جندب نقل شده (طبری، ۱۴۱۲ ق، ج ۲، صص ۳۴۲-۳۴۶؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ ق، ج ۶، ص ۴۸۶)، یک تعین تاریخی و ظاهراً غیرقابل تأویل را عرضه می‌کند. در این گزارش، پیامبر (ص) پس از آنکه به دلیل شدت درگیری از ادای نماز عصر بازماندند، می‌فرمایند: «سَعَلُوا عَنِ الصَّلَاةِ الْوُسْطَى صَلَاةِ الْعَصْرِ» (قاسمی، ۱۴۱۸ ق، ج ۲، ص ۱۶۳). این تصریح مستقیم، که در کهن‌ترین تفاسیر نیز با قاطعیت به عنوان معنای آیه ذکر شده (مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳ ق، ج ۱، ص ۲۰۱)، به سرعت به دیدگاه غالب در میان تابعینی چون حسن بصری و ابراهیم نخعی و سپس در مکاتب اهل حدیث و رأی (مانند ابوحنیفه و احمد) بدل شد (محقق حلی، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۵۲).

این قطعیت ظاهری، با دو جریان روایی قدرتمند که به «نماز ظهر» اشاره دارند، به چالش کشیده می‌شود. نخست، روایات سبب نزول؛ براساس روایت زید بن ثابت، نزول آیه مستقیماً در پاسخ به سنگینی ادای نماز ظهر بر صحابه در گرمای نیمروز بوده است؛ امری که حتی پیامبر (ص) را بر آن داشت تا متخلفان را به سوزاندن خانه‌هایشان تهدید کنند (دروزه، ۱۴۲۱ ق، ج ۶، ص ۴۵۰). دوم و مهم‌تر، روایات اهل بیت (ع)؛ این روایات که مبنای اصلی دیدگاه مشهور امامیه است (طوسی، ۱۳۸۷ ق، ج ۱، ص ۷۵)، به صورت منسجم این دیدگاه را تأیید می‌کنند. در روایات معتبر از امام باقر (ع) و امام صادق (ع)، «نماز



ظهر» با استدلال‌هایی چون «اولین نماز پیامبر(ص)» و «وسط نمازهای روز بودن» به عنوان مصداق آیه معرفی شده است (ابن بابویه، ۱۴۰۳ ق، ص ۳۳۱؛ کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۳، ص ۲۷۱). این دیدگاه در میان صحابه‌ای چون اسامه بن زید نیز طرفدارانی داشته است (فخر رازی، ۱۴۲۰ ق، ج ۶، ص ۴۸۶). این بن بست میان دو دیدگاه اصلی، زمینه را برای ظهور اقوال دیگری فراهم آورد. دیدگاه «نماز صبح»، که مورد پذیرش فقه‌های بزرگی چون شافعی و مالک قرار گرفته (علامه حلی، ۱۴۱۲ ق، ج ۴، ص ۱۵۸)، هرچند استدلال اصلی آن درون متنی است، اما در میان اقوال صحابه‌ای چون ابن عباس، جابر بن عبدالله و معاذ بن جبل نیز رواج داشته است (طبری، ۱۴۱۲ ق، ج ۲، ص ۳۵۰). چنان‌که سمرقندی نیز از علی(ع) و ابن عباس، قول به نماز صبح را نقل می‌کند (۱۴۱۶ ق، ج ۱، ص ۱۵۶). همچنین، قول به «نماز مغرب» به دلیل توسط عددی رکعات، از قبیصة بن ذؤیب نقل شده (ماوردی، بی تا، ج ۱، ص ۳۰۹). در نهایت، رویکردی متفاوت، اصل این مناقشه را ناشی از «ابهام عمدی» آیه با اهداف تربیتی می‌داند؛ دیدگاهی که از تابعینی چون ربیع بن خثیم نقل شده و تعارض روایات را شاهی بر مدعی خود می‌گیرد (طبری، ۱۴۱۲ ق، ج ۲، ص ۳۵۱). حتی یک جریان تأویلی خاص در منابع شیعی، «الصلاه الوسطی» را به وجود مقدس امیرالمؤمنین(ع) تطبیق داده است (عیاشی، ۱۳۸۰ ق، ج ۱، ص ۱۲۸). ابن عربی در احکام القرآن نیز به این تنوع اقوال (ظهر، عصر، مغرب، عشاء، صبح) اشاره کرده و آن را نشانه‌ای از پیچیدگی مسئله می‌داند (۱۴۰۸ ق، ج ۱، صص ۲۲۴-۲۲۵). این گستردگی و تنوع خیره‌کننده در داده‌های روایی، نشان می‌دهد که هیچ فقیهی نمی‌توانست با نادیده گرفتن این حجم از تعارض، به سادگی به یک نتیجه قطعی دست یابد و این چنین، زمینه برای نقش‌آفرینی «مبانی اصولی» و «قواعد ترجیح» در بخش‌های بعدی فراهم می‌گردد.



۲-۲- ادله متنی - قرآنی: مناقشه بر سر تمامیت متن، دلالت سیاق و معنای لغوی

چالش تعیین مصداق «الصلاه الوسطی» تنها به تعارض در گزارش‌های روایی محدود نمی‌شود، بلکه به شکل عمیق‌تری در خود متن قرآن و نحوه قرائت و تفسیر آن ریشه دوانده است. چنان‌که بقاعی (۱۴۲۷ ق) اشاره می‌کند، حتی جایگاه آیه در میان احکام طلاق نیز خود می‌تواند قرینه‌ای تفسیری باشد مبنی بر اینکه مبدا اشتغالات دنیوی، مؤمنان را از عماد دین غافل سازد (ج ۱، ص ۴۴۹). این سطح از نزاع، که در آن مفسران می‌کوشند با تحلیل ساختار و واژگان آیه به پاسخ دست یابند، بر سه محور اصلی متمرکز است.

۲-۲-۱- مناقشه بر سر تمامیت متن: چالش قرائت «و صلاه العصر»

پیچیده‌ترین کانون نزاع متنی، به وجود یک قرائت غیرمتواتر از آیه بازمی‌گردد که بنا بر گزارش‌ها، در مصاحف برخی از صحابه، از جمله عائشه و حفصه، ثبت شده بود: «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَصَلَاةِ الْعَصْرِ» (طبری، ۱۴۱۲ ق، ج ۲، ص ۳۴۸؛ طبرانی، ۲۰۰۸ م، ج ۱، ص ۴۳۱؛ ابن بابویه، ۱۴۰۳

ق، ج ۱، ص ۳۳۱). این قرائت، بلافاصله میدان جدیدی را برای استدلال ورزی گشود. از یک سو، علمای امامیه و گروهی از اهل سنت، با تکیه بر قاعده نحوی «عطف، مقتضی مغایرت است»، استدلال کردند که وجود حرف «واو» به روشنی دلالت می‌کند که «الصلاه الوسطی» امری غیر از «صلاه العصر» است (محقق حلی، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۵۲؛ علامه حلی، ۱۴۱۲ ق، ج ۴، ص ۱۵۹). در مقابل، حامیان دیدگاه عصر، این استدلال را با اشاره به احتمال «عطف خاص بر عام» برای تشریف (مانند آیه جبرئیل و میکال) به چالش کشیدند (نحاس، ۱۴۲۱ ق، ج ۱، ص ۱۱۹). سمین حلبی (۱۴۱۴ ق) نیز با تحلیل نحوی دقیق، این قرائت را بر وجه «اختصاص» حمل می‌کند (ج ۱، ص ۵۸۹).

این بحران زمانی عمیق‌تر شد که در برخی نقل‌های دیگر، همین عبارت بدون «واو» و به صورت بدلی (الصَّلاَةُ الْوُسْطَى صَلَاةُ الْعَصْرِ) روایت شد (تفسیر قمی، ۱۳۶۳ ش، ج ۱، ص ۷۹؛ ابن بابویه، ۱۴۱۳ ق، ج ۱، ص ۱۹۶)، که مستقیماً دیدگاه نماز عصر را تأیید می‌کرد. این تذبذب در نقل، احتمال «تفسیر مُدْرَج» از سوی کاتبان صحابه را تقویت کرد (قاسمی، ۱۴۱۸ ق، ج ۲، ص ۱۶۴) و فقیهی چون شیخ یوسف بحرانی را به طرح احتمال «سهو ناسخ» واداشت (بحرانی، ۱۴۰۵ ق، ج ۶، ص ۲۳). این مناقشه نشان می‌دهد که بخشی از بحران استنباط، ریشه در ناپایداری خود داده‌های متنی در سنت اولیه اسلامی داشته است.

۲-۲-۲- مناقشه بر سر دلالت سیاق: نقش «قوموا لله قانتین»

دومین کانون نزاع، به دلالت ساختار داخلی آیه بازمی‌گردد. مهم‌ترین تلاش در این زمینه، ایجاد پیوند میان صدر آیه (الصلاه الوسطی) و ذیل آن (وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ) است. این استدلال، که مبنای اصلی دیدگاه نماز صبح (قول شافعی و مالک) را تشکیل می‌دهد، بر این پیش‌فرض بنا شده که ذکر «قنوت» بلافاصله پس از «الصلاه الوسطی»، یک قرینه تفسیری کلیدی است. از آنجا که قنوت (به معنای دعای خاص) نزد آنان مشخصهٔ بارز نماز صبح تلقی می‌شد، این هم‌نشینی به عنوان شاهی بر این گرفته شد که «الوسطی» همان «صبح» است (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۲، ص ۶۰۰؛ محقق حلی، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۵۳). این استدلال با شواهدی از فضائل خاص نماز صبح، مانند سنگین بودن آن بر منافقان و مشهود بودن آن توسط فرشتگان، تقویت می‌شد (علامه حلی، ۱۴۱۲ ق، ج ۴، ص ۱۶۰؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ ق، ج ۶، ص ۴۸۵) اما در برابر این استدلال، دو چالش جدی مطرح است: نخست، واژه «قنوت» دارای معانی متعددی چون «سکوت»، «طاعت» و «خشوع» است (طبری، ۱۴۱۲ ق، ج ۲، ص ۳۵۳؛ جصاص، ۱۴۰۵ ق، ج ۲، ص ۱۵۶) که ارتباط اختصاصی با نماز صبح را از بین می‌برند. دوم، در فقه امامیه، قنوت در تمام نمازها مستحب است (ابن شهر آشوب، ۱۳۶۹ ش، ج ۲، ص ۱۶۸)، لذا نمی‌تواند قرینه‌ای برای تعیین اختصاصی نماز صبح باشد.

۲-۲-۳- مناقشه بر سر دلالت لغوی: تحلیل معنای «وسطی» (عددی در برابر افضلی)

سومین محور نزاع درون متنی، بر سر معنای خود واژه «وسطی» است. در حالی که اکثر فقها آن را بر معنای



«توسط عددی یا زمانی» حمل کرده و در پی یافتن مصداق آن در میان نمازهای پنج‌گانه بوده‌اند، گروهی دیگر از مفسران بر معنای دوم این واژه، یعنی «افضل و خیار» (برترین)، تأکید کرده‌اند. زمخشری (۱۴۰۷ ق) به صراحت بیان می‌کند که «وسطی» می‌تواند به معنای «فضلی» باشد (ج ۱، ص ۲۸۷). بیضاوی (۱۴۱۸ ق) نیز این معنا را یکی از دو احتمال اصلی می‌داند (ج ۱، ص ۱۴۷)، و ابن عاشور این را به معنای برتری به دلیل جایگاه ویژه آن نزد پیامبر (ص) می‌داند (۱۴۲۰ ق، ج ۲، ص ۴۵۱). این رویکرد لغوی، زمینه را برای تفسیر کیفی (که در بخش‌های بعدی خواهد آمد) فراهم می‌کند و نشان می‌دهد که حتی در سطح یک واژه نیز، ظرفیت‌های معنایی متعددی برای استدلال وجود داشته است. این مناقشات متنی - قرآنی، بحران استنباط را از سطح تعارض روایات خارجی، به لایه‌های درونی خود متن مقدس کشانده و پیچیدگی‌های آن را دوچندان کرده‌اند.

۲-۳- ادله اصولی: چالش در کاربست اجماع، نسخ و دیگر قواعد استنباط

پیچیدگی بحران استنباط در مسئله «الصلاه الوسطی» زمانی به اوج خود می‌رسد که حتی ابزارهای طراحی شده در علم اصول فقه برای ایجاد قطعیت و حل اختلاف، یعنی «اجماع»، «نسخ» و قواعد دلالت‌شناسی، خود به میدان جدیدی برای مناقشه تبدیل می‌شوند. این بخش نشان می‌دهد که چگونه این ادله اصولی، به جای آنکه راه حل باشند، به بخشی از خود چالش تبدیل شده‌اند.

۲-۳-۱- چالش در ادله قطعی‌نما: تعارض اجماع‌ها و کاربرد قاعده نسخ

نخستین و شگفت‌انگیزترین چالش، به کاربست دلیل «اجماع» بازمی‌گردد. در علم اصول فقه، اجماع اغلب به عنوان دلیلی معرفی می‌شود که می‌تواند به مناقشات پایان داده و حکمی قطعی را تثبیت کند. با این حال، در عمل و در میدان واقعی استنباط، مسئله «الصلاه الوسطی» نشان می‌دهد که این دلیل، خود چگونه به میدانی برای مناقشه بدل شده است. این چالش با ظهور «ادعاهای متعارض اجماع» به اوج خود می‌رسد؛ از یک سو، فقیهان برجسته امامیه، همچون شیخ طوسی و صاحب جواهر، بر دیدگاه «نماز ظهر» ادعای «اجماع الفرقه المحقه» کرده‌اند (محقق حلی، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۵۲؛ علامه حلی، ۱۴۱۲ ق، ج ۴، ص ۱۵۷؛ صاحب جواهر، ۱۴۰۴ ق، ج ۷، ص ۱۳) اما در نقطه مقابل، سید مرتضی، برای دیدگاه رقیب، یعنی «نماز عصر»، ادعای «اجماع الشیعیه» را مطرح کرده است (علامه حلی، ۱۴۱۲ ق، ج ۴، ص ۱۶۰). این تعارض مستقیم، که توسط فقیهان بعدی به صراحت نقد شده، نشان می‌دهد که «اجماع» در این مسئله، خود به یک «داده مورد مناقشه» تبدیل شده است.

دومین چالش، به کاربرد «قاعده نسخ» در مواجهه با قرائت غیرمتواتر «... و صلاه العصر» بازمی‌گردد. براساس گزارش براء بن عازب، وی مدعی است که این عبارت، بخشی از آیه نازل شده بوده که سپس تلاوت آن نسخ گردیده است (طبری، ۱۴۱۲ ق، ج ۲، ص ۳۴۶؛ ابن عطیه، ۱۴۲۲ ق، ج ۱، ص ۳۲۳). این ادعا، اگر پذیرفته شود، می‌تواند آن قرائت را از درجه اعتبار ساقط کند. با این حال، استناد به نسخ تلاوت

با خبر واحد، خود با چالش‌های اصولی جدی روبه‌روست.

۲-۳-۲- چالش در دلالت‌های اولیه: مناقشه بر سر اصاله الظهور و مفهوم‌شناسی

فراتر از ادله قطعی نما، خود دلالت‌های اولیه متن نیز به کانون نزاع تبدیل شده‌اند. نخست، قاعده «اصاله الظهور» در فهم واژه «وسطی» به چالش کشیده شده است. آیا ظهور اولیه این کلمه، «توسط عددی و زمانی» است یا «افضلیت و برتری»؟ اکثر فقها بر معنای اول تمرکز کرده‌اند، اما مفسرانی چون زمخشری (۱۴۰۷ ق) به صراحت معنای دوم را نیز محتمل دانسته‌اند (ج ۱، ص ۲۸۷). دوم، مفهوم‌شناسی واژه «حافظوا» نیز مورد بحث قرار گرفته است. تحلیل صیغه «مفاعله» در این واژه، برخی را به این نتیجه رسانده که دلالت بر مبالغه و مداومت دارد و برخی دیگر، آن را نشانگر یک رابطه متقابل میان عبد و رب، یا عبد و خود نماز دانسته‌اند (جصاص، ۱۴۰۵ ق، ج ۲، ص ۱۵۵؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ ق، ج ۶، ص ۴۸۳). این تحلیل لغوی-اصولی بر اهمیت مضاعف آیه و جایگاه ویژه آن در نظام عبادی تأکید دارد.

۲-۳-۳- چالش در استلزامات فقهی-کلامی: مسئله وجوب وتر

درنهایت، این آیه به ابزاری برای مناقشات فقهی-کلامی دیگر نیز تبدیل شده است. فقهایی چون جصاص (۱۴۰۵ ق، ج ۲، ص ۱۵۵) و کیهاراسی (۱۴۲۲ ق، ج ۱، ص ۲۱۴)، با نگاهی اصولی به ساختار عددی نمازها، از این آیه برای نفی وجوب «نماز وتر» استدلال کرده‌اند. منطق آنان این است که وصف «وسطی» تنها برای یک مجموعه با عدد فرد (پنج نماز) معنادار است و اگر وتر واجب بود و تعداد نمازها به شش می‌رسید، دیگر نمی‌توانست «وسطی» داشته باشد. ماتریدی (۱۴۲۶ ق) نیز همین استدلال را برای اثبات «وتر بودن» تعداد نمازهای واجب به‌کار برده است (ج ۲، ص ۲۱۰). این استدلال‌ها، هرچند مستقیماً مصداق را تعیین نمی‌کنند، اما نشان می‌دهند که چگونه فهم یک آیه با دیگر مبانی فقهی و کلامی یک فقیه درهم تنیده است. این چالش‌های اصولی نشان می‌دهند که بحران تعیین مصداق «الصلاه الوسطی» تا چه اندازه عمیق است که حتی ابزارهای نهایی علم اصول نیز در مواجهه با آن، به جای حل مسئله، به بخشی از خود مسئله تبدیل شده‌اند.

۳- تحلیل مقایسه‌ای راهکارهای فریقین در مدیریت تعارض

پس از کالبدشکافی کانون‌های سه‌گانه نزاع در بخش پیشین، اکنون نوبت آن است که به تحلیل مقایسه‌ای «راهکارها» و «روش‌های» فقها و مفسران در مواجهه با این بحران استنباطی بپردازیم. این بخش نشان می‌دهد که چگونه هر مکتب، با اولویت‌بندی خاص خود میان ادله متعارض، به نتیجه‌ای متفاوت دست یافته و این انتخاب‌ها، بیش از هر چیز، بازتابی از مبانی بنیادین آن مکتب در اصول فقه و تفسیر است.



۳-۱- دیدگاه «نماز عصر»: راهکار حاکمیت نصّ مفسّر و قرائن کارکردی

دیدگاه قائل به «نماز عصر»، که به قول اکثریت فقهای اهل سنت (به ویژه ابوحنیفه و احمد بن حنبل) (محقق حلی، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۵۲) بدل شده است، نمونه ای کلاسیک از یک راهکار روشن برای مدیریت تعارض است: ترجیح مطلق نصّ نبوی که مستقیماً در مقام تفسیر آیه است، بر سایر ادله متعارض. منطق بنیادین این دیدگاه، که مبتنی بر غلبه رویکرد برون متنی است، یک «نظام اولویت بندی» مشخص را به نمایش می گذارد که در آن، حدیث به عنوان «مفسّر» قرآن عمل کرده و هرگونه استظهار دیگر را مقید می سازد.

محور اصلی این راهکار، استناد قاطع به حدیث مشهور «یوم الأحزاب» است. از منظر حامیان این دیدگاه، این حدیث به دلیل شهرت روایی و صراحت دلالتی، به مثابه «فصل الخطاب» عمل می کند. ابن عربی (۱۴۰۸ ق) پس از نقل حدیث، آن را دلیلی قوی بر مدعا می داند (ج ۱، ص ۲۲۵) و این رویکرد، یک بحث کلاسیک در اصول فقه، یعنی جواز «تخصیص کتاب با خبر واحد مشهور» را به نمایش می گذارد. این اصالت بخشی به حدیث، با شبکه ای از قرائن کارکردی و فضائل نیز تقویت می شود. مفسرانی چون زمخشری (۱۴۰۷ ق) و فخر رازی (۱۴۲۰ ق) اشاره می کنند که تأکید ویژه بر نماز عصر، با منطق اجتماعی سازگار است، چراکه وقت آن، زمان اوج اشتغال مردم به امور دنیوی و تجارت است و غفلت از آن محتمل تر است (زمخشری، ج ۱، ص ۲۸۸؛ فخر رازی، ج ۶، ص ۴۸۶). همچنین، روایات متعددی که نماز عصر را «از محبوب ترین نمازها نزد خداوند» معرفی کرده (بحرانی، ۱۴۰۵ ق، ج ۶، ص ۲۳) و بر عقوبت شدید تارک آن تأکید دارند (قاسمی، ۱۴۱۸ ق، ج ۲، ص ۱۶۴)، این تلقی را تقویت می کنند که تأکید قرآنی بر «الصلاه الوسطی» با همین جایگاه ممتاز نماز عصر در سنت نبوی، کاملاً هماهنگ است. پیچیدگی این دیدگاه زمانی آشکار می شود که می بینیم فقیه برجسته امامی، سید مرتضی، نیز همین قول را برگزیده و بر آن ادعای «اجماع الشیعه» کرده است (علامه حلی، ۱۴۱۲ ق، ج ۴، ص ۱۶۰). این انتخاب، که یک «معمای روش شناختی» به نظر می رسد، در مبانی اصولی خاص او نهفته است. او برای خبر واحد، به خودی خود، حجیت قائل نبود، مگر آنکه «محفوظ به قرائن قطعی» باشد. به نظر می رسد از دیدگاه او، شهرت گسترده و کثرت طرق حدیث یوم الأحزاب، آن را به سطحی از اطمینان رسانده که توانسته است بر روایات خاصه امامیه غلبه کند.

این انتخاب، البته، با نقد تند و چندوجهی فقهای بعدی امامیه مواجه شد. علامه حلی (۱۴۱۲ ق) در منتهی المطلب، استدلال سید مرتضی را از دو جهت به چالش می کشد: نخست، ادعای «اجماع» او را با اشاره به وجود خلاف مشهور در میان فقهای امامیه، به صراحت رد می کند. دوم، استناد به حدیث یوم الأحزاب را نیز با دو دلیل تضعیف می کند: یکی «معارضه» آن با روایات صحیح امامیه که بر نماز ظهر دلالت دارند، و دیگری «نقد تاریخی» مبنی بر اینکه فقیه بزرگی چون مالک بن انس، با وجود قرب عهد، این روایت را کنار گذاشته است (ج ۴، ص ۱۶۱). این مناظره درونی در فقه امامیه، به خوبی نشان می دهد که تفاوت در «مبانی حجیت خبر» تا چه اندازه می تواند حتی در درون یک مکتب فقهی منسجم، به

نتایج متضاد منجر شود.

در جمع‌بندی این بخش می‌توان گفت، راهکار دیدگاه «عصر» یک روش منسجم و قاطع برای پایان دادن به بحران استنباط از طریق اصالت بخشیدن به یک دلیل برون‌متنی کلیدی است. قوت این رویکرد در صراحت و قاطعیت آن نهفته است، اما همزمان با این چالش بنیادین روبه‌روست که برای رسیدن به این قطعیت، ناچار به نادیده گرفتن یا تأویل حجم قابل توجهی از ادله متعارض دیگر می‌شود؛ چالشی که زمینه را برای ظهور و تقویت راهکارهای رقیب فراهم آورده است.

۳-۲- دیدگاه «نماز ظهر»: راهکار حاکمیت تبیین معصوم و نقد نظام‌مند ادله معارض

در نقطه مقابل رویکردی که حجیت را به نصّ نبوی مشهور در منابع عامه می‌داد، مکتب فقهی امامیه راهکاری کاملاً متفاوت و دومرحله‌ای را برای مدیریت این بحران استنباطی صورت‌بندی کرد. این راهکار، که به تثبیت «نماز ظهر» به‌عنوان مصداق «الصلاه الوسطی» انجامید و به دیدگاه تقریباً اجماعی این مکتب بدل شد (محقق حلی، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۵۲؛ ابن شهرآشوب، ۱۳۶۹ ش، ج ۲، ص ۱۶۸؛ صاحب جواهر، ۱۴۰۴ ق، ج ۷، ص ۱۳)، بر یک اصل بنیادین استوار است: مرجعیت انحصاری تبیین اهل بیت (ع) و ضرورت ارزیابی و نقد سایر ادله براساس آن. این روش، صرفاً یک انتخاب از میان ادله متعارض نیست، بلکه نمایانگر یک معماری فکری منسجم است که ابتدا موضع خود را بر پایه‌ای کلامی تثبیت کرده و سپس به صورت نظام‌مند به تضعیف مبانی رقیب می‌پردازد.

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



۳-۲-۱- مرحله نخست (تثبیت): اصالت و مرکزیت تبیین ولایی

نقطه عزیمت و سنگ بنای این دیدگاه، روایات معتبر و متعددی است که مستقیماً از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) نقل شده است. در این روایات، که با سندهای صحیح توسط اصحابی چون زراره، ابوبصیر و محمد بن مسلم روایت شده (ابن بابویه، ۱۴۰۳ ق، ص ۳۳۱؛ کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۳، ص ۲۷۱)، «نماز ظهر» به صراحت به‌عنوان مصداق آیه معرفی می‌شود. اهمیت این روایات تنها در بیان حکم نیست، بلکه در ارائه یک «منطق تفسیری» درونی است. امام (ع) در تبیین خود، «نماز ظهر» را با ویژگی‌هایی چون «أَوَّلُ صَلَاةٍ أُنْزِلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ» و «وَسَطُ صَلَاتَيْنِ بِالنَّهَارِ: صَلَاةِ الْغَدَاةِ وَ صَلَاةِ الْعَصْرِ» توصیف می‌کند. این استدلال‌ها، با فضائل دیگری که برای نماز ظهر در روایات ذکر شده، مانند اینکه «ساعت باز شدن درهای آسمان و استجابات دعاست» (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۲، ص ۵۹۹) و اینکه نماز جمعه نیز در همین وقت اقامه می‌شود (عیاشی، ۱۳۸۰ ق، ج ۱، ص ۱۲۷؛ ابن بابویه، ۱۴۱۳ ق، ج ۱، ص ۱۹۶)، تقویت می‌گردد. در نظام فکری امامیه، این تبیین معصوم، به دلیل جایگاه کلامی امام به‌عنوان مفسر حقیقی قرآن، بالاترین درجه حجیت را داراست و می‌تواند به تنهایی بحران را حل کرده و بر تمام داده‌های متعارض دیگر حاکم شود.

۳-۲-۲- مرحله دوم (تضعیف): نقد فعالانه و نظام‌مند ادله معارض

پس از تثبیت موضع خود، فقهای امامیه به صورت فعال به نقد و ارزیابی ادله رقیب می‌پردازند. این فرایند نقادانه چند وجه دارد:

نقد حدیث یوم الأحزاب: این حدیث از چند منظر به چالش کشیده می‌شود. نخست، از منظر تعارض با ادله اقوی؛ در نظام اصولی امامیه، روایات اهل بیت (ع) به دلیل اتصال به منبع علم الهی، از درجه اعتبار بالاتری برخوردارند. بنابراین، حدیث یوم الأحزاب در مقام تعارض با روایات مستفیض از ائمه (ع)، کنار گذاشته می‌شود. چنان‌که محقق حلی به صراحت بیان می‌کند که این حدیث «مُعَارَضَةٌ بِمَا رَوَيْنَاهُ» است و ترجیح با روایات ماست (۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۵۳). دوم، از منظر نقد تاریخی و اعتبارسنجی؛ علامه حلی با طرح این نکته که فقیه بزرگی چون مالک بن انس، با وجود قرب عهد، این روایت را کنار گذاشته است، از یک شاهد تاریخی از درون سنت اهل سنت برای تضعیف جایگاه این حدیث بهره می‌برد (۱۴۱۲ ق، ج ۴، ص ۱۶۱).

بهره‌برداری از چالش قرائات: این دیدگاه از مناقشه متنی حول قرائت «و صلاة العصر» به عنوان ابزاری مؤثر برای تضعیف قول به «عصر» استفاده می‌کند. با اتکا بر قاعده اصولی «العطف يقتضي المغایره»، فقها استدلال می‌کنند که قرائت منسوب به مصاحف صحابه، خود بهترین شاهد تاریخی است بر اینکه در فهم متقدمین، «الوسطی» امری غیر از «العصر» بوده است (محقق حلی، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۵۲).

مدیریت تعارضات داخلی: پیچیدگی این راهکار در نحوه مواجهه با روایات ظاهراً متعارض در خود منابع امامیه آشکار می‌شود. برای نمونه، در روایتی در تفسیر قمی (۱۳۶۳ ش، ج ۱، ص ۷۹) و من لا یحضره الفقیه (۱۴۱۳ ق، ج ۱، ص ۱۹۶)، قرائت بدلی (...الْوُسْطَى صَلَاةُ الْعَصْرِ) به امام (ع) نسبت داده شده است. در مواجهه با این داده‌ها، برخی چون بحرانی، این روایات را بر «تقیه» حمل کرده‌اند (بحرانی، ۱۴۰۵ ق، ج ۶، ص ۲۳). راهکار دیگری که در عمل توسط فقهای بزرگی چون شیخ طوسی و صاحب جواهر به کار رفته، «اعراض و عدم اعتنا» است. آنان با تکیه بر «شهرت قطعی روایی و فتوایی» قول به ظهر، این اخبار مخالف را به قدری «شاذ» می‌دانند که در مقام استدلال، صرفاً به روایات معتبر و مشهور بسنده می‌کنند (برای نمونه نک: طوسی، ۱۳۸۷ ق، ج ۱، ص ۷۵؛ صاحب جواهر، ۱۴۰۴ ق، ج ۷، ص ۱۳). بدین ترتیب، راهکار مکتب امامیه یک معماری پیچیده و فعال است که با تکیه بر مبنای کلامی مرجعیت اهل بیت (ع)، ابتدا موضع فقهی خود را تثبیت کرده، سپس به صورت نظام‌مند اعتبار ادله رقیب را به چالش کشیده، و تعارضات داخلی را نیز با ابزارهایی چون «تقیه» و «اعراض» مدیریت می‌کند.

۳-۳- دیدگاه «نماز صبح»: راهکار استنطاق از انسجام درونی متن

در برابر رویکردهایی که راه حل بحران استنباط را در ترجیح یک دسته از نصوص برون متنی بر دیگری می‌جستند، جریان سومی ظهور کرد که راهکاری کاملاً متفاوت را پیشنهاد می‌داد: عبور از داده‌های تاریخی متعارض و کشف معنا از طریق استنطاق از «انسجام درونی متن قرآن». این دیدگاه که به تثبیت

«نماز صبح» به عنوان مصداق «الصلاه الوسطی» انجامید و به قول مختار فقهای بزرگی چون شافعی و مالک تبدیل شد (محقق حلی، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۵۲)، نمونه‌ای برجسته از یک روش‌شناسی متن‌محور است که بر خودپسندگی نسبی قرآن در دلالت و اولویت قرائن داخلی بر نصوص خارجی متعارض تأکید می‌ورزد.

۳-۳-۱- تبیین استدلال: معماری مبتنی بر قرائن داخلی

منطق بنیادین این راهکار، که ریشه‌های آن به صحابه‌ای چون ابن عباس، جابر بن عبدالله و معاذ بن جبل و تابعینی چون عطاء و مجاهد بازمی‌گردد (طبری، ۱۴۱۲ ق، ج ۲، ص ۳۵۰؛ سمرقندی، ۱۴۱۶ ق، ج ۱، ص ۱۵۶)، بر ترکیبی از استدلال‌های سیاقی، لغوی و کارکردی استوار است. محور اصلی این استدلال، ایجاد یک پیوند تفسیری قوی میان صدرآیه (الصلاه الوسطی) و ذیل آن (وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ) است. حامیان این دیدگاه معتقدند که ذکر «قنوت» بلافاصله پس از «الصلاه الوسطی»، یک قرینه سیاقی کلیدی است. از آنجا که «قنوت» (به معنای دعای خاص در نماز) در سنت فقهی شافعی و مالکی، مشخصه بارز نماز صبح تلقی می‌شد، این هم‌نشینی متنی به عنوان شاهدی قاطع بر این گرفته شد که «الوسطی» همان «صبح» است (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۲، ص ۶۰۰).

این استدلال با دو پایه دیگر تقویت می‌شود. نخست، تحلیل لغوی واژه «وسطی» به معنای «افضل و برترین»؛ چنان‌که زمخشری (۱۴۰۷ ق) اشاره می‌کند، «اوسط الشیء» به معنای «خیره و اعدله» است (ج ۱، ص ۲۸۷). بر این اساس، آیه امر به محافظت از برترین نماز می‌کند که با فضائل متعدد نماز صبح سازگار است. دوم، تحلیل کارکردی؛ نماز صبح به دلایل متعددی شاق‌ترین و پرفضیلت‌ترین نماز محسوب می‌شود: سنگینی آن بر منافقان، شهادت همزمان فرشتگان شب و روز (إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا)، توسط زمانی آن میان نمازهای شبانه و روزانه، و دشواری ادای آن در وقت خواب (فخر رازی، ۱۴۲۰ ق، ج ۶، صص ۴۸۴-۴۸۵؛ علامه حلی، ۱۴۱۲ ق، ج ۴، ص ۱۶۰) این مجموعه از قرائن، یک ساختار استدلالی منسجم برای این دیدگاه فراهم می‌آورد.



۳-۳-۲- تحلیل و نقد: چالش‌های پیش روی راهکار درون‌متنی

این راهکار متن‌محور، هرچند در ظاهر منسجم به نظر می‌رسد، اما خود با نقدهای جدی از سوی دو جریان رقیب روبه‌روست. نقد اول (از منظر قائلان به عصر): اولویت نص صریح بر استظهار ظنی. مهم‌ترین چالش پیش روی این دیدگاه، مواجهه با حدیث صریح «یوم الأحزاب» است. در نظام اصولی مکاتب اهل حدیث، استظهار از سیاق، هرچند معتبر، اما یک دلیل «ظنی» محسوب می‌شود که در برابر یک «نص صریح» نبوی، توان معارضه ندارد. در پاسخ، حامیان این دیدگاه ممکن است بر مبنای اصولی «اصاله عدم النسخ» و اولویت ظاهر قرآن بر خبر واحد ظنی، استدلال کنند.

نقد دوم (از منظر قائلان به ظهر و امامیه): تعارض با روایات خاصه و عدم انحصار قرینه. این

استدلال از چند جهت توسط مکتب امامیه به چالش کشیده می‌شود. نخست و بنیادین‌ترین نقد، تعارض مستقیم این دیدگاه با روایات صریح و معتبر اهل بیت (ع) است که «نماز ظهر» را به عنوان مصداق معرفی کرده‌اند. در نظام فقهی امامیه، تبیین معصوم بر هرگونه استظهار شخصی از متن قرآن، اولویت دارد. دوم، واژه «قنوت» دارای معانی متعددی چون «سکوت»، «طاعت» و «خشوع» است (طبری، ۱۴۱۲ ق، ج ۲، ص ۳۵۳؛ جصاص، ۱۴۰۵ ق، ج ۲، ص ۱۵۶) که ارتباط اختصاصی آن با نماز صبح را از بین می‌برند. سوم و مهم‌تر، حتی اگر «قنوت» به معنای دعا باشد، در فقه امامیه این عمل مستحب، در تمام نمازهای واجب رایج است و هیچ اختصاصی به نماز صبح ندارد (ابن شهر آشوب، ۱۳۶۹ ش، ج ۲، ص ۱۶۸). این نقدها، که مبتنی بر پیش‌فرض‌های روایی و فقهی متفاوتی هستند، به طور کامل مبنای استدلال شافعی و مالک را تضعیف کرده و نشان می‌دهند که چگونه یک استدلال درون‌متنی، خود به شدت به مبانی برون‌متنی وابسته است.

درنهایت، دیدگاه «صبح» نمونه‌ای قابل توجه از تلاش برای یافتن راه‌حلی مستقل از بحران تعارض اخبار است. این روش، با اولویت دادن به انسجام داخلی متن قرآن، راهکاری تفسیری را پیشنهاد می‌دهد که هرچند به دلیل ضعف در پاسخ‌گویی به این چالش‌های جدی، نتوانست به قول غالب در جهان اسلام تبدیل شود، اما نشان‌دهنده یک گرایش مهم در تاریخ تفسیر است که می‌کوشد حجیت و اصالت را در خود ساختار کلام الهی جستجو کند.

۳-۴- راهکارهای بدیل: عبور از بحران از طریق ابهام، تأویل و تفسیر کیفی

در حاشیه سه جریان اصلی فقهی که هر یک می‌کوشیدند مصداقی معین برای «الصلاة الوسطی» بیابند، راهکارهای بدیلی نیز در سنت اسلامی صورت‌بندی شد که با بازتعریف خود مسئله یا عدول از معنای ظاهری، از بن‌بست تعارض ادله عبور می‌کردند. این دیدگاه‌ها، هرچند به جریان غالب تبدیل نشدند، اما تحلیل انتقادی آنها به دلیل نوآوری روش‌شناختی و نشان دادن گستره کامل تفکر اسلامی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

۳-۴-۱- راهکار تربیتی-اصولی: ابهام حکیمانه و چالش با اصالت ظهور

این دیدگاه، که از تابعینی چون ربیع بن خثیم و سعید بن المسیب نقل شده است (طبری، ۱۴۱۲ ق، ج ۲، ص ۳۵۱)، با مشاهده تعارض آشتی‌ناپذیر ادله، به این نتیجه رسید که این ابهام، یک «ابهام عمدی و حکیمانه» از سوی شارع است. منطق این راهکار، با قیاس مسئله با موارد مشابهی چون پنهان بودن «لیله القدر» (فخر رازی، ۱۴۲۰ ق، ج ۶، ص ۲۸۳)، این است که هدف شارع، ترغیب مؤمنان به محافظت از تمام نمازهاست.

این راهکار، هرچند از نظر تربیتی جذاب است، اما با یک چالش بنیادین در علم اصول فقه روبه‌روست: مخالفت با «اصالة الظهور». اصل اولیه در فهم متون، حمل الفاظ بر معانی ظاهر و روشن

آنهاست. ادعای «ابهام عمدی» در حالی که آیه با ادات تعریف (الصلاه الوسطی) به یک مصداق معین اشاره دارد، نیازمند دلیلی بسیار قوی است که صرف وجود اختلاف در روایات، آن را تأمین نمی‌کند. از این منظر، این دیدگاه بیشتر به یک «اعلام شکست» در فرایند استنباط و توجیه آن با یک حکمت ذوقی شباهت دارد تا یک راهکار تفسیری مبتنی بر قواعد.

۳-۴-۲- راهکار کیفی: تفسیر «الوسطی» به «الفضلی» و چالش آن

راهکار دوم، که در دوران معاصر توسط متفکرانی چون محمد عبده صورت‌بندی شده (رشید رضا، ۱۴۱۴ ق، ج ۲، ص ۴۳۸)، با یک چرخش هرمنوتیکی، واژه «الوسطی» را نه به معنای «توسط عددی»، بلکه به معنای «الفضلی» (برترین) تفسیر می‌کند. بر این اساس، «الصلاه الوسطی» نه یک نماز معین، بلکه «نماز با خشوع» است.

این تفسیر، هرچند از نظر لغوی ممکن است (زمخشری، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۲۸۷) و با تأکید قرآن بر کیفیت عبادت نیز هماهنگ است (مغنیه، ۱۴۲۴ ق، ج ۱، ص ۳۶۷)، اما با یک مانع بزرگ روبه‌روست: «اجماع عملی و تاریخی مفسران و فقها». از صدر اسلام تا پیش از دوران معاصر، تقریباً تمام تلاش‌ها بر این فرض استوار بوده که «الصلاه الوسطی» یکی از نمازهای پنج‌گانه است. عدول از این فهم مشترک و تاریخی، نیازمند قرینه‌ای بسیار قوی است که این تفسیر، فاقد آن به نظر می‌رسد. این راهکار، بحران تعارض روایات را با خلق یک بحران بزرگتر، یعنی مخالفت با فهم تاریخی امت، حل می‌کند.

۳-۴-۳- راهکار تأویلی

در درون سنت شیعی، یک راهکار کاملاً متفاوت و مبتنی بر «تأویل باطنی» نیز وجود دارد که «الصلاه الوسطی» را بر وجود مقدس امیرالمؤمنین (ع) تطبیق داده است (عیاشی، ۱۳۸۰ ق، ج ۱، ص ۱۲۸). این رویکرد، که مبتنی بر نظریه «بطون قرآن» است، معنای آیه را از سطح فقهی به سطح کلامی-ولایی ارتقا می‌دهد. با این حال، این نوع تأویل، هرچند در چارچوب معرفتی خاص خود معنادار است، اما از منظر «اصول فقه»، فاقد حجیت برای استنباط حکم شرعی الزامی است. این روایات، در دسته‌بندی «اخبار تأویلی» قرار می‌گیرند که وظیفه‌شان بیان بطن و لایه‌های عمیق‌تر معنایی است، نه تأسیس یک حکم فقهی جدید یا نفی احکام ظاهری. بنابراین، این راهکار در عرض راهکارهای فقهی دیگر قرار نمی‌گیرد، بلکه در سطحی موازی با آنها حرکت می‌کند و بحران تعیین مصداق فقهی را حل‌نشده باقی می‌گذارد.

نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف عبور از مناقشه مصداق محور پیرامون «الصلاه الوسطی»، به تحلیل تطبیقی-روش‌شناختی راهکارهای مکاتب فریقین در مواجهه با چالش استنباط ناشی از تعارض ادله پرداخت.



تحلیل کانون‌های سه‌گانه نزاع (روایی، متنی-قرآنی و اصولی) و بررسی مقایسه‌ای راهکارهای ارائه شده، فرضیه اصلی این مقاله را تأیید کرد: ریشه اختلاف در تعیین مصداق، بیش از آنکه در تفاوت داده‌های در دسترس باشد، در تمایز بنیادین «اصول تفسیری» و «نظام اولویت‌بندی ادله» نزد هر مکتب نهفته است. تحلیل حاضر نشان داد که هر یک از دیدگاه‌های اصلی، محصول یک «منطق ترجیح» متفاوت در مواجهه با ادله متعارض هستند. این منطق‌ها، مدل‌های تحلیلی هستند که از عملکرد فقها قابل استنباطند:

منطق اول: حاکمیت نص تفسیری صریح. دیدگاه «نماز عصر»، که مورد پذیرش اکثریت اهل سنت است، بر این مبنا استوار است که یک حدیث نبوی که مستقیماً در مقام تفسیر آیه است (حدیث «يوم الأحزاب»)، بر تمام ادله دیگر، اعم از گزارش‌های اسباب نزول یا استظهارات مبتنی بر سیاق، حاکمیت دارد.

منطق دوم: حاکمیت تبیین ولایی. دیدگاه «نماز ظهر»، که دیدگاه مشهور امامیه است، نظامی را به نمایش می‌گذارد که در آن، روایات معتبر از اهل بیت (ع) به دلیل جایگاه کلامی آنان، در رأس هرم ادله قرار می‌گیرند و سایر ادله با معیار آنها سنجیده و در صورت لزوم، نقد و تضعیف می‌شوند.

منطق سوم: حاکمیت انسجام درون‌متنی. دیدگاه «نماز صبح»، که توسط شافعی و مالک نمایندگی می‌شود، در شرایط تعارض شدید نصوص خارجی، اولویت را به «قرائن داخلی» و «انسجام سیاقی» خود متن قرآن می‌دهد.

منطق‌های بدیل: راهکارهای اقلیت، مانند «ابهام حکیمانه» یا «تفسیر کیفی»، نشان‌دهنده عدول از خود منطق ترجیح و بازتعریف مسئله از منظری تربیتی یا اخلاقی هستند.

این مطالعه موردی به وضوح نشان داد که فرایند «تفسیر فقهی»، یک فعالیت مکانیکی و خنثی نیست، بلکه عمیقاً تحت تأثیر «مبانی پیشینی» کلامی و اصولی مجتهد قرار دارد. گزینش قاطع فقهای امامیه در ترجیح دیدگاه ظهر، بدون در نظر گرفتن مبنای کلامی آنان در مورد «مرجعیت علمی و عصمت اهل بیت (ع)» قابل فهم نیست. به همین ترتیب، اتکاء شافعی به قرائن سیاق، بازتابی از اصول تفسیری اوست که برای ساختار داخلی متن اهمیت ویژه‌ای قائل است. این یافته، این فرضیه را تقویت می‌کند که در شرایطی که ادله ظاهری دچار تعارض می‌شوند، آنچه نهایتاً مسیر استنباط را تعیین می‌کند، نه صرفاً خود ادله، بلکه «اصول و قواعد حاکم بر ذهن مجتهد» است. اختلاف بر سر «الصلاه الوسطی»، درواقع، اختلاف بر سر این است که در هنگام بحران تفسیری، به کدام منبع معرفتی باید پناه برد: به حدیث مشهور؟ به تبیین خاص؟ یا به خود متن؟

درنهایت، این پژوهش نشان داد که مناقشه پیرامون «الصلاه الوسطی»، فراتر از تعیین حکم یک مسئله فقهی، به مثابه یک «آینه تمام‌نما» از روش‌شناسی استنباط در سنت اسلامی عمل می‌کند. این آیه، با ابهام حکیمانه و احاطه شدن توسط ادله متعارض، به میدانی برای تجلی و کاربست تمام ابزارهای اجتهادی تبدیل شده است: از نقد سندی و دلالتی حدیث گرفته تا تحلیل‌های متنی-قرآنی، مناقشات

اصولی بر سر اجماع و نسخ، و حتی راهکارهای بدیل عرفانی و تأویلی. این تلاش ها نشان دهنده غنا و پیچیدگی «فرایند اجتهاد» برای کشف آن حقیقت واحد است. این مناقشه نشان می دهد که سنت فکری اسلامی، برای رسیدن به مراد شارع، تا چه اندازه به صورت روش مند و نظام مند، تمام ظرفیت های عقلی و نقلی خود را به کار گرفته و از هیچ کوششی فروگذار نکرده است.

منابع قرآن کریم

۱. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۰۳ ق). معانی الأخبار. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۱۳ ق). من لا یحضره الفقیه (جلد ۱). چاپ دوم. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳. ابن شهر آشوب، محمد بن علی (۱۳۶۹ ش). متشابه القرآن و مختلفه (جلد ۲). قم: بیدار.
۴. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم (۱۴۱۱ ق). تفسیر غریب القرآن. بیروت: دار و مکتبه الهلال.
۵. ابن عطیه، عبدالحق بن غالب (۱۴۲۲ ق). المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز (جلد ۱). بیروت: دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون.
۶. بحرانی، یوسف بن احمد (۱۴۰۵ ق). الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره (جلد ۶). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۷. بقاعی، ابراهیم بن عمر (۱۴۲۷ ق). نظم الدرر فی تناسب الآیات و السور (چاپ سوم)، (جلد ۱). بیروت: دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون.
۸. بیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۴۱۸ ق). أنوار التنزیل و أسرار التأویل (جلد ۱). بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۹. جصاص، احمد بن علی (۱۴۰۵ ق). احکام القرآن (جلد ۲). بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۱۰. حویزی، عبدعلی بن جمعه (۱۴۱۵ ق). تفسیر نور الثقلین (چاپ چهارم)، (جلد ۱). قم: اسماعیلیان.
۱۱. رشید رضا، محمد (۱۴۱۴ ق). تفسیر القرآن الحکیم (تفسیر المنار)، (جلد ۲). بیروت: دار المعرفه.
۱۲. زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۰۷ ق). الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل (چاپ سوم)، (جلد ۱). بیروت: دار الکتب العربی.
۱۳. سمین، احمد بن یوسف (۱۴۱۴ ق). الدر المصون فی علوم الکتاب المکنون (جلد ۱). بیروت: دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون.
۱۴. طبرانی، سلیمان بن احمد (۲۰۰۸ م). التفسیر الکبیر: تفسیر القرآن العظیم (جلد ۱). إربد، اردن: دار الکتب الثقافی.
۱۵. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ ش). مجمع البیان فی تفسیر القرآن (جلد ۲)، (چاپ سوم). تهران: ناصر خسرو.
۱۶. طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲ ق). جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر الطبری)، (جلد ۲). بیروت: دار المعرفه.
۱۷. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷ ق). المبسوط فی فقه الإمامیه (جلد ۱)، (چاپ سوم). تهران: المکتبه المرتضویه لإحياء الآثار الجعفریه.
۱۸. علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۲ ق). منتهی المطلب فی تحقیق المذهب (جلد ۴). مشهد: مجمع



البحوث الإسلامية.

۱۹. علم الهدی، علی بن الحسین (سید مرتضی) (۱۴۳۱ ق). تفسیر الشریف المرتضی المسمی. ب: نفائس التأویل (جلد ۱). بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۲۰. عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰ ق). التفسیر (تفسیر العیاشی) (جلد ۱). تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه.
۲۱. فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ ق). التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، (جلد ۶)، (چاپ سوم). بیروت: دار إحياء التراث العربي.
۲۲. قاسمی، جمال الدین (۱۴۱۸ ق). تفسیر القاسمی المسمی محاسن التأویل (جلد ۲). بیروت: دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون.
۲۳. قشیری، عبدالکریم بن هوازن (۲۰۰۰ م). لطائف الاشارات: تفسیر صوفی کامل للقرآن الکریم (جلد ۱)، (چاپ سوم). قاهره: الهیئه المصریه العامه للکتاب.
۲۴. قمی، علی بن ابراهیم (۱۳۶۳ ش). تفسیر القمی (جلد ۱)، (چاپ سوم). قم: دار الکتب.
۲۵. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ ق). الکافی (جلد ۳).
۲۶. کیهارسی، علی بن محمد (۱۴۲۲ ق). احکام القرآن (جلد ۱). بیروت: دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون.
۲۷. ماوردی، علی بن محمد (بی تا). النکت و العیون تفسیر الماوردی (جلد ۱). بیروت: دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون.
۲۸. محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۴۰۷ ق). المعتبر فی شرح المختصر (جلد ۲). قم: مؤسسه سید الشهدا علیه السلام.
۲۹. مغنیه، محمد جواد (۱۴۲۴ ق). التفسیر الکاشف (جلد ۱). قم: دار الکتب الإسلامی.
۳۰. نجفی، محمد حسن (صاحب الجواهر) (۱۴۰۴ ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام (جلد ۷)، (چاپ هفتم). بیروت: دار إحياء التراث العربي.
۳۱. نحاس، احمد بن محمد (۱۴۲۱ ق). اعراب القرآن (جلد ۱). بیروت: دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون.



بررسی تحولات سیاسی و اجتماعی بر فرهنگ قالی بافی شهرستان تویسرکان استان همدان در پنج دهه اخیر

سپهر قاسمی^۱، اشکان رحمانی^۲

تاریخ ارسال: ۱۴۰۴/۸/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۷



دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



چکیده

قالی بافی در شهرستان تویسرکان، یکی از مهم‌ترین جلوه‌های هنر و فرهنگ بومی استان همدان است که در طول تاریخ، پیوندی عمیق با ساختار اجتماعی، اقتصادی و سیاسی منطقه داشته است. با این حال، تحولات سیاسی و اجتماعی چند دهه‌ای اخیر، از جمله تحریم‌های اقتصادی، تغییر سیاست‌های صادراتی فرش، مهاجرت‌های روستایی، کاهش مشارکت زنان در بافت، و ورود رنگ‌ها و الیاف مصنوعی، به تدریج موجب دگرگونی در ساختار فنی، بصری و فرهنگی قالی‌های این منطقه شده‌اند. هدف این پژوهش، بررسی تأثیر تحولات سیاسی، اجتماعی معاصر بر طرح‌ها، رنگ‌بندی و شیوه‌های فنی قالی بافی تویسرکان و تحلیل نقش این تحولات در تغییر هویت فرهنگی قالی این منطقه است. در پاسخ به پرسش اصلی پژوهش مبنی بر اینکه «تحولات سیاسی و اجتماعی چه تأثیری بر ویژگی‌های فنی و فرهنگی قالی بافی تویسرکان داشته‌اند؟»، داده‌ها از طریق مشاهده میدانی، مصاحبه‌ی نیمه ساختاریافته با بافندگان، طراحان و فروشندگان محلی و بررسی منابع اسنادی گردآوری شده‌اند. این پژوهش با رویکردی توصیفی-تحلیلی، پیوند میان تحولات کلان اجتماعی و تغییرات در هنرهای سنتی را روشن ساخته است. ضرورت پژوهش در پرکردن شکاف مطالعاتی موجود در حوزه‌ی بررسی تأثیر عوامل کلان سیاسی

۱- دانشجوی دکتری هنرهای اسلامی، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

۲- دانشیار، گروه هنر، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

و اجتماعی بر هنرهای بومی به ویژه قالی بافی مناطق غربی ایران نهفته است؛ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که سیاست‌های اقتصادی کلان و رکود صادرات فرش ایران، همراه با تغییر در ساختار اجتماعی و فرهنگی منطقه، باعث کاهش اصالت نقوش، جایگزینی رنگ‌های شیمیایی، و افول مهارت‌های سنتی در میان نسل‌های جدید بافندگان شده است. در عین حال، برخی ویژگی‌های اصیل مانند نقوش لچک و ترنج و رنگ‌های آبی و قرمز، همچنان در آثار محلی حفظ شده‌اند.

واژه‌های اصلی: تحولات سیاسی، تحولات اجتماعی، فرهنگ قالی بافی، تویسرکان، همدان.

مقدمه

در سال‌های اخیر، قالی بافی به عنوان یکی از مهم‌ترین جلوه‌های فرهنگی و هنری ایران، تحت تأثیر مستقیم تحولات سیاسی و اجتماعی کشور قرار گرفته است. شهرستان تویسرکان در استان همدان، از مناطقی است که قالی بافی در آن نه تنها به عنوان یک حرفه و منبع درآمد، بلکه به عنوان بخشی از هویت فرهنگی مردم شناخته می‌شود. در تبیین این جایگاه باید گفت که فرهنگ، مجموعه‌ای پیچیده از دانش، باورها، هنر و آدابی است که فرد به عنوان عضو جامعه کسب می‌کند و هویت فرهنگی، فرایند معنا سازی براساس این تعلقات است که میان «خود» و «دیگری» تمایز ایجاد می‌کند. به تعبیر استوارت هال، هویت فرهنگی امری ایستا و ثابت نیست، بلکه فرایندی مداوم از «شدن» است که همواره در دل بازنمایی‌های هنری و تولیدات مادی بازتولید می‌شود (۱۹۹۰: ۲۲۲-۲۳۷).



در این میان قالی دستباف، به عنوان شاخص‌ترین هنر بومی ایران، با اتکا بر نقش‌ها، طرح‌ها و عناصر تصویری و نمادین، نقشی بنیادین در بازنمایی و تثبیت هویت فرهنگی اقوام ایرانی ایفا کرده است. پیوند ناگسستنی فرش دستباف و فرایند تولید آن با لایه‌های گوناگون زیست، فرهنگ و جهان بینی انسان ایرانی موجب شده است که این هنر، فراتر از یک دست‌بافته تزئینی، واجد کارکردی هویتی باشد و همچون نمادی فرهنگی، آیین‌ها، رسوم، روایت‌ها و حکایت‌های بومی و اساطیری را در خود منعکس سازد؛ به گونه‌ای که می‌توان آن را حامل و بیانگر هویت ملی ایرانی دانست (رشادی و همکاران، ۱۴۰۲: ۲۱۸). این هویت در قالی بافی تویسرکان، در قالب ارتباط میان فرهنگ بومی و ارزش‌های دینی، و همچنین پاسداشت زبان بصری گذشتگان در نقوش قالی نمود می‌یابد. بنابراین، هرگونه تغییر در تار و پود این هنر، صرفاً یک دگرگونی فنی نیست، بلکه بازتابی از تغییر در لایه‌های عمیق هویت فرهنگی بافندگان است. با این حال، تغییرات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی چند دهه‌ای اخیر، ساختار سنتی این هنر را دستخوش دگرگونی‌هایی؛ از تغییر در شیوه‌ی تولید و نقش زنان در این عرصه گرفته تا دگرگونی در بازار فروش و نوع طرح‌ها و رنگ‌ها کرده است.

این پژوهش با هدف بررسی تأثیر تحولات سیاسی و اجتماعی معاصر بر فرهنگ قالی بافی در شهرستان تویسرکان انجام گرفته است. درواقع، پرسش اصلی پژوهش بر این محور است که تحولات

سیاسی و اجتماعی در عصر معاصر چه تأثیری بر فرهنگ، ساختار و استمرار قالی بافی در تویسرکان داشته‌اند؟ ضرورت انجام این پژوهش از آنجا سبب می‌گیرد که قالی بافی نه تنها یک فعالیت اقتصادی، بلکه بخشی از میراث فرهنگی و هویت اجتماعی مردم این منطقه است لذا شناخت عوامل مؤثر بر تغییر یا تداوم این هنر می‌تواند به برنامه‌ریزی بهتر جهت حفظ و احیای آن کمک کند. از سوی دیگر، بررسی این موضوع، تصویر روشن‌تری از رابطه‌ی میان تحولات اجتماعی و فرهنگی در مناطق سنتی ایران ارائه می‌دهد و می‌تواند به درک بهتر از چگونگی تأثیر سیاست‌ها و شرایط اجتماعی بر صنایع دستی بومی منجر شود. در مجموع، پژوهش جاری تلاشی جهت پیوند دادن ابعاد تاریخی، اجتماعی و فرهنگی با واقعیات روز جامعه‌ی تویسرکان است، تا بتوان فهمید چگونه تحولات سیاسی و اجتماعی عصر معاصر، مسیر و محتوای فرهنگی قالی بافی در این شهرستان را شکل داده‌اند.

پیشینه پژوهش

بررسی منابع و مطالعات انجام شده در حوزه‌ی فرش ایران نشان می‌دهد که هرچند درباره‌ی قالی بافی استان همدان پژوهش‌های قابل توجهی صورت گرفته است، اما پژوهشی جامع که به‌طور خاص به تأثیر تحولات سیاسی و اجتماعی بر بافته‌های منطقه‌ی تویسرکان بپردازد، تاکنون انجام نشده است. اغلب مطالعات پیشین، تمرکز خود را بر جنبه‌های هنری، نقوش سنتی یا ویژگی‌های فرمی و فنی قالی‌های شهرستان همدان و ملایر معطوف داشته‌اند و به ارتباط این عناصر با تحولات فرهنگی و ساختاری کمتر پرداخته‌اند.

به‌آذین (۱۳۴۴) در کتاب قالی ایران، به بررسی تاریخچه‌ی قالی بافی در استان همدان پرداخته و تأثیر بازارهای داخلی و خارجی را بر روند تولید و تحول نقش‌ها و رنگ‌ها در این منطقه مورد توجه قرار داده است. صوراسرافیل (۱۳۷۵) در کتاب فرش همدان، با رویکردی اجتماعی، به تأثیر تحولات فرهنگی و اقتصادی بر نقوش و کیفیت تولید فرش در همدان اشاره دارد. ملکی و همکاران (۱۳۸۷) در مقاله‌ی صنعت فرش همدان، نقشه‌های مورد استفاده در قالی‌های صادراتی و داخلی را در شش گروه عمده طبقه‌بندی کرده و تحولات آنها را در ارتباط با تقاضای بازار جهانی بررسی کرده‌اند. محمدی (۱۳۸۷) در مقاله‌ی فرش همدان، با تأکید بر جنبه‌های اجتماعی و فرهنگی، نقوش رایج در این منطقه را بازنمایی از باورها و زندگی روزمره‌ی مردم دانسته است. ژوله (۱۳۹۰) در کتاب پژوهشی در فرش ایران، ضمن ارائه‌ی تصویری کلی از ساختار و ویژگی‌های فنی فرش استان همدان، بر جایگاه تویسرکان به‌عنوان یکی از کانون‌های تولید فرش‌های اصیل و بادوام تأکید کرده است. جلیلیان (۱۳۹۱) در پایان‌نامه‌ی خود با عنوان بررسی نقوش فرش روستایی بافت همدان، ریشه‌ی بسیاری از نقوش رایج را در نمادهای فرهنگی و اجتماعی چون خیر و برکت جست‌وجو کرده است. در میان منابع بین‌المللی، آلیند (۱۹۹۸)، در کتاب راهنمای کامل فرش‌های شرقی به پیشینه‌ی تاریخی قالی بافی در همدان اشاره کرده و آن را یکی از مراکز مهم بافت در غرب ایران از دوران صفویه می‌داند. سخایی (۲۰۰۸) در کتاب قالیچه‌ها و قالی‌های شرقی،

با تمرکز بر قالی‌های ملایر، ویژگی‌های رنگ و نقوش منطقه‌ای استان همدان را بررسی می‌کند. فورد (۲۰۰۸) در کتاب طراحی فرش شرقی، طرح ماهی هراتی را از مهم‌ترین ویژگی‌های قالی‌های همدان دانسته و پیوند آن را با سنت‌های باستانی ایران تبیین می‌کند.

با وجود این حجم از مطالعات، بیشتر پژوهش‌ها به توصیف فرمی قالی همدان یا تحلیل طرح و نقوش کلاسیک آن محدود بوده‌اند. بررسی وجود ندارد که رابطه‌ی میان تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی معاصر و تغییر در ویژگی‌های فنی، رنگی و طرحی قالی‌های تویسرکان را به صورت نظام‌مند تحلیل کرده باشند. این خلأ پژوهشی، ضرورت انجام مطالعه‌ی حاضر را روشن می‌سازد؛ مطالعه‌ای که می‌کوشد ضمن مستندسازی ویژگی‌های فرمی، فنی و بصری قالی‌های منطقه، روند تغییرات آنها را در بستر تحولات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی معاصر بازخوانی کند.

روش پژوهش

پژوهش فوق از نظر هدف، کاربردی و از حیث روش‌شناسی توصیفی-تحلیلی با رویکرد کیفی-تفسیری است؛ پژوهش جاری با محوریت بررسی تأثیر تحولات سیاسی، اجتماعی معاصر بر فرهنگ قالی‌بافی شهرستان تویسرکان انجام گرفته است. گردآوری داده‌ها در دو مرحله؛ ابتدا از طریق مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی به منظور تدوین مبانی نظری و بررسی پیشینه‌ی تاریخی قالی‌بافی منطقه؛ سپس از طریق مطالعات میدانی شامل مشاهده‌ی مستقیم، مصاحبه‌ی نیمه‌ساختاریافته و تکمیل کارت مشاهده جهت ثبت ویژگی‌های فنی و بصری قالی‌ها انجام گرفته است. جامعه‌ی آماری پژوهش شامل بافندگان، رنگرزان، طراحان و فروشندگان فرش در استان همدان است. روش نمونه‌گیری غیرتصادفی و هدف‌مند بوده و ۴ نفر از فعالان حوزه‌ی فرش (۲ بافنده و ۲ طراح و فروشنده) جهت مصاحبه انتخاب شدند. داده‌ها با استفاده از تحلیل کیفی-تفسیری و در سه مرحله‌ی کدگذاری باز، محوری و انتخابی تحلیل شدند تا ارتباط میان متغیرهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی استخراج شود. جهت اعتبارسنجی یافته‌ها، از روش سه‌سوسازی شامل مقایسه‌ی داده‌های حاصل از مشاهده، مصاحبه و منابع مکتوب استفاده شد. همچنین بازبینی مشارکت‌کنندگان جهت تأیید صحت نتایج به کار رفت. در مجموع، روش پژوهش حاضر با ترکیب داده‌های اسنادی و میدانی، تصویری جامع از تأثیر تحولات معاصر بر اصالت طرح، رنگ و ساختار فنی قالی‌های تویسرکان ارائه می‌دهد.

تأثیر تحولات سیاسی و اجتماعی بر وضعیت کنونی قالی‌بافی در شهرستان تویسرکان

قالی‌بافی در شهرستان تویسرکان، همچون بسیاری از مناطق ایران، همواره در پیوندی تنگاتنگ با شرایط سیاسی و اجتماعی جامعه قرار داشته است. این هنر سنتی که زمانی به عنوان یکی از پایه‌های اصلی اقتصاد خانوار و بخشی از هویت فرهنگی مردم منطقه شناخته می‌شد، در دهه‌های اخیر تحت تأثیر دگرگونی‌های گسترده سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، چهره‌ای متفاوت به خود گرفته است. «پس



از انقلاب اسلامی و به‌ویژه در دوران پس از جنگ تحمیلی، تغییر در سیاست‌های اقتصادی کشور، مهاجرت گسترده روستاییان به شهرها و کاهش حمایت‌های دولتی از صنایع دستی، موجب شد قالی بافی در کشور و به‌خصوص تویسرکان از مسیر سنتی خود فاصله گیرد» (صبوحی و نگارندگان، ۱۳۹۹: ۸۶-۸۷). در گذشته، کارگاه‌های قالی بافی با ساختار خانوادگی و با تکیه بر تجربه‌ی نسل‌های پیشین فعالیت می‌کردند؛ اما با دگرگونی‌های اجتماعی، نقش اقتصادی این کارگاه‌ها کاهش یافته و جای خود را به تولیدات محدود و پراکنده داده‌اند. در شرایط کنونی، بیشتر بافندگان را زنان تشکیل می‌دهند (جدول ۱)؛ زنانی که غالباً به دلیل فشارهای اقتصادی، بیکاری مردان در بخش‌های دیگر و تغییرات در سبک زندگی اجتماعی، ناچار به فعالیت در این حوزه هستند. با این حال، نبود آموزش حرفه‌ای، دسترسی محدود به بازار فروش، و ضعف در نظام حمایتی باعث شده است که این گروه علی‌رغم تلاش زیاد، سهم اندکی از درآمد واقعی قالی را به‌دست آورند. فقر اقتصادی بافندگان، در کنار تحولات فرهنگی جامعه، موجب افت کیفیت تولید، تکرار نقوش و از بین رفتن بخشی از اصالت‌های هنری شده است. «تحولات سیاسی در سطح ملی، ازجمله تغییر در سیاست‌های بازرگانی و کاهش صادرات صنایع دستی، نیز تأثیر مستقیمی بر وضعیت صنعت علی‌الخصوص قالی بافی در تویسرکان گذاشته است» (مؤمنی و نعمت‌اللهی، ۱۴۰۲: ۸۶). نبود ثبات در بازار فرش، افزایش قیمت مواد اولیه و کم‌رنگ شدن نقش نهادهای دولتی در حمایت از تولیدکنندگان محلی، موجب شده بسیاری از بافندگان به شیوه‌ی خویش‌فرمایی روی بیاورند. «درمقابل، نظام کارفرمایی که پیش‌تر از سوی شرکت‌های دولتی یا نیمه‌دولتی هدایت می‌شد، اکنون به شکل محدود و غیرمتمرکز ادامه دارد. از سوی دیگر، تغییرات اجتماعی همچون گسترش آموزش رسمی، افزایش اشتغال زنان در بخش‌های دیگر و نفوذ رسانه‌ها، باعث تغییر در نگرش نسل جوان به قالی بافی شده است. در حالی که نسل‌های پیشین این حرفه را نمادی از هویت و هنر می‌دانستند، امروزه بسیاری از جوانان آن را کاری سخت و کم‌درآمد تلقی می‌کنند» (Satvati & Gor-ji, 2018: 185). با وجود همه این دگرگونی‌ها، هنوز هم در مناطقی چون درباز، شهرستانه، بیرده، اشترمل، تخته‌گلی، تخته سفید، باباکمال، پیرپازول، سیاده، مالیچه، گل‌زرد و یعقوب‌شاه، قالی بافی به‌عنوان بخشی از فرهنگ محلی زنده است. در این مناطق، نقوش اصیل و تلفیقی همچنان بافته می‌شوند، گرچه در بسیاری موارد کیفیت و اصالت رنگ‌ها و طرح‌ها تحت تأثیر شرایط اقتصادی و اجتماعی قرار گرفته است.

جدول ۱: تعداد بافندگان شهرستان تویسرکان (نگارندگان)

تعداد بافندگان فعال در شهرستان تویسرکان	آقا	۶۵ نفر	۱۲٪
	خانم	۵۰۰ نفر	۸۸٪

تأثیر تحولات سیاسی و اقتصادی بر صادرات قالی ایران با تأکید بر قالی‌های استان همدان و شهرستان تویسرکان

تحولات صنعت قالی‌بافی ایران در دهه‌های اخیر عمده‌تأ ریشه در عوامل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دارند، این تحولات نه تنها موجب تغییر در ساختار تولید و بازار فروش قالی‌های ایرانی شده‌اند، بلکه بر حیات اقتصادی جوامع محلی بافنده، از جمله شهرستان تویسرکان در استان همدان نیز تأثیر مستقیمی بر جای گذاشته‌اند. در دهه‌های گذشته، صادرات قالی دستباف به‌ویژه در استان‌های غربی ایران از جمله همدان، سهم قابل توجهی در اقتصاد محلی داشت. قالی‌های این مناطق، با طرح‌های اصیل لچک و ترنج و رنگ‌های طبیعی سرمه‌ای و قرمز، از جایگاه ویژه‌ای در بازارهای جهانی برخوردار بودند. با این حال، از ابتدای دهه‌ی ۱۳۹۰ (دهه‌ی ۲۰۱۰ میلادی)، مجموعه‌ای از عوامل سیاسی و اقتصادی موجب افول چشمگیر صادرات فرش ایران شد. «از منظر سیاسی، اعمال تحریم‌های اقتصادی گسترده علیه ایران به‌ویژه پس از خروج ایالات متحده از برجام در سال ۲۰۱۸، مسیر صادرات قالی را به شدت محدود کرد. این تحریم‌ها، که انتقال پول و مبادلات بانکی بین‌المللی را دشوار ساختند، صادرکنندگان ایرانی را از دسترسی مستقیم به بازارهای جهانی محروم کردند» (Intelli news, 2023). افزون بر آن، سیاست‌های داخلی مانند الزام صادرکنندگان به بازگرداندن ارز حاصل از صادرات به سامانه‌های رسمی دولتی، انگیزه‌ی تولید و صادرات را کاهش داد (Iran Focus, 2024). از سوی دیگر، تحولات اقتصادی داخلی از جمله افزایش هزینه‌ی مواد اولیه، رکود بازار داخلی و نبود حمایت کافی از بافندگان سنتی نیز بر وضعیت صادرات تأثیر گذاشت. به‌ویژه در استان همدان و شهرستان تویسرکان، کاهش دسترسی به مواد باکیفیت، جایگزینی رنگ‌های مصنوعی به جای رنگ‌های طبیعی، و افت توان مالی کارگاه‌های کوچک، سبب شد تولید از شکل تجاری و صادرات محور به تولید محدود خانگی تغییر یابد. در دهه‌ی اخیر، افت ارزش صادرات قالی ایران به روشنی گویای این بحران ساختاری است. براساس داده‌های بانک جهانی (WITS, 2023) و مرکز آمار (CEIC, 2017)، ارزش صادرات فرش دستباف ایران از بیش از ۴۲۷ میلیون دلار در سال ۲۰۱۱ به حدود ۴۰ تا ۵۰ میلیون دلار در سالیان اخیر رسیده است (جدول ۲)؛ کاهش بیش از ۹۰ درصد طی یک دهه (نمودار ۱). این روند نزولی نه تنها بازتاب فشارهای بین‌المللی و سیاست‌های داخلی است، بلکه نشان‌دهنده‌ی تغییر ذائقه‌ی بازار جهانی و رقابت پذیری پایین فرش ایرانی در برابر تولیدکنندگان نوظهور مانند هند و نپال است.

در سطح استانی، استان همدان که یکی از مراکز تاریخی قالی‌بافی ایران به شمار می‌رود، همچون سایر مناطق از این رکود آسیب دیده است (جدول ۳). در شهرستان تویسرکان، بخش عمده‌ای از تولیدکنندگان که پیش‌تر در قالب کارفرمایی یا خویش‌فرمایی به صادرات غیرمستقیم اشتغال داشتند، امروز فعالیت خود را به بازارهای محلی محدود کرده‌اند (جدول ۴). تغییرات ناشی از تحریم‌ها موجب شده ارتباط میان بافندگان روستایی و صادرکنندگان مرکزی گسسته شود و بسیاری از بافندگان، به‌ویژه زنان روستایی، از چرخه‌ی تولید حرفه‌ای خارج شوند. از نظر فرهنگی نیز، توقف صادرات و کاهش



تقاضای خارجی باعث رکود در نوآوری طرح‌ها و رنگ‌ها شده است. در گذشته، بازار جهانی موجب تشویق به تنوع نقوش و ارتقای کیفیت بود؛ اما امروز، نبود این بازار انگیزه‌ی بافندگان جهت حفظ یا توسعه‌ی اصالت‌های هنری را کاهش داده است. نتیجه‌ی این وضعیت، کاهش تدریجی جایگاه جهانی قالی همدان و تویسرکان و تهدید جدی جهت تداوم سنت‌های بومی قالی بافی در این نواحی است.

جدول ۲: روند صادرات فرش دستباف در ایران (نگارندگان)

سال / دوره	ارزش صادرات (میلیون دلار)	توضیح / منبع
۲۰۱۱	۴۲۷,۴	اوج صادرات فرش دستباف ایران در دهه‌ی اخیر (Intelli news, 2023)
۲۰۱۷	۳۶۰	کاهش صادرات طبق داده‌های CEIC (CEIC Data, 2017)
۲۰۱۸-۲۰۱۹	۳۰۶,۵	تغییر تمرکز بازار به سمت فرش ماشینی (Kohan Textile Journal, 2019)
۲۰۲۲	۵۰,۵	کاهش شدید صادرات طبق داده‌های WITS (World Bank, 2023)
۲۰۲۳	۵۳,۵	اندکی بهبود در صادرات قالی (OEC, 2023)
۲۰۲۴	۴۱,۷	کاهش مجدد طبق گزارش WANA (WANA, 2024)
۲۰۲۵	۳۹,۷	ادامه روند نزولی براساس داده‌های MENA Covering (MENA Covering, 2025)



دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



جدول ۳: میزان تولید قالی در استان همدان در پنج سال اخیر (نگارندگان)

میزان تولید قالی در استان همدان (متر مربع)	۱۴۰۰-۱۳۹۹	۱۴۰۱-۱۴۰۰	۱۴۰۲-۱۴۰۱	۱۴۰۳-۱۴۰۲	۱۴۰۴-۱۴۰۳
	۲۹,۰۰۰ متر مربع	۳۳,۴۰۰ متر مربع	۴۵,۰۰۰ متر مربع	۳۶,۷۰۰ متر مربع	۴۰,۰۰۰ متر مربع

جدول ۴: تعداد و درصد تولیدکنندگان شهرستان تویسرکان ۳ (نگارندگان)

شاخص‌ها	دوره اوج صادرات (تقریبی: ۱۳۷۵-۱۳۸۵)	دوره کاهش صادرات (۱۳۹۰ به بعد)
درصد و تعداد تولیدکنندگانی که به‌طور مستقیم در صادرات نقش دارند.	۳-۱۲٪	۰-۰٪
درصد و تعداد تولیدکنندگانی که به‌طور غیرمستقیم (از طریق کارفرمایان و تجار همدان/تهران) در صادرات مشارکت دارند.	۸-۳۲٪	۶-۱۶٪
درصد و تعداد تولیدکنندگانی که عمدتاً در بازار داخل فعالیت دارند.	۱۴-۵۶٪	۸۳,۳-۱۰٪

تحولات سیاسی و اجتماعی و تأثیر آنها بر طرح‌ها و نقوش قالی بافی در شهرستان تویسرکان

در گذشته، قالی‌های تویسرکان بیشتر با طرح لچک و ترنج شناخته می‌شدند. این طرح‌ها که ساختاری هندسی با لبه‌های پلکانی و نقوش گیاهی پوشیده داشتند، نشان‌دهنده‌ی ترکیب نظم هندسی با الهام از طبیعت بودند. «براساس پژوهش‌های استون، لچک و ترنج‌های قالی‌های تویسرکان اغلب دارای

سرترنج‌هایی با تزیینات منظم و هندسی اند که اصالت طرح‌های ایرانی را حفظ کرده‌اند» (استون، ۱۳۹۱: ۱۱۳). در همین راستا، به‌آذین به دوام بالای بافت و استحکام مواد اولیه‌ی قالی‌های منطقه اشاره کرده و آنها را در عین سادگی، نمونه‌ای از قالی‌های اصیل روستایی دانسته است (به‌آذین، ۱۳۴۴: ۸۸).

با گذر زمان و در اثر تغییرات اجتماعی و فرهنگی، ازجمله کاهش حضور نسل‌های جوان در حرفه‌ی قالی‌بافی، مهاجرت روستاییان، و دگرگونی در بازار مصرف، اصالت طرح‌های سنتی تا حدودی دچار تحول شد. در قالی‌های جدیدتر، سادگی و صراحت خطوط سنتی همچنان حفظ شده، اما بسیاری از طرح‌ها به‌سوی نقوش ابتدایی‌تر یا اقتباسی از مناطق دیگر گرایش یافته‌اند. در برخی نمونه‌ها، حضور نقوش حیوانی و پرندگان دیده می‌شود که بازتابی از طبیعت و باورهای بومی در ذهن بافندگان است. «به‌گفته‌ی نیکویی، متداول‌ترین طرح در میان قالی‌های تویسرکان، ترکیب لچک و ترنجی بزرگ با متنی کوچک است که عمدتاً از نقوش گیاهی تشکیل می‌شود و خطوط کنگره‌ای و دندانه‌دار در حاشیه‌ی آن تکرار می‌گردد. این ویژگی‌ها علاوه بر زیبایی بصری، نوعی هماهنگی میان ساختار هندسی و روح روستایی منطقه را بازتاب می‌دهند» (۱۳۸۷: ۱۰). در میان نقوش بومی منطقه، طرح‌های آقاصادقی (دارایی)، مالیچه، زاغه و اژدر (اژدها) از شناخته‌شده‌ترین نمونه‌ها هستند. پژوهشگرانی چون صوراسرافیل و ژوله این طرح‌ها را از مهم‌ترین نقوش بومی منطقه دانسته‌اند که بیشتر در روستاهای مالیچه و زاغه بافته می‌شوند (صوراسرافیل، ۱۳۷۵: ۱۴۵؛ ژوله، ۱۳۹۰: ۱۹۹). وجه مشترک این نقوش، سادگی در فرم و استحکام در طراحی است که آنها را از دیگر مناطق متمایز می‌سازد. بسیاری از این قالی‌ها دارای دو یا سه ترنج‌اند و نقوش گردان در آنها به‌صورت زاویه‌دار و شکسته دیده می‌شود؛ ویژگی‌ای که ریشه در سنت‌های کهن قالی‌بافی این ناحیه دارد (یساولی، ۱۳۷۵) (تصاویر ۱ الی ۴).

از منظر اجتماعی، تغییر در ذائقه‌ی خریداران، ورود رنگ‌های شیمیایی و کاهش دسترسی به مواد طبیعی موجب دگرگونی در ترکیب رنگ‌ها (جدول ۵) و ساختار بصری نقوش شده است. در کنار این عوامل، سیاست‌های اقتصادی و بازرگانی دهه‌های اخیر نیز با تأثیرگذاری بر بازار صادرات فرش ایران، مسیر طراحی و تولید را به سوی الگوهای ساده‌تر و تجاری‌تر سوق داده است. در نتیجه، هرچند در برخی نقاط همچون تویسرکان هنوز اصالت طرح‌های سنتی حفظ شده، «اما در مواردی شاهد نفوذ سبک‌هایی نظیر قالی‌نابینی هستیم که به‌گفته‌ی ژوله چندان مورد استقبال بافندگان بومی قرار نگرفته است» (ژوله، ۱۳۹۰: ۱۹۹). طرح‌ها و نقوش قالی‌های تویسرکان را می‌توان آینه‌ای از تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دوران معاصر دانست. اگر در گذشته قالی‌های این منطقه روایتگر باورها، نماد هویت بومی و نشانه‌ی پیوند انسان با طبیعت بودند، امروزه با تغییر شرایط اقتصادی و اجتماعی، این نقوش بازتابی از چالش‌های جامعه در حفظ اصالت‌های فرهنگی در برابر دگرگونی‌های زمانه‌اند. قالی‌تویسرکان همچنان با طرح لچک و ترنج خود زنده است؛ اما درون این ترنج‌ها، تاریخ یک منطقه، فراز و فرود معیشت مردم و تأثیر سیاست و اجتماع بر فرهنگ سنتی به‌روشنی دیده می‌شود (نمودار ۲).





تصویر ۲: نقش زاغه (نگارندگان)



تصویر ۱: نقش آصادوقی (نگارندگان)



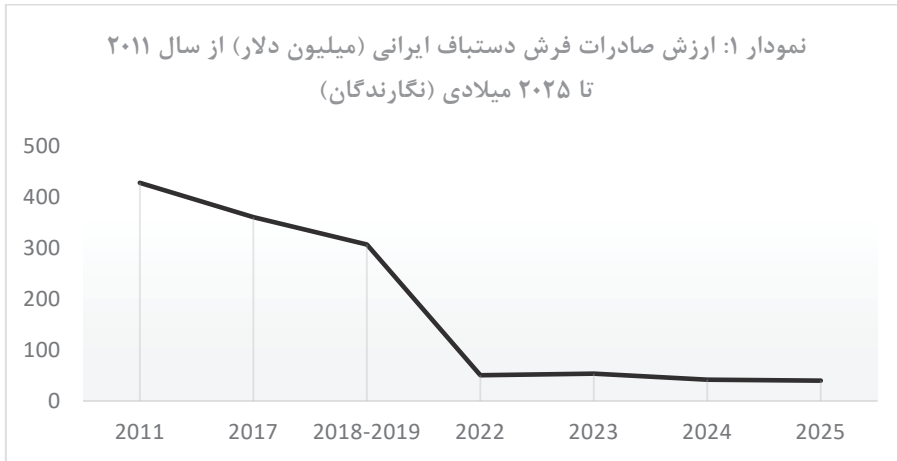
تصویر ۴: طرح چند ترنج (Url ۱)



تصویر ۳: نقش مالیچه (نگارندگان)

جدول ۵: مقایسه رنگ‌های غالب در قالی‌های تویسرکان با ذائقه خریداران در دو دوره تاریخی متفاوت (نگارندگان)

رنگ غالب مصرفی	پیش از دهه ۸۰	یک الی دو دهه اخیر
سرمه‌ای	۷۰٪	۳۰٪
لاکی	۱۵ الی ۲۰٪	۵۰٪
سفید	کمتر از ۱٪	۱۰٪



نمودار ۲: تأثیرات سیاسی-اقتصادی بر بازار طرح و نقش (نگارندگان)

تأثیر تحولات اجتماعی و اقتصادی بر رنگ‌بندی و شیوه‌ی رنگ‌رزی قالی‌های تویسرکان

در قالی‌های تویسرکان رنگ‌بندی، جایگاهی محوری در بازنمایی روح فرهنگی و ذهنیت جمعی مردم این خطه دارد. در دوره‌های گذشته، ترکیب رنگ‌های طبیعی، عمیق و هماهنگ، از مهم‌ترین ویژگی‌های قالی‌های این منطقه به شمار می‌رفت و درک ویژه‌ای از هماهنگی و تعادل رنگی را بازتاب می‌داد. با این حال، در پی تحولات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی چند دهه‌ی اخیر، تغییرات محسوسی در شیوه‌ی رنگ‌رزی و انتخاب رنگ‌ها پدید آمده که بر اصالت و هویت بصری قالی‌های تویسرکان اثرگذار بوده است. «در گذشته، زمینه‌ی اصلی قالی‌های تویسرکان معمولاً به رنگ سرمه‌ای تیره یا آبی پررنگ بوده است. این رنگ‌ها علاوه بر ایجاد حس وقار و آرامش، در ترکیب با قرمز و کرم، نوعی هماهنگی چشم‌نواز و ماندگار ایجاد می‌کردند. و در دیدگاه کلی قالی‌های تویسرکان اغلب دارای زمینه‌ی سرمه‌ای هستند» (استون، ۱۳۹۱: ۱۱۳). صباچی نیز بر غلبه‌ی رنگ قرمز در نقوش این منطقه تأکید دارد و معتقد است این ترکیب رنگی که ریشه در ذوق سنتی و تجربه‌ی تاریخی بافندگان دارد، از ویژگی‌های شاخص قالی‌های تویسرکان محسوب می‌شود (صباحی، ۱۳۹۳: ۳۴۵). در دوره‌های سنتی، رنگ‌رزی به شیوه‌ی طبیعی و با بهره‌گیری از مواد بومی انجام می‌گرفت. استفاده از گیاه روناس برای رنگ قرمز، پوست گردو برای قهوه‌ای، نیل برای آبی و گیاه اسپرک برای زرد، بخشی از سنت‌های رنگ‌رزی این منطقه بوده است. «به‌آدین اشاره می‌کند: پشم گوسفندان محلی در فرایند رنگ‌رزی، رنگ را به‌خوبی جذب می‌کرده و حاصل آن، رنگ‌هایی درخشان و ماندگار بود که بر دوام و زیبایی قالی‌های منطقه می‌افزود» (به آدین، ۱۳۴۴: ۸۸). چنین ویژگی‌هایی موجب می‌شد قالی‌های تویسرکان از نظر درخشندگی و هماهنگی رنگی، جایگاه ممتازی در میان قالی‌های مناطق غربی ایران داشته باشند. «به گفته‌ی نیکویی، چیرگی رنگ آبی تند از نشانه‌های اصلی قالی‌های تویسرکان است و این رنگ، مفهومی نمادین از آرامش و استواری



در فرهنگ بومی دارد» (نیکویی، ۱۳۸۷: ۱۰). ترکیب رنگ‌های گرم مانند قرمز و لاک‌ی با زمینه‌ی سرد سرمه‌ای، در این قالی‌ها نوعی تعادل بصری ایجاد می‌کند که ریشه در درک طبیعی از اقلیم کوهستانی و طبیعت منطقه دارد. این هماهنگی رنگی از دیرباز مورد توجه خریداران داخلی و خارجی بوده و جلوه‌ای از پیوند میان هنر، طبیعت و فرهنگ محلی را به نمایش گذاشته است. با این حال، در دهه‌های اخیر، با تغییرات ساختاری در اقتصاد و جامعه، سنت رنگرزی طبیعی تا حد زیادی جای خود را به روش‌های شیمیایی داده است. ورود رنگ‌های مصنوعی و کاهش دسترسی به مواد طبیعی باعث شده تا کیفیت رنگ‌ها از نظر درخشندگی، ماندگاری و اصالت کاهش یابد. این دگرگونی، نتیجه‌ی مستقیم فشارهای اقتصادی، افزایش هزینه‌ی تولید و کمبود نیروی متخصص در رنگرزی سنتی است. بسیاری از بافندگان، به دلیل هزینه بالای رنگ‌رها و فرایند به نسبت پیچیده‌تر رنگرزی گیاهی و محدودیت زمانی، به استفاده از رنگ‌های شیمیایی روی آورده‌اند که اگرچه هزینه‌ی کمتری دارند، اما به مرور اصالت بصری و کیفیت قالی را تضعیف کرده‌اند. تحولات اجتماعی نیز در این روند نقش بسزایی داشته‌اند. کاهش مشارکت نسل جوان در قالی بافی، مهاجرت نیروی کار و فقدان آموزش‌های سنتی موجب شده است که مهارت‌های رنگرزی طبیعی کمتر به نسل جدید منتقل شود. در نتیجه، دانش بومی در زمینه‌ی ترکیب رنگ‌ها و تهیه‌ی رنگ‌های گیاهی در معرض فراموشی قرار گرفته است. از سوی دیگر، تغییر در سلیقه‌ی مصرف‌کنندگان و بازارهای داخلی و خارجی باعث شده بافندگان جهت جلب مشتری به سمت رنگ‌های تندتر و ترکیب‌های مدرن‌تر گرایش پیدا کنند. بنابراین، می‌توان گفت رنگ‌بندی قالی‌های تویسرکان امروز بازتابی از دو دوره‌ی متفاوت است: دوره نخست، دوران اصالت و سنت‌گرایی است که حدوداً تا اواخر دهه ۱۳۴۰ شمسی تداوم داشت؛ در این دوره استفاده از رنگ‌رهای طبیعی و نیل، روناس و پوست گردو هویت اصلی دست‌بافته‌های منطقه را تشکیل می‌داد. دوره دوم، دوران گذار و تجاری‌سازی است که ریشه‌های آن حدوداً از ابتدای دهه ۱۳۵۰ شمسی با ورود گسترده رنگ‌های شیمیایی آغاز شد. این روند در دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ شمسی به دلیل سرعت بالای رنگ‌آمیزی و ارزان تمام شدن فرایند تولید، به سرعت رواج یافت و با تغییر ذائقه بازار در دهه ۱۳۸۰ به اوج گسترش خود رسید؛ به‌طوری که امروزه رنگ‌بندی‌های مدرن و شیمیایی بر تولیدات غالب شده است. با وجود این تغییرات، رنگ‌های سرمه‌ای و لاک‌ی همچنان به‌عنوان عناصر اصلی در بافت قالی‌های تویسرکان باقی مانده‌اند و نماد پیوند ناگسستنی این منطقه با میراث فرهنگی خود هستند.



ویژگی‌های فنی و ساختاری قالی بافی در شهرستان تویسرکان در بستر تحولات اجتماعی و اقتصادی معاصر

بررسی جنبه‌های فنی بافت قالی‌های تویسرکان نشان می‌دهد که تغییر در ابزارها، مواد اولیه، شیوه‌ی بافت و حتی ساختار نقوش، متأثر از تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دهه‌های اخیر بوده است. این دگرگونی‌ها نه تنها کیفیت و ظاهر قالی را تغییر داده‌اند، بلکه بیانگر سازگاری فرهنگی و اقتصادی جامعه‌ی بافندگان با شرایط جدید هستند.

در گذشته، ابزارهای بافت قالی در تویسرکان عمدتاً به صورت سنتی و دست ساز بودند. دارهای چوبی افقی و عمودی که توسط نجاران محلی ساخته می شد (تصویر ۵ و ۶)، در اغلب خانه ها و کارگاه های روستایی مورد استفاده قرار داشت. این دارها با وجود سادگی، انعطاف پذیری زیادی داشتند و با نیازهای محلی سازگار بودند. اما با گسترش صنعت فلزکاری و تغییر در سبک تولید، امروزه بیشتر دارهای قالی منطقه از نوع عمودی و فلزی هستند که دوام بالاتری دارند و به کارگاه های شهری و نیمه صنعتی امکان تولید مداوم می دهند. ابزارهای اصلی بافت شامل دفتین، قیچی و چاقو است، که همچنان همان کاربرد سنتی خود را حفظ کرده اند. در گذشته، از کرکیت های بزرگ جهت کوبیدن پود درشت و از کرک گیر جهت گرفتن کرک پشم استفاده می شد، اما با تغییر سبک تولید و سرعت گرفتن فرایند بافت، این ابزارهای قدیمی به تدریج کنار گذاشته شده اند. در زمینه ی چله کشی، روش ترکی در سراسر منطقه رواج دارد. این شیوه ی چله کشی که از قدیمی ترین روش های بافت در غرب ایران است، باعث استحکام و انسجام بیشتر تار و پود می شود. چله کشی در تویسرکان هنوز هم توسط زنان بافنده و به صورت دستی انجام می شود، اما کاهش آموزش سنتی و مهاجرت نسل جوان باعث شده انتقال این مهارت ارزشمند با چالش مواجه شود. مواد اولیه ی قالی های تویسرکان نیز در گذر زمان دچار تغییرات بنیادین شده است. در گذشته، نخ های پشمی و پنبه ای دست ریس بیشترین کاربرد را داشتند. این نخ ها، که از پشم گوسفندان محلی و پنبه ی بومی به دست می آمدند، ضمن داشتن دوام بالا، با رنگ های طبیعی به خوبی ترکیب می شدند و درخشندگی خاصی به قالی می دادند. امروزه اما با افزایش هزینه های تولید و محدودیت منابع طبیعی، از الیاف ترکیبی آکریلیک-پنبه ای با تاب Z در ضخامت های مختلف برای تار و پود استفاده می شود. نخ های تار معمولاً بین ۱۵ تا ۲۱ لا و به رنگ سفید هستند، در حالی که پودهای ضخیم با همان ترکیب و رنگ، بافته می شوند. این تغییر، نتیجه ی شرایط اقتصادی و تحریم هاست که باعث گرایش بافندگان به مواد صنعتی ارزان تر و در دسترس تر شده است. در ساختار بافت، قالی های اصیل تویسرکان یک پودی هستند، هرچند در برخی نمونه های جدید، به ویژه در تولیدات تجاری، دوپودی شدن نیز دیده می شود. گره ی مورد استفاده در همه ی قالی های این منطقه از نوع ترکی (مقارن) است. الیاف گره از پشم دو لا با پیچ Z تشکیل شده که در گذشته به صورت دست ریس و امروزه کارخانه ای است. این تغییر در جنس پشم، هرچند سرعت تولید را بالا برده، اما از لطافت و اصالت بافت سنتی کاسته است. قالی های تویسرکان دارای رج شماری بین ۱۲ تا ۲۲ هستند؛ قالی های ریزبافت تر معمولاً برای فروش در بازارهای شهری یا صادراتی تولید می شوند، در حالی که نمونه های درشت بافت تر بیشتر در بازار محلی کاربرد دارند. این تفاوت در رج شمار، بازتابی از شرایط اقتصادی و نیاز بازار در دوره های مختلف است. در بخش شیرازه پیچی، قالی های تویسرکان دارای شیرازه های متصل با جنس پشمی هستند. رنگ شیرازه معمولاً با حاشیه ی قالی هماهنگ است و تعداد نخ های چله برای شیرازه پیچی با ظرافت و اندازه ی قالی متناسب انتخاب می شود. در سال های اخیر، به دلیل کاهش دقت در بافت و کمبود آموزش های تخصصی، کیفیت شیرازه پیچی در برخی تولیدات

کاهش یافته است. گلیم باف قالی های تویسرکان اغلب به صورت کرباسی و از جنس آکرلیک-پنبه ای بافته می شود. اندازه ی گلیم باف معمولاً بین دو تا سه سانتی متر است و کارکرد آن بیشتر جهت استحکام لبه ی قالی است و جنبه ی تزئینی ندارند. در نهایت، آرایش سرچله ها در قالی های تویسرکان به شیوه ی گره ی محلی انجام می شود که از سنت های دیرینه ی بافندگان منطقه محسوب می شود. با این حال، با کاهش تولید خانگی و گسترش تولید کارگاهی، در بسیاری از موارد این آرایش سنتی جای خود را به شیوه های ساده تر داده است (جدول ۶). بررسی ویژگی های فنی قالی بافی در تویسرکان نشان می دهد که هر تغییر در ابزار، مواد اولیه و شیوه ی بافت، بازتابی از تحولات اجتماعی و اقتصادی زمانه است. از جایگزینی دارهای فلزی به جای چوبی تا استفاده از الیاف مصنوعی به جای پشم طبیعی، همه گواهی بر سازگاری ناگزیر جامعه ی بافنده با شرایط جدید اقتصادی و فشارهای ناشی از رکود صادرات و کاهش حمایت های دولتی است. در عین حال، تداوم برخی عناصر سنتی مانند چله کشی ترکی و گره ی متقارن، نشان از مقاومت فرهنگی و تلاش برای حفظ هویت بومی در میان تغییرات گسترده دارد.



تصویر ۵: دار عمودی چوبی (نگارندگان)



تصویر ۶: دار عمودی فلزی (نگارندگان)

جدول ۶: مقایسه‌ی ویژگی‌های فنی قالی بافی نویسندگان در گذشته و امروز در بستر تحولات اجتماعی و اقتصادی (نگارندگان)

رده‌ی فنی	ویژگی‌های فنی در گذشته (دوره‌ی سنتی)	ویژگی‌های فنی در دوران معاصر (تحت تأثیر تحولات اجتماعی-اقتصادی)	توضیح و تحلیل تغییرات
دار قالی	چوبی، دست ساز محلی، افقی و عمودی	فلزی، صنعتی، عمودی	تغییر در ابزار به دلیل صنعتی شدن تولید و افزایش دوام؛ حذف مهارت‌های نجاری سنتی
ابزار بافت	دفتین، قیچی، چاقو، کرکیت، کرگ‌گیر	دفتین، قیچی، چاقو (ساده‌تر شده)	حذف ابزارهای سنتی به دلیل افزایش سرعت تولید و کاهش مهارت سنتی
چله‌کشی	دستی، سنتی، به شیوه‌ی ترکی	هنوز هم ترکی، ولی گاه با استفاده از ابزار مکانیکی	تداوم سنت با تغییر در ابزار؛ نشان دهنده‌ی مقاومت فرهنگی در برابر تغییرات
تار (چله)	الیاف پشمی یا پنبه‌ی دست‌ریس، تاب S	الیاف آکریلیک-پنبه‌ای، تاب Z	استفاده از نخ‌های صنعتی به دلیل هزینه‌ی کمتر و کاهش دسترسی به مواد طبیعی
پود ضخیم	الیاف پنبه‌ای دست‌ریس، تاب S	الیاف آکریلیک-پنبه‌ای، تاب Z	تغییر مواد اولیه با حفظ کارکرد فنی مشابه
پود نازک	-	اغلب تک‌پود، در مواردی دو پود	ورود شیوه‌های جدید بافت در قالی‌های صادراتی
گره	ترکی (مقارن)، پشم دست‌ریس، ۲ لا، پیچ Z	ترکی (مقارن)، پشم کارخانه‌ای، (۲ لا)	کاهش کیفیت الیاف، اما ثبات در تکنیک گره؛ تداوم سنت فنی اصیل
رج‌شمار	۱۲ تا ۲۲ (درشت تا متوسط)	۱۴ تا ۲۴ (تنوع بسته به بازار هدف)	افزایش دقت بافت در برخی کارگاه‌های نیمه‌صنعتی
شیرازه	متصل، پشمی، با رنگ حاشیه هماهنگ	متصل، پشمی، با رنگ حاشیه هماهنگ	کاهش جزئی در دقت تزئینی به دلیل تولید انبوه
گلیم باف	کریاسی، پنبه‌ای، ۲ تا ۳ سانتی‌متر	کریاسی، آکریلیک-پنبه‌ای، ۲ تا ۳ سانتی‌متر	ثبات در ساختار، تغییر در جنس الیاف
آرایش سرچله‌ها	گره‌ی محلی سنتی	گره‌ی محلی یا بدون گره	کاهش ظرافت در قالی‌های تجاری
منبع مواد اولیه	محلی، تولید خانوادگی (پشم گوسفندان منطقه)	صنعتی، خریداری از مراکز شهری	تأثیر مستقیم تحولات اقتصادی و کاهش خودکفایی محلی
شیوه‌ی رنگ‌رزی	طبیعی (روناس، نیل، اسپرک، پوست گردو)	شیمیایی (رنگ‌های آنیلینی و صنعتی)	از میان رفتن مهارت‌های سنتی و تأثیر تحریم‌ها بر واردات مواد رنگی طبیعی



بحث و نتیجه‌گیری

قالی بافی در شهرستان تویسرکان، همانند بسیاری از مناطق غرب ایران، نه تنها یک فعالیت اقتصادی بلکه عنصری فرهنگی و هویتی است که در طول نسل‌ها با زندگی اجتماعی، باورها و ارزش‌های مردم منطقه درآمیخته است. بررسی‌های انجام شده نشان می‌دهد که این هنر-صنعت در گذر زمان، به شدت تحت تأثیر تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی معاصر قرار گرفته است و این تأثیرات در سه سطح ساختاری، فنی و فرهنگی قابل تحلیل است. در سطح سیاسی و اقتصادی، تحریم‌های بین‌المللی، نوسانات ارزی، و کاهش صادرات فرش ایران، تأثیر مستقیم بر بازار قالی گذاشته‌اند. به ویژه در دهه‌های اخیر، رکود صادرات باعث شده که تولیدکنندگان و بافندگان محلی از بازارهای جهانی جدا شوند و تمرکز آنها از کیفیت هنری به تولید ارزان‌تر و سریع‌تر تغییر یابد. سیاست‌های حمایتی ناکافی از صنایع دستی و وابستگی بازار داخلی به واسطه‌ها، انگیزه‌ی تولید آثار اصیل را کاهش داده و موجب شده بسیاری از بافندگان به مشاغل دیگر روی آورند یا به بافت سفارشی با الگوهای غیر بومی بپردازند. در بعد اجتماعی و فرهنگی، مهاجرت روستاییان، تغییر ساختار خانوارها، و کاهش نقش اقتصادی زنان در تولید سنتی، از مهم‌ترین عوامل دگرگونی در الگوهای بافت و طرح‌های محلی بوده است. در گذشته، قالی تویسرکان نه تنها محصول کار جمعی خانواده بلکه نماد روایت‌های فرهنگی، اسطوره‌ها و باورهای مردم بود. اما امروزه با گسست میان نسل‌ها و نبود آموزش‌های سنتی، مهارت‌های بومی در حال فراموشی‌اند. این روند باعث شده که نقوش و طرح‌ها، که زمانی حامل معنا و هویت فرهنگی بودند، به تدریج به شکل‌های ساده‌تر، تکراری و تجاری بدل شوند. در بعد فنی و زیباشناختی، یافته‌ها نشان می‌دهد که ورود رنگ‌های مصنوعی، جایگزینی پشم محلی با الیاف صنعتی، و تغییر در ابزار و شیوه‌ی بافت، کیفیت و اصالت قالی‌های منطقه را کاهش داده است. در گذشته، رنگرزی طبیعی با گیاهان بومی مانند روناس، نیل و اسپرک نه تنها رنگی ماندگار ایجاد می‌کرد، بلکه با اقلیم و طبیعت منطقه پیوند داشت. اما امروزه استفاده از رنگ‌های شیمیایی باعث از بین رفتن آن هماهنگی طبیعی و درخشندگی خاص قالی‌های اصیل شده است. با این حال، بررسی‌ها نشان داد که برخی از بافندگان سنت‌گرا هنوز در تلاش‌اند تا با حفظ روش‌های قدیمی، کیفیت و اصالت بافته‌های خود را نگه دارند، هرچند فشارهای اقتصادی و کمبود حمایت‌های دولتی، استمرار این شیوه‌ها را دشوار کرده است. از منظر تحلیل فرهنگی، قالی تویسرکان اکنون به نوعی عرصه‌ی تقابل میان سنت و مدرنیته تبدیل شده است. در یک سو، ارزش‌های اصیل فرهنگی و مهارت‌های سنتی قرار دارند و در سوی دیگر، فشارهای بازار، نیازهای اقتصادی و دگرگونی‌های اجتماعی. این تقابل، چهره‌ی قالی تویسرکان را دوگانه ساخته است؛ از یک سو هنوز نشانه‌هایی از اصالت و هویت بومی در نقوش و رنگ‌ها دیده می‌شود، و از سوی دیگر، نفوذ الگوهای تجاری و تغییر ذائقه‌ی مصرف‌کنندگان، چهره‌ی آن را از حالت بومی و فرهنگی به سمت تولید انبوه و اقتصادی سوق داده است. براساس تحلیل نهایی، می‌توان نتیجه گرفت که تحولات سیاسی و اجتماعی معاصر، نه تنها بر تولید مادی قالی بلکه بر مفهوم فرهنگی و جایگاه اجتماعی آن نیز



تأثیر گذاشته‌اند. کاهش نقش زنان در فرایند تولید، از میان رفتن کارگاه‌های خانوادگی، و فاصله گرفتن نسل جوان از این هنر، از نشانه‌های بحران فرهنگی در حوزه‌ی قالی‌بافی به‌شمار می‌رود. در عین حال، مقاومت فرهنگی برخی از بافندگان و تمایل آنان به حفظ اصالت‌های محلی، نشانه‌ای از پویایی درونی این هنر است که می‌تواند پایه‌ای برای احیای آن در آینده باشد.

به طور کلی، نتایج پژوهش نشان می‌دهد که آینده‌ی قالی‌بافی در نویسندگان، وابسته به سیاست‌های فرهنگی و اقتصادی در سطح ملی است. حمایت از آموزش سنتی، احیای رنگرزی طبیعی، ثبت و مستندسازی نقوش بومی، و ایجاد بازارهای محلی و بین‌المللی جهت محصولات اصیل، می‌تواند گامی مؤثر در حفظ و بازسازی این میراث فرهنگی باشد. در غیر این صورت، روند فعلی می‌تواند به فراموشی تدریجی یکی از کهن‌ترین جلوه‌های فرهنگ ایرانی بینجامد. این پژوهش، با رویکردی تحلیلی و بین‌رشته‌ای، تلاش کرد تا شکاف میان مطالعات فنی قالی‌بافی و بررسی‌های اجتماعی-فرهنگی را پر کند و تصویری جامع از رابطه‌ی متقابل میان سیاست، جامعه و هنر ارائه دهد؛ رابطه‌ای که درک آن، برای حفظ میراث ناملموس مناطق ایران، ضرورتی فرهنگی و هویتی است.

پی‌نوشت:

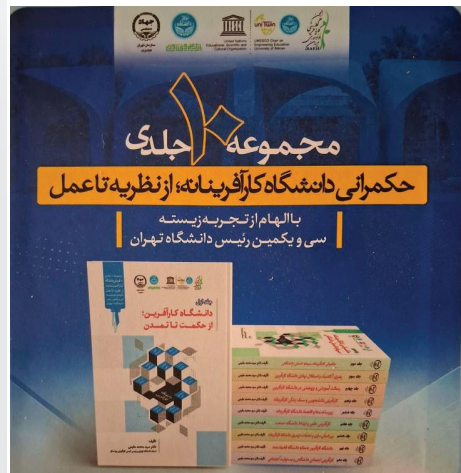
- ۱- این آمار در تاریخ ۱۴۰۴/۰۷/۲۰ از اتحادیه تعاونی فرش شهرستان نویسندگان اخذ شده است.
- ۲- این آمار در تاریخ ۱۴۰۴/۰۸/۲۵ از اداره فرش سازمان صمت استان همدان اخذ شده است.
- ۳- این آمار در تاریخ ۱۴۰۴/۰۷/۲۴ از اتحادیه تعاونی فرش شهرستان نویسندگان اخذ شده است.

فهرست منابع:

۱. استون، پ. (۱۳۹۱). فرهنگنامه فرش شرق (ترجمه بیژن اربابی). تهران: انتشارات یساوولی.
۲. اعتمادزاده به‌آذین، محمود (۱۳۴۴). قالی ایران. تهران، ایران: انتشارات ابن سینا.
۳. جلیلیان، نعیمه (۱۳۹۱). بررسی نقوش فرش روستایی بافت همدان (پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه سمنان).
۴. رشادی، حجت‌الله؛ صالحی، سمیه؛ نوروزی قره قشلاق، حسین (۱۴۰۲). بررسی و تحلیل میزان بازتاب شاخصه‌ها و ابعاد هویت ملی در قالیچه‌های تصویری دوره قاجار. هنرهای صناعی ایران. سال ششم، شماره ۱، صفحه ۲۱۳-۲۳۶.
۵. ژوله، ت. (۱۳۹۰). پژوهشی در فرش ایران. تهران، ایران: انتشارات یساوولی.
۶. صباچی، م. (۱۳۹۳). قالدین. تهران: انتشارات دانشگاه هنر.
۷. صبحوحی، عفت؛ مسعود، محمد؛ مرادی‌چادگانی، داریوش؛ صادقی، نگین (۱۳۹۹). تحلیل دگرگونی سیاست‌گذاری‌های افقی و عمودی سامان‌دهی مشاغل شهری در برنامه‌های توسعه اجتماعی، اقتصادی و عمرانی ملی ایران پس از انقلاب اسلامی. اقتصاد شهری، (۱)۵، ۸۱-۹۸.
۸. صوراسرافیل، شیرین (۱۳۷۵). تاریخ منقوش فرش همدان. تهران، ایران: انتشارات مینا.



۹. محمدی، محمد (۱۳۸۷). فرش همدان نگاهی مردم‌شناختی، نشریه فرهنگ مردم، شماره ۲۶، صفحه ۱۰۲-۱۱۲.
۱۰. ملکی، سیدحسن؛ یآوری، حسین؛ احزازی، عبدالله؛ محمودزاده، نصرت‌الله (۱۳۸۷). صنعت فرش همدان. پژوهش‌نامه قالی ایران. شماره ۸۰، صفحه ۲۵-۲۸.
۱۱. مؤمنی، فرشاد؛ نعمت‌اللهی، سمیه (۱۴۰۲). اقتصاد سیاسی سیاست صنعتی در ایران. دو فصلنامه توسعه علوم انسانی، ۷(۴)، ۶۷-۹۶.
۱۲. نیکویی، مجید (۱۳۸۷). معرفی فرش مناطق ایران-همدان. تهران، ایران: انتشارات مرکز ملی فرش ایران.
۱۳. یساولی‌ثانی، ج. (۱۳۷۵). قالی‌ها و قالیچه‌های ایران. تهران: انتشارات یساولی.
14. Eiland, Jr. (1998). *Oriental Rugs: Complete Guide*. Laurence Hing. London.
15. Ford, P. R. J. (2008). *Oriental Carpet Design: A Guide to Traditional Motifs, Patterns and Symbols*. London: Thames & Hudson Ltd.
16. Hall, S. (1990). Cultural identity and diaspora. In J. Rutherford (Ed.), *Identity: Community, culture, difference* (pp. 222-237). Lawrence & Wishart.
17. Intelli news. (2023). *Iran's economy and the impact of sanctions on traditional industries*. *Business New Europe*.
18. Iran Focus. (2024). *Iran's carpet exports plummet by over tenfold*. Retrieved from <https://iranfocus.com>.
19. Sakhai, E. (2008). *Persian Rugs & Carpets the Fabric of Life*. London: Antique collectors Club.
20. Satvati, J., & Gorji, A. A. (2018). An Analysis on the "Youth Right to Employment" in the Constitution and Upstream Regulations of National Development Plans. *Strategic Studies on Youth and Sports*, 17(40), 177-198.
21. URL 1: <https://turcopersian.com>.



معرفی کتاب

حکمرانی دانشگاه کارآفرینانه: از نظریه تا عمل

- نویسنده: سید محمد مقیمی^۱
- ناشر: جهاد دانشگاهی تهران
- سال انتشار: ۱۴۰۵
- نگارندگان: دکتر حسین خنیفر^۲ و دکتر سید مهدی الوانی^۳

دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



مجموعه علمی، پژوهشی ده جلدی حکمرانی دانشگاه کارآفرینانه حاصل تجارب زیسته دانشگاه کارآفرین از حکمت تا تمدن نگاهی شریف ادبی و علمی و تجربی به جهان آکادمیک است که ابعاد مختلفی را مورد کاوش و کنکاش قرار می‌دهد. در بررسی این اثر به صورت فشرده ابتدا به طور کلی و سپس به تفکیک هر ده جلد این مجموعه را مرور می‌کنیم.

این مجموعه ده جلدی که در ۳۱۶۵ صفحه و ۳۵۰ گفتمان سازمان‌دهی شده درحقیقت، با محوریت مقوله دانشگاه کارآفرین تدوین گردیده است و مباحث علمی و تجارب جهانی از یک طرف و تجارب زیسته نویسنده از طرف دیگر در آن تنیده شده است و درصدد تبیین دانشگاهی است که درحقیقت با عبور از انباشته به سوی یافته‌های جدید و نوآفرینی است (طوسی، ۱۳۸۰، ص ۱۷). لذا دانشگاه فی نفسه، آنگاه که تنها حافظه‌ای برای انباشت معلومات باشد کتابخانه‌ای خاموش است که در تواتر عبور ایام و گسیختن زمان در دوره‌های بسته اسیر می‌ماند اما وقتی حکمت در رگ‌های جاری شود هر کلاسش چشمه‌ای می‌شود که آینده و آیندگان از آن می‌نوشند و دانش و خرد

۱- استاد تمام رشته مدیریت دولتی و رئیس وقت دانشگاه تهران و رئیس کرسی کارآفرینی یونسکو.

۲- استاد دانشگاه تهران.

۳- عضو پیوسته فرهنگستان علوم؛ استاد دانشگاه علامه طباطبائی و پدر علم مدیریت ایران.

و کمال و کار و ثروت و تولید در آن می جوشد و استاد و دانشجو و محقق و کاوشگر در آن می خروشد. و در نهایت مروج نوعی الگوی اراده بنیادین در کسب و کار و منش و رفتار و دانش و پژوهش ظاهر و نهادی می شود (Guerrero et al 2008).

دانشگاه کارآفرین ساختمانی از سنگ و سیمان نیست. رویدادی تحول‌گرا در تاریخ تعلیم و تربیت آکادمیک است. لحظه‌ای که اندیشه لباس عمل می پوشد و دانایی به توانایی تبدیل می شود. لذا مختصات خاص خود را در هزاره تغییر و عصر پیل افکن تغییر می طلبد. لذا مروج ابتکار بین دانش و فعالیت و توانایی، استقلال نسبی و خطرپذیری است (Fitzsimmons and Douglas 2010 p.2). کارآفرینی و اهتمام در ظهور عینی آن در جامعه پیش از آنکه در کارخانه متولد شود در جان استاد و مدیر و مدبر متولد می شود و پیش از آنکه سرمایه خلق کند امید می آفریند.

درحقیقت حکمت، نخستین، اجر و پاداش این بنا است زیرا علم بی حکمت شمشیری در دست کودک است و درحقیقت، حکمت دانایی را به مسئولیت پیوند می دهد و مسئولیت را به آبادانی گره می زند و باعث می شود تا فرد خود را در برابر جامعه و دانشجو و آینده و کار و تلاش و رقم زدن کارهای بزرگ مسئول بداند و وفق نظر وین اسلو در تبیین فرهنگ کارآفرینانه، و در بعد ششم تحلیل خود، کارآفرین را با تدبیر، جسور و تجربه طلب و جویش گر معرفی می کند که خود را وقف حل مشکلات می کند. خواه استاد باشد یا دانشجو. (Winslow 2020 p.259)

و انگهی تمدن واقعی نیز چیزی جز تراکم همین حکمت‌های مسئولانه نیست. تمدن را دیوارها نمی سازند. دانشگاه‌ها می سازند. و کارآفرینان اندیشه ورز آن را تعالی می بخشند. آن هم با تعامل و خرد جمعی همان گونه که میلر و همکارانش تصریح می کنند که همکاری افراد در گروه‌های کارآفرین و به‌گزین و در شبکه‌ها، ابزاری کارآمد برای دستیابی به منابع هستند (Miller et al. 2007. pp.631-665). و تمدن را تنها برج‌های بلند به تعالی نمی‌رسانند بلکه اندیشه‌ها قد آن را به سپهر متعالی جهان گره می‌زنند. تمدن را نفت و معدن تضمین نمی‌کند. سرمایه انسانی زمینه آن است. دانشگاه کارآفرین دانشگاهی است که به جای حفظ وضع موجود و گذشته، آینده را خلق می‌کند. در این دانشگاه پایان‌نامه پایان راه نیست. آغاز راه است و آزمایشگاه تنها محل آزمایش نیست. آفرینش‌گاه آینده است و کتابخانه انبار کتاب نیست بلکه حافظه زنده تمدن است و استاد ناقل اطلاعات صرف نیست بلکه معمار افق‌ها است و دانشجو مصرف‌کننده دانش نیست آفریننده فرصت‌ها است.

کارآفرینی در این نگاه و در محورهای مختلف مورد بحث در این مجموعه تنها تجارب صرف نیست بلکه نوعی رقم زدن نقشه ارتقای کیفی آینده است و هر ایده بزرگ توان تبدیل به تحول شگرف را دارد و بذری است که اگر در خاک دانشگاه کاشته شود درختی خواهد شد که جامعه در سایه آن آرام می‌گیرد. امروزه جهان نه میان شرق و غرب بلکه میان ملت‌های نوآور و کارآفرین و ملت‌های مصرف‌کننده تقسیم شده است یعنی برخی ملل بازیگر دریای دانش و نوآوری و کارآفرینی و خلق ثروت‌اند و برخی درمقابل فقط تماشاگرند که متحیرانه منتظر تغییر و تطوّرند.



آینده در این منظر و دیدگاه از آن دانشگاه‌هایی است که بتوانند عقل؛ اخلاق؛ فناوری؛ سرمایه اجتماعی و هویت فرهنگی را در کنار هم بنشانند.

دانشگاه کارآفرین دانشگاهی است که میان حکمت و ثروت جنگی نمی‌بیند زیرا ثروتی که از حکمت برخیزد عدالت می‌آفریند و دانشی که به ثروت مشروع نینجامد در قفس کتاب‌ها زندانی می‌شود. از حکمت تا تمدن سفری است از فرد به جامعه، از کلاس به کارخانه، از پژوهش به پیشرفت، از مقاله به مسئله، از ایده به اقتدار ملی، و دانشگاه کارآفرین درختی است که ریشه‌هایش در فرهنگ و تنه‌اش در علم و شاخه‌هایش در فناوری و برگ‌هایش در نوآوری و میوه‌هایش در تمدن نوین انسانی است و چه زیباست که در این اثر ۱۰ جلدی و مجموعه فاخر حکمرانی دانشگاه کارآفرین از نظریه تا عمل، از دانشگاه به عنوان مرکزی که نه تنها فارغ‌التحصیل، بلکه آینده را تربیت می‌کند نام برده شده، دانشگاهی که نه فقط متخصص بلکه حکمت و حکیم آگاه به زمان پرورش می‌دهد و نه فقط مدیر، بلکه تمدن‌ساز تحویل جهان متلاطم امروز می‌دهد.

لذا وفق محتوای این اثر، درحقیقت هر دانشجو فانوسی است که تاریکی فردا را روشن می‌کند و هر استاد فرهیخته‌ای، پلی است بین دانش و ارزش و خالق ثروت فردا، و به قول زنده‌یاد دکتر غلامحسین شکوهی، مربی و استاد، رابط بین روان هیئت‌پذیر متری و دانشجو و اعتبارات تمدنی و آینده است (شکوهی، ۱۳۷۳، ص ۱۲۲). و هر پژوهش‌بسان آجری است بر قلعه و بنای تمدن که با ایمان؛ خرد؛ خلاقیت و مسئولیت بنا می‌شود.

دانشگاه کارآفرین در این اثر پایان یک نظریه نهادین نیست بلکه آغاز یک اثر نوین است.

اثری که در آن حکمت به حرکت تبدیل می‌شود و حرکت به نوآوری می‌رسد و نوآوری منتهی به پیشرفت و پیشرفت، عدالت را رقم می‌زند و عدالت به تمدنی که انسان را نه ابزار توسعه بلکه غایت توسعه می‌داند متصف می‌کند. و این راز بزرگ دانشگاه کارآفرین است که در جای جای این مجموعه ارزشمند و ماندگار و تجارب زیسته و ۳۵۰ گفتمان به ابعاد پیدا و پنهان آن اشارات دقیق شده است به همین دلیل است که در حکمرانی دانشگاه کارآفرین، از دانشگاهی صحبت می‌شود که از حکمت آغاز می‌شود اما در تمدن به کمال واقعی می‌رسد. در ادامه بعد از تبیین کلیات محتوایی اثر و این مجموعه ۱۰ جلدی، تلاش شده است با روش فشرده‌سازی و نگاه تحلیلی تک تک هر ۱۰ مجلد این موسوعه مورد بحث و بررسی دقیق قرار گیرد و امهات مباحث مورد اشاره قرار گیرد. باشد تا اهل دانش و خرد و پژوهش و جویش و پویش، از این اثر و محتوای ارزشمند آن آگاه و در خدمت به دانشگاه و نسل رمزآگاه حاضر، گام‌های بلندی بردارند.

جلد اول دانشگاه کارآفرین از حکمت تا تمدن

در نخستین جلد و در طلیعه مباحث آن، نویسنده با یک مقدمه علمی و عمیق و پیشگفتاری شفاف، صادقانه و اندیشمندانه ضرورت این کار ارزشمند و دلایل نگارش آن را که جرقه‌اش در سال ۱۴۰۰ و

هنگام پذیرش مسئولیت خطیر ریاست دانشگاه تهران (که نماد دیرپای آموزش عالی ایران است) بیان می‌کند و به خوبی محتوای پیوستاری هر ده مجلد را به صورت دقیق و هم‌پیوند با ذکر عناوین مجلدات و عناوین گفتارها پیش روی مخاطب قرار می‌دهد.

از نکات مثبت جلد اول می‌توان به ۱. لحاظ کردن چارچوب مناسب برای این جلد و سپس کل اثر، ۲. تعیین تکلیف خواننده با محتوا و اینکه با یک مجموعه متفاوت از زنجیری بودن ارتباط هر ۱۰ جلد با آن، ۳. رعایت امتزاج مطالعات موردی گفتمان‌ها در طول مباحث و سپس در هر جلد از مجموعه.

در مقدمه این جلد نیز شرح کشفی از محتوای مجموعه و در معرفی جلد نخست و ۴۴ گفتمان مطرح شده و ابعاد آن را بیان می‌کند که نگین اصلی مباحث این جلد با تحول آموزش عالی از مدل‌های کلاسیک تا دانشگاه کارآفرینانه آغاز و سپس به ارائه مدل‌های آموزش عالی در سطح بین‌الملل و توسعه مأموریت‌های دانشگاه در قرن بیست و یکم، مباحث را عمیق‌تر می‌کند و نقش دانشگاه‌ها را با مصادر و منابع مختلف بررسی و این نقش را فراتر از تدریس و پژوهش دانسته و چالش‌های معاصر در دانشگاه‌ها را به خوبی کالبدشکافی نموده و به معرفی دقیق دانشگاه کارآفرین و ایده آن که در اواخر قرن بیستم در اروپا برای نخستین بار توسط کلارک در اثر مشهور خود یعنی ایجاد دانشگاه‌های کارآفرینانه: مسیرهای سازمانی گذار، می‌پردازد و سپس در چهارده استناد از بزرگان مدیریت و کارآفرینی تعاریف دقیق این دانشگاه را بیان و سپس شاخص‌ها و الزامات تحقق دانشگاه کارآفرین و فعالیت‌ها و ویژگی‌ها و مدل‌های آن را در این مجلد بیان نموده و بحران علم بدون حکمت را تصریح نموده و با ارائه گفتمان‌های شفاف و مستند به شکل مباحث ویژه نگاشت این اثر را غنی‌تر نموده است. خواندن جلد اول تصویری بزرگ از جهان دانشگاه کارآفرین و رویکرد دنیا به آن پیش رو می‌گذارد. و جالب اینکه از مباحث مختلف آن می‌توان موضوعات مختلف پژوهشی و مدیریتی استخراج نمود. و البته زیبنده است تا در چاپ‌ها و بازنگری بعدی نویسنده محترم، هم درخصوص این جلد و هم کل مجموعه، یک ویراست مجددی انجام شود.

جلد دوم: حکمرانی کارآفرینانه سرمایه انسانی

در جلد دوم نویسنده با انتخاب عنوان دقیق حکمرانی کارآفرینانه؛ سرمایه انسانی دانشگاهی در قالب ۳۳۲ صفحه به همراه ۳۳ گفتمان و تجربه زیسته خویش، مروری جامع بر مبانی نظری و تجربیات جهانی کارآفرینی اجتماعی دانشگاهی ارائه می‌دهد و به مسئله حکمرانی کارآفرین و مدل‌های رایج اروپایی و آمریکایی و همچنین سیستم‌های کارآفرینی باز، مانند دانشگاه استفان سل ماره در کشور رومانی در شهر سوروچا یا دانشگاهی در اوگاندا و امثالهم پرداخته است و سپس در جدول شماره چهار و در صفحات ۸۱ تا ۸۴ به بیست و یک مطالعه در دانشگاه‌های معتبر پرداخته است. در این اثر بحث جالبی است تحت عنوان دانشگاه به مثابه خانواده بزرگ مطرح شده است که نگاهی تازه



و اجتماعی-انسانی تر به ماهیت و حقیقت و مأموریت دانشگاه در عصر تغییر و هزاره سوم است و در صفحه ۱۰۶ به سیزده عنوان استعاری پرداخته شده که بسیار ارزشمند است و سپس گفتمان‌های ارزشمندی با عنوان مطالعه موردی، مورد اشاره قرار گرفته است. از دیگر مباحث ارزشمند این مجلد تکریم سرمایه و منابع انسانی یعنی کارکنان و هیئت علمی است که یادآور این جمله آرمسترانگ است که تصریح می‌کند مدیریت منابع انسانی به عنوان رویکردی استراتژیک و منسجم برای مدیریت با ارزش‌ترین سرمایه‌های سازمانی (انسان‌هایی که به صورت فردی و جمعی در جهت کمک به تحقق اهداف سازمان فعالیت می‌کنند) تعریف شده است (Armstrong, 2006, p.6).

چون درحقیقت شناخت هر سازمان مرهون شناخت دقیق افرادی است که در آن مشغول فعالیت هستند. بنابراین سازمانی (مانند دانشگاه) که نیروی انسانی شایسته و نخبه یا بالقوه باصلاحیت را جذب می‌کند و آنها را در جهت عملکرد عالی برمی‌انگیزد و مهارت‌های آنها را بهبود می‌بخشد، همه چیز را برای اثربخش بودن مهیا ساخته و پرداخته است (Parsad, 2005, p.1).

جلد سوم: رهبری آکادمیک و استقلال نهادی دانشگاه کارآفرین

در مجلد سوم با عنوان رهبری آکادمیک و استقلال نهادی دانشگاه کارآفرین نویسنده به خوبی با رویکرد رهبری آکادمیک به مرور جامع و عمیق مبانی نظری و تجربیات جهانی دانشگاه کارآفرین پرداخته و درس‌آموخته‌های تجربی این مباحث را مانند استقلال نهادی؛ بازاریابی ساختار سازمانی؛ سبک رهبری کارآفرینانه و شفافیت و پاسخ‌گویی و امثال آن را در ۲۸۱ صفحه و ۲۴ گفتمان به تفصیل بیان نموده است و از مباحث ارزشمند این مجلد معماری دانشگاه کارآفرین و جدول مقایسه دقیق دانشگاه‌های سنتی و دانشگاه‌های کارآفرین و همچنین استقلال نهادی و خودمختاری نهادی در پرتوی نظریه نهادی در هزاره سوم است. این اثر نکات کلیدی بسیار ارزشمند همراه با گفتمان‌های شفاف و معین درصدد تبیین ضرورت و اهمیت استقلال نهادی در مؤسسات آموزش عالی است. و تصریح می‌کند که درمجموع دانشگاه کارآفرین یک نهاد پویا و ارزش‌آفرین است که نقش آن صرفاً تولید دانش نیست بلکه تبدیل دانش به نوآوری، ثروت و اثر اجتماعی است. گذار از الگوی سنتی به الگوی کارآفرینانه مستلزم تحولی عمیق در مأموریت، ساختار، حکمرانی و فرهنگ دانشگاه است و مفهوم کارآفرینی دانشگاهی یک مفهوم تکاملی معرفی شده است (Nowak-Mizgalska, 2012, pp.11-25).

جلد چهارم: رسالت آموزشی و پژوهشی در دانشگاه کارآفرین

در جلد چهارم با عنوان رسالت آموزشی و پژوهشی در دانشگاه کارآفرین در قالب ۳۳۲ صفحه و ۳۹ گفتمان به بازکاوی رسالت‌مند آموزشی و پژوهشی و مباحث مفصلی درخصوص تجربیات جهانی دانشگاه کارآفرین پرداخته است. در این مجلد جدول‌ها و مطالعات ارزشمندی عرضه شده که به

طور مثال می‌توان به جدول مثال‌هایی از متن در مورد مدرسان مدیریت یا کارآفرینی و تمرکز اصلی آنها با رویکرد روش‌شناسانه اشاره کرد.

همچنین در این مجلد، از مباحث ارزشمند آن می‌توان به موارد مختصر زیر اشاره نمود:

۱. ارائه فصل مستقلی درباره پژوهش کارآفرینانه و ابعاد آن مانند پژوهش فرارشته‌ای و همکاری با شرکای خارج از دانشگاه، ۲. ترکیب پژوهش بنیادی و کاربردی، ۳. پیرامون انتشار و تولید علم و چالش‌ها و ضرورت‌های پیرامونی آن بحث مفصلی ارائه شده است، ۴. گفتمان‌های عرضه شده در این مبحث به خوبی تجارب زیسته را بازنمایی کرده است.

جلد پنجم: کارآفرینی دانشجویی و سبک زندگی کارآفرینانه

در جلد پنجم تحت عنوان کارآفرینی دانشجویی و سبک زندگی کارآفرینانه و در قالب ۲۹۸ صفحه و ۳۲ گفتمان شفاف و راهگشا مروری نظام‌مند بر مبانی نظری و تجربیات ارزشمند دانشگاه کارآفرین با رویکرد رسالت آموزشی و پژوهشی پرداخته شده است. در این جلد دانشگاه‌ها فراتر از مراکز تولید و انتقال دانش معرفی شده و عنوان ارزشمند بازیگران فعال در توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جوامع به آنها نسبت داده شده است. ورود بسیار ارزشمند این جلد بر تجارب جهانی کارآفرینی دانشجویی و سبک زندگی دانشجویی را به تفصیل از مفهوم‌شناسی تا کلاس درس و کارآفرینی پروژه دانشگاهی تا فارغ‌التحصیلی و کارآفرینی خوابگاهی و حتی تا بعد از فراغت از تحصیل به خوبی بازکاوی نموده است. از نقاط عطف جلد پنجم صفحات ۴۰ تا ۴۴ است که لیست کامل ۵۲ مطالعه منتخب بین سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۲۰ در نشریات بسیار معتبر بین‌المللی پیرامون نقش آفرینی و توسعه مدل‌های کارآفرینی برای افزایش مهارت‌های کارآفرینی دانشجویان و یادگیری کارآفرینی تبیین شده است.



از مباحث ارزشمند این جلد ۱. ماهیت‌کاوی کارآفرینی دانشجویی است، ۲. گره زدن زلف کیفیت زندگی دانشجویی و سبک زندگی کارآفرینانه و ۳. راهکارهای ارتقای رفتارهای سالم است.

جلد ششم: زیرساخت‌ها و اقتصاد دانشگاه کارآفرینانه

جلد ششم که تحت عنوان زیرساخت‌ها و اقتصاد دانشگاه کارآفرینانه است و در قالب ۲۷۶ صفحه و ۲۱ گفتمان تدوین شده است رویکردی حساس و میان‌رشته‌ای را تعقیب می‌کند. همه می‌دانیم که اقتصاد از بنیان‌های مهم عرصه علم و عمل و کارآفرینی است لذا در این مجلد نکات ذیل حائز اهمیت فراوانی است که بر غنای مباحث افزوده است.

۱. به مروری نظام‌مند بر مبانی نظری و تجربیات جهانی دانشگاه کارآفرین با رویکرد مالی و زیرساختی دست زده است که بسیار حائز اهمیت است، ۲. از مباحث بنیادین این مجلد موضوع عوامل موثر، موانع و مدیریت تحول به سوی نوآوری پایدار در دانشگاه کارآفرین است و یکی از

غفلت‌های رایج در نظام آکادمیک را به خوبی تبیین نموده که همان تغییر الگوی دانشگاهی رایج به سوی دانشگاه کارآفرینانه است، ۳. از دیگر مباحث بسیار ارزشمند این مجلد پرداختن به شاخص‌های اندازه‌گیری دانشگاه‌های کارآفرینانه به صورت کمی و کیفی در صفحات ۸۷ تا ۱۱۱ می‌باشد که این بخش می‌تواند الگویی از خودارزیابی به دانشگاه‌ها بدهد، ۴. کلیت مباحث و خصوصاً الگوی ارزیابی مسبق الذکر می‌تواند مبنایی برای پایان‌نامه‌ها و رساله‌های دکتری دانشجویان علاقه‌مند قرارگیرد، ۵. در بخش دوم این مجلد گفتارهای ارزشمند علمی و درس‌آموخته‌های زیرساخت‌ها و اقتصاد دانشگاه کارآفرینانه تبیین شده است، ۶. در این جلد به صورت علمی پیرامون نظام مالی و بودجه‌ای و رژیم‌های تأمین مالی دانشگاه‌ها با مطالعات موردی مانند دانشگاه‌های اتریش، نیوزیلند و تجربه زیسته دانشگاه تهران آمار و مدل‌هایی جالب توجه و تجارب قویم بیان شده است، ۷. به مبحث پایداری مالی و بهینه‌سازی دارایی‌ها در دانشگاه کارآفرین پرداخته شده است و ۸. در نهایت به مبحث بسیار ارزشمند بومی و جهانی سرمایه‌گذاری اجتماعی و مشارکت خیرین در توسعه دانشگاه‌ها و تجارب آمریکا، چین و ایران پرداخته شده است.

جلد هفتم: کارآفرینی علمی و ارتباط دانشگاه- صنعت

دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



در جلد هفتم تحت عنوان کارآفرینی علمی و ارتباط دانشگاه- صنعت که در قالب ۳۲۴ صفحه و ۳۹ گفت‌وگو تدوین شده است مروری جامع بر مبنایی نظری و تجربیات جهانی دانشگاه کارآفرین با رویکرد ارتباط دانشگاه- صنعت و با طرح این سؤال مبنایی «به سوی دانشگاه کارآفرینانه‌تر: افسانه یا واقعیت» پرداخته شده است.

از ویژگی‌ها و محاسن این جلد می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱. تبیین رابطه دانشگاه و صنعت در گذر زمان که در ادامه به ۱۶ مطالعه تجربی منتخب در دانشگاه‌های بین‌المللی در متن این مجلد پرداخته است که بسیار ارزشمند و حائز اهمیت است. ۲. طرح، تبیین، تشریح، کالبدشکافی و تحلیل علمی و تجربی از مقوله تجاری‌سازی علم در دانشگاه‌ها و چارچوب اخلاقی آن که به خوبی مورد بررسی واقع شده است. ۳. همچنین در این جلد گفتارهای علمی پیرامون حکمرانی کارآفرینی در دانشگاه حکمت‌بنیان و تمدن‌ساز بیان شده است. ۴. از مباحث ارزشمند این جلد نقش پارک‌های علم و فناوری در زیست‌بوم‌های کارآفرینانه است که ضمن تبیین تاریخچه و مفهوم‌شناسی پارک‌های علم و فناوری آن‌هم ۵ سال بعد از پایان جنگ جهانی دوم و از دهه ۵۰ تاکنون به نقش مدیریتی و شبکه‌سازی پارک‌های علم و فناوری در توسعه زیست‌بوم‌های کارآفرینانه همراه با مطالعات تجربی پرداخته و به خوبی تبیین شده است. ۶. به ارتباط صنعت با دستگاه‌های اجرایی پرداخته شده که با مباحث جدیدی ممزوج گردیده است. ۷. در نهایت اینکه محتوای این جلد حاوی عناوین و موضوعات ارزشمند و به‌روزشده‌ای برای انجام پژوهش‌های میدانی و اخذ عناوین پایان‌نامه و رساله‌های دکتری می‌باشد.

جلد هشتم: بین‌المللی سازی و تعاملات فرامرزی دانشگاه کارآفرینانه

در جلد هشتم این مجموعه که تحت عنوان بین‌المللی سازی و تعاملات فرامرزی دانشگاه کارآفرین، و در قالب ۳۲۲ صفحه و ۴۱ گفتمان تنظیم شده است رویکرد بین‌المللی سازی دانشگاه کارآفرین مطمح نظر قرار گرفته است و در این عرصه، دانشگاه کارآفرین سه حلقه‌ای و دانشگاه نسل ۳ مورد بحث قرار گرفته و سپس پیرامون دانشگاه کارآفرین و همگرایی جهانی همراه با طرح بحث هم‌افزایی عوامل برون‌زا و درون‌زا در تحول آموزش عالی با درس‌گفتارهایی از کشورهای آمریکا، سوئد، برزیل، ژاپن و چین مورد بررسی واقع شده است.

از نکات مثبت و ارزشمند این مجلد می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱. دانشگاه کارآفرین را به‌مثابه تسهیل‌گر بین‌المللی مورد بحث قرار داده که اساس بحث دیپلماسی علمی است. ۲. با این دید دانشگاه کارآفرین شاهراه تعاملات فرامرزی و جاده مطمئن برای بین‌المللی سازی مطرح شده است. ۳. به همین خاطر در دهه‌های گذشته دانشگاه‌ها نه تنها به مراکز تولید و انتقال فناوری تبدیل شده‌اند بلکه به بازیگرانی کلیدی در اقتصاد دانش‌بنیان و رشد اقتصادی نیز بدل شده‌اند. ۴. دیگر اینکه، در دانشگاه کارآفرین فرامرز نوعی گذار از آرمان‌گرایی به عمل‌گرایی در دیپلماسی علمی پرداخته شده که در مقاله ۲۰۲۵ واگون سی‌تورکیان و پیتر گلاکمن تحت عنوان «بازآرایی دیپلماسی علمی دانشگاه‌ها» به بررسی این تحول پرداخته‌اند. ۵. همچنین در این جلد به روند جذب دانشجویان بین‌المللی و تحرک جهانی دانشجویان در قاره‌های مختلف که نوعی دیپلماسی علمی است اشاره شده و اطلاعات بسیار ارزشمند همراه با آمار و ارقام دقیق و مستند از صفحه ۱۷۷ تا ۲۲۸ ارائه شده است. ۶. در نهایت در این جلد بحث بسیار مهم و دقیق پیرامون نظام‌های رتبه‌بندی دانشگاه‌ها که امروزه در محافل علمی ارزش دوجندانی یافته است مطرح گردیده (World university ranking)، از جمله مانند شانگهای، تایمز، لایدن، وب و متریکس اشاره شده است.



جلد نهم: دانشگاه کارآفرین به‌مثابه دانشگاه فضیلت‌مند

جلد نهم تحت عنوان "دانشگاه کارآفرین به‌مثابه دانشگاه فضیلت‌مند" در ۳۲۸ صفحه و ۴۰ گفتمان تدوین شده است. این جلد اساساً بر دانشگاه کارآفرینانه پایدار، فضیلت‌گرا و مهذب اشاره کرده است. از ابتدای همین فصل نخست این مجلد جدول‌های ارزشمندی از مقایسه مفهوم‌سازی‌های مختلف از دانشگاه فضیلت‌مند و مطالعات مربوطه ارائه و به تأثیر دانشگاه کارآفرین بر توسعه اقتصادی-اجتماعی و منطقه‌ای اشاره شده است.

از مباحث ارزشمند این مجلد می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱. در این فصل به اخلاق آکادمیک و دانشگاه فضیلت‌مند به شیوه علمی و پژوهشی اشاره شده، ۲. دانشگاه متعهد را مورد بازنمایی قرار داده است، ۳. با گفتمان‌های مختلف و تجارب زیسته

مباحث را غنی سازی نموده است، ۴. همچنین یکی از مباحث ارزشمند این مجلد موضوع عدالت جنسیتی و نقش آفرینی زنان در آموزش عالی و تبیین و تحلیل تحولات آن از قرن ۱۸ تا زمان حاضر است که به خوبی چالش ها، فرصت ها، تهدیدها و نکات ارزشمند پیرامونی آن را تشریح نموده و ۴. در نهایت به دانشگاه کارآفرین و مأموریت سوم یعنی مشارکت در توسعه اجتماعی و خصوصاً بحث جهاد تبیین مفصلاً پرداخته شده است.

جلد دهم: کارآفرینی اجتماعی دانشگاهی و مسئولیت اجتماعی

جلد دهم که تحت عنوان "کارآفرینی اجتماعی دانشگاهی و مسئولیت اجتماعی" نام گذاری شده، در قالب ۲۲۸ صفحه و ۳۵ گفتمان و تجربه زیسته بیان شده است. درحقیقت مبانی نظری و تجارب جهانی کارآفرینی اجتماعی دانشگاهی از زوایای مختلف مورد بحث و بررسی قرار گرفته و مسئولیت اجتماعی دانشگاه را به طور اختصاصی مورد بحث قرار داده و در هفت محور و بعد کلیدی یعنی دانشجویان، کارکنان، نهادهای تأمین مالی دولتی، دانشگاه های همتا، جوامع محلی، محیط زیست و تأمین کنندگان را مورد بررسی، بحث و مذاقه قرار داده است.

این مجلد نیز نکات ارزشمندی دارد که به طور مختصر شامل:

۱. ارائه گفتمان های دقیق و مرتبط که مباحث را ملموس نموده است. ۲. از مباحث نوین و بین المللی نوین و جدید یعنی دانشگاه سبز و سازگار با محیط زیست و دوستدار طبیعت در دنیای پرتنش صنعتی امروز تحت عنوان "راه به سوی دانشگاه سبز" سخن به میان آمده است. ۳. در نهایت در تبیین مسیرهای اثرگذاری دانشگاه ها بر جامعه و ترویج ارزش های اجتماعی، چهار روش مجرب بین المللی را مطرح نموده است که عبارت اند از:
 - ۱- دانشگاه به عنوان بازیگر اقتصادی
 - ۲- افزایش مهارت ها و ظرفیت جذب دانش
 - ۳- پژوهش، نوآوری و تبادل دانش
 - ۴- تعاملات اجتماعی و اثرات گسترده

خلاصه کلام:

جهان امروز و دانشگاه های نسل های جدید خصوصاً در عصر متلاطم تغییر همواره شاهد تحولات وسیع و دگرگون سازی بوده اند و مبحث کارآفرینی در این دانشگاه ها خصوصاً در دهه های اخیر بسیار داغ و سرخط مباحث بوده و هست و در هزاره سوم یکی از مهم ترین چالش های فراروی جهان آموزش عالی به شمار آمده است. کارآفرینی برخلاف تصور عامه، اشتغال زایی و درآمدزایی صرف نیست بلکه وارث پیامدهای متعدد و متنوع و گسترده دیگری مانند خلاقیت، جسارت، نوآوری، توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، عدالت اجتماعی، شادزیستی، امید به زندگی، طراوت بازاریابی و



دانش جدید و پژوهش نوین است. این اثر ۱۰ جلدی تلاشی است در تبیین اثرگذاری دانشگاه کارآفرین بر ارکان و ابعاد جوامع و بالأخص جامعه بوم‌پایه ایران است که مشخصات فرهنگی و جغرافیایی و آکادمیکی خود را دارد. نویسنده آنکه خود بیش از ۳ دهه در تمام مقاطع نظام آموزش عالی دارای کرسی‌های تخصصی تدریس و تحقیق و در پست‌های مختلف از جمله ریاست دانشگاه تهران و ریاست کرسی کارآفرینی یونسکو است، به خوبی با داشتن اشراف کامل بر مباحث از ۴ زاویه مختلف آکادمیکی، اجرایی، پژوهشی و تجارب زیسته، دست به تدوین این موسوعه ۱۰ جلدی زده که تلاش ما در این نقدگفتار تحلیلی، معرفی منصفانه این اثر ارزشمند و شجاعانه است چراکه نویسنده در قالب ۳۵۰ گفتار ثبت شده و تجربه شده با جسارت تمام عملکرد خویش در دانشگاه تهران را روی دایره ریخته و دید هر منصفی را به قضاوت نشانده است. به قول معروف جسارت به قضاوت نشانیدن خویش در برابر خلق را دارد.

به قول حضرت امام علی (علیه السلام)

«مَنْ حَسَنَتْ سِرِّيرَتَهُ حَسَنَتْ عَلَانِيَتَهُ.»

«هر که درونش خوب باشد، بیرونش نیز خوب خواهد بود.» (عیون الحکم و المواعظ، جلد ۱، ص ۴۳)

توان بازکاوی اندیشمندانه و شجاعانه و مستند عملکرد شخصی و ارائه بیان کار در خفا و علن، از عهده هر مدیری بر نمی‌آید. در این اثر، نویسنده در تبیین مصادیق و عملکرد ثبت شده خود به درستی عمل کرده و تجارب زیسته خویش را در امور اجرایی به نمایش گذاشته و مصداق این سخن خاد بن صفوان است که می‌گوید: «انه امرء سریره کعلانیته، و قوله، کفعله.» او مردی است که نهانش مانند آشکارش و گفتارش مانند کردارش است.

و نکته آخری که در این مجموعه تجارب، قابل ارج و توجه است استفاده اصحاب دانش مدیریت و کارآفرینی از آن به عنوان سنگ بنای نظریات مدیریت اصیل ایرانی است. کتاب، تجارب زیسته یک مدیر ایرانی در یک نهاد علمی ایرانی را به صورت تفصیلی ارائه می‌دهد و هر تجربه می‌تواند مبنای آزمون‌های علمی قرار گرفته و در قالب یک نظریه تدوین و بازآرایی شود. این شیوه نظریه‌پردازی که مبتنی بر تجارب عملی و در بستر فرهنگی ارزشی جامعه امروز کشور است، بسیار مؤثرتر از روش‌هایی چون کرسی‌های نظریه‌پردازی نتیجه می‌دهد و می‌تواند راه جدیدی را در دانش‌ورزی ایرانی تأسیس نماید، ان شاء الله.

دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



منابع و مآخذ

۱. ابن ابی نزال لیثی واسطی، ابوالحسن علی (۱۳۷۷). عیون الحکم و المواعظ، ج ۱، ص ۴۳۱.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۴ق). لسان العرب، چاپ سوم. بیروت: دار صادر.
۳. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۱ق). وسائل الشیعه، تهران: انتشارات اسلامی.
۴. ذاکری، مصطفی (۱۳۸۸ش). اصول نتایج و گونه‌های نقد، عیار نقد به کوشش علی اوجبی، ج. اول، تهران: مؤسسه خانه کتاب.
۵. سراج منیر، دوره ۵، شماره ۱۵، تابستان ۱۳۹۳، صص ۱۳۳-۱۵۶.
۶. شعبان‌پور، محمد، کویینی، فرشته (۱۳۹۳). اصول و روش‌های نقد از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه، فصلنامه.
۷. شکوهی، غلامحسین (۱۳۷۷). اصول و مبانی تعلیم و تربیت، تهران: تقریرات دانشگاه تهران.
۸. طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵). مجمع البحرين، چاپ سوم. تهران: انتشارات و کتابفروشی مرتضوی.
۹. طوسی، محمدعلی (۱۳۸۰). سیاست‌گذاری در نظام‌های آموزشی، تهران: دانشگاه علوم و تحقیقات.
۱۰. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق). العین، چاپ دوم، قم: انتشارات هجرت.
۱۱. مطهری، مرتضی (۱۳۶۲). استاد مطهری و روشنفکران، تهران: انتشارات صدرا.
۱۲. مؤسسه دار الحدیث العلمیه و الثقافیه.
۱۳. مقیمی، سیدمحمد (۱۴۰۵). مجموعه ۱۰ جلدی، حکمرانی دانشگاه کارآفرینانه: از نظریه تا عمل، جلد اول، دانشگاه کارآفرین از حکمت تا تمدن، تهران: انتشارات سازمان جهاد دانشگاهی تهران.
۱۴. مقیمی، سیدمحمد (۱۴۰۵). مجموعه ۱۰ جلدی، حکمرانی دانشگاه کارآفرینانه: از نظریه تا عمل، جلد اول، دانشگاه کارآفرین از حکمت تا تمدن، تهران: انتشارات سازمان جهاد دانشگاهی تهران.
۱۵. مقیمی، سیدمحمد (۱۴۰۵). مجموعه ۱۰ جلدی، حکمرانی دانشگاه کارآفرینانه: از نظریه تا عمل، جلد سوم، رهبری آکادمیک و استقلال نهادی دانشگاه کارآفرین، تهران: انتشارات سازمان جهاد دانشگاهی تهران.
۱۶. مقیمی، سیدمحمد (۱۴۰۵). مجموعه ۱۰ جلدی، حکمرانی دانشگاه کارآفرینانه: از نظریه تا عمل، جلد چهارم، رسالت آموزشی و پژوهشی در دانشگاه کارآفرین، تهران: انتشارات سازمان جهاد دانشگاهی تهران.
۱۷. مقیمی، سیدمحمد (۱۴۰۵). مجموعه ۱۰ جلدی، حکمرانی دانشگاه کارآفرینانه: از نظریه تا عمل، جلد پنجم، کارآفرینی دانشجویی و سبک زندگی کارآفرینانه، تهران: انتشارات سازمان جهاد دانشگاهی تهران.
۱۸. مقیمی، سیدمحمد (۱۴۰۵). مجموعه ۱۰ جلدی، حکمرانی دانشگاه کارآفرینانه: از نظریه تا عمل، جلد ششم، زیرساخت‌ها و اقتصاد دانشگاه کارآفرینانه، تهران: انتشارات سازمان جهاد دانشگاهی تهران.
۱۹. مقیمی، سیدمحمد (۱۴۰۵). مجموعه ۱۰ جلدی، حکمرانی دانشگاه کارآفرینانه: از نظریه تا عمل، جلد هفتم، کارآفرینی علمی و ارتباط دانشگاه - صنعت، تهران: انتشارات سازمان جهاد دانشگاهی تهران.
۲۰. مقیمی، سیدمحمد (۱۴۰۵). مجموعه ۱۰ جلدی، حکمرانی دانشگاه کارآفرینانه: از نظریه تا عمل، جلد هشتم، بین‌المللی سازی و تعاملات فرامرزی دانشگاه کارآفرینانه، تهران: انتشارات سازمان جهاد دانشگاهی تهران.
۲۱. مقیمی، سیدمحمد (۱۴۰۵). مجموعه ۱۰ جلدی، حکمرانی دانشگاه کارآفرینانه: از نظریه تا عمل، جلد نهم، دانشگاه کارآفرین به مثابه دانشگاه فضیلت‌مند، تهران: انتشارات سازمان جهاد دانشگاهی تهران.
۲۲. مقیمی، سیدمحمد (۱۴۰۵). مجموعه ۱۰ جلدی، حکمرانی دانشگاه کارآفرینانه: از نظریه تا عمل، جلد دهم، کارآفرینی اجتماعی دانشگاهی و مسئولیت اجتماعی، تهران: انتشارات سازمان جهاد دانشگاهی تهران.
۲۳. معین، محمد (۱۴۰۰). فرهنگ معین، تهران: انتشارات امیرکبیر.

24. Armstrong, Michel (2006). Strategic Human Resource Management, 3rd Edition London Kogan.
25. Fitzsimmons, J.R. & Douglas E.J. (2010). Interaction between Feasibility and desirability in the Formation of entrepreneurial Intention, Journals Of business venturing 4. Retrieved 14 June 2010, from <http://www.businees>.
26. Guerrero, M., Rialp, J. & Urbane, D. (2008). The Impact of Desirability and Feasibility on Entrepreneurial Intention: A Structural Equation Model into Entrap manage J,4 p:33-50.
27. Miller, N. J., Busser, T. & Masha, A. (2007). Strategic Networking among Small Businesses in Smaii US Communities. International Small BUSINESS JOURNAL vol, 25 .no .6, pp.631-665.
28. Nowak-Mizgalaska (2002). Advancements in conceptualization and Studies on Academic Entrepreneurship Phenomenon, in H. Nowak Mizgalaska and A. Szulczwska-Remi (Ends). Academic Entrepreneurship in Theory and Practice (pp.11-25), Poznan: Poznan University of Economics and Business Press.
29. Parsad, k. (2005). Strategic Human Resource Management, Delhi: Macmillan.
30. Winslow (2020). The Issue of Motivating Enter (Intral) Preneurial Behavior, The Jornal of Creative Behavior, vol.24, pp.256-262.

The Impact of Political and Social Transformations on the Carpet-Weaving Culture of Tuyserkan, Hamadan Province, over the Last Five Decades

Sepehr Qasemi and Ashkan Rahmani

Carpet weaving in Tuyserkan, one of the most significant cultural and artistic traditions of Hamadan Province, represents a deep interconnection between local art, society, and economy. However, over the past few decades, political and social transformations—such as economic sanctions, shifts in national export policies, rural migration, declining participation of women in weaving, and the introduction of synthetic dyes and fibers—have gradually altered the technical, visual, and cultural characteristics of the region's carpets. The purpose of this study is to examine the influence of contemporary political and social changes on the patterns, color schemes, and technical methods of Tuyserkan carpets, and to analyze their role in reshaping the cultural identity of this traditional craft. In response to the central research question- “How have political and social developments affected the technical and cultural features of Tuyserkan carpet weaving?”- data were collected through field observations, semi-structured interviews with weavers, designers, and local merchants, as well as document analysis. The findings reveal that macroeconomic policies and the stagnation of Iran's carpet export market, combined with changes in the region's social and cultural structure, have led to a decline in the authenticity of motifs, the replacement of natural dyes with synthetic ones, and the gradual erosion of traditional weaving skills among younger generations. Nevertheless, certain traditional elements- such as latchak-toranj motifs and the dominance of blue and red tones- have remained resilient within local designs. The significance of this research lies in addressing a major gap in existing studies: while prior works have primarily focused on formal, technical, or aesthetic aspects of Iranian carpets, this study offers an interpretive, socio-cultural perspective on the interplay between macro-level transformations and local artistic identity. Employing a descriptive-analytical approach, the research elucidates how political and social dynamics shape the evolution of indigenous art forms such as carpet weaving in western Iran.



Keywords: Political transformations; Social change; Carpet Weaving Culture; Tuyserkan; Hamadan.

activity but is profoundly influenced by the pre-existing theological and legal-theoretical foundations of the jurist (mujtahid). The disagreement over “Al-Salat al-Wusta” is, in fact, a dispute over which source of knowledge (a famous hadith, the infallible’s explanation, or the text’s structure) holds ultimate authority in a time of interpretive crisis. This dispute serves as a perfect mirror reflecting the richness and methodological complexity of Ijtihad in the Islamic intellectual tradition.

Keywords: Al-Salat al-Wusta, Jurisprudential Exegesis (Tafsir Fiqhi), Comparative Jurisprudence (Fiqh Muqaran), Conflict of Evidence (Ta’arud al-Adillah), Methodology of Interpretation.



A Comparative Analysis of the Foundational Principles of Jurisprudential Interpretation Regarding the Meaning of “Al-Salat al-Wusta” (The Middle Prayer) Among Fariqayn (Sunni and Shia Schools)

Meysam Shoaib and Reza Mollazadeh Yamchi

Background and Objective: The long-standing dispute over identifying the specific instance of “Al-Salat al-Wusta” (Quran 2:238) is a prominent example of an interpretive crisis in the history of jurisprudential exegesis. Previous research has predominantly adopted an instance-focused approach, seeking to prove the validity of one specific opinion. Moving beyond this approach, this article conducts a comparative-methodological analysis of the strategies employed by the Fariqayn (Sunni and Shia schools) in confronting the conflict of evidence. The primary objective of this research is to reconstruct and compare the “systems for prioritizing evidence” within different Islamic schools of thought to understand the fundamental roots of this disagreement.

Method: This is a qualitative study employing a comparative-methodological analysis. The data collection tool was library research and qualitative content analysis of primary exegetical, narrative (hadith), and legal-theoretical (usul al-fiqh) texts from both schools. Relying on the analytical framework of “extra-textual approaches” (based on external texts) and “intra-textual approaches” (based on internal evidence), this research studies the “phenomenon of disagreement” itself, rather than defending a particular view, in order to reconstruct the logic of inference governing each perspective.

Findings: The findings indicated that the root of the disagreement over the specific prayer (Asr, Dhuhr, or Fajr) is less a result of differing data and more a consequence of distinct foundational principles of interpretation and systems for prioritizing evidence. Each viewpoint is the product of a different hermeneutic logic: the logic of the “supremacy of the explicit interpretive text,” which prefers the clear prophetic hadith, among the Sunni majority; the logic of the “supremacy of the infallible’s explanation,” which gives primacy to narrations from the Ahl al-Bayt, among the Imamiyyah; and the logic of the “supremacy of contextual coherence,” which prioritizes the internal evidence of the text, among the Shafi’is.

Conclusion: The process of jurisprudential exegesis is not a neutral, mechanical



دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم

Designing a Transformative Smart Business Model Based on the Synergy of Artificial Intelligence and Blockchain

Pouya Abdollahzadeh and Roya Afrassiabi



دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم

The present study was conducted with the aim of designing a transformative smart business model based on the synergy between artificial intelligence and blockchain. In terms of purpose, this study is categorized as an applied-developmental research and was carried out using a mixed-method approach, including a qualitative phase for model design and a quantitative cross-sectional survey for model validation. The overall research approach was exploratory mixed-methods (qualitative-quantitative). The statistical population in the qualitative phase consisted of 15 senior managers, experts, and experienced specialists from technology-based knowledge firms. Using purposive sampling, individuals with practical and specialized experience in the fields of artificial intelligence, blockchain, and digital transformation were selected. In the quantitative phase, data were collected from 300 managers of technology-based knowledge firms, and sampling was conducted using a cluster random sampling method. Data collection instruments included semi-structured interviews and questionnaires. The construct, convergent, and discriminant validity of the instruments were confirmed, and their reliability was evaluated at a desirable level using Cronbach's alpha and composite reliability coefficients. Qualitative thematic analysis was employed to identify the dimensions and components of the model. To assess the reliability of the qualitative analysis, Holsti's inter-coder agreement index was used, yielding a coefficient of 0.76, which indicates an acceptable level of agreement among coders. Subsequently, Interpretive Structural Modeling (ISM) was applied to determine the relationships among the components, and Partial Least Squares (PLS) was used to validate the proposed model. The findings revealed that the three components of data and technology governance, digital human capital, and digital technological infrastructure play foundational roles in the application of artificial intelligence and blockchain. These two technologies, through synergistic interaction, shape the strategy of transformative smartness, which in turn affects process integration, digital transformation of processes, and process automation. Ultimately, business intelligence, as the final outcome of the model, reflects data-driven maturity and the enhancement of intelligent decision-making capabilities in technology-based knowledge firms.

Keywords: Transformation, Smart Business, Artificial Intelligence, Blockchain, Technology Knowledge-Based Companies.

Decision Fatigue and the Illusion of Consent in Contract Law: A Comparative Study of the Cognitive Limits of Consent in International Contract Law and European Union Contract Law

Hasan Aminian Joonaghani, Pantea Dabaghpoor and Mansour Amini

Traditional contract doctrine generally assumes that a signature or electronic acceptance (in electronic contracts) reflects free and informed consent. However, findings from neuroscience indicate that time pressure, sequential decision-making, and the depletion of cognitive resources diminish individuals' evaluative capacity and steer them toward impulsive choices, default options, and merely formal manifestations of assent. As a result, apparent consent may lack a sound cognitive foundation, and what is perceived as genuine intention may in fact be the product of mental fatigue.

Adopting an interdisciplinary and comparative approach, the present study examines how international contract law and European Union contract law respond to these cognitive limitations. To this end, the article comparatively assesses the capacity of transnational and international contract law instruments- such as the United Nations Convention on Contracts for the International Sale of Goods (CISG) in the context of interpretation; the UNIDROIT Principles, the Principles of European Contract Law (PECL), and the Draft Common Frame of Reference (DCFR) with regard to contractual validity; and the United Nations Convention on the Use of Electronic Communications in International Contracts together with the EU Consumer Rights Directive in relation to error-correction mechanisms and cooling-off periods. The study proceeds from the premise that decision-making under fatigue can be conceptualized as a form of "situational vulnerability," a condition that, when knowingly exploited by the counterparty, triggers contractual control mechanisms. Accordingly, the article addresses three core issues: first, the interpretation of consent in light of the cognitive conditions under which it is formed; second, the assessment of contractual validity and substantive fairness through doctrines governing the exploitation of a party's vulnerability; and finally, the use of proportionate remedies- such as contract adjustment, error correction, and cooling-off periods- rather than a binary choice between enforcement and avoidance.

Applying this analytical framework to consumer contracts and employment agreements demonstrates that decision-making under fatigue may function as an intangible source of contractual inequality. The article concludes that integrating the psychology of decision-making into the doctrine of consent does not undermine contractual freedom; rather, it strengthens genuine intention and safeguards informed consent.

Keywords: Illusion of Consent, Situational vulnerability, Freedom of Will, Good Faith, Cognitive Fatigue.



Conceptual Development of Sahmgozari Lifestyle Indicators Based on the Opinions of Allameh Javadi Amoli

Masoumeh Esmacily, Kosar Dehdast and Fahimeh Shadabmehr

Purpose: The purpose of this research is to compile indices of the shareholder lifestyle based on the works of Allameh Javadi Amoli and to examine its role in creating changes at the third level of counseling.

Method: It was done through the classic hermeneutic method based on Schleiermacher's theories. Therefore, in this research, we went to the works and writings of Allameh Javadi Amoli in the interpretation of Tasnim, as well as her opinions in the exegesis of jurisprudence from 1391 to 1395, which was selected using the purposeful sampling method.

Findings: The findings of the present research showed that the third-level change in awareness and perception centered on "the role of effective manifestation and purposeful expansion" is the underlying factor of action based on the principles of the Sahmgozari lifestyle. These principles include the principle of agency, selectiveness, meaning-based, harmonization with goals, principle-based, intention-oriented, respect-based, responsibility-based, security-based, respect-based, formative relationships, bond-making, and the principle of the best role-playing. In this way, achieving the third level change in human beings causes the perception of a person and his type of worldview around himself, the future, the world, his own roles, expectations and desires to change in such a way that instead of focusing on participation and productivity Only in relationships, move towards playing your best role and try to expand yourself in a purposeful way.

Conclusion: As a result, when a Sahmgozar person acts based on the principles of Sahmgozari and achieves this type of lifestyle, it becomes easier for her to achieve personal and social growth and development.

Keywords: Sahmgozari approach, Sahmgozari lifestyle, Allameh Javadi Amoli's opinions, third level counseling changes, hermeneutic method

A Dialectical Model of Religion and Media

Zahra Sadat Pour Seyyed Aghaei

Objective: The aim of this study is to explain the dialectical relationship between religion and media and to propose a psychotechnological model, thereby bridging the gap arising from the opposition between macro-structural theories (such as mediatization) and micro-agential approaches (such as the Religious Social Shaping of Technology), as well as the neglect of the psychological level and concrete mechanisms of interaction.

Method: Employing a structured theoretical synthesis within an interpretive paradigm and utilizing critical thematic analysis, this article integrates four major theoretical currents.

Findings: The key finding is the development of a three-layered psychotechnological model, in which the psychological system (comprising cognitive, emotional, motivational, and identity dimensions) acts as an essential interpretive filter between structural media logic and religious agency. This dialectical interaction manifests through three concrete mechanisms: religious shaping at the design level, theologization at the content level, and ritual-identity redefinition at the practice level. Each mechanism is elaborated with examples from an Islamic context (such as Qur'anic applications, serial productions, and virtual rituals).

Conclusion: The proposed model not only fills the identified theoretical gap but also provides a context-sensitive, applicable, and interdisciplinary framework for future research. It offers specific methodological implications for mixed-methods, cross-cultural comparative, and design-based studies in the field of digital religion.

Keywords: Religion, media, religious agency, psychological mediation, dialectical model, digital religion.



Algorithmic Justice and AI Governance

Mohammad Mehryar, Shahrooz Darbandi and Hesameddin Turkman



The rapid expansion of algorithms and artificial intelligence (AI) systems in legal, economic, and social decision-making processes has raised serious questions about justice, transparency, and accountability. Algorithmic justice refers to ensuring fair and non-discriminatory decision-making within AI systems. With the increasing reliance on algorithms in sensitive decision-making contexts, concerns regarding biases embedded in data and system design have intensified. The central research question of this paper is: How can algorithmic justice be realized within the framework of AI governance through legal and technical mechanisms of transparency and accountability? To address this question, a descriptive-analytical method was employed, and data were collected through a literature review and comparative analysis of international instruments, regional regulations (such as the European Union's frameworks), and technical scholarship in machine learning and AI. The findings indicate that achieving algorithmic justice requires three fundamental pillars: first, the development of explainable and bias-resistant technologies that enable oversight and evaluation of algorithmic decisions; second, the establishment of binding legal frameworks alongside soft-law guidelines emphasizing impartiality, transparency, and users' right to contest decisions; and third, the strengthening of regulatory bodies and international cooperation for drafting common standards of data and algorithm governance. Furthermore, the results show that accounting for cultural and social diversity, together with educating legal and technological actors, constitutes a prerequisite for public acceptance and the effective implementation of algorithmic justice.

Keywords: Algorithmic Justice; Explainable Algorithms; Algorithmic Bias and Discrimination; Algorithmic Transparency and Accountability; Artificial Intelligence

Criteria for Distinguishing Legitimate from Illegitimate Expropriation and the Legal Consequences of Each (Based on the practice of the ICSID Arbitration Court and the Iran-US Disputes Court)

Gholamreza Yazdani

This paper examines the criteria for distinguishing between legitimate and illegitimate expropriation in international law, focusing on the practice of the ICSID and the Iran-US Tribunals. The aim of this research is to provide a clear framework for distinguishing legitimate from illegitimate expropriation and determining the legal consequences of each. The research methodology includes an analysis of the jurisprudence of international arbitral tribunals and a comparative study of relevant judgments and decisions. The results of this study show that expropriation is considered legitimate if it meets four basic criteria: 1) it is in the public interest, 2) it is non-discriminatory, 3) it is carried out in accordance with the legal process, and 4) it is accompanied by the payment of full and effective compensation. The importance and innovation of this research lie in the precise explanation of these criteria and the provision of a comprehensive analysis of the legal implications of the distinction between legitimate and illegitimate expropriation, especially in the context of the ability to claim disbenefit and the amount of compensation paid.

Keywords: expropriation, criterion of legitimacy, legitimate expropriation, illegitimate expropriation.



Regulation Enforcement Approaches, A Comparative Analysis in the Light of the Elements of Public Policy Analysis

Mehrdad Heydari, Hasan DanaeiFard,
Ali Hamidizadeh and Sayyed Mojtaba Emami



The success or failure of a regulation depends on adopting an appropriate approach for enforcing laws and regulations, which in turn makes it essential to examine these approaches. For this goal, utilizing the Bereday analytical framework as a method for comparative study, a wide spectrum of approaches to the exercise of governmental regulation instruments (rules, regulations, standards, and procedures) has been identified and described. Subsequently, drawing on the key elements of policy analysis, including the nature of the problem, main actors, and the role of social institutions, these approaches have been compared. The findings indicate that new approaches to enforcement are moving away from traditional deterrence-based models, emphasizing instead the importance of fostering intrinsic motivation for regulatory compliance within society. In addition, these approaches highlight the role of social and institutional factors in shaping regulatory compliance behavior, as well as the need to account for the complexity of issues regulated by such instruments. The results of this study can provide a foundation for informed decision-making in the effective design and implementation of regulatory policies at the national level.

Keywords: regulation enforcement, regulatory policy, regulation, compliance, policy analysis, evaluation

Contemporary Craft Arts: From Identity Crisis to Conceptual Revival (With an Emphasis on Howard Becker's Sociology of Art and Craft Theory)

Majid Ziaee, Akram Mohammadizadeh and Raheleh Fadavi

Craft arts (handicrafts), which historically represented a synthesis of skill, aesthetics, and social function, faced an existential crisis and a limitation of utility upon encountering the Industrial Revolution. This article, adopting an analytical-comparative approach, traces the evolution of craft arts from early responses (such as the Arts and Crafts Movement) to its contemporary formulations (Craft Studio and Craftivism). Utilizing Howard Becker's sociological framework (particularly the concepts of "craft" and its transition into "art") as well as theoretical approaches in contemporary craft studies (such as material agency, embodied skill, and social activism), this article examines the semi-independent and interstitial identity of craft arts within the contemporary art landscape. Finally, by applying these theoretical foundations to the state of craft arts in Iran- especially ceramics- it demonstrates how this field, while maintaining its connection to tradition, has on one hand entered the realm of visual/conceptual arts, and on the other hand, by preserving its material and process-driven nature, has become a tool for critical expression and social action (craftivism).

Keywords: Craft Arts, Handicrafts, Contemporary Craft, Howard Becker, Sociology of Art, Contemporary Ceramics.



Politics as Life: Reimagining Political Philosophy from Biological Evolution to Cosmic Biology

Matin Anjomrooz and Mohammad Khezri

Background and Objective: The concept of “life” has long been marginalized in political philosophy, with traditional concepts such as power and social contract taking center stage. This article aims to redefine the foundations of political philosophy by placing “life” at its core, examining politics as an extension of life processes at biological, institutional, and cosmic levels. The objective is to provide a new framework for understanding concepts such as the state, justice, and security in light of Darwinian evolution and biocosm theory.

Method: This theoretical research employs a mixed methodology including conceptual analysis, comparative analysis, and analytical modeling. The study population consists of authoritative philosophical, biological, and cosmological texts, with purposive sampling of key sources. Data collection was conducted through library research and qualitative content analysis of texts.

Findings: The findings indicate that the state is redefined as an evolutionary institution, justice extends to intergenerational and biospheric levels, and security evolves from military defense to biospheric and cosmic protection. Transhumanism plays a central role in humanity’s cosmic responsibility but introduces ethical challenges such as inequality.

Conclusion: The philosophy of political life offers a novel framework that views politics beyond power management, as a continuation of life processes across various scales. This framework paves the way for new theories such as “bioworld governance” and “cosmic justice,” emphasizing the need for global collaboration and empirical research for their realization.

Keywords: Life, Politics, Evolution, Biocosm, Justice, Transhumanism.

دوره هفتم، شماره سیزدهم
بهار و تابستان ۱۴۰۵



Darwin's Theory of the Evolution of Species and the New Argument for Design

Mehdi Golshani

During the Islamic civilization era and in the Middle Ages, a religious world view was governing over scientists' minds. But with the appearance of philosophers like Hume and Kant, the role of religion in science was weakened. With the emergence of Positivism and Darwinism and Freudianism in the nineteenth century and the early twentieth century, the role of religion and philosophy in science was almost lost but with the emergence of some schools of philosophy of science in the second half of the twentieth century the role of philosophy in science became evident. Furthermore, some eminent Western philosophers and scientists showed explicitly their interest in both science and religion. In recent decades many books have been written by Western scientists and philosophers that have supported theism and the incompleteness of science. Unfortunately, this positive current has not been echoed in our country. But fortunately, some of these books that have had very close views to the Islamic metaphysics, have been translated recently into Persian by my friends.

The important point is that our scientists should pay attention to the advices of some eminent contemporary Western scholars in not taking the present science and scientific theories as complete and the end of science. Furthermore, they should try to make novelties in the present science and to solve the unsolved problems and difficulties of the present science.

Keywords: Darwin's theory, the evolution of species, survival of the fittest, struggle for survival, design argument, designer, entropic principle.



**Decision Fatigue and the Illusion of Consent in Contract Law:
A Comparative Study of the Cognitive Limits of Consent in
International Contract Law and European Union Contract Law..9**

Hasan Aminian Joonaghani, Pantea Dabaghpoor and Mansour
Amini

**Designing a Transformative Smart Business Model Based on
the Synergy of Artificial Intelligence and Blockchain 10**

Pouya Abdollahzadeh and Roya Afrassiabi

**A Comparative Analysis of the Foundational Principles of
Jurisprudential Interpretation Regarding the Meaning of “Al-
Salat al-Wusta” (The Middle Prayer) Among Fariqayn (Sunni
and Shia Schools) 11**

Meysam Shoaib and Reza Mollazadeh Yamchi

**The Impact of Political and Social Transformations on the
Carpet-Weaving Culture of Tuyserkan, Hamadan Province,
over the Last Five Decades.....13**

Sepehr Qasemi and Ashkan Rahmani

Contents

**Darwin's Theory of the Evolution of Species and the New
Argument for Design 1**

Mehdi Golshani

**Politics as Life: Reimagining Political Philosophy from
Biological Evolution to Cosmic Biology 2**

Matin Anjomrooz and Mohammad Khezri

**Contemporary Craft Arts: From Identity Crisis to Conceptual
Revival (With an Emphasis on Howard Becker's Sociology of
Art and Craft Theory) 3**

Majid Ziaee, Akram Mohammadizadeh and Raheleh Fadavi

**Regulation Enforcement Approaches, A Comparative Analysis
in the Light of the Elements of Public Policy Analysis 4**

Mehrdad Heydari, Hasan DanaeiFard,
Ali Hamidizadeh and Sayyed Mojtaba Emami

**Criteria for Distinguishing Legitimate from Illegitimate
Expropriation and the Legal Consequences of Each (Based on
the practice of the ICSID Arbitration Court and the Iran-US
Disputes Court) 5**

Gholamreza Yazdani

Algorithmic Justice and AI Governance.....6

Mohammad Mehryar, Shahrooz Darbandi and Hesameddin
Turkman

A Dialectical Model of Religion and Media 7

Zahra Sadat Pour Seyyed Aghaei

**Conceptual Development of Sahmgozari Lifestyle Indicators
Based on the Opinions of Allameh Javadi Amoli 8**

Masoumeh Esmaeily, Kosar Dehdast and Fahimeh Shadabmehr

In The Name Of God

Biannual Journal of Human Sciences Development (BJHSD)

Volume 7, Spring and Summer 2026, No. 13

Publisher: The Academy of Sciences of I.R.I
Managing Director: Seyed Mahdi Alvani
Editor-in-chief: Seyed Mahdi Alvani

Executive Director: Hesam Nazem Bokaei
Art Director: Majid Mirabzadeh
Website Manager : Alireza Jafari

Editorial Board:

- | | |
|---------------------------------------|-----------------------------|
| – Prof. Seyed Mahdi Alvani | – Prof. Ali Asghar Mosleh |
| – Prof. Mina Beigi | – Prof. Reza Nilipour |
| – Prof. Reza Davari Ardakani | – Prof. Hamidreza Pouretmad |
| – Prof. Ezzatollah Naderi | – Prof. Farhad Rahbar |
| – Prof. Hossein Namazi | – Prof. Seyed Hossein Safai |
| – Prof. Abbas Manoochehri | – Prof. Abbas Shakeri |
| – Prof. Seyed Mostafa Mohaghegh Damad | – Prof. Shamsolsadat Zahedi |

Reviewers of this issue:

- | | |
|--|---------------------------------------|
| – Prof. Shahin Aawani | – Prof. Mohammad Hosein Halimi |
| – Prof. Mohammad Esmaeil Abdollahi | – Prof. Mohammad Javad Kameli |
| – Prof. Seyed Mahdi Alvani | – Prof. Sajad Khani Pordanjani |
| – Prof. Zahra Amanollahi | – Prof. Seyed Mostafa Mohaghegh Damad |
| – Prof. Bagher Ansari | – Prof. Hojatollah Reshadi |
| – Prof. Ebrahim Beygzadeh | – Prof. Mirshahbiz Shafe |
| – Prof. Seyed Jalal Dehghani Firoozabadi | |

The Human Sciences Development is a specialized journal of the Department of Human Sciences of the Academy which is published biannually. The Journal is compiled according to the scientific criteria and the cultural atmosphere of the society under the supervision of its editorial board and professors and researchers of human sciences. The Journal publishes the scientific and research original articles as well as the translation of top scientific works in the field of human sciences.

Address: The Academy of Sciences of IR Iran
Academies & National Library Exit Shahid Haqqani Exp Tehran,
1537633111
hdevelopment@ias.ac.ir
www.hsd.ias.ac.ir



کروم انسانی

13
دوفصلنامه
«علمی»

توسعه علوم انسانی

Biannual Journal of Human Sciences Development (BJHSD)

ISSN: 2676-5551
E-ISSN: 2981-1503

Volume 7, Spring & Summer 2026 , No.13

Darwin's theory of the evolution of species
and the new Argument for design

Politics as Life: Reimagining Political Philosophy
from Biological Evolution to Cosmic Biology

Contemporary Craft Arts:
From Identity Crisis to Conceptual Revival

Regulation Enforcement Approaches, A Comparative
Analysis in the Light of the Elements of Public Policy Analysis

Criteria for distinguishing legitimate from illegitimate
expropriation and the legal consequences of each

Algorithmic Justice and AI Governance

A Dialectical Model of Religion and Media

Conceptual development of Sahmgozari lifestyle indicators
based on the opinions of Allameh Javadi Amoli

Decision Fatigue and the Illusion of Consent in Contract Law

Designing a transformative smart business model based
on the synergy of artificial intelligence and blockchain

A Comparative Analysis of the Foundational Principles of
Jurisprudential Interpretation Regarding the Meaning
of "Al-Salat al-Wusta"

The Impact of Political and Social Transformations on the
Carpet-Weaving Culture of Tuyserkan, Hamadan Province,
over the Last Five Decades